

بعن الملک المعین الوهاب

کتاب مستطاب حالات و ملفوظات مناقب مقامات حضرت خواجہ خواجگان علی
غریب نواز خاں خواجہ معین الدین چشتی سنجری ثم الاجیری قدس المدبر العزیز

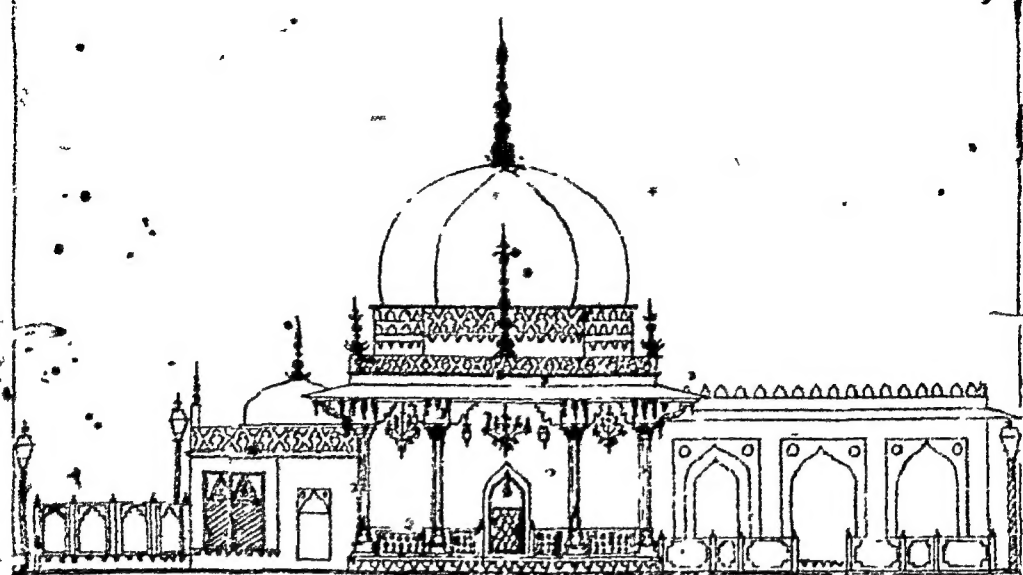
مسیحی

معین الاولیاء

تصنیف ادب الیقوت شاعر بلیغ جناب منشی قاضی سید انام الدین حسن خان

بمابرمیج الاول ۱۲۳۳ھ
۱۷۹۸ء

طبع در الہند شریف زبور طبع اراکندہ
سید مولی



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بچید و ثنا لا تعد مرخص را که شاید نوع انسان را بزرگوار علم و دانش بسیار است در توانا محدود و شمار ختم المصلین
 و علی آله و صحابه اجمعین که خلق هیچ وجه هزار عالم تفصیل نبی آدم از وجود با وجود کس بوجود آمد و از پر تو
 جمال عالم افزایش ظلمت کفر از میان زمان و زمانیان برخاست اما بعد فتنه و درویش سینه ریش
 قاضی سید امام الدین بن سید نیر الدین که از کمر کرد و بایان خدمت مرشد و مولای سراج بر حق حقیقت
 نور بعین عرفان و معرفت شمع شبستان محمد و وحدت حضرت خواجہ الکبریا حشمت تو سوس است بر نهج نبوی
 طالع بیدار و مساعدت و درگاه جمعیت مطالع کتب سیر و ملوک و توابع و ملا فیض رسانید و بر حالات و
 مقدمات اولیاء کاملین و بزرگان دین کماهی عزاکم بیا فتنه تبعث اضاعه ایران بقیعت شعار و دنیا و آخرت
 نظر به استعداد و جهاد و تمنی گماشت که بر نه از حالات و مقالات مرشد اس الکیس تاج المقربین و المحققین
 مهر سپر ایمان و ایقان حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء معین الحق و المله و الدین نبی الحسینی حشمتی منجری
 اجمیری قدس سره العزیز و در سبط تحریر و ربط تسطیر آوردن موجب سعادت و آیین و مفاخرت
 نشانتین خواهد بود و لا حرم کمر محبت درست کرده بر ترتیب این رساله که بشتل بر چهار باب است سعی مؤلف

بجای خود رسانید - باب اول - مشتمل بر حالات و مقامات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا - باب دوم - تذکره
اولاد و خیمانی - باب سوم - ذکر اولاد و حافی مشتمل بر دو فصل و دو فرع - باب چهارم - مشتمل بر تذکره بنای جمهر
و آستانه عالی و مقامات بزرگ قدیم

باب اول

مشتمل بر حالات و مقامات حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا

مخفی میباد که حضرت خواجه را اصل از نجر نواح خراسان است و تکیه پدید بر گوارش داعی اصل را لایک
گفته خواجه عنوان شباب بود و روزی در خانه با شیخ که از ان خواجه بود و لمعه ذات بصورت مجذوب
پدید آمد و پاره نان طلب کرد و حضرت خواجه حبس راق و قل ما لساائل فلاته و چند دانه خرمالو ازانی
افزود و صفت مجذوب اطریق بل احسان مرغوب آمد و چند شرب نخاب دهن آلوده بحضرت مستر کرد
بخوردش استید و فرمود - از آنجا که مشیت قضا و قدر تمیز من بود و خواجه از انکار باز داشتند و تسلیم مجذوب
تسلیم نمودند و منقول است که از ان زمان غلبه عشق و محبت بر حضرت خواجه استیلا یافت تا آنکه حرف
حب الوطن را از صفو خاطر بکنه لک حسن طلب کوک کرده و ترک عیال و در بر راست کرد و از
بهرم و کثرت یار و دیار و دوسه تافه با انتخاب سال سادک معنی که در صورت مجذوب و مشابه فرموده
پایه شوق در وادی طلب و بیابان تعب نهادند و درین صعوبت و سفر پیش از هر ما که حضرت خواجه
را بر صورت جذب و سنی و سلوک متنبه فرمود و کلام غیب بود تا به اسباب ظاهری علوم و دینی را در سفر قند و نجارا
الکتاب فرمود و مقام یقین را به یقین آیتین افزودند و تا آنکه بحال جذب شوق عنان بسته و آیتین
کشان بر و معجزه آباد بغداد رسید و آنجا که منشاء ازلی انکشاف رموز خفی و حلی نمیدین مقام
موجود و معجز بود و خیمت خیم مجذوب قطب اکنون شیخ المغربین و المشرقین حضرت خواجه عثمان یار و دینی

قدس سره العزیز فایز شده بخش کمال ازان سرایه بخش دریا نوال اخذ فرمودند میگویند که حضرت خورشید
 مدت بست سال در سفر و حضرت بخت حضرت مرشد برحق سپری شد و انجام کا خلعت خلافت ختم
 رخصت دریافت خیر یاد گفتند در آنجا بهر آن تبریز نزل مکرمت فرموده با عیان اشراف دین اکتساب
 نعم ابلستل فرمودند - آورده اند که حضرت خواجه اکثر بمقابر جائے خوش آمد و بعد از هفت روز با پاره
 نان که بیشتر از پنج مثقال می بود فقط امیکو دینوس و دناناوس بود و بجا المشکست رخت با پیوند
 درست فرمودند بیشتر بر اخفای راز و حفاظت امر حق جهد بلیغ منظور و بهرگاه عزالت و وحدت مقصود
 بود - از هجوم و کثرت انظار بودند - سلباق عیم فیض تقیم داشتند هم درین اثناء حضرت خواجه زاد و پسر
 و غیر آن صورت قیام در پیش آمد - زانجا واقع زمان در در سبزوار قابل بیان است - قیامتیکه حضرت
 در سبزوار رسید - حاکم سبزوار محمد یادگار نام که بنایست قلی المشرب نا انجار روزگار بود - بانبیاء و رؤس و
 برخویشتن برافروخت و تبر و آزار حضرت خواجه برآمد - تا چون نظرش بر چال جمیل مبارک رسید
 می ختیار لرزیدن آغاز کرد و بحال خود نماند و عاقبت کار از اراده نامنرا استغفار خواند تا نگردد
 بتلقین و تصرف حضرت خواجه بخت خستیار کرده تبرک تعلق اهل عیال بر کاتب فیض آیت
 تا به حصار شادمان خود را رسانید و بارشاد حضرت خواجه تلقین و تدریس آنجا با و مفوض شد حضرت
 درویش چالی مولف سیر العارفین میفرماید که او قبر شیخ محمد یادگار در حصار شادمان فیده است تا آخر
 حضرت خواجه بهدین نبوی عازم شد و بعد از ایمنی مناسک حج با ایمل حضرت صدر النبوت بصوب
 الحیمه و رؤس و تفاسق افتاد - در آن بان جمیع کومت هندیان بود و راجه تصور نام فرمانروای سکر
 الحال که حضرت جمیع اهل اسلام و مرجع اهل اسلام است - در آن ایام معدن کفر و منکر کفار بود حضرت
 خواجه در جمیع سیده اولاً باینکه طرح اقامت انداخت درخت سایه دار بود که اکنون بجایش عبدیک گره در
 استاد شریف واقع است شخصی از ملازمان جابر طرح حضرت جبرائیل آمد و حضرت را از آنجا رخصت اقامت برد
 بر لب تلاب که اناساگر مشهور است قیام فرمودند - ساحل تلاب بهر از بخت و تاجانها معمور بود و جز
 صدای ناقوس و علفله هر صدای دیگر از شام تا سحر جاگزین گوش و بوش نمیشد - روز سه

بمقتضای ذریعہ و تفسیر طینت با خدام حضرت خاجه برهن چکان حسد برده از غسل و وضو و مالش
آبند چون حقیقت حال حضرت خاجه را اطلاع شد - برخاسته از فرمودند که از آب تالاب با قدر
یک کوزه گلی بردار و بنور کوزه آب بر داشته بودند که بگین آب تالاب رزق مین و بخار آسمان گردید
و نشان بیخوت و تراوت در پهن تالاب محسوس و مفقود گشت - ازین مبرهنت تالاب عظیم و آفت کثیر حلال
نوع انسان و حیوان متاثر شده - و فریاد لطمش گویان محسوس شور و شور بود - باظهار انجینیت بر آب
همیست کات و خوارق عظمی و کرامت کبری می شنودی که از قوم جان عبود و سجود نمود و بود - خوشتر
حضرت خاجه بزرگ رحمة الله علیه رسانیده به تسلیم اسلام و بیعت خدم معزز و مباحی شد چون
این واقع پیش اید براجہ تپچورا رسانیدند - مادرش یادش داد که با انجین صاحب بیست و عظمت
مقابل و مجادل کردن دشمن نیز پیاپی خود کوفتن است باید که خوشتن ازین شرع و لفاق باز داری
اما راجہ تپچورا که فنقاوت ازلی و مفاہیت سرمدی تقدیرش بود برگشته نیزال خیال نکرد و بصحب
یکه از پیشماران خویش اجپال جگی را که در فن سحر و افسون بی طوطی داشت اطلاع فرستاد و اعتماد
و شجاعت درخواست کرد - جوگی مذکور به نازش اسباب سحر و فسون که از قبیل باز خو خوار و عقرب حجاب
بودند خود را به جمیر رسانید - و با خدام حضرت خاجه بزرگ طرح مقابل انداخت و عاقبت کار منہر و مخدول
گشت و خود ابعیت اچہ تپچورا در حضرت خواجہ رسانیده بصد تضرع و سجود عفو و تقصیر التجب کرد
حضرت خاجہ از سرش فرموده اجپال را بخلعت اسلام معزز و مفتخر فرمود - اما راجہ تپچورا که سعاد و اکا
مقدش نبود از صراط مستقیم سعادت هدایت آواره و دشت ابدار و ضلالت گشته بدست شکر اسلام
مکوفتار اندر بالآخر دسل جنم شد - آورده اند کہ حضرت خاجه را مجاہدت عمل و محافظت کلام چندان بود
کہ در یک روزه دو خنم و بیگ شب هزار رکعت تسبیح و سحر دند و گاسے پکون و گاسے ضبط اب
افوال در مانگیر و ابادل در بخت مقابل میفرمودند حضرت خواجہ بایسوم کہ از سفر حجاب از سعادت فرمود
تا مدت چهل سال کہ حد زمان عین الوصالی بود - در دار بخیرا جمیر علی الاقصا سال قیام فرمود و غیر آنکہ
بنظر تصحیح و تنقیح مندرج موضع ناندن کہ وجه معاش فرزندش بود یکبار تا به بل نقل و حرکت

ناگزیر افتاد و سلسلہ نسب پش بوبطہ امام سے گانم ضی اللہ عنہ بہر المؤمنین علی بن ابی طالب
 کرم اللہ وجہہ منتهی میشود۔ سید حسن ملقب بخواجه معین بحق والدین محبتی بن سید غیاث الدین۔
 بن سید نجم الدین۔ بن سید عبد العزیز۔ بن سید ابہریم بن سید ادیس۔ بن حضرت امام موسیٰ کاظم
 بن حضرت امام جعفر الصادق۔ بن امام محمد باقر۔ بن امام علی سجاد۔ بن امام حسین شہید اکبر بن علی
 مرتضیٰ شیر خوار رضی اللہ تعالیٰ عنہم جمیعین۔ بعضی کہ نسبت سیادت حروف زدہ اند قصو تحقیق غایب
 قاضی است۔ منقولست کہ حضرت خواجہ بزرگ مراد بن متبعان بسیار بودند۔ اما صفی را کہ
 کہ تبصہ دین ریاضت و تشریف خلافت تر از فرمودند۔ تفصیل انیت۔ خواجہ قطب الدین
 شیخ حمید الدین صوفی۔ شیخ فخر الدین فرزند اکبر حضرت خواجہ بزرگ سید ضیاء الدین فرزند دوم
 حضرت خواجہ بزرگ شیخ معین الدین۔ قاضی حمید الدین محمد عطا ناگوری۔ اچال معروف علیہ السلام
 سید وجہ الدین مشہدی۔ شیخ برہان الدین۔ شیخ احمد شیخ محسن یا حسن۔ شیخ سلیمان غازی
 شیخ شمس الدین۔ شیخ حسن خیاط۔ شیخ احد الدین کرمانی۔ بی بی جمال حافظ بنت حضرت
 خواجہ بزرگ شیخ مسعود غیر سالار مسعود غازی۔ ازینہا ہر یک صاحب مقام و مرجع کافہ انام بود
 اما بنام قطب الاولیاء خواجہ بہتیار کاگی قدس سرہ اللہ العزیز۔ و شیخ حمید الدین صوفی التوالی
 الناکوری کہ سیاط ان التیار کاگی معروف است قمری خال زدہ بودند و ازین ہر دو یکے را بہ دہلی
 و دیگرے را بہ ناگورہ برائے خلافت ارشاد فرمودند و از کلمات حیض آیات او است
 حکما قال فی سبیل العارفین فرمود دل عاشق آتش کہہ محبت است ہر کہ درود فردا آید بسوزد
 از یکہ گیسج آتش مشتعل تر از ناریہ محبت نیست و فرمود کہ از سبیل آبان صدای برے خیزد
 کہ در دریا میرسد ناخاموش میگردد۔ فرمود و شنیدم از خواجہ عثمان فاروقی رحمۃ اللہ علیہ کہ رب العرش
 دوستانہ اند اگر در عالم دنیا یک چشم دین محبوب باشند ابود شوند فرمود کہ از حضرت خجہ
 عثمان قدس سرہ باستماعیم پرسید کہ ہر آنکہ این بخت صلت دارد حضرت سبحانہ تعالیٰ اورا
 دوست میدارد و اول سخاویت و ہجو سخاوت بجا ردم نفقت بسان شغفت خورشید نصف الہاناز

سوم خلق مانند زمین فرمود صاحب صاحبان بزرگانیک صحبت بدو شتان بتر از اعمال
 بد فرمودند و بد هر یک حکم انگاه شمارند که فرشته چپ و چپ عمل بد تا مدت بسال بنام و نوسید
 فرمود و جوار حضرت خواجہ عثمان با بونی قدس الله سره العزیز که درویش محق درویشی انگه باشد
 که او دروغ عالم فتنای هیچ باقی نماند علامت محبت و اطاعت است و ترس که مبادا دوست آید
 هر چه با آن بمقایست و گو که بران مهتلم نایز باشند همه عالم و عالمیان را و فصل دهم
 نیستند عارف کس است که هر چه خواهد در پیش آید و هر چه گوید جویش بشنود و کمتر
 قدر عارف آنست که موصوف بصفت حق باشد و اگر کسی بصورت مدعیانه پیش آید بزرگوار
 آید و به تحت الزام رساند فرمود سالها مورین کا حجاب بودیم عاقبت کار غیر از سببیت
 نصیب نماند فرمود گمان چندان مضرت نیست که تشهیر و تشویر را در مسلمان فرمود آیت
 حق شناسی فرار از دنیا و سکوت و معرفت است به هر دان منازل معرفت به مقصد نرسند
 تا از معارف حقیقی سماع نیابند فرمود دلیل شقاوت اتمیت که با وجود گناه نازش قبول دارد
 فرمود کسی که انعام یافت از سخاوت یافت درویش کس را گویند که ارباب حاجت با محروم
 بگوید مطیع خاطر درویش آن بود که با درویش بنشیند و غیر مطیع آن که درویش از نشینی
 درویش احترام کند عارف بودن بحق این است که خود نشینی باشد قانع و متوکل کس را
 گویند که برنج و درود که از حلال حق پرستند بران شکایت باشد نه حکایت عارف را مرگ
 محبوب باشد و راحت متروک و یا و حق مانوس عارف اچون با درود و ده از واقعات شب برنج
 که بگذشت یادش نماند علم قلزم ناپسند بکنار است و معرفت حبس پیداکنار پس علم خدا
 و معرفت نبه از نیجا است فرمود ذات عارف چون آفتاب تابد و همه عالم از ان انوار بر آید
 فرمود نماز قنطره غریب است و معراج ممکن نماز هر که نماز را بقلب بدین ادا کند بر بالا عظیم
 حقیقت و قرب بهینا برسد

فرمود که خواند عارف حضرات خواجہ بزرگ منقول است که حضرت خواجہ سید شمس بنجاب

استراحت میل نفرمود و در زمین پشت زده نیاورد. زمانی که پس از افاقه مراقبه نظرش بر
از اهل فنق و فجور می افتاد تا شب تارک می شد و اگر بر کافری نگریست می کرد و شریف اسلام
و دولت ایران می یافت روزی حضرت خواجه دریا دخی مستغرق بود بهمدین یان می که از
مرزبان خدمت دولت پاسبوس دریافت و التماس کرد که با دشا در باب استخراج او
فرمان داده است پس سید که با دشا کجاست عرض کرد که بنظر تفریح و تفریح بیرون شهر است
مرغزار برانسیپ سوار رفته است حضرت خواجه تامل فرمود و بعد ساعتی استراحت کرد و از درون
دازین اندیش بیجا مطمئن باش امرو با دشا را اهل بر سر رسید است باز پشت اسپ
بر روی زمین افتاده ملاک خواهد شد ساعتی نگذاشت که از مرگ با دشا خبر آوردند فرمود حضرت
خواجه بختییار که تا مدت نسبت سال در خدمت حضرت خواجه معین اولیاء خواجه بزرگ بودم بگای
نه شنیدم که در باب صحت و عافیت خود سخنی گفته باشد اما بجناب ب العزت انتخاب میکرد
که هر آنقدر که در دو محنت قیمت جهان و جانیان است به فقیر و لکیر معین الدین نصیب باشد
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء با جماعته درویشان نشسته بود درین اثنا سلطان
شمس الدین تیمش تیر و کمان در دست گرفته از پیش نظر گذشت چون حضرت خواجه بزرگ بیدید
فرمود که این پسر با دشا ملی شد نیست عاقبت بچپان شد نقل است روزی حضرت خواجه
بزرگ معین الاولیاء با جماعته فقرا هم نشین بودند و باره فقر و سلوک ذکر میرفت درین گفت
شنید و دیدند که حضرت خواجه نوبت به نوبت در میان و بسیار نظر میکند و قیام میفرماید از منظر
این آثار حاضران متعجب شدند قوت یک یاران جلسه از هم جدا شدند حضرت خواجه بختییار
سبب قیام بار بار و موجب دیدن بهمت یمن و بسیار استفسار کرد فرمودند که مرقد مطهر حضرت
عثمان باونی چون می دیدم تعظیم می کردم حضرت خواجه بختییار میگوید که فرمود خواجه بزرگ رحمه الله
که فقیر معین الدین در جنب لغیم نخواهد رفت تا مریدان و فرزندانش را بذیل او نه بخت آیند
منقول است که هفت تن از کافران در بغداد آتش پرستی میکردند و لعبارت مریدان میخواستند

هر کجی در میان شهرت کمال است روزی بار آورده آن تصدق حضرت که در صبح آمد
 زمانیکه حال با کمال حضرت اجدادش ابره کردند از خود فرتند و شریه براندام اینها روئے داد و چون
 حضرت خواب قدس سره بیدار فرمود که با آنکه شمار ابرقوت و قدرت حضرت افریگا نظر است - اما در
 خالق و مصلح است یا زنده اید حیف است که به پستی تن آتش و کوشیدن ناقص کار خود را خراب کنید
 و عیب اورد که ما را از آتشش مومخ از بس خوف و خطر است - باشد که از پستی تن و عزیر و دشمن شیخ
 رعایت و مسامحت روادار و حضرت شیخ الاسلام حاج بزرگ قدس سره الله سره العزیز با شماع
 این معنی تبسم کرد و فرمود که این همه غیر از طاعت و پرستیدن است مطلق بدست نه آید آتش را
 سرزه آن نباشد که در حکم حضرت خداوندگار اجداد السبزو - کافران عرض کردند که حضرت شیخ
 که غیر یاد حق کار دیگری ندارد - اگر از آتش سوزان بخوشی تن را پیش ما محفوظ و مصنون داشته باشی
 تا از انجا بدست نایک نجات از پرستیدن آتش که محبوب و سجود مایاست آخر از و اجتناب کنیم حضرت اجداد
 چون این سخن بشنید فرمود که اگر مردان خدا را در عرض آتش بیدارند و بهمان وقت سرود شود و الطفا
 پذیرد و هیچ رحمتی نه ساء این گفت لغو بدین پایه راست کشیده در انبار آتش بیدار
 آن همه آتش تیز که شعله خیزد و شعله آگیز بود و طرفه لعین سرود شد و الطفا پذیرفت چون لعین
 یک از آن انبار بر آوردند دیدند که هیچ آسب نرسیده است بچپان بود که انداخته بودند - با ظهار
 انجین عظمت عظمی و کرامت علی سائر صاحبگان با جعفر حق و الوهیت حضرت خواجه بزرگ علیه السلام
 زبان حال بستاند و از شیوه نارسائی و عقاید ناروانانست تارک شده بدست حق پرست حضرت
 شیخ الاسلام حضرت خواجه معین الحق الدین قدس سره تصدیق ایمان تسلیم سلام کردند و در آن
 زمان از و سلطان خدمت شیخ گشتند حضرت خواجه معین الحق قدس سره فرمود بزرگ بود
 که خواجه عطا سلمی نام داشت و تا به چهل سال رسیده بود - استغفار کرد و گفت که چند این روزی
 در خوابی از چسبیت گفتم که از خج و شمر مساری گور و بهیبت فروای محشر باز پرسیدند که بسوی
 آسمان ندیدیم که این است - جواب داد که از بسیاری گناه و خنداکه و محسبلس بازدهم فایده نشسته ام

و بعد ازین محل شمس مودله خواجہ فتح موصلی از یاران طریق و بزرگان جماعہ صوفیان بود که سیرت و
اندوخته گین شستن مداومت داشت از افراط گریه گوشت رخسار ریخته بود و بعد وفات او در نزاع
و جدله بود که در آنجا که در جواب داد لغام فرمود از گنایانم در گذشت و زانیکی مرا سپرد و پنج
روز خطاب کرد که فتح از چوبه که سالها بگریه می‌انداخت تا آنجا که دست و پا بودی و سر سجده آورد و دم
عذر خواستیم که خداوند از عفو آمرزش تو حرمان ندهد آشتیم - آنا از اندیشه منزل گور و پرستش در آنجا
و بعد دستی فرشته موت خالف و سهنک بودم و میسر گریتم - فرمان داد که بشی ازین منزلت این بابش
حضرت خواجہ حسین الحق میفرماید که خدمت حضرت شیخ الفاضلین خواجہ عثمان قدس سره و در غرض کتاب
بودم - جائے جانقاہ بود و در آنجا خدمت شیخ صدر الدین محمد احمد را دیدم که هر که در آن خانقاہ
سے آمد محروم میرفت با هر که چیز سے داد میفرمود که در حق من دعا ہے استغفر و استغفر را بیان باید
فرمود و چون آن بزرگوار - ذکر گوردقیامت سے تشبیه فرمود - و چندان میگریست که از چشم
خون جگر سے تراوید و بیچین غلط برفت شب بپای روز و شدت اضطراب و شکیون بسیر سے بود
زمانیکہ غلبہ گریه و کافرت سے داد و بچسال خود باز سے آمد و سے بسبب خطا و جلب سے کرد
میگفت کسے را که خصم مرگ در عقب و حریف نفس و پیار میپے باشت - و اراہ سکون و تسکین
چہ کار - حضرت خواجہ حسین الحق فرمود که فاشتر بنظر کشا و کار و برآدن جتلیج
از بس نافع است - از حضرت ختم رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در خبر آمده است کہ ہر آنکہ کار
و شوارہ مشکل صعب در پیش دارد فاتحہ الکتاب باین پنج بخواند
بسم اللہ الرحمن الرحیم میم آخر کلمہ را بالام تلمہ احمد ضم کند و آمین سه بار بخواند حضرت بجا نہ تعالی
شماره رحمت فرماید و تراز رحمت و سعادت محفوظ دارد و مرام او تعجیل و تسهیل بآید و ہمدان
محل فرمود کہ دفعے حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بیا ران خدمت فرمود کہ حضرت البقر
بہر آنچہ کہ برکات و خیرات بر من لطف فرمود است پشیرانین بر کسے نسبت یا سرسل میرے نبو
دفعے منتر چیریل نزل کرد و از حضرت کبریایہ خطایم آورد کہ در مصحف مقدس سوزہ هست کہ اگر در

توفیق و ایل بود. احدی از ائم کلیم و شیخ علیهم السلام نبود و در سال گذشته بهمان زمان حضرت
 خواجه بزرگ فرمود که سوره اُم الکتاب گلی و جبر و می عوارض و در دمار و دواست. در و مندرج که
 از چاره و درمان عاجز آید و خوشحال نگردد سوره مذکور را بنین است و فریضه صلوات و تبرکات مع
 بسم اللہ چهل و یکبار بخواند و بدین حد حق سبحانہ ثلثای شبانه سفائے کمال و صحت حاصل از آن فرماید
 بهترین اثنا شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ فرمود که وقتیکه از مشاهیر و یار شام شهر می آید
 بودم بیرون شهر در خواب می دیدم که در آنجا ساکن و بخت مجاهده و شدت فقر و فاقه از بے
 شحیت ضعیف و لاغر و ناتوان شده بود و غیر استخوان از گوشت و پوست چیزی نداشت
 شیر خورنده محال و غار نشسته بود گوشت که خدمت حاجت خلق داشت از بیم این چنین گزند قوی
 معرض تخلف نشدم و توانستم که تقدیم کنم. انگاه نظر در ویش بر من افتاد و به آواز بلند گفت
 که پیش بیا و هیچ ترس. چون نزدیک شدم به پشت من اشارت کرد و پشت من رو به او ب
 جز تین آوردم. اول سخنی که بر زبان بیض زبانش رفت اینست در پیش که قصد میکنم آن
 قصد افکنند و ازین قبیل بسیار سخنها گفت بعد از آن از من پرسید که از کجاست آئی و پیش
 گفتم از بغداد. فرمود نیک آیدی. باید که خدمت در ویشان و عاملان شعایر کنی تا بزرگتر باشی.
 چندین سال است که بهارین غار نشسته اُم از خلق و خلایق رسیده و در گوشه نشسته است و عسرت آمد
 از ترس نماز تمام میگیرم. گفتم که نماز میگیرم. و چون خل خدمت دارم که اگر دقیقه از خلایق نماز
 از دست برود اینم که کردم و خواهم کرد باطل و عاقل برود و جای عبادت و طاعت من مقبول و هیچگاه
 دشمنانم بر آن گفتم که از عهده نماز بر آید کای غظیم کرده باشد و خواجه محیی الدین قدس سره
 میفرمایند که در شهر جماعه مسلمانان دیدم که قبل از نماز گام نماز است و از آن است که در نمازها موجب
 استقامت و پیش از وقت پرسیدم گفتند که بوجه اینکه وقت نماز بهر جهت و سببی مانع نباشد و انبوه
 وقت است و اگر کسی بجز این عمل خواجه بزرگ فرمود که وقت از حضرت اب العزیز حضرت موسی علیهم السلام
 در حقیقت جهنم است و فرمان آمد که یا منوچه علیهم السلام در وقت جهنم و ادعی که آفریده اُم آن

طبقه مفهم است از طبقات دیگر خطرناک و مصائب انگیز و تیره و تاریک و هم از افغی عترب معمر است اگر
 ناره این آتشخانه جهان سوزد و این تنگناست عبرت آباد است ارض و فلک و شجر و حجر و حیوان و
 و آب بجز زبان و غنمش متعل گرد و این همه عقوبت عذاب به و طائفه مخصوص است اول آنکه
 در نیاز تغافل و کمال روا دارند و دوم آنکه سوگند و نذر و میمان آرند و بعد برین ائمه فرمود که بزرگ
 محمد اسلم طوسی نام داشت و قتی به ماده حصول کار سوگند در است بر زبان آورد و این روز
 سکر بود چون بحال آمد و از خوردن سوگند راست متنبه شد و فرمود که اینک سوگند است بزرگ
 گاه باشد که بوجه دیگر بر زبان آید این بگفت و میمان کرد که مدت العمر به سکر و خاموشی گذارد
 بعد ازین تا زمان چهل سال در صد حیات بود و آنالبت است او هیچ سخن نگفت بعد ازین
 بیان فرمود که روزی راجع بصری و خواجه حسن بصری و مالک و دینار و خواجه شفیق بخجی حضرت الله علیم
 و بصیر و هفتادین بودند و کلام و صدق محبت بود و خواجه حسن بصری گفت که دوست در دوستی
 صادق آن باشد که چون در دو محنت در پیش آید صبر کند و راجع گفت ازین سخن بپرس
 ما من می آید مالک دینار فرمود که بر چه از دوست آید بران رضی و شکر باشد بعد ازین
 سخن و خنده قاه قاه افتاد فرمودند که این چنین نیستند و در مقابل منع آمده است که چنانکه
 عبرت است ازینکه از حضرت رسول برحق صلی الله علیه و سلم در خبر است که هر گاه کسی که در میان
 رود آسودگان قبور گویند که غفلت شما را اگر آگاه باشی و خبر داری که بر با چه سگ روزنازه و او را
 بگری و خوردن و خفتن و آسودن بر خود روا نداری بعد ازین چهل حضرات خواج فرمود که بزرگ
 دیدم که از بس صغیف و تهی العمر بود و متغولی و استغراق بمرتبه غایت داشت چون خدمت
 او دریافتیم سلام کردم و بخود اندیشیدم که از او چه شس چیز به رسم به پیر بزرگ بصفتان قلب
 میگذرد و فرمود که روزی بایک در کوستان بودم بایک که در صحبت بود و سخن را با او
 خرافت آمیز گفتن آغاز کرد و مرا خنده و تمقذ فرات گرفت ناگهان از درون گوی که بران کسی که در
 نداده که تاسف و حیف بران کسی که آنها را بهر نزول فنا و پیش است و ملک الموت بکنین است

خنده غلامانه را بکار برند و بر مال کار نظر ندارند حضرت شیخ الاسلام خواجہ بزرگ میفرماید که در سلوک
 مذکور است که فرداے قیامت از عاشقتان صفی را فرمان رسد که بر پشت و آئینہ انہما عرض نما
 کہ بار بہشت مطلوبیت کے راہہ کہ بہشت بہشت تداپر ستید است یہمین اثنا حضرت
 خواجہ بزرگ فرمود کہ دیدن پنج چیز ہر یک از عبادت است اول ہر فرزند کہ در رو والدین
 بدوستی حق اسکا پبند اجابت حج اکبر بنائش قم کنند و زمانیکہ پسر برکت دم مادر و پدر بویہ
 ملا فی عبادت ہر سال باور ساند و بیا مرزند و تھے جوئے گناہگار سی و تہ کاری انجامان
 ست نہیا نقل کردہ ہو۔ و یاد خواب دیدہ کہ بہ فضلے قرب با حجابان بخیر اندر پشید
 کہ این عمر سلوہ و پایہ و سمو مرتبہ از صحبت جواب داد کہ ماتے پسر زال داشتیم و تنیکہ خبر خان
 میرتیم میر در پاصحے سفید نہادہ رخصت میخواستیم و آن صفت بیفہ عقیقہ دعائے آمرشیم میکرد
 و میگفت کہ حق سبحانہ تعالیٰ ترا ثواب حج روزے کند چنانکہ دعائے مادر ضعیفہ پایہ اجابت
 یافت و ستجاب شد و همچون من آوارہ و مذموم را شجاعت دادند و بخشدند حضرت شیخ الاسلام
 خواجہ حسین حق میفرماید کہ ایمان مرکز انوار است کہ در دل مومن قرار گیرد و سیدہ محصلین چندان
 کہ براہ ثواب و دنیا بے قلب ہنرتی بست چون نہ کی صولح استقامت و استحکام نہ پیر و
 دل مومن را تھہ زگر در دہشتی اعمال تاریکی میفرزند چون برشتی اعمال و خباثت ہوت کند
 شقی بعد ہر منافق گردد چون منافق است از رحمت حق محروم و با یوس گشت انگاہ فرمود کہ
 بر دل مومن شست و حجاب است بر دور ہر حجاب شستاد فرشتگان در تسبیح و تحلیل نامور
 است بخندہ بر آنکہ مومن را بنیانار و بچہ پان است کہ ہر ہر فرشتگان ابراہمان حجاب نامور باشند
 انوار ساندہ است منقول است از کتب سیر کہ حضرت خواجہ بزرگ را ما حضرت غوث الثقلین
 سلطان المشرفین العزیزین و با ملاقات واقع شد الولی آنکہ حضرت حضرت غوث الاعظم حضرت
 خواجہ بزرگ ساندہ و فرمود کہ روزے معین الحق الدین از قدوہ مشائخمان زمان خواہ بود و دوم آنکہ
 و قصہ حبیب از حق گفتن ان مصاحبت و عاشقینی و سست واد و تھے حضرت خواجہ حضرت شمس الاعظم

درخواست کرد که چیزهای سخت آن حق بیان فرمایند فرمود که سخن حق از او تهنائی مطلوب است.
 حضرت خاجه تبرک اگر گفت که در گنج تهنائی رستن از دو سبب نامناسب است یکی آنکه اگر گوش
 حق نباشد پیر و ستیگر من برسد باشد که از روی غیرت خاطر پاکش برنجند و موجب نقصان
 من باشد زیرا که موازنه کلام و کمال احدی بتقابل رضای پیر و ستیگر خود بهتر نمیدانم و دیگر اینکه
 حضار جلسه از دو حال عاری نباشد یا غنی محرابند یا نا محرم و نمیدانم که به لهما چنانچه باشند
 و خیال حشام بپزند چون این بشنید حضرت غوث الاعظم هیچ نگفت و سکوت فرمود بعد از این حضرت
 غوث الاعظم اذن دعوت فرمودت بول فرمودند چون از حاضر بر سر قبه آوردند حضرت خواجه بزرگ
 گفت که طعم من نمک است گفتند نمک از کجا آید - القصه مردی که سن سال که بیرون شهر
 سکونت داشت مطلب فرمودند و بر لب سماع اشارت کردند گفت که فرمایند اندام من آنا چون سماع آغاز
 شد همه زامیر که پیشتر از مطربان برگرفته در یک حجره گاه و گاه دست بودند - من دست کسی
 نفهمه آغاز کردند در آنوقت حضرت غوث الاعظم رایگی از مریدان خدمت سوال کرد که امروز اینجا
 فرمود معین الدین سحر جمشیتی مهان باورده است همان روز حضرت غوث الاعظم پاچه او شستم کتان حضرت
 خواجه بزرگ بباد - چون حضرت خواجه بزرگ آن پاچه را در خدمت حضرت پیر و ستیگر خواجه عثمان دینی
 قدس سره الله سلا العزیز گزیدند خدمت حضرت خواجه عثمان حمت الله علیه از آن پاچه دستا کرده بر
 فرق خواجه بزرگ از دست خود بسته کردند بهرین اثنا فرمود که هر که بپوشد بگوید باشد که باماد خود زنا
 کرده است و دماشش نه بار منجباب بشود و اگر غیر توبه بخت نکست عاصی خاطر جانی بماند سحر جین سل فرمود
 که سلام گفتن و در سلام سبقت کردن موجب کفارت گناه - و ثواب عظیم است هم هر آنکه از مجلس خیر
 سلام گوید رحمت حق سبحانه تعالی بر او فرود آید و هم درین مان فرمود که چون به سجده برود بگوید یا
 استغفر الله و یغفر لی الله و علی الله توکل علی الله لا حول و لا قوه الا بالله من الشیطان الرجیم
 و چون مؤمن نخست پائست در سجده اند فرشتگان ربانے آمرزش او دعا کنند و چون از
 مسجد بیرون آید و اول پایس لیبار بیرون نهد فرشتگان گویند یا رب گناه دار و عتاش واکن و

بهشت و نعمت جاوید اور انصیب گردان و مہدین محتام فرمود کہ زمان آخر پدید آید سائرانِ زمان
 مرگ بہتر از حیات باشد زیرا کہ عیش و راحت بہ مسلمانان تلخ گردد اما جبر و ظلم ہم روا دارند و
 عالمان عہد شورت بگیرند اندر الوقت غیر و برکت از خلق بر خیزد و شرف و ادب و بعض و عناد و زطلو آید
 آنکہ فرمود کہ بچہ صدقہ کسے باید داد کہ درویش و فقیر می و در دارد ہر کہ صدقہ بر این منج بہر خدایتگا
 اور انجہ شاید لب ازین فرمود کہ ہر آنکہ توبہ نصوح کند قبل آن باید کہ باب توبہ بستہ نہ شود و فرمود کہ توبہ
 و استغفار کردن بر جملہ مسلمانان فرض است باید کہ پیش از آنکہ شخہ مرگ بر سرسد توبہ و
 استغفار عمل کند و توبہ باز بہست تا آنکہ آفتاب از سمت مغرب طالع نہ کند حضرت خاتم النبیین
 رحمۃ اللہ علیہ فرمایند کہ روزی بہ شیخ محمد اجل شیرازی یک جا بودم وقت نماز مغرب بود
 خواجہ اجل تجہید و در وضو کردند اما احسن لیل انگشتان در سہوافت دنا گاہ تا لقت غیب ندا داد
 کہ شیخ اجل دعوی دوستی ما میکند و سنتی را از مسنون ما ملحوظ ندارد بعد از این خواجہ اجل
 سوگند خورد و پیمان محکم بست و تا نہایت سنتی از سنن رسول کریم علیہ السلام ترک نہ داد از نجاست
 کہ ترک نہت خط است و موجب نارضا مندی حضرت خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم
 و مہدین محل فرمود کہ طائفہ عارفان اہل فضل و فضائل اند و متفرق و تفرق بجا و دست چون
 عالمی در شب بجا لست طہارت خواب تراحت کند فرمان آید بہ فرشتگان تا آنکہ او بیدار شود
 و پہلویش تہرا گیرند و آنگاہ کہ بیدار شود بدعا اشتعال در زند کہ خدا یا بنوا و بیام زاین بندہ را
 کہ با طہارت خفتہ بود و مہدین محل فرمود کہ روزی حضرت رسول حق صلی اللہ علیہ وسلم
 ابلیس اور نعم رسیدہ و اندر بگین دریافتہ و پرسید کہ این ہمہ اندوہ و تعب از چہ سبب
 جواب عرض کرد کہ از چہا چیز کہ از ہست حضرت لظہور می آیند اول مؤمنان کہ اللہ اکبر میگویند
 و ہر کہ متنبہ می شود و جوابی پرواز و ہمہ با ساحل مستلزم رحمت و بخشایش جائے می یابند دوم
 دوم از تکبیر سازیان کہ بہ جہاد و جبہ ال حق بر می آیند سوم از وجہ جلال درویشان کہ ایشان از وجہ
 حلال بدگیران جنس می دہند و موجب امرزش دیگران میشود چہارم از آنکہ نماز صبح گاہ بگذازند

و تا طلوع آفتاب این حسن الافکار بر جاست نماز قرار میگیرند و در نماز اشراق مشغول میباشند یا رسول الله
 زمانیکه من در عالم ملکوت بودم و در صحنایه ام که هرگز نماز سحر نگذاشت و تا بر آمدن آفتاب بر جاست نماز
 قرار گیر و اشراق تمام کن حق تعالی اورا با بهشت و بهشت اکر کن که از آن او تسلط و وابسته شد
 پیام نزد و محمد بن علی فرمود که نباشی که چهل سال بر فقهی کفری سر و کار داشتی و میفرمود و خواجه
 دید که در بهشت بهشت تمام دارد و میخیزد و باستانفسار رفتند جواب داد که جبرکت نماز با دعا و کتاب و کلام
 آفتاب نیز اولی نماز اشراق بر جاست بودم و بعد از این به مهلت نباشی به صرفه شدم
 چون حضرت حق سبحانه تعالی اندک پذیرد بسیار بخش است برین نوازش فرمود و آورده اند که چون
 حضرت خواجه رازان و سال از و متحال نزدیک تر شد بیشتر از یکبار و بیگانه ترک تسلط نگاه داشت
 بودند و با اوقات بر قندی و تقب سنه زنده این لایحه که سواد آینه مکشوفت صغیر نیز بود و تحسیر
 تا مساف میفرمودند و در پی بزرگ خواجه فخر الدین رابطنه و تبسکین اشارت کرده است و فرمودند
 که بابا فخر الدین اینهمه که از ما دشمن است فانی و ناپا ندارد است و غیر از محبت حق سبحانه تعالی شانه
 هر آنچیز از موالاتین فرزند خویش و پیوند باشد و من شب است بهیچان است یا یک در رضا
 ای محکم و مستحکم باشی و دامن صبر و استقلال در زمان اذیت و غربت و مسافرت از دست ندهی
 چون این حکایت تمام شد فرزند از حبیب را و اوع فرمود شیخ الاسلام حضرت خواجه بزرگ که شبانه
 جلوه شاد حق متعالی مشغول گردید و پیش از وقت زمان وصال در حجره محکم کرد تا آنکه بر روز ششم
 ازین واقع در حجره بکشد و بدیدند که حضرت خواجه بزرگ قدس سره العزیز ازین بستان فانی
 بعالم جلوه فانی رحلت نموده است و در جبین پیش از قلم قدرت بخط شیخ رقم زده اند و این
 حَبِيبُ اللَّهِ هَامَتْ فِي حُبِّ اللَّهِ وَازِلْمَعَاتِ چهره مبارک آثار بکات و تحلیات و الا و السلام
 و طالع بودند و نقل است که حضرت خواجه بزرگ را از بندگان خدمت که به خصوصیت علم و عمل ممتاز

فاینکه در سال سیزده صد و سی و هجری که در سی در و دیوار و مقف و فرش خاتمه فرمودند ازین فرش سینه بزرگ و خوار و پاک که از آن
 و آن که حضرت جلالت کلام عمل است کلام آوده و سی و بیست و یکم از آن که در آنجا سینه که از آنجا سینه ساق در آنجا و در آنجا

بودن غسل واد و سباجا خلعتا شریفین بہت جنوب از مسجد بزرگ اکبر بادشاہ و بی شہزاد است
 و صاحب سجادہ ہجرت ہم محفل قتل کہ خلعت سجادہ نشینی در برابر است کہ وہ می آید ہندو بجا کہ چائے غسل
 حضرت خواجہ بزرگ است برادر ہندو نشیند و جمعہ از ارباب طالب و غیرہ ملہ زمان است ثانیہ
 و فقر او خیر است سیدہ نندو رہتی پیر اند تاجی و فائت حضرت خواجہ بزرگ بقول صحیح در سال
 ششصدوی و سہ قرار دادہ اند و جمعہ از اہل اسلام و قوم ہندو جمع ہے آیندہ و فیض ہے رہانید

ابین عرس شریف

برویت ملال حب المر حب انار عرس شریف معین است و مجالس سماع بنیاد میکنند و قشیک
 یک نینک سیکر و قضاے مجلس قیت لوبل و چراغان منور و مزین میشود و حضرات صوفیہ
 صفہ بستہ نشیند و ذکر پاک و تحیتہ و سلام حفاظ و مولودیان میخوانند و سامان جلوس نقد
 مثل مجرہ عود سوز و غیرہ در وسط محفل ہے ہند و بعد اقامت بہت سام ضروری حضرت صاحب
 مجادہ طلاع میر و چون حضرت صاحب سجادہ در مجلس ہے آید جماعت فقر او عمدہ
 صفیاء بطیم و سلام ہے خیزند و چو بداران لب فرش استقبال میکنند شست صاحب بجا
 رگدلیہ چساز عود سوز کلان در وسط صفہ صبر برقرار است و بعد از ان صاحب سجادہ داخل
 محفل ہے شود و حافظان و مولود خوانان فاتح پر روح بر فتوح حضرت خواجہ بزرگ میخوانند و دعا
 سلامتی بادشاہ و حضرت صاحب سجادہ بنیاد میکنند و بعد ختم فاتح محفل سماع گرم میشود و
 لخت بوجہ و حال ہے سد چون لخت شب بکمر میر صاحب سجادہ بچائے غسل مرقد نظر
 میر و داول از دروازہ مکی داخل گشتہ در گوشہ مشرق و شمال متصل مشبک سنگ سفید
 گنبد شریف تبدیل لباس میکنند و تاہدان کہ بہت گوشہ مغرب و جنوب درون احاطہ
 کمرقع است و بھری عنان بحر و فست و در یک سہو چگل در انجا چراغ ہے سوزند و
 سجادہ دست و پا ہے شود و بعد از ان درون گنبد رفتہ مرقد مبارک را از دست و محفل میشود

و کمال حاجت چو کی حست آمد و ز دست آبرسانی و آفت آبر براری غیر و ضرورت باشد
 و بعد غسل حضرت صاحب سجاد عرق گلاب خوشبو صندل گل بر بزار شریفی پاشد و
 قبر پوشید و پوشانید و بیرون گنبد میزد و بدست و سابق تبدیل لباس فرموده و محفل سماع میسوزد
 و حضرت صاحب قبر صبر صد و بوده تا ختم تمام محفل قیام دارد و الغرض از آن شویب بار
 شب ششم همین طریق محفل سماع برپا می شود و بتایخ پنج بعد از نماز صبحگاه حضرت صاحب سجاد
 اقسام غیر بنی و طحسام که نیاز مخصوص حضرت خواجه بزرگ است بر صناد و در تقسیم می فرمایند
 و فقرادشال و امرا و علماء دعویس باشند و بعد از نماز ظهر که از اکل شرب فراغت می یابند مجلس سماع
 شروع می شود و بسوزد و از راز نویی از باختتام میسر بدو ششم محفل قل که عبارت از ختم آخر است
 از وقت یکپاس روز برآمده بنیاد یکینند و تا از صبح ختم اوار باب تماشا چندان اثر و نام میباشند
 که در دست سماع خانه مجال نفس بر آوردن و تاب بر جانند و شکل تمام دست سید و از راز و طوطا
 و عرق گلاب و دو و حجر عود و سوز و شام جان تغریح عجیب و تفتیح غریب میاید و از نزول خیرات
 و برکات بر صاحب قبر فتح الباب سعادت و قبول رومی سید و از کثرت اوزار و تجلیات
 در دیده حیرت برسان بیکر حقیقت و معرفت جلوه شگرف می آید و نه به سختیاری بختندی که اهل
 صدق و یقین بدست می آید و بهر یکی از ایشان از خوان انعام و التذات بخش کافی و بهر وافی
 می رسد بایده و بهرین حال و احوال چون آفتاب بخت است و میرسد التزام و اهتمام فاتح بوقوع
 می آید و التهاب کتش سماع لطیف می پذیرد اول چادر به خوش رنگ و لطیف و مطبوع
 گسترده بالاسر کوزه صندل سائیده و همشگل و گلاب و برک پان می نهند و حفا و
 مولود خوانان خوش زبان و پاکیزه جمال گرد پا و چتر و گسترده که به خط ملاح و ستر خوان میگویند جمع
 بیکر خیر و سعادت اشتغال می نمایند و بعد از آنکه رسم فاتح بانجام میرسد بجا حاضران مجلس
 صندل و بره برگ پان تقسیم میشود و پس از آنکه چوبداران چوب نقره بالامی کنند این علامت
 است از ختم محفل و بهرین نشان و علامت بالای تقارن خانه نوبت شاد دایانه می نوازند و

اول از تہ پیش صاحب سجادہ دستار و خرقہ نے بہا کہ مکلف و مکمل می باشد نہ آرد و این خلعت جاشینی و صاحب سجادہ حضرت خواجہ بزرگ است و بعد آنکہ خلعت مذکور حضرت صاحب سجادہ زینب بدوش می فرماید۔ بجا حاضران مجلس ہم دستا تبرک علی قدر مراتب محبت میشود و دیگر از شاه فقیر و غریب امیر این عطیہ گرامی را بموجب یاد و این و مفاخر نشانتین دست در چشم و لب نبادہ زیب میزنند کہ بعد آن حضرت صاحب سجادہ بنظر او اسے رسم فاتح درون قبضہ شریف بر سر قد مقدس میبندد و آہ از ہجوم و کثرت لطف را گیان پیک نظر رفتن نمیتواند بالآخر ہزار کشمکش را ہم پای بند و حضرت صاحب سجادہ دست بدست اندرون روضہ شریف سے بر نرد و حضرت مدوح بعد از ہزار خشوع و خضوع جبین شیا ز بر پائین مزار مالیبہ سمت شرق زیر طاق مصحف پشت قبیلہ در و دربارے نشیند چون این خدمت خاص فارغ می شود حضرت مغل اللہ بزار عزم است یاز بادیہ شیانہ بیرون روضہ آمدہ بہ خانقاہ شریف متوجہ شدہ و از مشغیت ارشاد می نشیند و جمعے از اہل حال و عہدہ دار باب ظائف و عملہ فخریہ در گاہ شریف بر رسم سلام و دست بردوس جمع می آیند و صف فقراء آزاد و غیرہ کہ بشمار می باشند بغرفہ یا فضل و بیخ تن۔ یا علی بدگو یان شرف خدمت می یابند و مقدمات نزاعات کہ در میان ایشان مابین سال وقوع آمدہ باشند حسب الامر حضرت صاحب سجادہ تصفیہ میبایند و دوران محل کہے را در حجاب آوردن حکم صاحب سجادہ مجال ہم مردن و تحریر پین نباشد۔ احیاناً اگر کسی سخن عذر و معذرت در میان آورد تا ج و خرقہ او فوت صوبہ میشود و از صف فقراء در حق او حکم اخراج میرزد *

این فصل نمونہ

مقرر است کہ ہر یکم شب تہ تہ نماز عشا کہ دو گھڑی شب بیا ساعت ہندی میگردد۔ خوشی چراغان و درستی فرشتہ میکنند و با خرقہ سبک قبضہ شریف پیش صحبگی الالان بران عمل

پنجشنبه جان مخصوص است بعد است تمام و تیار می محفل متولی درگاه شریف یک مشغول و چنان
 بخدمت صاحب سجاده می فرساید و چون حضرت صاحب سجاده از خانقاه برآمده در خانقاه
 که انحال سماع خانه سر اسما نجاه بنیاد داده اند میرسد گھر یالی درگاه ساعت سه میزید و این
 علامت خبر است از مقدم صاحب سجاده اول صاحب سجاده از دروازه پایین و در وقت
 دخل میشود و بعد از آن فاتحه از جانب دروازه مشرقی برآمده به پناه بیگی و الا ان قصه محفل میکند
 چون بلب فرزند میرسد به اران استقبال میکنند در باب مجلس و تعظیم تقدیم می نمایند
 و بعد از آنکه حضرت صاحب سجاده برافرازد علی محمد از حجره نقره کلان روز به زار و پشت ترقی
 می نشیند حافظان و مولود خوانان فاتح بروج پر فتوح حضرت خواجہ بزرگ میگویند و دعا
 سلامتی صاحب سجاده میخوانند و بعد ختم فاتح شیرینی که بزبان بند می آید میگویند و به قوام
 شکر میسید و در عن زرد می سازند و حضار محفل تقسیم میشود و نیز حسب و تقدیم بخش
 مقرر به ارباب استحقاق داده میشود و هم قوالان سماع بنیاد می دهند چون ساعت پنج میشود
 مجاوران و خدام فرشت قبه شریف از جواروب صاف میکنند و این جواروب خاص است که
 از پر دم طاوس درست میکنند و این خدمت خاص را فرشته گویند چون فرشته خدمت می شود
 دروازه قبه شریف بند میگردد و بازتاب صبح صادق و انباشت و چون نوبت ساعت شش میرسد
 باز بطریق اول فاتح میخوانند و همه اهل محفل قیام نموده دست بته روبرو میبندند و قوالان
 اشعار میبندند که به کثر کامعروف است در محاسن و اوصاف حضرت خواجہ بزرگ مشهور به اران
 خوش می سرانند و بعد ختم آن محفل برخواست میشود و بهر یک بجای خود میروند

این محفل ششم

بیشب تا پنج ششم همراه مقرر است و در زمان مکان محفل پنجشنبه مخصوص اما صاحب سجاده
 نمی آید و به همین جهت عصای نقره و حجره نقره که لوازم منصب سجاد گیت مستعمل نمیشود و شیرینی که

بعد فاتحہ تقسیم ہوئے شروع ہوئی اس وقت یہ نکتے کہ برآورد خود و توام شکر ساختہ ہوئے شود +

آئین بست

بتاریخ پنجم ماہ کہ بنامہ واقع شود از خانہ قتل در گاہ گڑوہ می آید۔ گڑوہ بطوریکہ سبب شد
که از گل و سنگ و فصل بہارتیار میشود۔ و از راہ بازار پیش زمینہ میگرد۔ ہمہ قوالان و غیرہ
و کولیان شہر بسبب سختی و در جلوتی باشند۔ و ہمہ علم و فضلہ و گاہ شریف از توتلی تا بہ کلان
ہمراہ می باشند عجب رسم و ربا و تماشاہے روح افزا است کہ حصر بہ دیدن دارد۔ و قوالان کہ غیر
و نشید بہا و غزلیات تازہ می سرانید۔ و القہ عجیب لذت غریب میدہد۔ با آخر ہمیں بق
و الزام حاضر و قبہ شریف گردیدہ در کتب حضرت خواجہ حسین میرہ حضرت خواجہ بزرگ میروند
و از اشعار و خانقاہ شریف حضرت سجادہ سیدہ باداے رحم معینہ میر و ازند +

آئین گل سنگ

بنامہ ما کہ بستہ کی فصل ہا گل کتاب است بروز پنجشنبہ چادر گہاے حسن درست میکنند و بکھا
مسلسل درشت بگلین در کشیدہ لب و جلوہ شام بر سقف مزار شریف کرا چوب خوشبو و انوار
و ہم و پیرایون آن سیمہ سلک ہائے گل سفیدہ برابر بر قطار در قطار باداے مطبوع و طرز خوش سلو
لبستہ میکنند و اندران شب نجوم اہل استحقاق و تماشاوار و اژدہ نام عام ہر تہہ غایتی ہوئے شود و
از زن مرد و خورد و کلان جم غفیر گرد قبہ شریف روضت فضیلت شائزہ عالیہ حاضر آمدہ بادا
فاتحہ و تحیہ و سلام اشتغال می و وزند +

آئین باہیام

چون بیت طالع می میدہد بنظر آگاہی عوام الناس اس برینزقار خانہ کہ مقام بلند است

نوبت شادیانه می نوازند و از همان شب نماز تراویح آغاز میشود اگر چه بیشتر جاها در آستانه
 عالیته شان مجید میخوانند اما در مسجد جهانگیری پهلوی قبه شریف جم غفیر و گروه کثیر تراویح میخوانند
 و حافظ فرج شاه خان امپوری که بلازم آستانه عالیست به پنج باب الحان مرغوب و بسیار بلند
 و بصحت تمام و حریم کلام میخوانند و در شب شاهجهانی خطیب در گاه که از کثرت مان و صحت شریف است
 یا دایه مطیع و اهل صبح قرآن خوانی میکند و همین جهت محفل خجسته بین العصر و المغرب
 در ماه صیام مقرر کرده اند و به شبست در ختم قرآن مجید و فرقان حمید مقرر است از کثرت
 از کثرت چراغان و تجلیات و انوار فضائے حریم آستانه عالیله لایزال می نماید

آئین عیدین

چون ویت بلال عید الفطر بشهادت ثقات شایسته می شود نوبت شادیانه بنیاد می یابند
 و بر روز منگام نماز باده و صاحب سجاده حاضر قبه شریف گشته چادر گل بر مزار می پرشانند
 و بر تئور اجداد خویش که در جوار آستانه شریف آسوده اند گل و عطری افشانند بعد از آن چون
 وقت نماز میرسد اول صاحب سجاده برسم سلام حاضر آستانه شده و ریاضی سوار میشود
 و مایه و مرا تبت شتری و غیره که لوازمه نصب سجده گشته قاضی شهر و عامیان شهر و طو میباشند
 پیش ازین که اهل اسلام در عیدگاه رسیده انتظار میکشند چون صاحب سجاده داخل عیدگاه شود
 یکبیر آغاز میکنند و بعد ختم نماز و خطبه چون صاحب سجاده معاودت میکنند اکثر آن از عمل
 درگاه انتظار میکشند و چون سواری صاحب سجاده پیش زمینه درگاه میرسد در اواد سواری
 پاکی مفارقت کرده پای راست بر زمینه اول درگاه شریف می نهد و شادیانه تهیت بر نگاه
 خانه می نوازند بالاخر صاحب سجاده باده ای شاهای برسم سلام و رقبه شریف حاضر می شود
 در برطاق مصحف نشسته فاتح بر روح پر فتوح حضرت خواجه بزرگ میرساند چون تبارخ میشود
 به خانقاه شریف آمد و مسجد سجده ای می نشیند و بعد از باب طاعت و نو بنیان و باد فرشتان و چو بزرگان

نغمہ گویان متعلقہ است تانہ عالیہ کرد آمدہ بر اسم شہنیت تقدیم میرسانند و علی قدر تہنیت نام میباید
و قریب برسم عید الفطر دستور عیدیت ہم معین و مقرر است :

آئین امام عشرہ محرم الحرام

از برویت بلال محرم رستم نغمہ و سرود و موقوف گیرد و وفات شہیدان کر بلا و طبیعت محبت بر کوزه
شریعت لب در ایچہ عطر و گلاب برسانند و تا بروز سوم عشرہ محرم بہمین نمط دستور دارند و
روز نازار حزن و ابتہال و رنج و غم کہ مقتضی محبت است از در و دیوار و شجر و حجر آستانہ عالیہ شہر شود
کسے بیند کہ دیدہ بینا دارد و کسے داند کہ قلب صحیح دارد و محبت قوی مکنون خاطر آدمست :

آئین محفل منیہ لا و شریف

سرور عالم نجا کزہ صلی اللہ علیہ وسلم

مشب و از دہم ماہ ربیع الاول وقوع مے آید و بطریق محفل خشت بندہ با حسن وجہ با احتیام میرسد :

آئین سراس

(حضرت پیران پریشیم المشارق و معارف خواجہ غفار علیہ السلام قدس اللہ سرہ)

و دستور است کہ شب پنجم ماہ عید الفطر و صفت امام سماع خانہ محفل مے شود و بر رسم معمولی صاحبزادہ
ز محفل میل میگردد و بروز ششم محفل قل نبیادے مایند و بر طور سہ ہستم امام و التزام محفل بطریق
محفل قل حضرت خواجہ بزرگ وقوع مے آید چون محفل ختم مے شود دستار شہخت بفرز سار کہ حضرت
صاحبزادہ قریب میں گیرد و دیگرے دستار دادہ نمے شود :

آئین عرس بزرگان سلسله معینه

جانب پائین وضه شریف پیش الان آرت کارت محفل سماع بر سطح فرش سنگ معین است
صوفیان صفت بسته نشینند و قوالان رسم سماع آواز میکنند و آغاز محفل لب سینه کشیدن
که سماع معمول و کثرت کا ختم می شود و مقررات قریب نصف شب ختم محفل شده شیرینی تقسیم نمایند
اما درین محفل با عصا و عجزه و نقره که لوازم عجب و گلیت است عمل نمیشود.

باب دوم

دینداران اولاد و اخا و حضرت خواجه بزرگ معین الحق و الدین قدس الله سره العزیز

آورده اند که حضرت خواجه را تا سن هشتاد سال در تجرید و فقر و بزرگوشت و بنو زنا بل خستیا رفقه موده بود
شب و در عالم رویا که چشم ظاهر است ناآنی خواب دیده دل شاهد رب الارباب بود از حضرت ختم
و بصوالت اوست یافقت که معین الدین تمعین بن ماسی - امانتی از شدت آه و ما گدازشتی - چون
حضرت خواجه بزرگ بیدار شد و بعد از آن فریضه سحر به جلوت ارباب محبت صحبت افتاد و یک
خطاب نام که حاکم سلطه بلی بود - خاتونی از قبیل راجحیت که غلبیت یافته بودند - است
حضرت خواجه بزرگ از اولی آن جمیل و عقیقه را رسنند و رجحیت سباهی فرمود - و الله الله
کرد - خاتون دیگر رحمت سید و جلال الدین مشهدیست که به اشعار و بشارت حضرت تانا و مولانا امام خمینی
رضی الله عنه و حبس الکلیح حضرت خواجه در آمد از هر دو عقیقه سه پیران و یک دختر بوجود آمد
اما درین خستلاف است بخی بر آئند که از لطن سیده محترمه خواجه ابو سعید و بی بی حافظه
متولد شدند و از هفتن جمیل دیگر خواجه فخر الدین و خواجه جسام الدین بوجود آمدند و الله اعلم بالصواب

خواجہ ابو سعید راوی سپران بودند۔ خواجہ احمد و خواجہ وحید که ذکر پاک اینها در خواجہ الفوا و از حضرت
 سلطان المشائخ منقولست فی بی حاشا جمال را جنت مدعی۔ شیخ رضی الدین بود که بر کنار حوض
 من و لا در لواحق قصبه نگر است۔ سید حسام الدین عین شهاب از چشم مردن پنهان شد و صحبت
 ابیال معجال الغیب پیوست۔ اما حضرت خواجہ فخر الدین را پسر بود که حسام الدین منوچهر
 نام داشت و او از بس عابد و مجاهد ممتاز و متراض مولع و متوسل سوخته آتش محبت و آسوده
 در ذممت بود و سپهر صحبت حضرت سلطان المشائخ از امثال اقران گوی سبقت
 برده بود و هر قدر کشتن و قصبه را بنهر با ترس و جبر راه جهیم واقع است و خلق خدا از آن خطیره
 گرامی فیضها می رباید۔ اورا و سپران بودند عین الدین خورشید قیام الدین بابر بال ازل بس
 کامل و کبر بود کلمات علیہ و آثار حلیہ داشت و بی واسطه کسی با حضرت خواجہ نسبت بود اما
 انجام کار با شارت خواجہ بزرگ خواجہ نصیب الدین چراغ دلی جوع کرد و حلافت یافت۔ اولاً
 پاکش سبب نامواری و نامنجاری کفار سکونت ملوہ اختیار کرد و از مدینه الہدایت و الکات
 اجیم هجرت نمود۔ سید قطب الدین که بعد سلطان محمودی خداوند دوازده هزار سوار بود و بیت
 خان خطاب داشت از بنائیر پاک خواجہ عین الدین خورشید است و دیگر هم صاحب مقام عالی برگزیده
 حضرت آفریدگار بود و چشم شجاعت و جلاوت نگاه میداشت و محبت ابد کفار و اوجرات شهادت
 می داد و حتی که گروه مخالف از دست او بسته می آمدند و در نیجبت می نشستند و با گله کرده بودند
 شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد عین الدین حسی لاریب فیه از اولاد و محبا حضرت
 خواجہ بزرگ است سلمه اللہ تعالیٰ ایستاد و نسب شرفش به نوزده واسطه خواجہ قیام الدین بابر بال
 منشی می شود۔ شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین احمد بن دیوان سید صالح الدین احمد
 بن دیوان سید ام علی احمد بن دیوان سید شمس علی احمد بن دیوان سید شمس علی احمد
 بن دیوان سید امام الدین احمد بن دیوان سید نیر الدین احمد بن دیوان سید صالح الدین احمد
 بن دیوان شیخ ابو الفتح احمد بن دیوان سید علم الدین احمد بن دیوان خواجہ ابو الخیر احمد بن شیخ

معین الدین احمد ثالث بن شیخ المشائخ سید سیح الدین احمد بایزید خرد بن شیخ المشائخ سید
نور الدین احمد طاهر بن شیخ المشائخ تاج الدین احمد بایزید بزرگ - بن شیخ شهاب الدین احمد بن شیخ
کمال الدین شیخ احمد بن شیخ نجم الدین احمد خاله - بن خواجه قیام الدین بابر بال میثیلا باگه رحمته علیه السلام
اجمعین - بعضی از اهل ذریه که در باب وجود و باوجود اولاد و احفاد حضرت خواجہ بانکار آمدند
احتی از جاده مستقیم تحقیق و راستی دور افتادند و منازل خویش در نهانخانه نکبت و مذلت
بنیاد داند - زیرا که فقیر مولف بمبتدا تحقیق و تصدیق این معنی کتب سیر و سلوک و فرامین شایان
مہند و جریدہ ہمارا کہ در تذکرہ اولاد و احفاد حضرت خواجہ مشہور و مذکور بودند از دفتر تولیت و دیوان
اوقاف آستانہ مقدس و مظهر بہرسانیدہ مقام یقین را تا بحق اہل بیتین افزوده است
و ہر آنکہ اقوال بزرگان سلف و علم و عمل حضرات خلعت را بحشم انصاف میدہ باشد میداند
کہ وجوب وجود اولاد حضرت خواجہ بزرگ را اولیاء کاملین بزرگان دین در ہر زبان و مکان
تصدیق و تصدیق فرمودہ باعتراف و قبایل گراں میدہند - غیر ایشان کسیکہ ہوائے نفس
و تقاضای ہوس حرف دیگر میزند - و ولدادہ نفس و گشتہ بہ او ہوس است - لاجرم مناسب حال
و شایان مقال اینست کہ بچہ اقوال از ملفوظات و مکتوبات و غیر ہم بطرز استنباط و انتخاب
و ضبط تسوید و ربط تسطیر در آورده شود کہ شاہد حال و مشہود مقال باشد .

منقول است از فوائد الفوائد

کہ بر زبان شیخ محمد بن حضرت سلطان المشائخ گزشتہ پانزدہم محرم سن ۸۵۷ ہجری شریف
از خواجہ احمد شیرہ شیخ معین الدین قدس اللہ سرہ العزیز - و این خواجہ احمد عظیم صاحب بود
سن ۸۵۷ ہجری شریف پنجم رمضان المبارک - الغرض چون چند گیسے بگذشت خواجہ و حیدر الدین
نبیہ خواجہ معین الدین سجری رحمۃ اللہ علیہ بخدمت شیخ کبیر آمد و بوقت طلبیدہ دستور حلی خلق خوا
شیخ فرمود من این معنی از خاندان شہساز و لایزہ دارم مرا واجب نیست کہ شمارا دست بہ ہم خواجہ حیدر بن الحاج

بسیار کرد که البته من می‌شوم خدمت شیخ دست‌پا دو فرموده و سرخ کن لقمه که از نزد آنجا
 و حمید الدین مجسوق شد بعد آن مولانا نصیر الدین نیز مخلوق شد

منقول است

از مولانا سید مبارک علی و کمالی خلیفه مستند حضرت سلطان المشایخ محبوب الاولیا شیخ نظام الدین قدس سره
 کذا فی سیر الاولیاء

فرزند آن شیخ الاسلام معین الدین سجری را در حدود اجیر و بی احیا بود مطلقان جهت مقر داشت حمیت
 می نمودند فرزندان شیخ را بران داشت که در شهر بروند و از نباد شاه مقرر داشت بیادند بهین حضرت
 خواجہ از اجیر به دلی آمد فرمود شنیدم از حضرت خواجہ احمد غریبه شیخ معین الدین سجری تدبیر الله تعالی
 و این خواجہ احمد عظیم صلاح بود

تبدیل فرمود اشارت بحضرت سلطان المشایخ زیرا که صاحب الاولیا مفضلات حضرت شیخ را ترتیب داده است

منقول است

از درویش جامی که او از بس محقق صاحب بیت و از بزرگان طریق حشمتی بود. گما قال فی سیر العارفین
 نقل است از خواجہ معین الدین حشمتی که روزی بر زبان دربار فرمودند که اولاد معین الدین حمید الدین
 یکسبت و این ل قبل از پیوند بود و آخر کار نتیجه قول ایشان ظاهر شد که با هم یکجمله شده اند
 چنانچه امیر شیخ تاج الدین کبری ابی محمد الحشمتی بحسب سلسله تعالی فی بقایه سیره اولاد و پس
 صلیبی حضرت خواجہ معین الدین میشود و بنید و فقر سلطان التارکین برهان المجرودین
 شیخ حمید الدین محمد احمد صوفی سعید عمری فاروقی یار و غار مرید و خلیفه بزرگ حضرت این است
 بوده اند که خواجہ معین الدین قدس سره العزیز رضی الله تعالی عنه و در میان حضرت
 خواجہ شیخ حمید الدین خویشی و دوستی است تا معلوم نبوده باشد و بهمان طریق در اولاد

ایشان هم خوشی میسر و تا معلوم بوده باشد در آن ایامیکه این فقیر بدولت یار بقدر
 طهارت حضرت معین الملتی مشرف گشت از فرزندان حضرت ایشان صاحب سجاده
 شیخ المشائخ بایزید ثانی بود رحمه الله علیه و او شیخ کلان و عظیم ایشان بوده است بشیخ الدین
 طاهر که صد و پنجاه سال عمر داشت خرقه کثافت از خدمت شیخ المشائخ بایزید ثانی یافت
 و مرید شیخ المشائخ شیخ نور بود که در بنگال آسوده است و خدمت شیخ شمس رحمه الله علیه
 با حضرت ملک المشائخ و اولیاء سماء الحق و الدین قدس سرها اعتقاد پیچیده و واضح
 میزد بود و باین احترام محبت و شفقت عظیم بود از ایشان استماع است که حضرت بنی المشائخ
 معین الحق و الدین را در آخر احوال واقع شد و فرزندان متولد شدند - فاما چون این فقیر
 زیارت روضه متبرکه که حضرت بنی المشائخ معین بنی رحمه الله علیه رسید همراه و با اتفاق خدمت
 خدمت پریزاده برجاده شیخ المشائخ بصر الملتی و الدین رحمه الله علیه یکجا زیارت حضرت پریزاده
 بر حصول پیوسته در اینجا مجامعت بود عظیم است مولانا مسعود قریب بشتا و اول عمر داشت
 پنجاه و دو سال و اجداد و مولانا احمد شریف خدمت حضرت شیخ مشائخ الیه قدس الله
 سلا العزیز یافته بود و مولانا مسعود از مولانا احمد که خادم حضرت شیخ بود نقل میکرد که در آن
 حضرت شیخ رحمه الله علیه از جمیع اول بار به دلی رفتند و باز آمدند ایشان را تا ابل واقع
 شد و آنچنان بود که سید جهاد الدین محمد مشهدی عم سید حسین مشهدی را و غرض خط مذکور بود
 در خرقه داشت و کمال عصمت و عفت که نام مبارک ایشان بی بی عصمت است و
 این عجز و مسطوره بحسب بلوغ رسیده بود و میخواست که نجیب الزکریا زاده در آرد و حواله تیجه
 و در آن اشرف نمایه یکس را در خرقه کمال لائق حال نمی یافت که بدو میوند فرماید اکثر
 درین تامل وقت می کرد بود ناگاه شب از شب با حضرت امام جعفر صادق (ع) در واقع و دید که
 میفرمایند که فرزندم وجه الدین اشعارت حضرت سالت صلی الله علیه و سلم بر این است که
 علیه بن محمد بن محمد و تاضی تاج الدین محمد و تاضی شمس الدین بنی نوریه امام محمد شیبانی رحمه الله علیه

این بزرگوار را به شیخ محمد بن ابی حمزوی سپاری در حساب الا و در آیه سید جمال الدین اندک
 از پیوستگان حضرت شیخ بود اینها قند حضرت شیخ اظهار نمود و حضرت شیخ از منته القدر علیه
 فرمود که عمر من به آخر رسید است یعنی تو رساله شد راه قانا چون اشارت به حضرت رسول است
 قبول نمودم و نیست شریعت ساز شد این فرزند ان پاک نواذد و درست است عفا از ان و در مان الم
 و زنا نمان و عفو کنیم

تشنه

از عارفان معارف توکل و تضرع به سبک است که بهیچ تفریط و سبک است ان التا که بزرگ شیخ محمد الدین
 صد فی ناکره و شیخی تشنه آورده اند و تشنه فی سفره الصند که توبه نهاس حضرت خواجہ فرید فرمود
 حقیقی حضرت سبطان است که این تشریف تدوین یافت چون خواجہ بیور را بهیچ میسر آمد
 بلکه که در آنوقت بود شیخ جیور را میسر شد و در آخر که حضرت تاد خواجہ بیور در آنوقت میسر شد
 بود و عمر ایشان بیست و سال رسید بود و خواجہ بیور از ان زمان شد مدت تا وقتیکه شیخ بزرگ
 گفت که محمد حسینیت این بهرگاه که ما را در ان جوانی که بیور بودیم حاجت که ریشک و عاقبتی
 در ان حال اجابت میدهند و این ساعت که پرست دام و فرزند ان آماند بهرگاه که حاجت
 است شود بسیار وقت می باید و دعا کرده شود لیکن بعبدان ویر با نابت میرسد و حاجت
 است آید و اینچ حکمت است شیخ بزرگ میسر بود و گفت با نواب بیور شمارا بهتر روشن است از قصه
 مرگم که در آنوقت که خبر دود و دشت خواست بود و رستانی به تابستان میرسد
 و به تابستان میسر و رستمان میرسد که دلش با نابت بود و چون عیسی علیه السلام
 به رستمان بود و بپشتان خواهد رسید و فرمان شد تا مدت با نابت بود و بپشتان
 و در بار با نابتی خواجہ بیور چون این شنیدند

منقول است

انواع علم حقیقت یقین - قد و بزرگان دین لانا عبد الحق محمد هلالی و بنیاد بر حقیقت
لما قال فی اخبار الانبیاء

خواجہ فخر الدین بن خواجه معین الدین بزرگ بود یکسب راعت مشغول و موضوع نماندن که قریب
به اجمیر است بسیار ساخت و حکام مزاحمت میکردند و عاقبت قریب آن بدین تشریف
آورد همین شیخ فخر الدین است که بعد از پندشت سال در قصد رجایات بود و در قصد بیرون
که شتازده کرده از اجمیر است فوات یافت و نزدیک حوص در قصد بیرون رفت
رحمتہ اللہ علیہ شیخ حسام الدین پسر خود حضرت خواجہ معین الدین است چنین گویند که او
عاشق و صحبت ابان پیوست قدس اللہ تعالیٰ عنہ خواجہ حسام الدین سوخته پسر شیخ
فخر الدین بن شیخ الاسلام معین الدین بن حمزہ است سوخته آتش محبت و دوخته نالوک مودت
باشیخ نظام الدین اولیا صحبت است مدفن او در قصد بیرون طوط غروب راه
اجمیر افتاده است او را پدر او بنام برادر خود حسام الدین بن خواجہ معین الدین نام نهاد و حضرت
خواجہ بزرگ را در محبت بود یکسب که در خدمت سید جلال الدین شہیدی عم سید حسین خان
که بر بالائی شلو اجمیر آسوده است نام او بی بی عصمت و دیگرے نام امشبہ اللہ انجان بود
که حضرت خواجہ بکیر بن سید بود و منور بتال شدہ شب حضرت پیر صلی اللہ علیہ السلام
نخواب دیدم فرماید که معین الدین تو معین بن تپتی هستی از سنتهای من ترک کرده اتفاقاً همان شب
حاکم تلمیذی ملک خطاب نام بر سر کافران آتشد و تاخته بود و خترے از دھران اجھا
آن دیا بدست افتاد ملک خطاب دید خواجہ بود آن ختر را بخدمت کے بگزارانید خواجہ
اور قبول کرد و کنا فی تاریخ یکا دخانی ایضا سید و جلال الدین شہیدی خترے داشت کمال
عفت آرسد و بی بی بی عصمت پیر است این ختر بجد بلوغ رسیده بود و موقوف بود و گفت و

ناگاه شب نام جعفر صادق راضی الله تعالی عنه خواب دید که میفرماید فرزندم وجه الدین اشارت
 حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله درین است که این دختر را بخواجه حسین الدین حسن سجری
 بسیاری و در حال اود و تازی سید وجه الدین نه کورانی پوستان گان حضرت خواجه بود این واقع
 را بدو باز میفرستد خواجه گفت بابا وجه وجه الدین عمر من آخر رسیده است لیکن فرمان حضرت
 پیمبر صلی الله علیه و آله است از بت بل آن چاره نیست و هر یک از پدر و خاتون اولادند
 بی بی حافظ جمال از آن دختر است نه دختر را چنین آنکه در عوام مشهور است و قبر بی بی جمال
 در پایان حضرت خواجه است جفت شریعت او شیخ رضی است و خطیره او در یکی از قصاید
 نگار است باللیه حوض که آراست و ملا میگویند و از بی بی جمال دو پسر شده بودند و هر
 دو ایام طفولیت از جهان رفتند و حضرت خواجه را الله سپردند شیخ ابوسعید شیخ
 فخر الدین شیخ حسام الدین شیخ ابوسعید از دفتر شیخ وجه الدین است و در شیخ
 فخر الدین و شیخ حسام الدین ختلاف است سید محمد گیسو در ازو جماعت درویشان براه
 که از بی بی عصمت اند و سید شمس الدین طاهر و طائفه درویشان میگویند که از بی بی
 اعنته الله و الله اعلم خواجه حسین الدین خورد پسر بزرگ شیخ حسام الدین سوخته است او
 خورد نسبت خواجه بزرگ میگویند همین بنقبت او را پس است درویش کامل بود و پیش
 مرید شود یکسب یا ضحاک را را بجای رسانیده بود که بے واسطه از حضرت خواجه افتاد
 میکرد و عاقبت بحکم خواجه مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و خرقه حنلالت از او بستند
 و پسر خورد شیخ حسام الدین سوخته شیخ قیام بار بال در غایت حسن صورت و هیبت و عظمت
 بود از هر یک خواجه حسین الدین خورد شیخ قیام اولاد خواجه حسین الدین خورد نام او شیخ
 قطب الدین است و سلطان محمود جلای او را چست خان خطاب داد و خود را دوازده
 هزار سوار گردانید و سلطان محمود که در اجمیر اسلام کرده میخواست چشت خان را بدید
 چون دوازده هزار خوردی کلان شده بود و اجمیر اختیار نکرد و از اولاد شیخ قیام بر بال

شیخ بایزید است که او را شیخ بایزید بزرگ میگویند. دانشمند بود در روشنه و حاجه و درس میگفت
 شیخ احمد عابد شیبانی و دیگر بزرگان هشتاد و نیند. و هشتاد و نیند دم که در فرزندان حضرت
 حاجه شهناز است. و در بین شیخ بایزید است و نشاء انیت که چون سلطنت دار الملک دلی
 فتح پوریت و کائنات بر دیار اجیمیر غالب آمدند. فرزندان حاجه در اینجا نتوانستند بود فرزندان
 حاجه معین الدین خورد جانب مستند و رفتند و در اینجا سکونت کردند و بایزید شیخ قیام بابر
 بجانب گجرات رفتند و تعلیم علم کردند. و شیخ بایزید جانب لعین و ادرفت و تحصیل علوم
 کرد. چون سلطان بود بعد از سالها در اجیمیر سلام کرد و برگشتن این یار استیلا یافتن شیخ
 بایزید از مسافرت میسر و قوروم آورد. شیخ محمود دهلوی. شیخ الاسلام مند و بود. و صدارت
 علماء و صاحب ابی تحقیق داشت. و شیخ بایزید و او سلطان محمود معتقد شیخ بایزید
 چیست خان ابی سبب عصمتی که داشت اعتقاد داد شاه نسبت به خوش نیامد.
 سلطان محمود در مقام نصب علماء و درس در اجیمیر بود و چیست خان باعث شده
 بر آنکه بایزید را نیز با جمیع فرستاد و در حضور مبر که درس بخوید بعد از آنکه جماعه کار فرستاد
 او کردند. و بپادشاه رسانیدند و پادشاه از علماء و شبل آن مان استفسار کرد و محتوم
 خواج حسین ناگوری و مولانا رستم اجیمیری که یکی از علماء قدما و امیر بود و علماء دیگر گواهی دادند
 شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام بابر بال بن شیخ خواج حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواج
 معین الدین است و فی الحقیقت اگر خواج حسین اعتراف پسب او کرده باشد پس است
 زیرا که وی ولی بود و تقداد عارف سبب ایشان و از آنکه فرزندان شیخ بایزید بسند شیخی
 کرد و دختر داد ظاهر می شود که پیش ایشان نسبت ایشان متحقق است. و انرض و خود
 اولاد اچای و حضرت خواج به تمیق شد. آنچه بعض عوام گویند که خواج حضور بود و فرزندان
 غلط فاحش است ذکر اولاد خواج در ملفوظات مشایخ چیست واقع است. شیخ فرید نبیره
 حضرت شیخ حمید الدین قدس الله سره در سرور لصد و در از سر نقل میکند که خواج

ما را قدس سرکار فرزندان تولد شد نذر روزی از من پرسید که حمید چون است پیش ازین که
 قوی و جوان بودم هر چه از درگاه عزت طلبیدم زود می یافتم اکنون که چون که پیر و ضعیف
 شده ام چون حاجت بدارم میشود کار به درنگ میکشد بنده عرض کرد که خواجه راجه روشن است
 که چون میریم ملاقاتی الله عنهما عیسی علیه السلام تولد شد ده بود میوه رشتانی درستان
 و میوه تابستان در زمستان به محنت و کسب حاضر می یافت همچون عیسی علیه السلام
 تولد شد در نیم منظر بود که رزق همچنان خواهد رسید و فرمان آمد که هر دو شاهان به دست
 راجه بوسه خود و بخت بمان که تا به روز خیر و بریزد درین حال و در آن حال این مقدار تقاضا
 خواجه این جواب از بنده متبذل کرد و پسندید میان نجم الدین به دست دی میرید شاه جویست
 و بعد در سال عمر داشت پدر او وزیر شیطان غیاث الدین به دست دی بود عارف بود و
 صاحب حال و خبر و از علایق از لب پاشن به دست عورت گفت داشت بهشت سال بود
 که پیر او نظر کرد و بجانب خود کشیده گویند که در احمد آباد از وی حیا عیبت واقع شده
 بود و باین قضیه از آنجا غائب می گشت پس از اهل آن دیارشان او نیافت و به علی
 آمد اکثر اوقات در مقام خواجه قطب الدین قدس الله سره می بود و چند از آن از حرانیت
 حضرت خواجه خضت طلبید و بمقام اجمیر رفت و در اقبال اوقات وفات یافت گویند
 که خواجه معین الدین بزرگ یکی از اولاد خود جواب نمود که شاه نجم الدین و بعد وفات است
 او را پیش حجره من جاباست الله گوارا و به انجام است

منقول است

از ملا عبدالحق در یادونی که یکی از مقرران و ملایان دولت اکبر شاه بادشاه بود است
 و در سبب پاک و شریف صوفیه داشت و در فن تاریخ عظیم انظیر راست گفتار بود و کافی
 منتخب التواریخ در سنه ۹۸۹ و ۹۹۰ در نزد شیخ حسین بنیر حضرت خواجه معین الدین بنیر

تسلیم خاطر خواہ نمیکرد بعد از اخراج بہ مکہ معظمہ آمدن و از آنجا در فقیہ و بہان دستور
سابقہ کوشش باستغنا نمودن و اولی کے حسن ملاضی از قیامیدن در بکر فرستاد
در حال ہجرت و در وقت نام الدین احمد بتقریب التماس طلب قاضی فقیہوری از بکر - و شیخ
کمال بیابانی نام اور ایم مذکور ساخت و ہمہ را طلب سیدہ از آن روئے کہ زمین بونہا آوردہ
حاضر زمان طلب شدہ حکم خلاص فرمودند و در نتیجہ فرستادند و شیخ حسین را
باز حکم مدعیانہش در بکر فرستادہ نمودہ تا مزد ہما بخارہ جت بندہ - چنانکہ ازین بیشتر مذکور شود
انرا از آمدن شیخ حسین اجمیری شہر چپان دارد و کار از نیار حضرت کتب الشانخ
سلطان الوصلین حضرت خواجہ معین الدین سجری حشری است - قدس اللہ سرہ - اما چون
بادشاہ را در اوائل حال محقق و حضرت خواجہ اجمیر نسبت با و انکارس دست دادند ان
برہمنی بعضی شایخ فقیہوری کہ ایشان نیز در ان پیصال قہر انبارے جنس بودند ساجی مل
لمیع فرمودہ اند جو اہم اللہ و ربی نسبتش اہل شہادت نمودہ گفتند کہ از حضرت خواجہ
محبی نامہ و درین باب صبر و در قضاات نیز بموجب زمانہ سازی مصر

فَلَا تَحْزَنْ لِقَوْلِهِمْ هَآفِكُمْ فِي رِبَايَہ

مخبر نوشتند و ان ولایت چندین سالہ بگریان تفویض یافت و شیخ چون دستگاہ
عظیم داشت و در ان صوبہ بادشاہانہ زندگی میکرد و سوانح دیگر علاوہ آن شد و غیرت
ادوار امری تائبیا و ردہ اورا حکم اخراج بجانب مکہ معظمہ فرمودند تا در سفر بالنس والہ
مختصت گرفت و بزیارت حج اسلام فائز گردیدہ باز آمد - روزیکہ از فقیہور بر آمد بعزم
توجہ کابل برسہ حکیم محمد مرزا روانہ شدند - شیخ از سفر حجاز آمدہ ملاومت نمود و شہر الظ
آدابیکہ نوید بہان نومسلم - و نو میران و نو دولت حال اقرار دادہ از و بوقوع نہ انجہ سامیہ
بعد از مطلقہ در صفحہ احوال و خطوط پیشانی او حسانت نے حسن ملاضی نیز عزم خود مشاہدہ
حکم جس و متلعہ بکر نہ فرمودند و بچند آنجا برسے بر و تا در سن یک ہزار و دویست بعضی

میرزا بیگمشت شیخ را حکم طلب از بیکرشت و چون همراه بعضی از حواریان مثل شیخ کمار
 سیابانی که شمره ذکرش بالا مذکور گشت و قاضیان فتحپور که بسے شیخ ابراهیم چشتی تا چار سال
 تهنیت میس بودند و بوسیله از انصاف الدین احمد بن بنام ایشان زنته بود آمده
 کونش نموده سحر و ما که در حکم خیال صلیان صند و ریافت - چون شیخ میرزا
 بمقتاد ساله بود و آداب خدمت ملوک و اشراف بلاذست ایشان نیز گز نورزیده نمیداند بوضع قدیم
 تعلیمه نمی ایستاد و تسلیم ناتمام کرد - باز از در نجیب و ناخوش آمده حکم بمیرزا فرمودند که فرمان
 که منان شمس بدیکه زمین مدحش در بکشت او را بار دیگر روانه آنجا سازد
 و بیگم بادشاه والدہ خلیفہ الزمانی بناندرون محل در مقام شفاعت در آمده گفت که
 تو تم او والدہ پیر خوت دارد در اجمیر و دشمن از برای دیدن من در زندکباب است چو
 اگر از اخصیت وطن فرماید و شیخ مدحش از شما نمی خواهد قبول نفرموده گفتند
 اچو جیور انجب که میر و دواز دو کالے برای خود میگیرند و فتوحات و ندر و نیاز بسیار
 می آرند و جماعه را گمراه می سازد - غایتش والدہ خود را از اجمیر بهین جابلد و انجینی او را
 بنایت و شوار از رشتن بکر بود و شب که در جهان بتقریب تسلیم تولیت اجمیر خیاخ
 جامع انتخاب از نظر گذرانید - آن مهم را که خود یافته بود بر هم زده و ضایان امر زاده
 و خدمت نگاه داشتند و از صبر جهان پرسیدند که آن پیر بوج ساده لوح که عبارت
 از شیخ حسین باشد کجا است - فقیر یاد دماغم که در لاهور است و بصبر جهان بمبا
 نفتم که چون من متا بل این سعادیت نبودم بارے او را متولی آن بلده محفوظ سازند که
 حق بمرکز قریب از انجب که نشان هندوستانیان بر تریب بناے جنس نیاده است
 و بیچگاه از یک دیگر سینه صاف نیستند نه در حق من جیپاره سے می شکورند
 و در باب شیخ حسین - و آن پیر مفہوم شکسته و خسته حالاً مضطر و مضطرب در گوشه خمول
 افتاده و محال تر و در خانگی اهل دنیا دارد و نه بختی سائل تو و سائل بر خیزد

در کتب ارجوز سند و لا که سیحی از مصافحات ناگوار است و قبر بنی نبی در پایان حضرت خواجه
و گویا که زندان را سید محمد گیسو در از از بنی نبی عصمت مبد اند و خواجه شمس الدین ظاهر
از انست الله سر نیکی گوید **ع**

بجز خدای نداند که حقیقت حال

چند سال آنکه آن زند داشت لیکن همه از دایره حشرسانی پائے بیرون نیاورد
باز گشت بحال عالم قدس نبرد نمودند و بختی بزرگ گشت اندر چندین از آن زندانش
بیایه بزرگوارای و شرف و برهنه بنی رسیده بود و این گزارش به درستی بحال است که
سپهر داشت رشید و مرشد از آنجمله همین بود خواجه شمس الدین محمد اجمیر است بحال
بر دو عالم آراسته و صاحب تقوی بود پس از پدر بزرگوار آئین جد و شیخی دارا شد
بوجودش آرایش پذیرفت بحیثیت شعبان سال ششصد و شصت و یک از دنیا رفت میامگی
برادرش خواجه جنید الدین ابوالخیر نزد بر خفته گشت او از بحیثیت است - خدیو کمالات
و حالات بود بحالیش نبشت او نیز سال ششصد و نود و پنج رخصت بر بست شیخ
حسام الدین از همه خورد تر بود از چشم مردم پنهان شد و به طائفه ابدال و رجال الضیاف
پیوست بحجاده نشینی بر بنابر و بنندگان رسید ساله میر لے و خانواده داری خدیو
بمشرب حشمت معین الاولیا خود بخدایت قطب الاولیا سپرده بود شیخ رشید باینرید
و شیخ نور الدین محمد اجمیری که از بنابر اند بر دشمن صفوت و امین سلوک پیراسته ظاهر و باطن
بودند و از آن سال بحجاده آباے که ام بنه نونی خدا طلبان کردند - شیخ حسام الدین سوخته
پور خواجه فخر الدین اجمیر است - سینه داغ از سوخت - و دیده اش کبار و طلب داشت
بصحبته نظام الاولیا رسیده و بگامش در قصبه سانجهر با خرمی بر سر راه اجمیر است
پدرش بیاد برادر گم شده و او را به نام گردانید - او نیز دو پسر داشت یکی خواجه معین الدین
مرد و حنیفه شیخ نصیر الدین چراغ و ملی است پیش از ازاوت آوردن بر او نیزش نفس

نافر جام فرزند مست بود و از باطن معین الاولیا بهره داشت - دوم شیخ قیام الدین
 بابر بال خوش شکل و زیبای چهره - دلاور و لیر و بزرگ منش بود این هر دو نیز فرزندان نامور
 دارند - شیخ قطب الدین نور بخشین است - از اجمیر در سه آغاز آگهی میبند و در وقت
 سلطان حسن در نوجوانی او را حشمت خانی داده است و باز هزار سوار گردانید چون
 به فیروزیه نیر به سلطان پس از فرخوانی سال در اجمیر اسلام تازیکی گرفت و بخت
 نجشت خان بدهر - خوانی به بند و گرفت و بدین پیوست - شیخ یازید بزرگ پسر سپین است
 دانشمند بود در روضه معین الاولیا اسامی هارس میگفت شیخ احمد مجید و دیگر بزرگان شاکر و
 اوسید - در هنگام شورش فرمانروای دلی از خیرگی پیکر پرستان او بسوی بغداد
 شتافت - عمری در آن گل زمین گزشت و چون از رونق اسلام آگهی یافت از آن
 و یارمند و آمد سلطان از حسن عقیدت خود آنگاه انبار حشمت خان گردید و خان
 نیارست برداشت - به بهانه مهم سازی دور انداختن او خیال بستد بعضی سلطان بنیاد
 پیش ازین برادر من شیخ یازید بزرگ مدرس اجمیر بود و بستی اسلام استخبار و انشائی جها
 پیرایه صواب نمود - اکنون این دولت استخبارانایه اسلام از سر نهاده آمد - فتن آن
 سبب خواری آن نونهمای نماید بنایر سخن حشمت خان - شیخ یازید را بودن اجمیر شد
 در آن روز جمعی بعضی سلطان رسانید که او نزا و معینه نیست - ازین رو و انشوران
 و درویشان که سال و بزرگان آگاه حال شد و خود را فراجم آورده در پستش باز
 نمودم شیخ حسین ناگوری و مولانا ربستم اجمیری که در سماء مثل شیخ اجمیر میگفت
 بودند و دیگر حاکمان بر دست استیاسی او گواهی دادند و پیوند خویشی کردند شیخ حسین
 ناگوری نیز زندان خویش یازید نیز گواه عدل است

منقولست

از موقوفات بابر کاتب قبله عالم و المیان قدوده صفی و سنده الاولیاء عاشق جانباز خواجه
 سید محمد بنفذه نواز گیسو دراز قدس سره و جیهیلزانی جوامع الکلمه
 بعد نماز حقتن عرضہ داشتیم کہ نقل خدمت شیخ الاسلام قطب الدین ایام غیب الی است
 فرمان شد حکایت کردیم کہ سینه دلیل میکند ایام سی است آن حکایت صیبت
 کہ بندگی شیخ الاسلام حسین الدین از اجمیر آمدند خدمت شیخ قطب الدین شنیدہ استقبال
 کرد و حبس نکردید بابر پادشاه هیچ کم نہ کرد و بعد از آنکہ در خانہ آمد عرضہ داشت کہ چه سبب
 بود کہ حقتن لے این شهر را حبس کردم منور گردانید فرمودند بابا بخت یار من مزرعہ کردہ بودم
 آہی مزرعہ استقامت گرفت و قطع و بنہرمان میخواستند زندان مرا محذور نمیدانند
 جبر کردند این سو فرستادند تا از ما چند گاہے پیشتر بودی ما را راہی بنما برگویم تا این عرض
 حاصل شود عرضہ داشت سبہ اجازه شد و تا این کار بکشد شیخ فرمود بر کون خدمت
 شیخ در سراے سلطان شمس الدین آمدند محب در آنکہ سلطان شنید کہ شیخ مے آید از بخت
 سرود آمد پاینیا دہ دودید در محسن دوم ملاقات کرد شیخ را بالاد بر دو ہما نجا و یحیی بن راز کرد
 و چند بار سلطان بر در شیخ رفتہ بود و شیخ در مکتوبہ و بر خود خواندہ امر و ز خود آمدہ بادشاہ بکیہ
 متعیر جاند کہ این مرد بکہ ام سبب خود آمدہ است پرسید بچہ سبب شیخ بندہ خود را نواختہ اند
 شیخ فرمود پیر من از اجمیر آمدہ است فی الحال سلطان نشست و ہم دان دان بانی
 پیش خود مریب است ایندہ فقط

منقولست

از موقوفات پاک بده باب معرفت تاجدار کشور حقیقت حضرت شاہ ابو محمد چشتی خلعت ممتاز

حضرت بزرگ جانباز رحمه الله علیه هکذا فی مسالک ابراهیمیه مولفه سنه هجری ۱۰۰۰ خواجه بزرگ
قدس سره را در زمان فرزندان بزرگ چنانچه در لفظ سلطان التا کین شیخ حمید الدین
سوالی التا کور قدس سره خلیفه خواجه بزرگ بنویس که شمس خواجه بزرگ بنی خیر علیه السلام
را در خواب دید آنحضرت فرمود که ای محسن الدین تو معین دین ماستی و منتهی از منتهای دنیا
ترکیب دینی من منقطع است لکن خطی نام از مریدان خواجه بود و در ترکیب
از ارجامه و احزاب هر کرده آورده بود و بخدمت خواجه فرستاد و راوست بول بی بی امیده
نام که در خدمت خود نگاه داشت بی بی حافظ جمال از او متولد گشت بعد از چند روز
وجه الدین شهیدی را امام جعفر صادق رضی الله عنه در خواب نبه بود که دختر خود را در خدمت
خواجه محسن الدین در آری چون این مقدمه بخواجه بزرگ رسانید بامر باطن امام جعفر صادق
رضی الله عنه دختر شهیدی را که بی بی عصمت نام داشت نیز در نکاح خود آورد و از او
پسران بوجود آمدند شیخ فخر الدین از محبوب ترین فرزندان خواجه بزرگ بود و در بسیار
میداشت و یکسب براعت مشغول بود و موضع ماندن که قریب باجمیر است احیا ساخت کار
مراحمیت کرده بود از آن جهت خواجه بزرگ پیش سلطان شمس الدین تشریف برد
فرمان دست کشیده آورد شیخ فخر الدین بعد وفات حضرت خواجه بزرگ سال دصده
سوار که بشان زده کرده از اجمیر است آنجا وفات یافت نزدیک حوض قصبه سردار دفن است
و او را پسر بود حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات ایشان آراسته بود سلطان
المشایخ نصیب داشت قصبه در قصبه بسیار بطرف عروب راه اجمیر است و مرقد بی بی حافظ جمال
و دختر خواجه بزرگ پایان مرگ حضرت خواجه جامع است بسبب صاحب کمال عالیه جات
و عارفه کامله بود و بنظر خاص خواجه بزرگ بترتیب یافته چنانچه بزرگ و کرامات بی بی حافظ جمال
نام در نظر است رحمه الله علیها خواجه محسن الدین خورد و خواجه قیام الدین بن حسام الدین
سوخته عارف کامل بودند و خواجه محسن الدین خورد پیش از آنکه مرید شود یکسب ریاضت کار بجای

رسانیده بود که بواسطه از روحانیت خواجه بزرگ حماد فواید می نمود و از اشارت
 باطن حضرت خواجه بزرگ عریض شیخ نصیر محمود شد و خیر جماعت از او پیشیده و در
 خواست سلطان المشایخ میفرمایند که خواجه احمد بنیر خواجه بزرگ عظیم صالح بود خواجه وحید
 بزرگ در حقیقت پیش گنج شکر آمد که مرید شود و عجبش که فرمود که من این را از خانواده شما دیو یوزه کردم
 مرا چپال است که دست نیتش بگیرم و خواجه حید بسیار عجز کرده مرید شد و مخلوق
 گشت این سخن آنکه بعضی مردم میگویند که خواجه بزرگ حضور بود و اولاد نیست محض غلط
 از تصانیف پیران چیست مگر تحقیق پیوسته است چنانچه بالا گذشت و لیکن در کتاب
 اخبار الاخیار می نویسد که خستلاف میان بعضی بزرگواران حقیقت درین واقع شده
 که میر سید محمد گیسو دراز خلیفه شیخ نصیر محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
 و شیخ حسام الدین از بی بی عصمت متوفی شده بودند و سید شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور
 مطیعی لم و طایفه از درویشان آن رفته اند که از بی بی استمالند بوجود آمدند هر دو حال فرزندان
 خواجه بزرگ اند اما قول اول صحیح می نماید چنانچه تا امروز اولاد آن پاک نهاد موجود است و
 فرزندان خواجه معین الدین خوردین شیخ حسام الدین سوخته بطرف نالوده رفته متوطن شدند
 احوال انجمنه معلوم نیست و فرزندان خواجه قیام الدین بن شیخ حسام الدین سوخته مذکور
 و حضرت اجمیر کونت دارند و جان شین حضرت خواجه بزرگ شدند چنانچه خواجه حسین
 شیخ از فرزندان خواجه قیام الدین مسطور تا زمان سلطنت از الدین محمد جهانگیر بادشاه صفا
 سجاد خواجه بزرگ بود قریب صد سال عمر داشت و همیشه به عبادت و تقوی پستی گذرانید
 بسیار بزرگ و عالیشان بود و بعد از او شیخ معین الدین برادر او میر سید سجاد خواجه
 بزرگ بنشیند نهایت جلیل و بزرگ صلاح و بزرگی آراسته است حق سبحانه تعالی
 فرزندان خواجه بزرگ قدس سره را توفیق نماید بر جاده کلام خود باقی و پاینده و پناه
 مشرک اجمیر و جمیع مکان اسلام نگاه دار و بجمیع النبی و آل العباد

منقول است

اد صاحب تاج فرشته در مقابلہ دوازدهم ذکر سلطان المشائخ حضرت خواجه معین الدین چشتی
قدس سرکاه در کرت دوم کہ از دہلی مراجعت کردہ اور اناہل واقع شد و شرح انجمن است
کہ سید وجہ الدین مشہدی کہ عم سید حسین مشہدی داروغہ اجمیر بود و خرت داشت
در کمال حسن و عفت و چون سب بلوغ رسیدہ بود و میخواست کہ اورا بجایانیکے از دودھان
بزرگ در آوردہ و در تعین آن متردد بود تا آنکہ امام ہمام جعفر صادق علیہ السلام را در خواہ
دید کہ میفرماید۔ اے خیر زند وجہ الدین اشارت سالت پناہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم
بمانست کہ این صبیہ را بخواجه معین الدین چشتی بسیاری و بجبال نکاح او در آری کہ اواز
و سلمان در گاہ الہی و محبتان غاندان سالت پناہی است۔ چون وجہ الدین فرمود
این صبیہ بخواجه سلام نمود۔ خواجہ گفت عمرم بہ آخر رسیدہ اما چون اشارت حضرت است
است امام ہمام بجز اطاعت چارہ ندارم پس بمقتضای شریعت مصطفوی را حجت
خویشتر ساخت۔ چنانچہ از دوزندان شدند۔ و بعد از ہفت سال در ششم ماہ
در شہادت و شہین شامہ از قیہ جسمانی با کلید وارستہ بعالم قدس پہنچست غرض کہ
ہفت عمرش بہ نو و ہفت سال رسیدہ بود و بعد از وفات او جمیع پادشاہان نذر روضہ او
فرستادہ تبرک بھی بختند۔

منقول ابن بنت

از پادشاہ کیوان جاہ پیر پیر مہر گلہ۔ نور الدین جہانگیر شاہ کما قال فی تونکہ کہ زانو
طبع و قنارہ است و ہر آنچہ کہ در زمان سلطنت خود اورا دہنیش آید نمیند فرمود
در مال سقہم جلوس۔

خواجہ حسین بنیرہ خواجه معین الدین شتی را یک هزار روپیہ برائے شش ماہ داد۔
 لکھنؤ۔ جہانگیر بادشاہ قریب ۳۰ سال در اجیر بود۔ و حضرت خواجہ بزرگ اعتقاد و اہل
 داشت۔ او کہ اعتراف داد خواجہ بزرگ کہ وہ شیکش داد و مراعات نمود۔ از بمعنی حضرت
 کہ بادشاہ با حضرت شیخ ارادت و عقیدت ناطق داشت۔ و در باب فرزند بی حضرت
 خواجہ بزرگ بادشاہ را باقی حسین اعتراف بود +

مذکور است عالمگیر نامہ

پہن ششم از آغاز جلوس اورنگزیب عالمگیر بادشاہ غازی مولفہ محمد کاظم ابن محمد امین کہ
 بحکم بادشاہ تطبیق واقعات در قریب ۱۰ سالہی تالیف نموده +
 شیخ سید صاحب سجادہ جناب تہودہ الواصلین حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ
 بجنابیت خلعت انعام بجزار پادشہ روپیہ کامیاب شد۔ و ہونہ آغاز سن نہم جلوس
 دولت عالمگیری +

سید محمد صاحب سجادہ جناب تہودہ الاولیاء الواصلین حضرت خواجہ معین الدین شتی بنام
 دو ہزار روپیہ سہ ہندی یافتند۔ و ہونہ سن چہارم از جلوس اورنگزیب عالمگیر بادشاہ غازی
 شیخ سید محمد متولی مزار فاضل الانوار خواجہ ابراہیم تہودہ احرار تہودہ الفقراء الواصلین خواجہ
 معین الدین قدس سرہ العزیز بہ عنایت خلعت و مادہ فیل و انعام بجزار روپیہ نواز شد یافت +
 لکھنؤ۔ شیخ سید محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ علم الدین بن خواجہ ابوالخیر برادر حضرت
 خواجہ حسین بنیرہ حضرت قطب الاقطاب خواجہ بزرگ است و از عہد شاہان خلج و لورکا
 منصب اہلیت اوقاف و سجادگی مزار فیض آثار حضرت خواجہ بزرگ با تحقیق و ترویج
 سبیل داشت باور رسیدہ بود۔ از حضرت شیخ علاء الدین تعمیر بزرگ از سنگ سفید

در احاطہ روحہ حضرت خواجہ حسین برکت ارحض جبالا کہ سولہ تہمہ عرف ابرہ و از حضرت
سید محمد مسجد عالی در بازار پیش زینہ آستانہ عالیہ یادگار است کہ فقیر جامع ادراک چشم خود
دیدہ و از کتبہ کہ بر لوح سنگ منقوش است زمان تعمیر و نام صاحب مکان ظاہر و باہر

منقول است

مریم زمانی جهان آرا بیگم بنت نغاہ جهان باو شاہ غازی کما قال فی مونس الارواح
بعضے گفتہ اند کہ آنحضرت در اصل متاہل نشدہ اند و بعضے گفتہ متاہل شدہ اند و خرمندہ شدہ
و این ہر دو قول ضعیف است قول صحیح آنست کہ آنحضرت متاہل شدہ اند و
فرزندان حاصل گشتند چنانچہ شیخ عبدالحق دہلوی در کتاب اخبار الانبیاء خود نوشتہ
کہ آن حضرت دوختہ رانی داشتند۔ یکجہ بی بی عصمت ذکر ایشان سابق مرقوم گشت
دوم آنکہ پیر دستگیر شبہ در وقعہ دیند کہ حضرت سولہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید
اے معین الدین محمد تو معین بن مائی سستی از سنت منے ماترک کردی۔ اتفاقاً ایشان
حاکم مسلمہ بٹھلی ملک خطاب نام بر سرحد و دکان آن فواح تاختہ بود و دختر
را بنہ آن دیار اسیر او گشت۔ ملک خطاب برید پیر دستگیر بود آن دختر را آورده بخدمت
حضرت ایشان گذرانید۔ آنحضرت متبول گردند۔ نام اورا امۃ اللہ نهادند و از ہر یک
ازین دو خاتون اولاد شد۔ حضرت بی بی حافظہ جمال در تہ پاسے پدر بزرگوار خود است و
و حفت شریعت ایشان شیخ رضی بودہ اند۔ و قبر شیخ در یکے از قصبات ناگوراست
برکنسار حوض کہ آنرا مندر و لاگویند و بی بی جمال دوایسر شدہ بود کہ در حالت طفولیت
ازین عالم رحلت کردہ اند و بعضے از مردم عوام میگویند کہ بی بی حقیقی دختر حضرت پیر
دستگیر نبودند۔ و دختر خواندہ آنحضرت تہاند لیکن سخن عوام را اعتبائے نیست چہ کہ این
مقدمات در کتب معتبرہ رجاست و منقول است کہ حضرت پیر دستگیر را سہ پسر و شیخ ابو حنیفہ

شیخ فخر الدین و شیخ حبیب الدین و خات لاف است درین که هر سه از بی بی عصمت آمد یا از
 بی بی آمنه الله سید محمد گیسو و از که هر حضرت شیخ نصیر الدین قدس الله سره العزیز
 بایک جماعه درویشان بر آنند که هر سه از بی بی عصمت شده اند و سید شمس الدین طاهر
 بایک جماعه بر آید که شیخ ابوسعید از بی بی عصمت شده اند و دو فرزند دیگر از بی بی آمنه
 والله اعلم بالصواب - شیخ فخر الدین قدس الله سره بسیار بزرگ و صاحب حال و مقامات
 عالی بوده اند و بکسب زراعت اشتغال داشتند و موضع ناندن که در حوالی اجمیر است حیات
 ساخته اند - آنچه در ملفوظات مشتمل بر خشتیه منظره است که فرزند آن حضرت را دیهی اختیار بوده و
 حاکم مزاحمت میسر نیامد به جهت بد ملی تشریف آورند - بهین شیخ فخر الدین بوده اند و
 ایشان بعد از بزرگوار خود بیست سال در قید حیات بودند و قصیده مروار که از خطه اجمیر
 شانه کرده است بر حمت حق پرستند و در فی شریف ایشان نزدیک حوض قصیده گور است
 و شیخ حبیب الدین پسران خود حضرت پیر و سنگی بودند چنین گویند که ایشان غائب شده
 بصحبت ابدالان پیوستند - در اخبار الانبیا شیخ عبدالحق محدث دهلوی نوشته اند
 اخفاء آنحضرت متیقن است - آنچه بعضی مردم عوام گویند که حضرت خواجه بزرگ حصود
 بودند و فرزندانند اشتد غلط فاحش است - ذکر اولاد آنحضرت در ملفوظات مشتمل
 بر حقیقت واقع است - شیخ فرید میرد شیخ حمید الدین ناگورنی از جد خود نقل کرده اند که چون خواجه
 بابا فرزند آن حاصل شدند از من پرسیدند که حمید چون است پیش ازین که قومی و جوان بودیم
 هر چه از درگاه حضرت عزت می طلبیدیم یا فقم - اکنون پیر و ضعیف شدیم حاجت
 بر عا می شود و کار به درنگ می کشد - بنده عرض کرد که آنحضرت را روشن است چون می
 را علیه السلام حضرت عیسی علیه السلام حاصل نموده بود و میوه زمستان در تابستان
 میرسد - منت در جواب حاضر می یافت - چون عیسی علیه السلام متولد شد حضرت
 مریم منتظر شد که نزق بمحبت آن خواجه رسید و فرمان آمد که بر در شاهان درخت باغبان

تا بر تو فرمائی تخریر و در آن حال این متد تفاوت است حضرت خواجه را
این جواب از سبده قبول فتاد و به پسندیدند - شیخ فخر الدین که آنحضرت را پیش
بود شیخ حسام الدین سوخته نام بسیار بزرگ بودند با حضرت شیخ نظام الدین بد اوئی
قدس الله سرهما صحبت داشته بودند و قبر شیخ حسام الدین سوخته در سامنهر طرف مشرق
سر راه انجیر واقع است - خواجه معین الدین خور و لیس بزرگ شیخ حسام الدین سوخته اند و
ایشان را خور و بسنت بحضرت خواجه بزرگ میگوشند و همین منقبت و افتخار ایشان
بس است - خواجه خور در ویسه کامل بود و پیش آنکه مرید شوند یکسب یا ضمت و مجاهدت
کامی بجای رسانیده بودند که تے واسطه از حضرت خواجه بزرگ پیوستگی استفاده میفرمود
آنرا بحکم آنحضرت مرید حضرت شیخ نصیر الدین قدس الله سرهما شدند و خرقه حلافت
از ایشان پوشیدند یکی از بنیان حضرت پیوستگی خواجه بایزید بزرگ بودند قیوتیکه
سلطان محمود خلجی با و شاه ماند و بود شیخ بایزید بحکم از عمر ماء در از از سفر باز آمدند و
او عا فرزند بی نسبت آنحضرت کردند سلطان محمود خلجی ایشان را بتدریس خطه
اجمیر نصب کردند ایشان عالم کامل بودند - شیخ احمد مجب گفته که خستلاف مردم که در
فرزندان حضرت خواجه بزرگ قدس الله سرهما مشهور است در همین شیخ بایزید است که بعد از
مدتی اقامت نمودن اجمیر جماعه انکار فرزندى ایشان کردند و به باد شاه وقت رسانید
باد شاه از علما و مشایخ آن زمان استفسار کرد شیخ حسین ناگوری و ملاک ستم اجمیری که از
قدوة علماء عسوفت دماء اجمیر بودند با علماء عسوفت دماء اجمیر بودند با علماء و دیگر گواهی دادند
که شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن خواجه
معین الحق و اهلته و الدین است قدس الله سرهما و شیخ حسین بن فرزندان شیخ بایزید نسبت
خویشی کرده اند و معتز داده اند ازین ظاهر است که نسبت فرزندى ایشان بر شیخ حسین
شده که حضرت پیوستگی خواجه معین الحق و الدین محمد قدس الله سرهما و از سادات حسینی بوده اند

و بلاشبکه از اولاد محب و حضرت سید المرسلین اند و صلی الله علیه و سلم و درین پنج نفر نیست
و بدانکه حضرت پیر و سنگگیر حشمتی از انجمن است گویند که چشت نام قصبه الیست از ولایت
خراسان چون اولیاء الله مثل حضرت خواجه ابوالاحمد ابدال حشمتی و حضرت خواجه ابوالفتح
حشمتی و حضرت خواجه ابویوسف حشمتی قدس الله انهم اجمعین از ان قصبه بوده اند و بنا بر آن
این سلسله را حشمتیه میگویند و هر کس که از مریدان ایشان است او را حشمتی می نامند
و حضرت پیر و سنگگیر خواجه معین الدین حسن سجری و پیر سلسله مریدان شده اند و نسبت ارادت
ایشان به پانزده واسطه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم میرشد و مرید خاص خلیفه
بزرگ حضرت پیر و سنگگیر حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوسی کاکلی اند و مرید و خلیفه
خاص ایشان حضرت شیخ فرید الدین مسعود اجدی - و مرید و خلیفه خاص ایشان حضرت
شیخ نصیر الدین محمود او دوی قدس الله اسرار علم و صاحب سیر العارفین مینویسد که حضرت شیخ
نصیر الدین محمود خرقه کفایت هیچ کس نداده اند و در وقت فن بموجب وصیت ایشان
خرقه و عصا و تسبیح و کاسه چوبین بغسلین را با ایشان در قبر گذاشتند با تمام رسیدن
و ذکر حضرت پیر و سنگگیر قدس الله سره +

منقول است

از قیج کش صومعه کشف تحقیق ملا عبد الباری بخاری الاجیری که از انی رساله او بمکه و
عمده امن مهند شاه هفت کشور محمد شهاب الدین شاه جهان بادشاه غازی ترتیب و
تالیف یافت در آنوقت محمد بلال الدین اکبر بادشاه برائے سلب فرزند دین درگاه مانجها
آمده التجار و باکر درویشان متعلقان بروضه عتد نیز دعای بخا است چنانچه
کعبه عشا نزد شیخ بودم بادشاه باپوشین و کلاه لپشین در حجره شیخ آمده پشت دروازه
شیخ را نزد شیخ ملک نیر و خواجه ابراهیم او هم بخشی حشمتی است و کعبه در شناخت قدس

سال حاضر بود پیش نهادند خورد و خوشوقت گردید و گفت با و شاه ازین رج گاه طلب
 فرزند دارد و خدمت روشن بجای آورد و در باب او دعا باید کرد شیخ فرمود که اگر اعتقت
 با و شاه لصب دق است اولاد برکت خواهد شد با و شاه از انجانیست در دل کرده
 برخاست چون دیگر بار که با مراد و مطلب رسیده پایاده به در حضرت خواجہ چشت اہل بہشت
 آمد و آنچہ نزد متبول کرده بود و بجهت این آگاہ معارف دستگاہ شیخ حسین مرحوم دادند
 بمحققان روضہ منورہ بکہ ہر کدام بحیثیت مجروح نماند و در حجرہ شیخ ملک آمدہ آنچہ نسبت
 در دل قرار شدہ بود ظاہر فرمود کہ پانصد روپیہ و دو دکان بنگہ پیش شیخ نہادہ کہ مستحقان
 قسمت کردہ باشند۔ ایشان گفتند من فقر نام نویسی ندارم کہ قسمت کنم پیش دروازہ
 روضہ متبرکہ کہ ہمہ ہر کراخت میانجی خواهد بود و خواہد گرفت بحیثیت ان کہ دندہ ہر کہ استیجاب
 داشت بہداشت عمر شیخ ملک یک سہ و نیمی الی شدہ بود بتایخ نزد جمہ شہر ریج الثانی
 وفات یافتند و قبر ایشان در روضہ منورہ نزدیک قبیل کلان مفتاح چہر ان کلان
 واقع است محصلہ سنگ کہ سوران قبر است۔ از ان شیخ دو پسر ان بودند۔ شیخ عبد الملک
 و شیخ شہاب اکثر لذتلیات و مذکورات را جمع کردہ و قوم نمودہ شد نقل است کہ شیخ عبد الملک
 مرحوم اکثر اوقات با صحبت ہم نشینان خود می نشستند و مذکور از لطف و احسان حضرت
 قطب الاقطاب پیروی میکردند۔ از چنان دل من متعجب است کہ آنحضرت مقرر کردہ ام کہ در شہر
 اولیہ نماز استخارہ میکنیم و بہان شب خود را بخدمت پیر نور آنحضرت می بینم چون بر لے طلب نمود
 کہ استخارہ کردہ حاجت عرض میکنم در آن وقت جواب با صدای بے ثور و تہریر و زجر
 بعد از نماز شیخ عبد الملک و ہم نشینان ایشان وغیرہ عزیزیان آمدہ در داخل روضہ
 متور نشستند۔ در انوقت نیز مذکور از لطف و کرم حضرت قطب الاقطاب بہر بیان آمدہ
 شیخ عبد الملک گفتند آنچہ کہ در باب من لطف و کرم حضرت پیر و متکبر شدہ است آنرا ظاہر
 میکنم۔ چہند بار کہ عرض کردم پیر اہل رسیدم تمام مذکورات و جہا بہر زبان آوردند و گفتند

که گاه گاه در خاطر میگذشت که خستید و دستگیر ما را بچرخ روشن میداشتند آیا در
 نمره خانه آن خودیاد در عوام است اسب شب اول ماه بود بعد نیم شب نماز استخاره کرده
 تسبیح میکردم خواب غلبه کرد و در واقع شدم معانیه شد خود را حضور پروردگار دیدم که میفرمود
 عبد الملک بزرگوار و آبا و اجداد و اصدق الاعقاب و در خاصان خود و نهسته بخلافت در پاست
 منسوب کرده ایم و بر جمعیت شما این چیزها مهیا کرده ایم بهر آن شب صحبت این آگاه بندگی حضرت
 خواجین مرخم هم و عیناب بشارت شد و این نیز فرمودند که چیزی که گفته شد
 بعد الملک اظهار غم میکنند که در وقت صبح آن جهت این آگاه ما را طلب میدهند و اظهار کردند
 و گفتند شما و عامل چه دیدید بیان کنید و آنچه در باب شما بشارت شده آنرا
 من بیان کنم گفتم که از مدت آرزو داشتیم که در باب خود و خدمت قطب الاقطاب عرض کنم
 که جواب حاصل تمام ما را جواب با صواب حاصل شد که فرمودند ترا و اجداد و اصدق الاعقاب
 و خاصان خود و نهسته بخلافت ریاست منسوب کرده ایم و بر جمعیت شما این چیزها اختیار
 نموده ایم جهت این آگاه فرمودند آنچه بشما حضرت فرمودند همین منطبق است فرمودند و سوگند
 کن دیگر نیز فرمودند که عبد الملک نیزه ابراهیم ادهم است او را دوست داشته و در باب او
 متوجه باشید و از طریق حشمتی ممتاز کنید خدای آگاه فرمودند الحال هر چه میخواهید
 موجود است گفتم بیعت داده و عمامه و پیراهن خود بپوشانیده و چند اورد و طیفه خود عنایت کرد
 و از آن دادند و خلافت نامه نوشته بهر خود من کرد و نیز عنایت فرمودند و آن خلافت نامه
 و حضرت نامه ریاست بهر غفران پناه حضرت خواجین شتی و از مهر الالی و مالی و از الخیر اجمیر
 مسلم و موجود است و لب از آن روز غفران پناه من نهایت متوجه بودند و بسیار التفات
 میکردند و وقتیکه من فرتم دیدن میفرمودند بیایید نیزه ابراهیم ادهم بیایید که آنحضرت
 قطب الاقطاب چنین فرموده اند شب سعادت شدی شما درین ضمن نیز از لطف و عنایت
 غفران پناه اظهار میکنید که روزی نور جهان بیگم خدمت آن غفران پناه یک شایسته

به قیمت دوسه و پنجادریه خوش قماش بود که درنگشتی بجه آمد فرستاده بود و اکثر مردمان
 بخدمت آن غفران پناه فرستادند دیدم تحسین میگردند و روزه بخدمت غفران پناه
 رفتم آن شبال را بمن نمودن نیز قماش و لطافت آن بیان کردم چون از آنجا بازخاتم
 الحقایق آنگاه آن شال را منفرجه نیک بخدمت خادم خود بستاند و فرستادند بعضی از مقربان
 بخدمت حضرت حقایق آگاه فرستادند که آن شال بسیار قیمتی بود و من بابتی که حضرت
 آگاه میشدند و یا بهایان میبخشیدند که ناآرزو داشتیم فرمودند این مقرر است که بیکه هرچیز
 آرزو دارد بداد منم رسد چنانچه شیخ عبد الملک اشناشی عشتناسید او یکی از خاصان
 این درگاه است و از آن وزیران حقایق آگاه همیشه از نفعت و جنس رسالت تا دو صد
 امداد میگردند و برادر من شیخ شهاب نیز اوقفا سب میگردند و چنان اختیار داده بودند
 که تمام دیهات سرکار در تعلق ایشان کرده مختار فرمودند و هر چه پرداخت میگردند پسند
 میشد و از احوال این بیت را امداد میگردند که محتاج چیزی نبود و بعضی از حضور حقایق آگاه
 غیبت خیلی میکرد با آنها سرزنش همیشه و گفته آنها پیش نیزفت و من گاه گاه بخدمت آن
 حقایق آگاه میرفتم و شیخ شهاب همیشه در آنجا میبود و دیگر التفات و مهربانی آن حقایق آگاه
 تا کجایان کنم که نهایت ندارد و نیز دیگران که از التفات و شفقت حضرت قطب الاقطاب بیان
 میفرمودند

منتقول السبب

حضرت شیخ الحدیث چشتی که او خلیفه مستند حضرت شاه عالم شیخ صابر است رحمه الله علیه
 کذا فی سیر الاقطاب
 نقل است که آنحضرت در عهد سلطان شمس الدین لوشی انار الله بانه دو مرتبه بدلی تشریف آفرینی
 فرمود مرتبه اول که با حمیر شریف بموت اهل گردید و آنچنان بود که میرسد و جبهه الدین مشهدی

در حیرت حاکم بود و ترس داشت پاک پارسا نام بی بی عصمت چون بحسب بلوغ رسیده پدرش
 درخواست کرد که در نکاح شخصی در آرد اما که را در خود حال او نمی یافت و درین اندیشه بود که
 شبی امیر المومنین حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید که خوابیده بود و فرمود که چرا این حکم
 حضرت پشاه رسالت صلی الله علیه و آله را چنانست که این عجزه را قیطه ایشان حضرت
 خواهر محبین الدین حسنی الحسینی بسیاری چون بیدار شد به خدمت آنحضرت آمد و این حقیقت
 ظاهر نمود آنحضرت منبر نمود اگر چه پیرست نام اما فرمان کونین مطلق و سرکار عرش اشیا
 را انکار نمی توانم کرد پس عقد نکاح بستند و بعد از این واقع آنحضرت بعد از هفت سال رحلت
 نمود باین حساب عمر شریفش یکصد و هفت سال میرد آنحضرت زن دیگر
 که خواست اینچنین بود که شبی حضرت صلی الله علیه و آله را در واقعه دید که میفرمایند این الدین
 تو معین بن یاسی نباید که سنت من ترک سازی اتفاقاً همان شب حاکم مستطعمه بکلی غلب
 بر سر کافران تاخت آورده و دختر راجه آن دیار بدست آورد و خدمت حضرت خواهر کند امید
 آنحضرت میرا تبدیل فرمود و بی بی امته الله نام گذاشت پس از آن تاج المستورات دختر
 به وجود آمد بی بی حافظ جمال نامش کردند و بی بی حافظ جمال نهایت پاک و پارسا بود و
 ریاضت و محابه و خدمت والد بزرگوار خویش بحسب غایت رسانیده بود و مرقد مطهر آن
 زین المحدثات پائین مرقد آنحضرت است و خدمت شرعی آن تحفیفه شیخ رضی الدین نام داشت
 از دو و پسر وجود آمده بودند و آن هر دو در طفولیت در گذشتند و مردم میگویند که بی بی
 حافظ جمال دختر حقیقی حضرت نیست دختر خوانده بود محض غلط است از آنکه این مقدمات در
 کتب معتبره تحریر و دیده ام قول عامی است باز بگردان زینت اهل عام محبت آن حرف نادار است
 در فرزندان آنحضرت نیز دارند که آنحضرت هیچ پسر نداشت و این مقرر است که از آنحضرت
 سه پسران احببت در عرصه جهان بوجود آمدند از بی بی عصمت از بعضی گویند که خواهر ابوسعید
 از بی بی عصمت است و آن دیگر از بی بی امته الله است این هیچ سخن در اولاد امجادش نیست

چنانچہ شیخ فرید الدین ہمدانی سلطان لٹاکین حضرت شیخ حمید الدین ناگوری قدس سرہ العزیز
 از بزرگوار خود نقل کر دہ میگفت کہ چون خواجہ دارا زندان مارا فرزند ان حاصل شدند
 روزے باندہ سینہ مودے حمید الدین پیش آریں کہ جو ان بودم ہر چہ از رب العزت
 جانشانہ سے طلبیدم نے بحال مییاتیہم حالانکہ پیر شدم و فرزند ان پیدا گشتند بہا
 حاجت سے شود و کار بزرگ حاصل میگردد بندہ عرض نمود کہ حضرت پیر دستگیر روشن است
 کہ چون علیہ السلام از حضرت مریم علیہ السلام تولد شدہ بود میوہ زمستان
 در تابستان از غیب بدو میسر نہ شد و نہ محنت و نہ سختی در سرب مییافت چون
 مسیح علیہ السلام تولد شد حضرت مریم تطہارے کشید کہ بچہ ان نہ تلاش بجایہ
 فلان شد کہ شاخہای خرما بجنہان خرماے تازہ برآورد نہ از ان باز بھیند
 نمود بہر روز رزق می یافت در اوقات سابق و حال این شد تفاوت است لیکن
 در قدر و مرتبہ دوستان خدا عزوجل نقصان نیست و تصرف ولایت ایشان باقی
 آنحضرت چون جواب شنید پس کرد و فرمود آئے بچہین است و گویند کہ خواجہ فخر الدین
 ولد حضرت سلطان العارفین بسیار صاحب عظمت بود و لعب حضرت خواجہ نسبت سال
 زندہ ندیس و قصبہ سمر دار کہ از اجمیر شانزدہ کردہ است بر حمت حق پیوست بہا نجات و یک جنس
 آن قصبہ مدفون است و خواجہ حسام الدین فرزند خود آنحضرت غائب شد و صحبت اہل ان
 پیوست و پسر خواجہ فخر الدین خواجہ حسام الدین سوختہ نام داشت کہ نیرہ خواجہ باشد پسر حسام
 کرامت و بزرگ روزگار بود بار و اح جہر بگزار خود نسبت تمام داشت و پیش از ازاوت ریاست
 و محاسبہ از جگہ رانیہ بود و حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سرہ العزیز
 سرہ العزیز صحبت داشت قبر شریف او و قصبہ بیابنہر سمت است و یکے از بابر حضرت خواجہ
 شیخ بایزید است او در غوردی جائے رفتہ بود در زمان سلطان محمود خلجی لعب مدت بسیار با از
 سلطان اورا ریاست جمیر داد چون مدتی بگذشت مردم از روی عناد و فرزند سی و

سخن سپید می نمودند - حتی که با سلطان وقت رسانیدند پادشاه علما و فضلا و مشایخ و
 اکابر ملک و لواحق جمع ساخت و استفسار از معنی نمود - آخر الامر شیخ حسین مولانا را ستم که قدومه
 علما زمانه بودند و دیگر اکثر اکابر زمانه را گواهی دادند - همین شیخ بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین
 ابن خواجه نام الدین سوخته ابن خواجه فخر الدین ابن سلطان الحارثین حضرت خواجه
 معین الدین جنی بحینی است لقب از ان شیخ حسین ناگوری بن نهندان شیخ بایزید نسبت کرد
 و دختر داده مردم که در نهندان حضرت خواجه سخن خستلاف دارند همین شیخ بایزید است
 و دیگران هیچ سخن ندارند بکین همه بر سلف گرفته اند از آنکه این با جرایم اکثر سلاطین ملی و
 ناطق و گذشته است از اکابران متحقق شده - قول عالم چه عمت بار دارد و سجانه تعالی و تقدس
 این اولاد محبا و آنحضرت ابدآباد پندیده دارد و بجزمت الهی و آله الامجاد *

مستقول است

از عارف معارف خدا آگاه - صوفی فضیلت و نگاه - محمد غیب الرحمن شتی کما قال فی مراد الاسرار
 و در باب نفی اولاد خواجه بزرگ قدس سره آنچه که براه تعصب مورخان و تاریخ اکبر نامه و قبایل
 نوشته اند بر هر کسی ظاهر است - لکن از تلفظ طالت پیران حشمت متحقق معلوم میشود که خواجه بزرگ
 زمان و نه نهندان بوده است چنانچه در تلفظ طالت سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری
 قدس سره خلیفه خواجه بزرگ می نویسند که شب خواجه بزرگ حضرت پیغمبر علیه السلام را بخواست دید
 آنحضرت فرمودند که ای معین الدین تو این ماستی - اما سنتی از سنت ما من ترک مسیده
 چون هیچ نشد مقطع متلحه بطنی ملک خطیب نام که از مریدان خواجه بود و دختر یکی از راجه ها
 در حرم بکسیر کرده آورده بود بخدمت خواجه فرستاد - خواهد ویرا قبول نمود بی بی امته الله نام نهاد
 و در خدمت خود نگه داشت - بی بی حافظ جمال از من تو که گشت بعد از چند روز رسید و وجه الدین
 مشهدی عم حسین مشهدی نام جعفر صادق علیه الرحمته را در خواب دید - فرمود که دختر خود را

در وقت نکاح خواجہ معین الدین دراز چون بیعت و بخدمت حضرت خواجہ بزرگ رسانیدند
 بموجب امر باطن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ دختر سید و جمال الدین را که بی بی عصمت نام داشت
 در نکاح خود آورد۔ از وی ستمه پسری بوجود آمدند۔ یکے شیخ فخر الدین۔ دوم شیخ ضیاء الدین
 ابو سعید۔ سوم شیخ حسام الدین که او در صغر سن صحبت ابوالان بن یسیت۔ از ستمه تولد شد
 تناسل نشد۔ شیخ فخر الدین محبوب ترین فرزندان خواجہ بزرگ بود۔ ویرا بسیار دوست میداشت
 و وی بکسب رزاعت مشغول بود و موضع نادن که بقریب باجمیر است احیاء ساخت و حاکم
 مزاحمت کرده بود و از ان جهت خواجہ بزرگ پیش سلطان بنش الدین به دلی تشریف برد و
 فرمان در دستک رسانیده آوردند تفصیل این احوال پیشتر بجا آید و نوشته آید و شیخ فخر الدین
 بعد از وفات خواجہ بزرگ بستم سال در صمدیه حیات بود و در قصبه سر و ارکستان نرویه
 کرده از اجمیر است آنجا وفات یافت و نزدیک جوین قصبه سر و ارکستان است۔ او را
 پسری بود شیخ حسام الدین سوخته بن شیخ فخر الدین از جمیع کمالات انسانی آراسته بود
 با سلطان شیخ المشائخ صحبت داشت قبر وی در سانہر است طرف غروب سیراہ اجمیر
 مرقد بی بی حافظ جمال دختر خواجہ بزرگ پایان مرقد خواجہ بزرگ واقع شده است۔ بنسب
 صاحب کمالات عالی درجات و عارف کامل بوده اند و خواجہ معین الدین خود پیش از آنکه مرید
 شود بکسب ریاضت کار خود بجای رسانیده بود که بی واسطه از روحانیت خواجہ بزرگ
 اخذ فوائد نمود۔ و از اشارت باطن خواجہ مرید شیخ نصیر الدین محمود شد و غرقه خلافت
 اودست وی پوشیده۔ در فوائد الفوائد سلطان المشائخ میفرماید که خواجہ احمد تبرہ خواجہ
 بزرگ عظیم صاحب بود و بر او خواجہ حبیب پیشی شکر گنج آمد که مرید شود و شکر گنج فرمود که
 من این را از خانواده شما دیروزه کرده ام۔ مرا چه حال که دست بستم بگیرم۔ خواجہ حبیب بسیار
 حیرت کرده مرید شد و مخلوق گشت۔ الغرض آنکه بعضی مردم میگویند که خواجہ بزرگ خصم بود
 و او را اولاد نیست محض غلط است۔ از تصانیف پیران مشیت مکر تحقیق پیوسته بنیانچایا

گذشت و در کتاب انجیل از الانجیل بنویس که اختلاف میان بعضی بزرگان چیست درین واقع
 شده است که میر محمد گیسو دراز خلیفه شیخ نصیر الدین محمود و جماعه ازین قوم میگویند که شیخ فخر الدین
 و شیخ حسام الدین از بی عصمت بودند و میر شمس الدین طاهر خلیفه شیخ نور قطب عالم
 و طایفه اندویشان آن فرستادند که از بی بی امته الله بوجود آورنده بهر دو حال فرزندان خواجہ بزرگ
 را قول اول اصح نماید چنانچه تا امروز اولاد پاک بنیاد آنحضرت موجود است و فرزندان خواجہ حسین
 نور دین شیخ حسام الدین سوخته بطرف ولایت مالو رفته منوطن شدند و احوال آنجماعت
 معلوم نیست و فرزندان خواجہ قیسام الدین بن حسام الدین سوخته مذکور در حضرت اجیر
 سکونت اختیار کردند و جانشین خواجہ بزرگ نور الدین عزیز است و چنانچه خواجہ
 حسین یک از بزرگان خواجہ قیسام الدین مسطور تا زمان سلطنت نور الدین محمد جهانگیر
 نادر شاه صاحب سجاده خواجہ بزرگ صاحب ۶۰ سال عمر داشت و همیشه لعبادت و حق پرستی
 بگزینید بسیار بزرگ و عالیشان بود بعد از وی شیخ معین الدین برادرزاده او صاحب سجاده
 شد و بحال شیخ علماء الدین برادرزاده صاحب سجاده بر سر خواجہ بزرگ قاسم الله سرکار
 نشسته است نهایت خلش و بزرگ صلاح و بزرگی آراست است حق سبحانہ تعالیٰ فرزند آن خواجہ
 بزرگ را تا قیام قیامت بر جاده اجداد و کرام خود باقی و پاینده در مقام اجیر شریف نگاه دارد
 بحرمات النبی و آلہ الاعداد چون مرتبه ثانی در سن هزار و شصت و پنج هجری بحضرت اجیر
 رسیدم - شیخ علماء الدین صاحب سجاده خواجہ بزرگ قاسم الله سرکار العزیز شجره نسب خواجہ بزرگ
 اظهار نمود بحسب دین واسطه حضرت امام حسن کاظم میرسد و در سال مؤنس الارواح تصنیف
 مریم زبانی حضرت جهان آرا سبک بنبت شاه جهان با و شاه صاحب حق ثانی علیه الرحمتہ نیز منظر دارد
 که اثبات سیادت خواجہ بزرگ نموده - اما در تصانیف پیران چیست جائے تمقید میافتد نمی شود
 بهر حال خواجہ بزرگ فرزند صوری و معنوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بوده و مجاور
 آن آستان تبرک خواجہ بزرگ نیز منسوب اند به اولاد سید فخر الدین میگویند که سید فخر الدین از کوه

ناکبیر بوده است و از غلبه عقدا و محبت و حانیت خواجه بزرگ وطن گذاشته و اجمیر است
 اختیار نموده چنانچه نژاد او هنوز در خدمت آستانه متبرکه که موجود اند و سلاح و ابلهت
 دارند و با هر کس به توافق و صلح پس می آیند و از موقوفات پیران حشمت به ثبوت پیر
 که خواجه بزرگ در زمان سلطان شمس الدین لکشمی در دوم تیر در دلی تشریف بردند و در اول
 از کمال شهرتانی محض بجای دیدن و سه هزار ساختن خواجه قطب الاسلام رفتند بودند -
 در آنجا آمده و اجمیر شهر یعنی متاع گشت و مرتبه دوم بخاطر درست ساختن فرمان
 ناندن بجهت منزه زنده سعادت مند شیخ فخر الدین - و این نکته بنایت نازک است نیک نگاه باید
 که سلطان شمس الدین مرید خواجه قطب الدین بود - اگر یک خادم خواجه بزرگ میرفت در عیادت
 سلطان مذکور سعادت مند می داری و دست فرمان بدست کرده ارسال می نمود و لیکلیک ملاقات
 اولیاء بیشتر در ترک جاه و شیخت کوشیده اند - و خود را در نظر حقیر نمودند - چنانکه رسول علیه السلام
 باین کمال در بار از بهجت حسیه و فرزندت تعریف و دیگر کار این طایفه برستی و دیانت است
 هرگاه مقصود و حاجت به شخص داشته باشند آنرا مستور بر ای چه سازند و ناموس بجای
 که اقامت صحبت کنند - هر که حقتعالی ناظر بیل است و در حرم نیک یاب و گفتن ایشان
 پیش عارفان اسلام و جوئے ندارد - دیگر آنکه فتن خواجه پیش امیر از برای حاجت رحمتی بود
 در حق مریدان که هیچکس از مریدان انکار نکند در جاه شیخی خود نه نازد - و اصل سخن آنست
 که این طایفه مامور می شوند با مرحق و خست یا خود میان نمی آید چنانچه سلطان المشایخ
 میفرماید در نظم خود

تا که در راهی و میر کرد دوست
 نایست ز من بر من باقی عهد و سنت

عشق آمد چو تو تم اندر برگ و پوست
 اجزاء وجودم بگمایند دست گرفت

مفضل است

از عبادت با الله سرشته خدا آگاه شد و شید بخت والدین نسیه حاجی حرمین الشرفین حضرت
خواجہ تہجدی ندنی احمد آبادی رحمۃ اللہ علیہ
ذکر فرزند ان حضرت قریب الشیخ خواجہ معین بخت الدین حسن سجری حمیری شتی قدس سرہ
حضرت سید شمسید و مرشد داشت از خیمہ مدین پور خواجہ فخر الدین محمد اجیریت دوم
خواجہ حبیب الدین نرور بیخ کنیت ابو عین است - سوم شیخ حسام الدین و یک دختر بی بی
حافظ جمال بہر سہ پسر ان را خواجہ عشتق باز است باز سید محمد گیسو دراز قدس اللہ سرہ از بی بی
عصمت سیما ند و خواجہ شمس الدین طہا بہر از بی بی است اللہ مر خیمہ سال طہرہ و
بی بی سافہ جمال دختر حضرت خواجہ بہت بہ روایت صحیحہ و آنحضرت دو کہ باز در
داشت یکے وقت سید محمد الدین مشہدی دوم بنت براجہ کہ در بندہ یک خطاب مرید خواجہ
افتادہ بودہ و بخدمت میر فرستادہ بر عیالست بودن خواجہ ہاشم بیض شاہ عدل اند و بچہن
گزارش سلطان التارکین قدس سرہ کا بر عیال مندی آنحضرت ولالت دار و
پورہ لا حضرت سلطان التارکین قدس سرہ در اصدہ در آوردہ است - روز
معین الاولیاء پس از عیال مندی دست زند آوردن بن گفت - حمید الدین پیشترو در ہنگام
مکافاتی و تنہائی آنچہ بر ضمیر من میگفت طلبت طلبت بے طالب درستی پوشیدہ اکنون
درین روز گاریری عیب المندی فرمایش آمد و ہمہ آمدے خاطر از ہر اے علم ہر این نے
شاہ اند عرض کردم پیش از زندون عیالست ہما دخل ذکر المجراب و حدیثہ در زرقا حال ہم
پس از تولاہ عز الیک بمعراج الخلفہ امتام او گشت بہ بختن این جو اسبہ خوش وقت
گردید تا کہ سہ ہا ہا زارہ این گذارش با آنہا کہ خواجہ معین الاولیاء را حضورین دارند شخص
بتدار است حضرت میر خیمہ الدین قدس سرہ کا ارادت حضرت داشت از پدر بزرگوار

خویش داشت و کمال هر دو عالم آراسته و صاحب تصنیف بود. و پس از پدر بزرگوار مستحق
 وارث شد. بوجود او آراستش آئین پذیرفت و چون او را ویسی احیا بود و آن موضع مانند نام
 داشت که قریب به اجمیر است و چون حاکم آنجانب آنحضرت را از احمدیه نمود و خواجہ قریب
 آن در دہلی رفت بود. و از خواجہ قطب الدین بمشال تیار کنایہ آورده. و ہمین خواجہ خیر الدین
 بود که بعد وصال پدر پست سال در صدر جہات بود. و قصبہ نر فواکد کشانیزہ کرہ از آبکی
 شریف است بیتا پنج پانچم ماہ شعبان سن ششصد و شصت و یک بقرب ایزدی شتافت و
 نزدیک عرض قصبہ و اطراف من یافت زبندہ زیارت آنحضرت متعدد بود است علیہ
 حضرت خواجہ ضیاء الدین قدس سرہ خداوند کمالات بود و بجائے برادر بزرگوار مشینت جلوس
 فرمودہ سال ششصد و نو و پنج رفت بستی ازین جهان رست حضرت حسام الدین قدس سرہ
 خرمترین من نرندان آنحضرت بود او چشم مردم تمام شدہ طبع ابدان رجال الغیب
 پیوست حضرت حسام الدین موختہ قدس سرہ پورچہ حضرت خواجہ خیر الدین است
 سینہ داغدار روز محبت دیدہ اشکبار طسب داشت و دل موختہ تاوک مروت بود
 بحسب حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا سہروردہ خواجہ گاہش و قصبہ سانجر
 باختر سے پسرہ اجمیر است پدرش بیاد برادر کم شدہ اور انہما م گردانیدہ افزہ و دوسر
 داشت. سیکے سعیدین الدین خرم و مرید سیلفہ مافوق حقیقت خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی است
 و بمعنی حکیم حضرت خواجہ بزرگ صمدت بستہ پیش از ارادت آوردن باو نیزش نفس
 فیروز مستند بود. و از باطن معین الاولیا سہروردہ داشت و اورا خرم و نہایت خواجہ بزرگ
 میگویند و این منقبت اور اس است در ویش کامل بود و از ارادت ریاضت کار خود را بجا
 رسانیدہ بود کہ بواسطہ از حضرت خواجہ بزرگ استفادہ میکرد و دوم شیخ قیام الدین بابل
 قدس سرہ خوش شکل و زیبا چہرہ و لاو و بزرگ منن بود. و این ہر و نیز من نرندان بود
 و از شیخ قطب الدین قدس سرہ پورچہ نخستین است از اجمیر و سہرا غار اگلی پورچہ

سلطان محمود سلجوقی اور خطاب حشمت خانی دادہ حشمت یزد و ازوہ ہزار سو اور گروہیدہ چون بغیر درستی
 نیز سے سلطان پس از شد اوان بنال در جمہیر اسلام تازگی گرفت خواست کہ بہ حشمت خان بزرگ
 خوشی بہست و گرفتہ بود نہ پذیرفت۔ شیخ بایزید بزرگ پسر حسین است یعنی از اول شیخ قیام الدین
 دہشتمند بود و در وقت محمد بن الاولیاء در سن مہکفت۔ شیخ احمد صاحب پشانی و دیگر بزرگان شاعر
 او سیزدہ ذریعہ گام شورش فرمانرواے دہلی از خیرگی سپید پستان اجیر برخواستہ زنت و
 بعد از دیر بہستہ و آمد سلطان از صحن عقیدت خود اور انبار حشمت خان نیاز است بر داشت
 بہ بہانہ سازی دورانہ ختن او خیال بہستہ بغرض سلطان رسانیدہ پیش ازین برادر من شیخ
 بایزید بزرگ مدرس اجیر بود۔ اکنون فتن آن بانجہ سبب استواری اسلام سے نماید بنابرین
 حشمت خان شیخ بایزید را دستہ سے بودن اجیر شدہ و در ان روزگار جمعہ بعرض سلطان رسانید
 کہ او از اثر اوسینہ نیست۔ ازین رو دانشوران ذریعہ شان کہن سال و بزرگان آگاہ حال تلمو
 خود را فراہم آوردہ و پرستش باز کرد و چندوم شیخ حسین ناگوری و مولانا ستم اجیری کہ علماء و
 متشاخ مکتب بودند و دیگر حاکمان برستی نسب او اسی دادند۔ پیوند خویشی کردن محمد دوم شیخ
 حسین ناگوری پسر زندان شیخ بایزید گواہ عدل است۔ انا شیخ جامی رحمۃ اللہ علیہ دور
 سیر عسافین سے آرد۔ و ایلے کہ این حقیر بشرف یار تہرت مبارک شیخ معین الدین بن
 گشت از نہ زندان ایشان صاحب سجادہ شیخ بایزید بود رحمۃ اللہ علیہ و او شیخ بنایت
 عظیم ایشان بود شمس الدین طہاہر کہ صد و پنجاہ سال عمر داشت غرقہ حفاظت از شیخ
 بایزید یافتہ بود و شمس الدین را با حشمت بہ جامع الدین اتحادے تمام بود و باین
 احوال نام شفقۃ و محبتے داشت انتہے۔ چون این بندہ کاتب حروف بزیارت روضہ
 مقدسہ خواجہ بزرگ از سر قدم ساختہ زنتہ بود۔ در آنوقت صاحب سجادہ با جاوہر انحضرت
 دیوانہ حیرت از علیچان بود کہ وجود انشعشی او با حاجیہ شہ شہ خواجہ شہبابت تمام داشت
 لہ این شیخ ریح الدین بایزید خود نمیرد شیخ بایزید بزرگ است نہ شیخ تاج الدین بایزید بزرگ

و از علوم غریبه نیز بهره گرفته بود و شرح ملا محمدت حضرت منیر الصوفین منسوب به سید
 فخر الدین گنبد نیاید بود و در علم از من بهره وافر داشت ملاقات حاصل گشت فرمودند که از
 که از تحصیل خانه بستید بنده عرض داشت که از من نرزدان حضرت طلب اولی این شیخ
 الحواری الشریفین شیخ یحیی مدنی پیشینی گجراتی ادم بنان که معلوم شد شمار از پیگیان حضرت
 سید محمد سرور که از اولاد حضرت خواجہ بزرگ قطب ملت شیخ معین الحق والدین جن بجز شیخ
 سرور است بود و باید از ان باز با هر گاه که بنده بخیرت مشرف میرسد به استقبال و تعظیم تمام
 می کند و شکر تمام می کردم که آنحضرت از بزرگواران ما هستند چرا پسین باید که فرمود
 گداگر تواضع کند و بوسه اوست

روز یکشنبه شیرین بیات روح آنحضرت بگفته بعدت گزانیه
 رحمت سلطان عالم آشکارا گفتیت
 گوهر تاج الالایت سید الراحیت
 بے تکلف جبا بجا این بر سر بجا گفتیت
 این ابیات گرفته زیر سینه خود داشتند بنده را ظن غالب است که شاید سپند خاطر گرامی بنیقاد
 بطرف این بنده متوجه شده فرمودند که جن خواجہ معین الدین خوردمرید متفیض از جده شام حضرت فرو
 حقیقت خواجہ نصیر الدین سیاح دہلی اندر چنانچه این منی در کتب سیر این خانواده مرقوم است
 جهان آرا بیگم و زلف از روح که تصنیف او است به دستخط خاص خود داشته و اشتیاق
 خدمت جسد آنحضرت گشته و منسوب نامه به خود بجهل ساخته بود و آنرا این بنده فرمود و سید
 آنحضرت قبول او دیدن و سناط به حضرت خواجہ بزرگ می پویند و حضرت دیوان سید صبر علیا
 چشتی بن سید امام الدین بن سید منیر الدین بن سید سراج الدین بن سید ابو الفتح بن سید
 علم الدین بن سید ابو شمس براد خواجہ حسین بن سید معین الدین بن ثالث بن سید بر شیخ الدین بن سید
 خوردمرید بن سید نور الدین طاهر بن سید تاج الدین بایزید بزرگ بن سید شهاب الدین بن سید
 شیخ کمال الدین احمد سرور بن شیخ احمد بن شیخ نجم الدین بن شیخ قوام الدین بن حضرت خواجہ بزرگ معین الدین بن اولیاست

که آل الدین یعنی شیخ احمد بن سید نجم الدین بن سید سیام الدین بن سید خواجه مسام الدین سوخته
بن خواجه سید نجم الدین بن حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین سن حجازی حمیری قدس الله
آب و احوال تمام شده بخدا اولیاء مولف حضرت پیرزاده بر جاده هرا نچه که بحق شاه شیدان
احمد یادی در باب نسکی ایشان نسبت حضرت شیخ احمد قدس بن فرمودند این شیخ احمد اشارت
به شیخ محال الدین عرفه شیخ احمد بوده باشد زیرا که از نسب اینج میرمن است که بنا بر خواجه سیام الدین
زبان جبریه دستی پیکر پستان بصبوب گویا است بودند

منقول است

به تحقیق با خبر تمام مرد میره مفتی حسین الله شری الالاسدی اللاهیوری هکذا فی
مخزنه الاصفیا

بیشتر است که حضرت خواجه را اولیاء پارسه عقیقه بودند اول و آخر سید جبریه الدین سی
عم حسین جنگ موار است که والد بزرگوارش بنام باطنی امام جعفر صادق رضی الله عنه
که او را العالم رویا شده بود کلح و خرد و بحضرت خواجه کرد نام نامی آن عصفیه بی بی عصمت
در سبب و الا گوهر از لطن آن عصفیه بوجود آمدند که خواجه ابو سعید دوم خواجه نجم الدین بیوم
خواجه مسام الدین قدس الله سرهم العزیز و آنا که میگفتند که حضرت خواجه لا ولد بود هرگز این
سخن لاین است باریت چه که شیخ فرید میر سلطان التارکین شیخ حمید الدین فی ناگوری زبانی
جد بزرگوار خود نقل کرده است که در حضرت خواجه بزرگ معین الدین به سبب مخاطب شده
فرمود که ای حسین الدین پیش ازین که قوی و جوان بودم و اولاد بهم نبود بهر چه که از رب العزت
میخواستم بلا تکلف و دعا ندا میرسید حالا که پیر شدم و فرزند هم بوجود آمدند مقصود دعا و ندا
حاصل نمیشود بنده عرض کرد که آنحضرت روشن است که تا وقتیکه عیسی علیه السلام
از لطن ناگوری بی مریم متولد شده بود میوه استان و درستان می طلب و خواش

بایشان میرسد چون عیسی علیه السلام متولد شد بی بی مریم اشطبار رزق میکشید
 فرمان شد که شاهزاده شغل خنجر را بجنبان تا خنجر تازه بر دیند چون
 جنبانید خنجر را دست یافت پس در وقت سابق و حال این دست تفاوت است
 حضرت خواجہ جواب او بشنید و پسندید میگویی که عمر خواجہ ابوسعید فرزند آنجناب
 پنج سالگی رسیده بود و دوست نداشت و خواجہ خنجر الدین فرزند ثانی آنحضرت
 بسیار بزرگ و صاحب نعمت بود و بعد از انتقال خواجہ سبت سال زنده ماند و بهشتا سال
 عمر داشت و در این پنج سال عمر او متولد آمدند و در قصه میرداد که از اجمیر بقا حاصله شانه
 کرده است بر حجت حق پیوست و با خنجر اندرون گردید و خواجہ جسم الدین سپهر خود آنحضرت
 غائب شد و صحبت ابدال پیوست در آنوقت و چهل و پنج ساله عمر داشت و در این وقت
 فرزند بودند و خواجہ جسم الدین سوخته بسیار صاحب کرامت و خوارق بود و نظام الدین
 اولیامصاحب قبر شریف و در قصبه سیه خنجر بجایب مغرب از اجمیر واقع است
 و اهل بیہ ثانی خواجہ دختر یکی از ارجانے ہند است و سبب آمدنش بکنج آنجناب
 این است کہ حاکم متولد بکلی کہ ملک خطاب نام داشت بر سر بنہودان آن یار داشت
 آورده بنیای را از ایشان قبیل رسانید و دختر راجہ را اسیر کرده آورد و بطور تذرا
 بخدمت آنحضرت گذرانید آنجناب او را قبول فرمود و بکنج خود سدا فرار
 نمود و ناشی است اللہ نہادند و از لطف عفت آن تاج المستورات اول دخترے متولد
 شد کہ بنام بی بی حافظ جمال موسوم و بخت عابدہ بود و ارادت بخدمت والد ماجد خود
 داشت و آنحضرت خرقہ حلاوت او را عطا فرموده بے ہدایت و تلقین مستورات
 ارشاد کرد و چنانچہ ہزار عورات بہ توجہ آن تاج المستورات بہت ام قریب رسیدند
 و شوہر عالی گوہر آن عجب نیفہ شیخ رضی الدین نام داشت چنانچہ ہزار پراتوار بی بی حافظ جمال
 متصل و ضمیمہ حضرت خواجہ واقع است و از و و پس بوجہ آمدند و در طعنی در گذشتند

رحمتہ اللہ علیہم رحمتہ و اسحقہ خواجہ فخر الملتہ والدین شیخ اجیری قدس اللہ سرہ از فرزندان دیندار
و غفائے رحمت خواجہ معین الدین حسن سجری است جامع علوم ظاہری و باطنی و کمالات
صوری و معنوی بود و براس حمول قوت جمال کسب زراعت اشتغال داشت و موضع
نازک متصل اجیر است سکونت نزدیک و تمام عمر در ہدایت خلق گزارانیدہ در سال شصت و
چہار و سہ رحلت حق پویا است و یک سہ وفات پیر بزرگوار تالیست سال الصبر حیات
و وفات و قصبہ سردار بوقوع آمد و ہجرت ہا بر حسب ضرورت و ارادہ فرماں بردار است - شیخ
حسام الدین سوخته قدس اللہ سرہ پسر شیخ فخر الدین بن شیخ المؤمنین خواجہ معین الدین سجری
است - سوخته آتش محبت و دوختہ ناوگ عشق بود و بہ شیخ نظام الدین بدایونی بسیار
صحبت داشت - پیر بزرگوارش اورا بنام برادر خود خواجہ حسام الدین بن خواجہ بزرگ
معین الدین موسوم کردہ بود کہ غائب شدہ صحبت اہل پیوستہ بود وفات مے صاحب
شجرہ چشتینہ در سال ہفتصد و چہل و یک از نام فرمودہ است و مزار پراوارش در قصبہ شجرہ
بجانب غروب بر سر راہ اجیر است و مے عمر طویل یافت کہ زما و از صد سال بود
و از غایت سوز عشق و محبت محن طبع خستہ شد - خواجہ معین الدین خورد پسر
بزرگ شیخ حسام الدین سوختہ است خرقہ فقر و ارادت و مخالفت از شیخ نصیر الدین
چراغ دہلی پوشید و کمال کرامت معروف و ریاضت و مجاہدہ موصوف بود - کار ساج
رسانیدہ بود کہ بلا توسط غیرے از روحانیت خواجہ بزرگ معین الحق الدین حسن سجری
استفادہ میکرد - برادر خود شیخ قیام نام داشت کہ بغایت حسن صورت و نجاعت
ہیبت و عظمت بود و از ہر دو بزرگوار بسیار اولاد ماندہ وفات شیخ معین الدین در سال
ہفتصد و شصت و یک است - قطعہ تاریخ وفات ۵

معین الدین از دنیا سفر کرد بہ پیش اہل منت گشت مامور معین الدین متوکل رقم کرد
بتارخ پیش سفر گشت مامور در سال اہل منت گشت مامور معین الدین کامل مطبع نور

قطعه تاریخ و خواجه حسام الدین خجندی

چون حسام الدین ز دنیا خست بخت
عاشقش الله صدق آمده است
سال وصل آن ولی متقی
هم حسام الدین سید خجندی

قطعه تاریخ وفات حضرت خواجه بزرگ عین الحق والدین

محیر الدین حسین در عالم
تبلیغش امام محبت بی خان
دلش روشن ز اوزار
وصالش زیر اکبر معلی

تاریخ وفات خواجه خضر الدین بن خواجه بزرگ

خواجه دین جناب خضر الدین
وصل او جز خواجه و الا
نشر بگل رفت چون بیابان
طلعتش رخسار مقتدر زمان

نقل و سرها

خواجه حسین الدین سنه
همچ مطالب و اسراف تمام
فرمان مجید جلال الدین بکر شاه

و مراقب آمل اولاد محب

در بنو قوت فرمان عالی نشان سعادت نشان
نفاذ یافت ز بنیر ه از چیتور که جمع آن
حقایق دستگاه قطب الفانین غوث الصمدین از تغیر مقیم آصف خان مقرر
باشد که حاصل سال بسال بزبده اما حسب الا تقیایه فی الامام کمال ثبت شیخ صدیق و ج
سیور عالم ابدی و ضروریات این دادیم باینکه به عاب و دوام دولت ابد بحکم قیام و اقام نما

حکام کرام و دیوانیان محال و متصدیان محاسن سرکار مذکور مقرر شد که ملاحظه
نموده را بتصرف گماشته شد و سیادت پناه مشارالیه گردانند و از مال و جهات
و تمامی احوالات دستورات و کل تکالیف دیوانی معارف سلم و ترخان و مرفوع اقلیم نشانی
بهیچ اسم و رسم تخریف رسانند و کوشید و دو ششده مطلقاً پیرامون نگردند و جانب
شریف آن سیادت پناه را عزیز دانستند و در تعظیم و تکریم او و کسان و مردم او را
متمن و شاد و هر سال به پنهان و پر و آنچه محبت و محتاج ندارند حسب حکم جهان مطلع اند
مضمون حد در ذکر نگزیند +

تحریر المطاع العالی
بالمشافه لعلیه العالیجات قانیه ص

فرمان مجتهد لایزال الدیوب کبر بادشاه غازی

خواجہ حسین الدین شتی بخط طلاء



و کلاء حاکم متعهدان محاسن خط اجمیر بادشاه
که در شرف قطب الاقطاب بموقف عرض رسانیدند که در ارضی ایشان که در
جوار مقبره متبرک که قطب الاقطاب موعنی ای واقع است بعضی مردم امنوات خود را
نے اذن ایشان دفن مینمایند اگر واقع باشد حکم نموده ایم که بعد از یوم یکس میت
خود را در ارضی جوار مقبره متبرک که مذکور نه اذن فضیلت مآب کمالات اکتساب حجه ایشاخ
والعظام خواجہ حسین نبیره آن قطب الاقطاب باقی در شرف و دفن نمیداید که حسب حکم
عمل نموده بجهت یم رسانند و اعمال مراقبه که در آن آستانه از قدیم الایام الے غایتی بوده قرار

دارند و مانع نشوند و درین باب چه نمایند تحریر فی التایخ شهر رجب ۱۰۴۹
خواججه حسین الدین بخط طلاء



چون باب ترجیح در حق لنگر خان مرشد است
میان اولاد واجب و آنحضرت است یا مشیخت آئین معرفت ازین سیادت المشایخ تعظام
بقای الاویساء الکرام و هزار ازین شیخ حسن کمال است شیخ حسین و وجه و تمام عالم را
را بجزه الملک قضیت شکار کمال الا خلاص فصاحت و ثار تحسن انحرمت مستوجب
الرعايت الموصوف بالصفه منوده شیخ حسن را که منین مرشد ایشان است به جاده نشینی
تصفیه فرمودیم و فرمان حبس از دعان عرصه دریافت که از قیدی و جدیدی بحسب و فرمان
در وجه ضروریات و صداد و دار آن سنگه منور و در معیشت شیخ آئین مشار الیهم مقرر شده و بود
بصرف عمده الملک می الیه باشد که سال سال تمام کمال بصورتی است که در اوقات و فرست
در شنی موصیح یومیه مرا عراض طعام مبلغ پانزده هزار تنگه مرادی به الله عقیقه شود
آن سیادت المشایخ متعلق بوده و تمهید آنچه باشد مشار الیهم بسبب فضل آنها و سنگه
بیشتر اثری آمده باشد و حجاز در آن موافق معمول قدیم ایشان بوده آنچه باقی ماند از ارام بسبب
حقیقه نموده هر یک حصه الضعف به محبت الفت ملوک داشته مطلقاً مناقشه نکرده و کلیت
منازعت نسائیده و با هم شرائط حرمت خاطر محبت می داشته دقیقه فرو گذاشت نکنند میباید که
از ضمنین که در منصب مطلقاً اعتبار کنند و هر یک بخصه در ضعی بوده زیاده بی نکنند حکام ارم و
و متاثران آن مقرر داشته بیکر فیض اثر جدی و بر فرار داشته از جمیع حوالات اخراجات
در مطالب یوانی رعایت و موقوف و موقوف است که در جهت عمل نکرده از تقویت دل معصوم

محاسن شش هزار و هشتاد و پیمو بوجوب بیل علیحدہ نہ صد و نہ فقر فقر تنخواہ داده
 و فقر اکثر از نظر اشرف است س گشتند شیخ عبدالرحیم و غیره شش صد و بیست و
 فقر که بست و هفت هزار و چهل بیگمده و شش و بست یک من غله داشتند بجا از
 حکم شد و تعمیر را بطرف فرمودیم و جامعه فتنه اگر سیزدهار و دولت و بی بیگ و هفت من
 و شش آنار غله داشتند و نظر اشرف گشتند و اکثر از جماعه فقر و تکیه داران
 از اجیر تاجانند و در رکاب ظفر حساب آیدند و بعضی هفت من رسید که زمین و غله نکر
 بآن جماعه از وقت ضوئ منوره مقرر بوده و حاصل و فتنه فقر و مساکین و حافظان
 و تکیه داران که از موضع و وقت می یافتند بهین جا اند و آنهارا بغیر از زمین و غله
 و لنگر که از رخص منوره مقرر بود از محل و جمعیت نماندند و جماعه کثیر اند بنابر آن من
 عالیشان بر محنت عنوان شریف صبر و عرایزا دریافت که جماعه در اجیر بطرف اشرف
 گشتند و دارائی و غله نکر آنها از نصف زیاد بر محنت شد و یادداشت
 خود درست ساختند بوجوب یادداشت واقعه مسطور دارند و جماعه که از نصف کم حکم
 شد و بعضی در کل بطرف شده اند از دارائی و غله نکر آنچه داشتند از قرار نصف
 متصدیان مہمات آنجا از ابتدای خرف قوی نیل حسب بضمن تنخواہ و ہست کہ صرف
 معیشت خود نموده بدعای و دام دولت ابد قرین اشتغال منبوءہ باشند و نیز حکم
 اشرف است س بنفاد پیوست کہ جماعه بوجوب بیان عالیشان جہانگیری مدد و ہماش
 و غله نکر دارند و دولت شدہ اند و در ثہ آنها تحقیق نمودہ از محل مستیم از قرار نصف
 تنخواہ و ہست در آیندہ ہمین صحت البطلہ بورعہ متوفی مسطور دارند و میباید کہ حکام و متعال و
 جاگیر داران و کرد وریان حال و استقبال در اہتمام و استقرار انجکیم است س انے
 کوشیدہ ارضی نہ کور را پیوڈہ چک بستہ تبصرت آنها باز گوارند و غله را از لنگر رو ضہ
 بتر کہ سے داده باشند و تعمیر و تبدیل بہ فراغ آن راند ہست بلبل مال و جہات و اخراجات

یہ تعداد سلطان خرف کی کوہ و درو و اجیر از قسم فقر و مساکین و حافظان ۳۰

و عذر ضاعت مثل شکر و شکرش و جبران و محصلان و ضابطان در آن و دار و عکان و بیکار و بیکار
 و در نهی و محکم و محکم و قان و گستره و بیکار و محکم و بیکار و محکم و بیکار و محکم و بیکار
 و کل و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار
 طلبت دارند و اگر در بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار
 در عهد و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار و بیکار

شرح یادداشت

واقع تاریخ روزه مهر شانزدهم ماه مهر الهی سه موانع یکشنبه ۱۲ رجب المرجب است
 در چوکی لایق المرحمت الاحسان عاقل خان پسر سادات و نقابت سپاه صدارت
 و شگاه میران سید احمد قادری به نسبت و قسمی شیخ عبدالرحیم و غیره چون وضع
 بصیغه وقت مزار فالق الاقارب الاقطاب مقرر است عمل ازین بموجب یادداشت واقع
 ۱۹ ماه الهی سه روز چهارم قسمت حکم شده بود و یک حصه را بجهت حسنح نگه
 در ششمانی و آخر اجابت عرس روضه منوره نگه داشته و یک حصه در وجه و محاش
 شیخ حسین است بانه خود و یک حصه را به فقر او یک حصه داران قسمت نموده و بهر طریقی
 حکم شش موضع که رقبه آن چهل و پنجاه و هفت صد بیگزین محل سه هزار و پنجاه و بیست
 داشته از جمله یک حصه پانزده هزار بیگزین باشد و اهل خرج روضه منوره نموده و غیره
 دو حصه را که سی هزار و هفتصد بیگزین حاصل شش هزار و هشتاد و بیست بموجب تفصیل ذیل به
 نهصد و نه فقر جماعه فقر که از نظر اشراف اقدس گذشته شش صد و بیست و هشت فقر که است
 و هفت هزار و چهل و یک بیگزین زمین و بیست و یک من غله داشته نه هزار و پانصد و نه فقر و هشت
 بیگزین که دوازده من غله بحال خود حکم شده و نه هزار و بیست و یک فقر که دوازده من غله و بیست
 سی و نه بیگزین و هفت من غله و شش آثار اسامی جماعه نظر اشراف اقدس نه گذشته است بحال اکثر
 از جماعه فقر او یک حصه داران از اجیران نامند و در کتاب حسابات آمدند و بیست و یک فقر که تفصیل ذیل

و ایشانند که جماعت از تکیه داران از موضع وقف مقرر بود و حال بیات وقت بجهت فقر او
مساکین حافطان تکیه داران که در موضع وقف از وقت یکم الایام ششم روز دهمین جامع اند و آنها
بجز زمین و سنگ که نسبت وضع مقرر بود از محل دیگر و مجامعت ندارند و جمیع کثیر اند بنابر آن حکم
جهان مطاع آنجا بنوعی گاردون از فضل صادر شد که جماعه از نظر اثر وقت گذشته
وارضی است که آنها از نصف زیاد مرخص شد و یاد داشت واقع خود را درست ساخته بموجب
یاد داشت واقع مسطور داشته و جماعه که از نصف کم حکم شد و بعضی با کل بر طرف حکم شد
آنها را عند وارضی لنگر انچه داشته از قرار نصف متصدیان آنجا تنخواه دهند و نیز
حکم شد که جماعه که بموجب نشان عالیشان مدد معاشی و سنگ دارند و فوت شده اند از
اورا تحتیت نموده از محل متصدیم نصف تنخواه دهند و در آینده بمرتبه متوفی همین ضابطه
منظور دارند بموجب قبضه یاد داشت تسلیم شد از پرگنه اجمیع بنکار زندگوش شرح یاد داشت بخط
حمده الملکی واقع سازند شرح بخط سید احمد قادری داخل واقع سازند شرح حاشیه بخط واقع نویس
موافق واقع است شرح دیگر بخط محنت الدوله خاقانی مدار المهای اعتماد الدوله آنکه تفرین
مکرر رسانید شرح دیگر بخط دیانت خان زرار داد ۲۵ ماه شهر بوز الهی موافق واقع
رمضان ۱۲۸۶ در واقع عبدالکریم بغرض اثر وقت سید شرح دیگر بخط حمده الملکی مدار المهای
از حرف قوی مل نشان عالیشان تعلیمی نماینده

انرا ض

لا بیک	ب ۲۲	تار
ماله بیک	۸۰	تار
مهور لا بیک	لا الهاداد	لا الهاداد
مخیر	ارضی	غده
ارضی	غده	۲۲
۲۲	۲۲	۲۲

ارباب صفت
سماکده
مشاور الیه

عنبه

مولا سمار
عبد القی

امیر

عند

ارضی

ارضی
عند
ارضی
عند
عند

سماکده
ماکه قبل ازین حکم شد
ایک

دروغلا محبت شد

منجمله

ارضی غله

ارضی حدکه
عند
ارضی حدکه
عند
ارضی حدکه
عند

اصحاء قاضی نظام
اراد

نقل فرما

محمد نور الدین جهانگیر بادشاه غازی مشهور عظیم موضع گیلوت در درجه ساحت حضرت
شیخ علم الدین میر حضرت خواجہ بزرگ رند
خواجہ معین الدین بستی

طهر با اسم بادشاه



فرمان عالی شان ساجد نشان شمس اصداد و عز ایزاد یافت که موضع
گیلوت در ساحت عالی پرگنه نرینه که کما رسوله احمر که مبلغ نفیقه صد خجیه در پی جمع و در خط
درست من است و خرفه در وجه درجه ساحت حقائق و معارف آگاه شیخ علم الدین

خواجہ حسین فیرہ قطب الاقطاب مقرب بادشاہ جبروت حسب الضمن مقرر باشد کہ
 حاصلات آنرا فصل فیصل سال بسال صرف نموده بدعا گوئی دوام دولت ابدی و نیکوئی
 مینموده باشند۔ عے بایک حکام و عمال جاگیر داران و کرویایان و استقبال و استمرار و استغفار
 این حکم اقدس اعلیٰ کوشیدہ موضع مذکور بطریق در لغت تبصر و مشاور الیہ بازگزارند و ملاو
 مطلقاً تغیر و تبدل بدان راہ نہ کنند و رعایت بالوجہات و اخراجات و عوارضات محل
 تکلیف یوانی و مطالبات سلطانی مزاحمت فرمائند و از جمع وجوبات و وحالات متنا
 و مسلم و مرفوع استلم شمرده درین باب ہر سالہ منندان و حکم عہدہ و طلبندہ و زور و خور و مختلف
 و انحراف نوزند و در عہدہ شنا شدہ مرقوم ہا شہر پورہ الہی سلسلہ جلوس میلے۔
 شرح ضمن۔ بدو خاص باجم شیخ علم الدین برادرزادہ خواجہ حسین موافق یادداشت واقع
 روز ماہ متر الہی سلسلہ جلوس مطابق یوم سہ شنبہ شوال سنہ ۱۰۲۱ ہجری سال
 سیادت و نقابت پناہ صدارت و معالی دستگاہ صدر و موسونجان موجب توفیق
 کترین بندگان علی نقی آنکہ حقائق و معارف آگاہ شیخ علم الدین برادر زادہ خواجہ حسین
 نیرہ حضرت قطب الاقطاب بنظر اشرف امتداس اعلیٰ گذشت بموجب چہی
 ذاب خورشید صاحب ہمد علیا از قرار ۲۳۔ مرداد سنہ ۱۰۲۲ حکم جان مطاع آفتاب شعاع
 گردون ارتضاع صادر شد کہ موضع کیلوتہ من الحجل برگنہ نرائند سرکارا حمیر کہ مبلغ ہفتصد و
 پنجاہ روپیہ جمع دارد بطریق درست در وجہ مدد معاش مشاور الیہ مقرر مقوض باشد بموجب
 تصدیق یادداشت قلمی شد شرح حاشیہ بخط واقع نوایس مطابق واقع است شرح بخط قدردہ
 نوین بلند مکان عہدہ مریدان سادہ نشان نظام الدین آصف چاہی آنکہ دخل واقع نمایند
 بخط حمدہ الملکی مدار الہامی آنکہ بعرض اشرف تکرر رسانند شرح بخط سیادت و نقابت پناہ
 موسونجان آنکہ روز ماہ ۱۲۔ مرداد الہی سلسلہ مطابق یوم چہار شنبہ شوال سنہ ۱۰۲۲
 بکر بعرض اشرف اقدس اعلیٰ رسید شرح بخط عہدہ الملک کن سلطنتہ علیہ الیہ محمد الدین

انجمنی جمعه سبکی نذر انجمنی خواجہ ابوالحسن از خلعیت زلفان بل مندر قلمی نماید شرح چنانکه
 بتیاسیو سنا بنت میوضع گبیو ته که مبلغ بنقصه و نجباہ روپیہ جمع دارد و در پیہ بدست
 شیخ علی الدین جمیری در بست نخواستند تحریر فی التالیخ ۲۶ خرداد ۱۲۲۲ شرح بخط
 قدوہ خدین لبست در مکان نظام الدین آصفیہ ہے آنکہ تصدیق نویسند
 در نجباہ مواہیر عمائد و قمر صدارت منقوش شدہ

بصدیقہ در سناش

نقل منہا

محمد نور الدین گلگیر باو شاہ داخل شدہ فی مہمانی بخون لیت اثبات اولاد حضرت خواجہ بکر قدس سرہ

مہر کہ در آن اسما ساز امیر صاحب الد
 ثابت ہ جاگیر منقوش اند

تغیرا با سہم بادشاہ

خواجہ محمد الدین حسن الخلیفی شہ قندس

چون حمایت و مراقبت حال ساکن ہمسایگان تسیفت و درہروان مناجاج نقوسی و صلاحیت
 نبیما جمعی را کہ قامت با اقامت ایشان بسبب وجوب عیال و نسب آریستہ باشد از فریاد
 منجات امور سلطنت و خلافت عظمی شہید منیم لہذا در سنیو لان مندرن عالیشان مرحمت
 عنوان از کمین لطف و حسن شرف جنم ہار و عزیز او یافت کہ از ابتدا بہ خرب
 عیونان سبب تلبیت مزار فائز الا نوا حضرت شہ کرامت منزلت ہدایت مرتب قطب
 الاقطاب کنز الالکین جہان محققین غوث الاسلام و المسلمین بہ ستور سابق بہ
 سیادت و فصیل تاپ کمالات الکتاب تبرع و غارت ذوقہ المشائخ الکبار شہ

نبیره و صاحب محبت تمام آنحضرت است مفوض متعلق باشد که گمانی نبی از علم مذکور چنان
واقعا نموده در رواج و رونق آن مزار کثر الاثار و تبقیه نامری نگذارد و بیاید که حکام کرام
و دیوانیان عظام و عمال کفایت فرجام و مقصد میان مهمات دیوانی صورت بگیرد آن
مشیت پناه را متولی آن محبت تمام عرش اقدس دانسته دست تقدیر و فضل او را
در امور متعلقه آن قوی و نهند و خدام و موزنان و سایر عهده فعاله آن مزار شریف و شایسته
را متولی خود دانسته آنچه شرائط اعزاز و احترام بوده باشد در جمیع امتیازات و رتبه ها
صلح و صواب و ید موی الیه بیرون نه روند و تحت االدوله العالیه مستشار اختلافه سلطانیه جمعه
مدار المهای آنکه کینفر نویسنده همراه آن فضائل بار بیا یکد آنچه بدستور قدیم آبا و اجداد موی الیه
داشتند و حصه مذکور باشد تصرف او بگذارند و آنچه حصه عرس و روشنائی و غیره
بوده باشد بدستور سابق بعمل آورند باید که از فرموده تخت و تاجرات نورزند و در عهد شناسند

نقل عبارت ظفر فرمان

شرح یادداشت واقع بتاریخ آذر الهی ۲۴ - امر داد الهی شد موافق یوم چهارشنبه مطابق
اجادوی ایشان ساله و بسال اعتقاد الملک العظمی اعتماد و محله العکبره عمده الملک
مرتضی خان حبیب که جهان مطیع آفتاب شعاع عز اصدار یافت که تولیت مزار فائز
الاثر حضرت قدس سره و نور و مرقد بدستور سابق به فضائل و کجالات الکتاب و لوح
و تار هدایت آثار و مشایخ الکبار شیخ حسین که نبیره و صاحب محبت تمام آنحضرت است
مفوض مرجع باشد و نیز حکم شد که جمعه الملکی مدار الهیاتی نویسنده همراه مشاور الیه نماید که آنچه
بدستور قدیم بطریق که آبا و اجداد موی الیه داشتند و حصه مذکور باشد بدستور سابق الیه نگذارند
و آنچه حصه عرس و روشنائی و غیره باشد بدستور سابق عمل نمایند شرح حدیثیه موافق
واقع است - شرح دیگر بخط حمده الملکی مدار المهای اعتماد الدوله عرض کرد رساند شرح دیگر بخط
مقر پ آنحضرت سلطانی معتمد خان بتاریخ ماه مهر الهی که بکر بعضی اثر قدس سره

شرح دیگر خط محمد المکی داراللمها می سنان قلمی شد *

مهر معظم الملک

مهر

مهر

مهر

و شهاب قلمی بافر

طغر اورد

تنبیه مولف

بر حاشیه نظر من این تصدیق و یادداشت نشیان دست شناسی من است

نقل و نشر

محمد شهاب الدین شاهجهان بادشاه صاحب این تالی فی اذن الله تعالی فی محبت
محمد رسول الله علیه و سلم مشتمل بر منصب سجادی *

خواججه حسین الدین خسته بن خطا

طغر اهرم صاحب این تالی
محمد شاه مجیب ان و شاه خطاط

هر مریع که اسماء شاهان
از مریع صاحب قران تابه
صاحب قران ثانی منقوش دانند *

چون بجز من هست در رسید که در وراثت و فتوحات و روضه منوره و روضه الصلین مقرب
بارگاه جویباری مجرب متولیان و امالی موالی مشیخت پناه شیخ حسین الدین
صاحب سجاده و مجاوران مقرب است و در بعضی چیزها مجبوران غرضه می نمایند که
جهان بساع آفتاب شعاع گردن ارتشاع شرف صمد دار و عزیز ادیانفت که

که ندورات مفتوحات آن مزار مورد الزام موجب محضر مذکور سواطع المآلات و نقره آلات
 که بندگان اشرف است در رفع بایون و شاهزادگان و والا اگر بر عالمیت دارد و دیگر
 بسیارند میباشند الهیه و محبا و زان حسب الصمن مقرر باشد و هر جنس دیگر بحسبیت بر وضه
 منوره در کار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار برود و دست نشود و شیخ
 موسی الهیه متعلق دانسته داد باشند و طما آلات و نقره آلات اگر شکست
 ریخت یافته باشد آنرا راست نموده بر وضه منوره متعلق دانسته گاندارند و احد
 در آن خل ننمایند و تصرف نکنند میباید که حکام متصدیان مهات حال
 استقبال بر این موجب مقرر دانسته گذارند که احدی تر تکب خلاف حکم باشند
 اقدس اسلک گردد درین باب نهایت ناکیند و غن عظیم دانسته هر ساله فرات
 و حکم محب و طلب ندارند از فرموده تخلیف و انحراف نوزند و در عهد شانند
 تحریر فی التاریخ دوازده شهر حرب الحرب سله جلوس مینت بالوس موافق سنه هجری ۱۰۴۱
 شرح یادداشت واقع یوم محرم ۱۲ شهر شوال ۱۲۰۲ جلوس مبارک طابق سنه هجری ۱۰۴۱
 موافق ۲۵ ماه الهی رب السیادت نقابت سپاه صفوت و محالی و شگاه رفیع الفت
 رفیع شان صمد لصله در موسوئجان و نوبت واقع نویسی کترین بند نافدی بفر
 اشرف بدانید که بموجب محضر متولیان و امالی و موالی مشیخت سپاه شیخ معین الدین صبا
 سجاده و محبا و زان مقرر است و بعضی سپه نامه محبا و زان غرض شده نمایند حکم جهان
 مطاع آفتاب شعاع گردون ارتقاع ضاد دشمنکه انچه ندورات و مفتوحات علامه
 از جنس طما و نقره آلات که بندگان حضرت حلافت سپاهیه و شاهزاده های
 والا اگر و دیگران بسیارند بشیخت سپاه مذکور و محبا و زان فصله ذیل محضر مفوضین
 و هر جنس دیگر بحسبیت روضه در کار باشد متولیان صرف نموده بعد از آنکه از کار برود و دست
 اگر بعد به شیخ موسی الهیه متعلق دانسته داد باشند و طما آلات و نقره آلات اگر

شکست در ریخت شود باز راست نموده متعلق روضه منوره نگاه دارند و خل تا پنج شهر ذوالحججه
جلوس یافتند بمو قصب بدین یادداشت قلمی شد شرح و تخط سیادت و تقاب
دشنگاه صدر لیس در داخل واقع نمایند و غیره و غیره

حکم

مستحق در میان امینان است و متاع عباد در روضه منوره
هر جنس که نخواست در روضه منوره در کارها متولین
نقصت نمایند و از آنکه از کار برود و مناس
شود به شیخ مذکور بپرسند

آنچه متعلق روضه منوره است باشد الاکات و غیره الاکات
آنچه بکند حضرت خلافه باشد باشد و الاکات
و دیگر این بیاند و جنس که شکست و نخواست در روضه
متعلق روضه منوره نگاه دارند

مسی رنجی الاکات جنس که قبر پوش منوره و حرمه
و کار باشد از متعلقان چراغان و قالیچه و دو چرخ و کلچر و حاتم
و غیره و غیره

زلفش غیره پارچه تازی
گجراتی که بر قبر بپوشند

تعلق محبا و اران
از مرادی که کوی
تا پال سیا

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

تعلق شیخ معین الدین مذکور داشته باشد

نقد از اشرفی
و متعلق یا برج
سلوک باشد

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

پاچه صد چهار صدی
و سه صدی و فردتر
از ران روضه

نهر و سونان

نهر و سونان

عبارت در نظر روزنامه غیره

مهر

مهر

نقل و شرفا

محمد شهاب الدین شاه جهان پادشاه غازی شمس المیر عظیمی در وضع دلاورانه و جانش اولاد خواجہ بزرگ قنبر

الله اکبر

طغریا اسم بادشاه بخط شریف

خواجہ معین الدین شتی

مهر و بیج که اسماء شاهان دلی
تاییدیه و جعفران و شمس است

چون بموجب فرمان عالیشان سعادت نشان مرصع دیواره من احمال حلی برگنه احسن
در وجه مدد معاش شیخ علم الدین برادر زاده خواجہ حسین بنیر خضران پناه رضوان شدگان
مقرر بارگاه جبروتی مفتی بود داد و دلعت حیات سپرده درینو لاکه بعرض مفتی دست
حکم جهان طماع گردون ارتقا شعاع شرف و در عزم و دیافت که موصوع مذکور در دولت
بستور سابق بشرط متبعض و تصرف در وجه مدد معاش مستحقان شیخ علماء الدین غیره
اولاد شیخ علم الدین منور از ذکر و اناناث حسب الضمن مقرر و مفوض باشد که حاصل
آرافصل فیصل سال بسال صرف معیشت خود نموده بگوئی دوم دولت ابدیت است
مبنی و ده باشد نه میباید که حکام و عمال متبضریان مهات و متکلفان بحالات و
جاگیر داران و کروڑیان چال و استقبال در استمرار و استقرار این حکم اشراف و تقصیر علی
کوشیده آنموضع را بتصرف مشارالیهم باز گذارند از تغییر و تبدل مصنون مجرب
شناسند و از جمیع وجوہات و عوارضات معاف و مسلم و مرفوع است شمس و اگر در محل

چیز است و داشته باشد از اعانت مبارک کند و شخصی را که از اولاد شیخ علم الدین
 ذکر باشد شریک شیخ علماء الدین مذکور در انموضع نازند بسیار خود هر یک مقدس
 و مزار عیان در عایست آنجا آنکه مال واجب و حقوق و یوانی را فصل فصل سال به سال آنجا
 جرات میگفت باشند از فرموده تحت لطف و انحراف نور زنده تحریر فی لست اینج شهر ذوالحجه
 سده جلوس مبارک موافق ۱۲۰۲ هجری

حضرت خواجہ حسین الدین

شرح یادداشت اقصی تاریخ یوم الاربابا و هشتم شهر رمضان المبارک سده جلوس سیمین
 مطابق ۱۴۱۰ و ۱۴۱۱ هجری موافق ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ هجری سیادت نقابت پناه نجابت و سادت
 دستگاه مورد مراجع بیکران بادشاهی مطمح عنایات نمایان شایسته شاهی صدر لیل القدر
 سید جمال و نوبت واقع نویسی بنده درگاه معین الدین برادرزاده خواجہ حسین بنیر قطب
 الاقطاب که در شهر رجب المرجب سده جلوس سیمین بعرض مقدس و معالی سید
 که موضع ولواته من اعمال بگنبد اجیمیر موجب فرمان عالیشان باز قرار تاریخ ۲۴ شهر یوریا
 الهی سده در وجه مدحش شیخ علم الدین مقرر بود و فوت شده حکم جهان مطاع
 آفتاب شعاع گردون ارتقاع صادر شد که موضع مذکور در لست پست و سابق بشرط قبض
 و تصرف در وجه مدحش شیخ علماء الدین مذکور تا اولاد متوفی هر کس که نوگرشته باشد شیخ
 علماء الدین شبه یک نباشد بموجب بقیدق یادداشت تسلیم شد شرح بخط سیادت
 و نقابت پناه حمده الملکی دارالمنامی آنکه داخل واقع نمایند شرح حاشیه بخط سیادت
 نقابت پناه صدر حلیل العتد سید جمال آنکه داخل واقع نمایند شرح حاشیه بخط
 واقع نویسی مطابق واقع است شرح بخط سیادت و نقابت پناه مختار الدوله
 الخاقانی حمده الملک دارالمنامی آنکه بعرض مکرر نمایند شرح بخط اقبال پناه افادت

افاضت دستگاہ سعد اللہ خان آنکہ بتایخ ۲۴ شہر رمضان ۱۰۶۰ جلوس ہمایون مکر پور
 اشرافیت پس رسید شمع بخت سیادت و نجابت خشت و شوکت دستگاہ قہر و خیر
 بلند مکان عمدہ امرایہ منیج ہشتان ناظم منظم ملک مال نیایج و منایج ملک قبال
 گنجور ہزار بادشاہی۔ وانا جسے خیر نسل الہی حمدہ الامکان ارا المہامی اسلام خان آنکہ فرمان
 عالیشان قلمی نمایند

مہر عبدی داد

مہر حلال شاہ صدر العہد

مہر بکر گوادر

فہم بتایخ ۱۰۶۰ جلوس

بتایخ ۲۴ شہر محرم الحرام ۱۰۶۰ جلوس مطابق ۲۴ آفتاب الہی قتل برفتر خاص نمودہ شد
 بتایخ ۶ شہر صفر ۱۰۶۰ جلوس موافق ۲۵ شہر ہجری نقل گرفتہ شد معہ نور محمد محبوب
 یادداشت واقع فرمان عالیشان قلمی نمایند

بواقع مقابلہ نمودہ داخل روز نامچہ واقع بتایخ ۱۰ شہر رمضان ۱۰۶۰ امیر قہر نور محمد داخل شد
 بتایخ ۲ شہر رجب المرجب ۱۰۶۰ جلوس نقل شمع شد

بتایخ ۲۹ شہر جمادی الثانی ۱۰۶۰ جلوس ہمایون موافق سن بکھزار و پنج ہاہ و سہ مطابقت
 بتایخ ۲۳ ماہ شہر یور الہی معہ نور محمد برفتر استفسار رسید

من مولف اصل منہ ان از خدمت الوہیت سپاہ ربوبیت دستگاہ مرشد زادہ آفاق
 رہنمائے علی الاطلاق حضرت شیخ منیر الدین رضا خجہ بادہ نشین بارگاہ الاتی پناہ
 مسجد عالم و عالمیان قبلہ برحق و کعبہ یقین دریافتہ سوادش گرفتہ و عند الاستفسار فقیر حضرت
 مشیخت پناہی فرمودند کہ پیش از پیر بزرگوار ایشان منصب سجادگی در اولاد حسیتی حضرت
 شیخ علماء الدین یکے بعد دیگرے مقرر و مقرر بود۔ آتا دارن مانیکہ شاہ عالم بہادر شاہ عالمی
 بفتح کامل کتبش بزیارت روضہ شریف وارد اجیر شد۔ باستماع کلمات ناشائستہ کہ از زبان

شیخ فخر الدین سبزه نیشین وقت که اواز نواز حضرت شیخ علاء الدین بود منصب سجادگی
حضرت غفران پناه شیخ سراج الدین که از نبی اعوام شیخ فخر الدین بودند منقوض محسوس بود.

نقل فرمان

محمد شهاب الدین شاه جهان بادشاه نزاری مشربا شایع اولاد حضرت بزرگ *



طغرا باسم بادشاه

خواججه معین الدین بختی

بختی درین سال عالیشان سعادتشان شمس اصداد و عز ایراد یافت که منصب سجادگی
حضرت غفران پناه ضوان دستگاه قطب الاقطاب مقرب بارگاه جبروتی بهیادت مآب
تکمالات الکتاب تهجیه الشیخ العطن نام شیخ معین الدین از تغیر شیخ ولی محمد بلا مشارکت
و مساهمت اصدی حسب اضمین مستر و مسلم باشد که کما نیغی بکوازم و مراجم منصب
قیام و حیات نام نموده دتیقه از دقائق حزم و حیات دران باب نامرعی نگذارند و بیاید
که حکام و عمال و منصبیان مهمات و گنجایس دران کرد و در بیان حال و استقبال در استمرار
و استیقرار این حکم است که علیه کوشیده مشارالیه اصحاب سبزه نیشین و دست و دست
تصدیق می آید و در امور متعلقه آن امر قوی و مطلق داشت و نگذارند که دیگر در آن
مداخله نمود و پیرامون آن گردد و بختی و عمل و منصب و در ایران و وطن الفان آن و
منوره آنکه مشارالیه اصحاب سبزه نیشین و علیه الاطلاق داشته تمامی امور متعلقه و مرجعه
را مختص بس و بشیر ناز فرموده تحت سلف و انحراف نورزند.

شرح مرفوع یادداشت واقع بتاریخ اسفند دارآبان الهی ۱۰۰۰ موافق یوم شنبه بتاریخ
 ۹ شهر رجب الاول ۱۰۰۰ هجری بر سر السیادت و نقابت پناه صدارت و معالی دست
 جلیل اعلیٰ در رنج مکان صدر الصدور و موسوخیان و نوبت واقع نویسی کمترین بینگان
 قاسم علی آنکه باسم شیخ پناه شیخ معین الدین انچه بتاریخ ۲۹ ماه مهر الهی ۱۰۰۰ بنظر اشراف
 اعلیٰ گذشت حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شد که سجاوگی قطب الاقطاب
 پشمارا الیه رجعت من یوم بلا مشارکت نعیم کن از بغیر خواجہ ولی محمد شرح بخط حمید الهی
 مدارا لها می آنکه داخل واقع نمایند شرح بخط صدارت و نقابت پناهی آنکه داخل
 واقع نمایند شرح حاشیه بخط واقع نویس مطابقت واقع است شرح بخط حمید الهی
 بعضی که رسانند شرح بخط مقرب حضرت ابیطائی حکیم مسیح الزمان آنکه بتاریخ ۲۹ ماه
 آذر الهی ۱۰۰۰ که بعضی اعلیٰ رسید شرح بخط عمده الملک کن سلطنته القابره
 مؤتمن الدوله الساعده مختار الدوله سخا قانی حمده الملک مدارا لها می سلامی فصل خان آنکه
 فرمان عالیشان شاهی نمایند

نقل و نشر

محمد شهاب الدین شاهجهان بادشاه غازی میثون اثبات اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس سره

خواجہ حسین الحسینی

طغرا باسم بادشاه

مهر شاهجهان بادشاه

درین وقت منتهی عالیشان سادات نشان شمس اصدار و غزایا یافت که موضوع
 گنابته من اعمال حویلی اجمنی کار و صوبه مذکور بطریق دوست است است

در این ایام در وجه نخستین پناه حقایق آگاه شیخ معین الدین میرزا
 در این بین الیه پیشین و از آنجا که بتاریخ ۱۲ ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۸۵ هجری قمری
 در وقت و بر من وقت من معلیه رسید حکم جهان طلاع آفتاب شعاع گردان افشاع
 در سینه گرد یک مریخ از پرچمات سه کاراجمیر که یک هزار و پست چهل داشته باشد
 و در بدو دستش مشارک الیه مرحمت نموده بودیم بهشتاد و شصتی بعد مرحمت شد بموجب طریق
 یادداشت شده می شد شرح خطبای عمده الملک مبارک الهامی آنکه داخل واقع نمایند شرح بخط
 سادات و نقابت پناهی آنکه بر سال کترین بنده داخل واقع نمایند شرح مائشیه خطبای و اقرا
 در این ایام و واقعه است شرح خطبای عمده الملکی آنکه بر عرض مکرر رسانند شرح خطبای پناه
 مکیم منج الزمان آنکه بتاریخ ۱۲ ماه مهراوی سه کاراجمیر عرض شد اقدس اعلی رسید شرح خط
 عمده الملک رکن سلطنت است امر و توفیق الیه دولت الباهره مختار الدوله خاتانی حمده الملک الهامی
 در این ایام و در آنکه از نصف خرافت قومی تل مندر مانع ایشان قلمی شد

ایست هزار حاصل
 مریخ گن میرزا از حویلی کاراجمیر
 الملک میرزا رقبه
 میل کال سنه ۱۲۸۵
 لا و عهد

یعنی تخرابی از تعمیر جاگیر دار
 شرح خطبای عمده الملکی آنکه از صوبه و کاراجمیر از موضع گن میرزا خواهد نمایند با موضع درست

تذکره بولت

تفرقه مرفعت موضع گن میرزا و ادیده است قسمت یکده تا شصت لایح که رفته بود موضع مذکور قریب واقع است

نقل چشمه و سرما

شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازی بن اورنگزیب عالمگیر بادشاه غازی در باب تفریح
سجاده کی بعد تحقیق نسبت اولاد حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز پیشانچ روز
چهار شنبہ نوزدهم شهر صفر المظفر ۵۰۰ جلوس مبارک موافق ۲۲ الہی مطابق ۸ فوروری
ماہ برس الائق العنایت الاحسان مرد مراحمہ خدیو گہان صدر مجمع القدر صدر
سید محمد خان صاحب جهان و نوبت واقعہ نگاری فدوی در گاہ آسمانچاہ عبد العزیز بنو میگرد
حکم صادر شد کہ منصب سجاده نشینی روضہ منورہ حضرت قطب الاقطاب واقع بلکہ وادخیر
اجمیر از تفریح شیخ فخر الدین بہ شیخ سراج الدین بلکہ شیخ ابوالفتح و موضع کیلومتر علمہ پرگت منتر
سرکار و صوبہ مذکور بحج و ہزار روپیہ بابت باریافت معزول و یک ہزار روپیہ از خزانہ روضہ مذکور
با نذر و فتوح آنجا انشور و سولے حصہ موضع دلاوڑہ پرگنہ حویلی صوبہ مذکور و پنج آنہ پیر
بلا شرط مقرر دارد در وجہ مدح اس او مقرر نمودیم۔ اگر در محلہ دیگر چیزے داشته باشد از
اعتبار نہ کنند واقع ۲۸ ربیع الآخر ۱۰۰۰ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد بموجب
اسناد ذیل بمبارا الیہ بلا شرط مقرر است +

بموجب بیان تحریر ذیل بحج ۱۰۰۰ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد بموجب
اسناد ذیل بمبارا الیہ بلا شرط مقرر است +

بموجب بیان والا نشان عہد حضرت مرقوم ۱۰۰۰ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد بموجب
اسناد ذیل بمبارا الیہ بلا شرط مقرر است +

اصل در روپیہ معادل اضافہ

کیلومتر اعزاز جمع موضع

در میز لایمشار الیه سواست باشد شرط مقرر شد +

شرح دستخط وزارت پناه بابت و شهادت دستگاه عمده میان عقیدت نه
زبده چهلصان با اعتقاد منظور نظر با و شایسته مرد الطاف نامتناهی همه بط اعطاف بکران
خانزاده شجاعت نشان صمصام الدوله با فرزندک بخشی الممالک امیرالامرا بهادر نصرت جنگ
سیس لار نائب اعظم و خلافت و نشان الی اعتماد سلطنت و کشور کشانی معاقدین
و دولت سرایسی محارک فتح و نصرت گنجور اسرار بادشاهی انا ضمیر انجمن برای محفل دانش
و بحیثی حب الی عالم آرای دستور در ممالک ایران و کلاً ذوالاقتدار صاحب
الشکست و عظمت و اجتناب و احب العزت الشرف الامتزاز قدوه خونین عمده
امران عظیم الشان کن سلطنت العلیه نظام الممالک اصفت الدوله آنکه داخل واقع نمایند
محکما فضلت

سجاده نشینی روضه منوره از تغییر شیخ فخرالدین +

شرح دستخط وزارت پناه کفایت دستگاه لائق العنایت و الاحسان شایسته مراحم
بیکران هدایت الله خان نائب دیوان عالی آنکه داخل واقع نمایند شرح دستخط لائق
العنایت و الاحسان مورد مراحم خدیو گیهان صدر رفیع است در صدر لصدور و سرور و
صد جهان آنکه داخل واقع نمایند بعضی شدن رسید مشارالیه از نیاز قطب الاقطاب
مذهب متناهی است حکم شد خدمت مذکور از تغییر شیخ فخرالدین بمشروط معزول مشارالیه
مقرر باشد +

محکم شد

مشار مشروط

در محاسن مشروط معزول بموجب فرمان مرقوم ۲۵ جمادی الاول ۱۳۰۵ به اصل و اضاف
موجب ۲۱ صفر ۱۳۰۵ مریض در ولایت اصفهان سالانه +

گیلوتنه عملہ پر گئے زائنتہ سرکار صوبہ مذکور
الہ ہزار جمع موضع

از حسن زائنتہ روضہ مذکور
الہ سالانہ السہرار

گیلوتنه عملہ پر گئے زائنتہ سرکار صوبہ مذکور
الہ ہزار جمع موضع دروست
تحریر فی استایخ نہ صد سند البیہ

از حسن زائنتہ روضہ مذکور
الہ ہزار جمع

مطابق وقایع کل است

مہر صدر جہان



مہر افلاک شافندوی شاہ عالم بادشاہ

تاریخ ۳ صفر ۱۱۰۵ دخیل سیارہ تاریخ ۱۶ صفر ۱۱۰۵ تصدیق بد فتر البیہ کہ شب
بست سوم صفر لمظفر نقل فبتہ دیوان اصدات رسیدہ جیراج دخیل وارشد
ثانی احوال منتظر در آمد پانصد روپیہ دیگر بہ ستور معزول مرحمت شد

نقل چٹھہ فرما

محمد شاہ بادشاہ غازی بابا بقر منصب سب ابلی بنام شیخ منیر الدین صاحبیہ
حضرت خاجہ بزرگ قدس سرہ العزیز

تاریخ روز یکشنبہ چار و ہم شہر مصنان سہ جلوس محلے موافق ۳۲ الہ ہجری
مطابق شہرہاہ بر سالہ سیادت و فتاہت تبت امارت و ایالت مرتبت حتمت و شکست
منزلت عمدہ امرائے رشیدیہ شان زندہ خوانین بلند مکان لایق المرحمت الاحسان
بجنت احسان قان محمد الملک میرجلہ معظم خان خاںخاں بہادر مظفر جنگ ترخان

... خانہ زادان درگاہ سپہر احتشام مولانا سراج الدین ...
 ... حضرت قطب الاقطاب واقع دارالخیر ...
 ... میرالدین ... میرالدین ...
 ... بابت بازماندگی ثمنی دیک ہزار روپیہ سالانہ از خزانہ ...
 ... موضع دیوانہ عجلہ بر گنہ جو بی صورتہ بدکور و پنج آنہ ...
 ... اس وقت ...
 ... حرم ...
 ... حرم ...
 ... حرم ...

... حرم ...

... حرم ...

... حرم ...

... حرم ...

... حرم ...

... حرم ...
 ... حرم ...
 ... حرم ...
 ... حرم ...
 ... حرم ...

... حرم ...
 ... حرم ...
 ... حرم ...
 ... حرم ...

سیاه

خواج معین الدین چشتی

از روی سیاه به بحر عمده ملکات بخشی الممالک سیاه الامارها در کسب سید که سید میرالدین
 سید سراج الدین سجاده نشین درگاه حضرت قطب الاقطاب
 فوت شده امیدوار است که بموجب پیر حجاب و نشینی آنجا سرور شود و بر حق است
 رسید که تجویز نامه میرزا احمد علیخان به درج و آنجا میر سید که سید سراج الدین سجاده نشین
 فوت شده سید میرالدین پسر متوفی طالب علم و صاحب سراج و تلمذ است از سید سراج الدین
 بدستور پدر بنام موسی الیه افزای شود حکم شده منظور

کما فضلت

سجاده نشینی روضه مسطور از نهضت ال شیخ سراج الدین بمبشار الدین پسر

محکم

معاش باز یافت سالتی

بدو معاش مشروط شیخ سراج الدین متوفی بنو حجب یادداشت شد

سوم جمادی الاول ۱۰۲۴ در رمضان سنه الیه بعمر من کار کرد سید نریمان

موضع گیسو تکه گیر شده زانیه سالانه

السفر از حج

سالانه از حسن ترانه منظور

گسیخته عمارت گریه نرزان صوبه مذکور

السر

السر

تخریب فی استایج شهر صدر سنه الیه

مهر میرزا محمد عظیم خان خانان

مهر ملا سرام

بتایخ دوم شهر ذیحجه سنه

سنه جان محموتی

سلطان حق کل است

۳۱ و عثمان جلوس والا

بتایخ ام شهر رمضان سنه جلوس والا

بتایخ چهاردهم شهر رمضان سنه

داخل قلع کل نموده

نقل بقدر قلع کل رسید

القصید بنقر الگینه شست و با بنجر فول

داخل فرست بمیان نموده

داخل اوجارجه نموده

بتایخ دوم شهر ذیحجه جلوس والا نقل بنقر

دله الی ارست لعل الیه رسید بنجر فول

نقل حصه

محمد شاه بادشاه غازی نام سید محمد حسن برادر عم زاد شیخ سراج الدین صاحب سبب آتایخ
روز جمعه ششم ذیحجه سنه احد جلوس مبارک برافق ۳۱ الیه هجری برساله سیادت و نجابت شاه
تجاعت و شهامت دستگاه منور ادرغایت پادشاه قاجار بل مرجمت لیل الیه صدر رشید اقد
صدر البصدر رسید امیر خان نوبت واقعه نگاری کمترین خانه زادان درگاه آسمانجا علام علی
قلمی میگردد و حکم صادر شد که نیم رویه بلا قصور نویسه از اوقاف و ضمه منوره حضرت واقعه بده
صدور الیه بنیر جنیز در وجه مدحاش محمد حسین بن غیر متعلقان محمد حسین بن سید اسد الله مرجمت
فرمودیم اگر در محل دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار کنند واقعه ۲۴ شوال سنه احد
تقدیر یقین یا دوست قلمی شد

شرح دستخط مؤمن الدوله العلیه معتمد سلطنت الیه عمده امرای رفیع شان بن خواجه بن بنگال
 ناظم و ناظم ملک مال ناچ و ناچ دولت و قبل صاحب بیف و قلم رافع اللواد و اعلم وزیر
 صاحب تدبیر و کزنگ حمده الملک دارالمهام قطب المکاتین الدوله سید عبداللہ خان بہادر
 ظفر جنگ سپہ سالار یار با وفاء دستورالوزرا کہ نگہ داخل واقع نمایند

شرح دستخط سیادت و نجابت سپہ اشجاعت و شہامت و شگاہ منزاعنا بیت پاشاہی
 قابل محبت صدر رفیع اہل صدر و صدر سید امیر خان کہ نگہ داخل واقع نمایند

خواجہ مسین الدین چشتی

از روی تجویز نام بہر میر عبد القادر منولی روضہ منورہ حضرت
 محمد حسن نبیرہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی بیچ و بیعت نہ دارند استحقاق بدرجہ کمال و انوار
 بنابر آن پانزدہ آندہ بمیہ بلاقیہ آنامی تجویز نموده اب و مادر در جہ پیرانیت بعرض اقدس
 رسید بشرح صدر حکم شد

۸ ر بلا تصور میسر

مشار الیہ	خدیجہ
صغیر	۲۲
رقیہ ہمیشہ	سعیدہ التبار
۱۱	۱۱
مسماۃ راحت التبار و غیرہ ہمیشہ زادہ	
۲۲	

مشار الیہا
 مسماۃ الطیفہ
 تحریر فی التاریخ صدر سنہ الیہ

مطابق واقع کل است بر جاشیه بعض مکرر رساند -
 نسبت به مقیم صفر سده جلوس مبارک بعض مکرر رسید -
 پس پشت جریده چشمه نشیان دیوان شاهی بسیار است -



چهارم صفر سده احد جلوس

نقل و بیا

بسم الله الرحمن الرحیم
 خواجه معین الدین حسینی قدس الله سره



طغرا بخط طبع لایسم بادشاه

در وقت مینیت اقتران منار و الاشان اجب الاذعان صادر شد که موضع بدو گانودست
 بجمع بنصرت چهار هزار دام علم برگزیده و بی و از انجیر اجمیر که پانصد روپیه حال آنست از لغیر
 صغر علیخان غیره در وجه انعام میرغیاث الدین و غیره پسران و متعلقان حضرت شاه
 نجم الدین حسن بنجری بنیر حضرت قطب الاقطاب بطریق التماس با فرزندانش
 بعد از این بعد بطن بمجانی توفیر از خرف سحت ان بل حسب بضمن مقرر باشد باید که فرزندانش
 نامدار کامکار و الاتبار و وزیرای ذوی الاقتدار و امارای عالمیقدار و حکام کرام و عمال کفایت

و مقصدیان نهات سلطانی و متکفلان معاملات دیوانی و جاگیرداران و دریا حال و استقبال ابدان و
 در استقرار و استمرار این حکم مقدس و معالی کوشید موضع مرقوم را در نسبت نسلا بعد نسل
 در بطناً بعد بطن خالک و محله اعتبارت که بابا بخت زندان باز گزاردند و در صواب و تمیز
 و تبدیل مصئون و محروس نهاده بعلت پیشکش صوبه داری و فوج داری و مال و نهات و
 اخراجات مثل مستل و محضلان و داروغگان و دیگران و ده بنه و مستحق و قد و دهی و
 قانون گوئی مترجم و مترض نشوند و توقیر کل تکالیف دیوانی و مطالبات و مطالبات و انچه
 از حسن تر و آن بهر فزاید معاف و موقوف احکام شمارند درین باب تاکید تاکید و قد و حکم بلین
 و نهاده سند عجب و نه طلبند و ازیر بلین کرامت تبلیغ و الا تخلف و اخراجات و نوزند و نهاده
 یادداشت پس شیت منان +

شرح یادداشت واقع تاریخ روز پنجشنبه سبت و ششم شهر محرم سده جلوس معالی و نهاده
 مطابق ۲۸ شهر ماه بر سر السیادت و نجابت و ثبات امارت و امالت و ثبات امارت و ثبات امارت
 درین دولت شناسای مراتب ملک ملت فرازنده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 و فرما و نهاده اعتماد سلطنت و کشور شاه ظفر پیرایه معارک جهان بیانی عیش آرایه و نهاده
 کامرانی و متیق و یاب و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 فروغ شمع بیکرگی و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 سیف و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 امیر و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 بادشاه سلیمان قسرت و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 خانه زادان درگاه حلائق پناه لعل سنگه و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 بحج شصت و چهار هزار و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده
 الغام لپران و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده و نهاده

بطریق آلتها باستانه ندانند که با بعد از مدتی بطریق معانی و توفیر آنچه از حسن و دور جمع
آن به غیر از بد مزاجی نه شوند مرجمت نمودیم واقع چهارم شهر محرم سده شش شرح دستخط سیاد
و نجابت تربت امارت ایالت نزلت اناطی در ارج دین دولت شناسانی در ترتیب ملک دولت
فرزنده لوائی شکر که در شصت طرازنده بساط ابرست عظمت اعتضاد حاکم لافقت فرما زرا
اعتماد و سلطنت و شکر شایسته دست یقینا بدار باد و شایسته فرشتا من از اجزائی و آگاهی
چون در شصت شصت و وفای فروغ شمع یک رنگی و صفات بیستم و دكشای مجلس خاص محرم خاتمه
صدق و حسن خاص کار فرمای سیف و سلم در امور عالم وزیر صائب بیرمک دار امیر و ضمیر
عالمیت دار . . . لازم الاختصاص والا عراز واجب الاحترام والا امتیاز رکن سلطنت
بادشاهی سلیمان قهرت دار وزیر الممالک حبله المملک دار الملهام نظام المملک آصف جاہ
بہادر فتح جنگ سپہ سالار آنکہ دخل واقع نمایند - شرح دستخط وزیر الممالک آصف جاہ
نظام المملک بہادر آنکہ مکرر عرض رسانند - شرح دستخط امارت ایالت
چنانچہ قبیل و حسن خاص و شگاہ کن سلطنت الیہ سرافراز عنایت خلیفہ الرحمانی
قدوسی عقیدت نشان ضیاء الدولہ سعد اللہ خان آنکہ مکرر عرض نمقت بس معلی سید
شرح دستخط وزیر الممالک حبله المملک دار الملهام آصف جاہ نظام المملک بہادر
فتح جنگ سپہ سالار آنکہ بنظر در آمد معرفت مدعوہ موضع بدکاؤن در نسبت علم پرگنہ
حویلی دار اخیر اجیر از غیر اگر علم یحسان و غیرہ و جبہ نظام التعمیر غیاث الدین غیرہ
نیران متوجع لقان حضرت شاہ نجم الدین جن سبزی تبریز حضرت قطب الاقطاب

خواجہ حسین الدین چشتی

معانی توفیر مرجمت - شرح دستخط وزیر الممالک حبله المملک دار الملهام آصف جاہ
نظام المملک بہادر از خریف حقان نزل فرود دستخطی چهارم محرم سده . . .

صافقت خط الو خواجہ معین الدین حشمت قدس سرہ

شرح یادداشت دستخط وزیر الممالک حجلہ المملک مدار المہام آصف جاہ نظام الملک ہونا
فتح جنگ سپہ سالار آنکہ موافق جماد خاص لعل آہند شرح عرض چارم محرم سہ ہجری
رسید آنکہ میر غیاث الدین و عظیم الدین و میر نظام الدین و مسماہ حدیث اللہ و میر
پسران متبذلان حضرت شاہ نجم الدین حسن سجزی نبیرہ قطب الاقطاب حضرت
خواجہ معین الدین حشمتی شب روز عبادت الہی مشغول و حکمت معین ندارند امیدوار
موضع بدہ گاون جمع شصت و چار ہزار دام عملہ و قوتہ حولی و انجیرا جمیع از تغیر اگر علمین
مزبور در وجہ انعام التعمار حمت شود و غیرہ

لعل ہزار دام

مشارا الیہ عجب پسران شاہ نجم الدین حسن سجزی حدیث النساء و غیرہ

از تغیر اکرم علیچان

لعل ہزار دام

مومی ایسہ	عظیم الدین	نظام الدین	اہلیہ مذکور	زیب انسانہ
لعل ہزار	لعل ہزار	لعل ہزار	لعل	لعل ہزار

وزیر الممالک حجلہ المملک مدار المہام آصف جاہ
نظام الملک بہادر فتح جنگ سپہ سالار
خدوی عالمگیر بادشاہ غازی

فتح جنگ خدوی عالمگیر
بادشاہ غازی

عبد الحمید خدوی
عالمگیر بادشاہ غازی

عبارت پس رشتہ پائین منظر شرح یادداشت متذہب بالا

عبارت حاشیه پس پشت منان جانب راست در باب نوبت نشستن فرمان و خلا
 در روز نایب عبارت پس پشت منان بر حاشیه جانب چپ باب خلا دفاتر شاهی
 خواجہ حسین الدین شتی قدس سرہ

چشمہ

عہد محمد شاہ بادشاہ غازی بہر وزیر المہاک نواب محمد الدین خان جین بہادر
 بہ تاریخ روز جمعہ شانزدہم شہر محرم ۱۱۳۹ھ جلوس مبارک موافق ۲۹ھ ہجری سال
 سیادت یافتہ تبت ایالت و امارت تبت چیمت و شوکت منزلت عمدہ دار
 رنجہ ایشان بنی غوہن پلست مکافاتی المرحمت والا احسان بقرب السخفہ الخان
 معتمد الملک مسیحہ جلہ معظم خان خانان بہادر مظفر جنگ ترخان و نوبت واقع نگاری
 کمتر بخت نہ زادان در گاہ آسمانجاہ عنلام علی تسلیمی میگردد حکم صادر شد کہ سبت و
 و بیگیہ زمین از محل تسلیم برگنہ حویلی دار الخیر اجیر در وجہ مدد معاش مسماۃ بی بی کمال دولت
 خلیفان سید اسد اللہ بنیرہ قطب الاقطاب حضرت حجت فرمودیم اگر در محل دیگر
 چیزے داشته باشند آنرا اعتبار نہ کنند و افعہ سوم شہر رجب المرجب ۱۱۳۹ھ
 موجب تصدیق یادداشت تسلیمی شد +

شرح دستخط موثمن الدولہ العالیہ معتمدہ السلطنۃ الہیۃ سیادت و نجابت و قربت امارت
 و ایالت منزلت دانائے راج دین و دولت شناسائے مراتب ملک و ملت اعتضاد و
 وفرازدانے عہد اسطنت و کشور شناسے ناظم و ستانظم ملک و مال نایب و نایب دولت
 و قبل غلاصت لہ صان با عزیمت و دہ پیش میدان محرکہ رزم عمدہ منبع ایشان
 زندہ امرائے پلست مکان صاحب ہیف و استلم رافع اللہ و العیالہ و وزیر صائب بہر
 یار با وبت ایزنگ وزیر المہاک جلہ الملک بدار المہام اعتماد الدولہ قمر الدین خان بہادر مظفر جنگ

آنکند دال واقع نمایند

شرح دستخط سیادت نفیست بابت امارت و ایالت بابت جثمت و شوکت منزلت
عمده امرای منسج ایشان برین خوزین بلبند مکان لائق المرحمت و الاسمان بقریب حضرت
اسخاقان معتمد الملک میر سید علی بنظم خان خاخوانان بهادر مظفر جنگ ترخان آکند دال

واقع نمایند

خواججه حسین الدین جثمت قدس سره

حمید مجید مبارک

بالتاس مشاء الیهما و غیره متعلقان سید القذیری قطب الاقطاب حضرت خواججه
میر الدین جثمتی پیچ وجه معیشت بخت ندرند و جماعه کثیر همراه دارند و شب روز عبادت
الهی و نماز و روزه تلاوت متعلقان و قرآن مشغول اند میرزا فضل و کرم انکه بابت
دو و بیگه زمین از برگشته علی اجمیر بموجب اسناد حکام در وجه معاش مومی الیهما مقرر است
سند درگاه بی عهد مقرر شود بعرض است پس رسید منظور حکم شد

عسکه زمین از محل تسم

مشاء الیه

اسامی

میر سید

شرفین علی بی

میر سید

بخت بانو

تحریر تاریخ صد سده الیه

مطابق واقع کل است

پانزدهم شوال سنه دوازدهم برادر لک بعرض معتمد

وزیر الممالک قمر الدین خان چنار
نفرت جنگ عماد الیه

معتمد الملک میر سید علی بنظم خان
مظفر جنگ ترخان

فدوی علی احمد خان فدوی
محمد شاه زاده شاه غازی

علام علی خاندان زاده محمد شاه
باور شاه غازی

نقل منہج

بادشاہ
عہد محمد شاہ

بہر وزیر معظم الملک خاغن خانان مظفر جنگ بہادر ترخان

طغرا

میر محمد معظم الملک خاغن خانان مظفر جنگ بہادر
ترخان خانہ زاد محمد شاہ بادشاہ غازی

گماشتہاے جاگیر داران و کردہ پان پرگنہ حویلی دار اخیر اجمیر را اعلام آنکہ بموجب
یادداشت واقعہ عہد بادشاہ مرحوم مرقوم تاریخ شانزدہم محرم ۹۸۰ یا زوہم شہر شوال ۱۰۰۰
بعرض مکرر رسید موزی دولست بگیہ زمین مل قدیم از پرگنہ مذکور بہ طور سابق بشرط قبض
و تصرف در وجہ مدحاش مسماۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ نبیرہ
قطب الاقطاب حضرت خواجہ بزرگ حبیب الرحمن مقرر شدہ باید کہ طبق یادداشت واقعہ
عمل نمودہ ارضی مذکورہ را بتصرف آنہا باز گردانند و صلا و مطلقاً تغیر و تبدل بیان نہ نمایند کہ
حاصلات آنرا صرف نمودہ مدعاے بعتائے دوم دولت ابد مدت مواطبت نمودہ
باشند و اگر دجل و دیگر چیزے داشتہ باشند آنرا اعتبار نہ کنند و درین باب غبن
نداشتہ حسب اسطوٰر عمل آرند

تاریخ ببت و نهم جامدی لہستانی ۱۰۰۰ جلوس لہی شد

عبارت ضمن ببت فرماچہ

مقدمہ شرح ضمن روجہ مدحاش مسماۃ بی بی کمال دولت متعلقان سید اسد اللہ
نبیرہ قطب الاقطاب حضرت بموجب یادداشت واقعہ عہد مرقوم تاریخ
شانزدہم شہر محرم احرام ۹۸۰ یا زوہم شہر شوال ۱۰۰۰ مکرر بعرض مقدس رسید
پرگنہ حویلی صنوبہ دار اخیر اجمیر بہ طور سابق
عقب گہ زمین از محل تدیم

مسماۃ
نجات بانو
سے بگیہمسماۃ
رحیم النساء
سے بگیہمسماۃ
شریفہ بی بی
سے بگیہمسماۃ
نجیب النساء
سے بگیہبشمار الیہ
سے بگیہ

نقل من مانه

عمر محمد شاه بادشاه غازی

نیرخان ترخان

طغرا

گماشته های تصدیان مهمات و جو سکنه و غیره منوره قطب الاقطاب حضرت
خواجہ حسین الحجتی قدس سرہ واقع بلده صوبہ دار نجیبہ احمد پیرا اعلام آنکه بموجب
التماس کبیر سید ظہیر الدین و غیره از فرزندان حضرت
رسید که موکلان پہنچ مروجہ معیشت مقرر ندارند و اوقات بعسرت میگذرانند امیدوار اند که
پانزده آنہ یومیہ از اوقات خود نہ بپرسوایند علی السویرہ در وجہ پاش موکلان محبت
شود حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف لاف ادیانفت کہ یومیہ سطورہ از اوقات وضع مذکور
سوائے علی السویرہ در وجہ مدح و مفاہیش مشارالیه و غیره مقرر باشد لہذا حسب حکم اعلیٰ
قلمی میگرد که یومیہ مذکورہ را از تاریخ ورود پروانہ حسب الضمن بشار الیه و غیره میرسانند
باشند تاکہ آنرا صرف بمعیشت خود بماندہ بد علی و ام دولت ابد مدت اشتغال منہ
باشند اگر در محل دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار ننمایند درین باب متذعن داشته
حسب السطور بعل آزند

تاریخ بابت بیست و نهم شهر ذیقعد ۱۲۳۳ جلوس و الاصلی شد

عبارت ظہر فرائض

ضمن باسم سید ظہیر الدین و غیره از فرزندان حضرت
مشار الیه پانزده آنہ یومیہ از اوقات وضع مسطور سوائے علی السویرہ از تاریخ ورود

۱۵ ر یومیہ

کرامت اللہ

مشار الیه

نفر ۲۴

۲۴

مسماة است ارشد

مسماة بی بی صابیه

۱۳

۱۴

نقل منبر مان

ابو الحسن دل عزیز الدین عالمگیر یادش آه غازی -

باسم سبحان یسب الی شانہ

تو محمد بن حسین شتی قدس سره العزیز



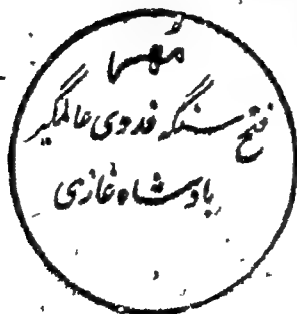
طغرا بخط طلا باسم بادشاه

درین وقت مینیت است ان فرمان والا شان واجب الاذعان صادر شد که مبلغ
 دو لک و چهل و شصت هزار دالم از موضع ارطغر که غنیمت در پشت من اعمال برگشت حرم علی و ارطغر
 احمیر از گذشت سید حسین خان صاحب دروغی و کیک هزار و پانصد روپیه چنان است در
 سلطنت زبده است انکرام سید السادات سید امام الدین سجاد نقشب روضه
 بطریق التمت با فرزند ان از بیع پارس سل حسب این معتمد باشد باید که فرزندان با
 کایدگار و الا تبار و در زانوی الاقدار و انرا عالمیت دار و حکام گرام و اعمال کفایت
 خراج و مقصدیان و لوانی و متکفلان بحالات سلطانی و جاگیر داران و کور و زیان حال
 استقبال ابدا و موبدا و استقرار و استمرار این حکم مقدس معتمد و رشید و مواضع کور
 در سبب است انکه بعد لسل و لطیفان بعد بطن خالک او محنت گدا تبصره و با فرزند ان باز گزارد
 و از صواب و مقیر و شب و بل مضون محروس نیست اجبت یکیش صابیه و درستی و چهری و
 مال و جهات و اخراجات مثل شلعه و محضه و دار و عکانه و بیکار و فتنه کارده و نیجه و مقدره
 و خنده و دست و دست انگو و تراجم و مشرف و شوند و تو فی کل کالیف و فانی و مطالبات سلطانی

و آنچه از حسن تردد و در جمیع بیغزاید معاف و مفرغ است شمارند درین باب تاکید و تخمین
بلینج دانستد هر سال سند محب دهنه طلبند و ازیر بلینج کرامت تبلیغ والا تخلف و انحراف
نورزند و هفتم شهر صفر المظفر سال پنجم از جلوس والا نوشته شد مع

عبارت پشت نشان

برسالت سیادت و نجابت تربت امارت و ایالت بشیرت دانانے مارج وینج دولت بشناسانی
مراتب ملک ملت فرارنده لولای شوکت و چشمت طارنده بساط اہست و عظمت مقتضا
خلافت و منار و اعطاء سلطنت و کشور کشای ظفر پیرای مہارک جہان بنائی -
عیش افزای عمل کامرانی دست یقہ یاب در اتر بادشاهی زینرشاس فرج امانی و آگاہی
جوہر مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع بزرگی و صفایہ دم و کشانی محاسن خلص محرم خلوت سرانی
صدق و انصاف کفرای سعیت قلم بدایہ عالم قدوہ نوین بلند مکان نخبہ امرای عظیم شان زیر صائب و زیر شمشیر
عالمی قیدار لازم الاختصاص الاعز و ارجا القرائم الامتیا زکین سلطنت بادشاہ سلیمان اقتدار وزیر المہاکا جہد المہاکا المہاکا
اصف جہان نظام المہاکا بواجب فتح جنگیاد و فادای



شرح یادداشت واقع تاریخ روز سه شنبه شهر شوال ۱۰۸۵ جلوس مبارک محلے موافق ۱۰۸۵
 مطابق خورد و ادماہ بر سالہ سیادت و نجابت تربت امارت ایالت منزلت دانائے مزاج
 دین و دولت شتاسانی مراتب ملک و ملت منازدہ لوائے شوکت و شمت طرارندہ
 بساط اہبت عظمت اعتضاد خلافت و فرائض عتقاد سلطنت و کشور کشائے ظفر بر
 مبارک جهان ستانی عیش کرانے محافل کامرانی و تہنیت یاب سرائے بادشاہی مزین
 مزاج دانی و آگاہی جوہر تہنیت مراتب فاخر فرغ شمع بیکرنگی و صفا ہمدم و لکشانے
 مجلس خاص محرم خلوت سرائے صدق و حلاص کار فرمائے سیف و قلم مدبر و
 عالم متدہ خوانین بلند مکان زبده امراء عظیم اشراف و وزیر صائب تبر مجاہد
 اکبر و شصت و شصت عالمی مقدار لازم الانقباض و الانفجار واجب الاحترام والا امتیاز کرین سلطنت
 باکشاہ سلیمان تربت دار وزیر الممالک حمزہ الملک دارالہمام اصطف جاہ نظام الملک بہادر
 فتح جنگ سپہ سالار یار و فادار نوبت واقع نگاری کمترین بندگان درگاہ آسمانجاہ
 سنتو کہ رام تلمی میگر و حکم صادر شد کہ مبلغ دو لک و چیل ہشت ہزار کرسی دام از
 خوشخ آرد کہ وغیرہ در بست عہد پر گنہ حویلی دار اخیر اجمیر از گذشت میر حسین خان بہادر
 در وجہ لغت اسم التمت سید امام الدین سبحانہ شین بوضہ حضرت خواجہ بزرگ بافرزند ان
 نسلا بعد نسل و بطبائع لطین و انچہ از حسن تردد و بغیر اید مجافی توفیر رحمت سرمدیم
 واقعہ ۱۰۸۵ رمضان ۱۰۸۵ بموجب یادداشت تلمی فند شرح و تخط سیادت و نجابت
 مرتبت امارت ایالت منزلت دانائے مزاج دین و دولت شتاسانی مراتب ملک و
 ملت منازدہ لوائے شوکت و شمت طرارندہ بساط اہبت عظمت اعتضاد خلافت
 و فرمانروائے عتقاد سلطنت و کشور کشائے ظفر برائے مبارک جهان ستانی عیش کرانے
 و تہنیت یاب سرائے بادشاہی مزین مزاج دانی و آگاہی جوہر مراتب حقیقت و وفا
 فرغ شمع بیکرنگی و صفا ہمدم و لکشانے مجلس خاص محرم خلوت سرائے صدق و حلاص

کارفرمای سعیت قلم در امور عیال و خدمت بلندکان عمدتاً عظیم ایشان وزیر
صائب بنیر ممالک دار امیر و شرفیه علی مقدار لازم الاختصاص و الاعزاز واجب الاحترام
والامتیاز کن سلطنت بادشاه سلیمان اقدار وزیر الممالک جمده المملک مدار المهرام آصف جاه
نظام المملک بجا در فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بعرض مکرر رساند شرح دستخط
مدبر المملک اعز الدول و ذکر یا خان بجا در فتح جنگ آنکه بستی و نهم ذابجه شش جلوس والا بکر
بعرض مقدس رسید شرح دستخط وزیر الممالک جمده المملک مدار المهرام آصف جاه نظام المملک
بها در فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه مدبر المملک و الا نشان سلطی نمایند
شرح دستخط وزیر الممالک جمده المملک آصف جاه بها در فتح جنگ سپه سالار یار وفادار آنکه بنظر آید
شرح دستخط وزیر الممالک جمده المملک مدار المهرام نظام المملک بجا در فتح جنگ سپه سالار یار
آنکه از بیج پارس تل فرد دستخطی از رمضان مبارک شش جلوس سیاه محرم سنه الیه

از گذشت حسین خان بجا در
از انور عبدالواحد خان سپهران شیخ سعد الله مرحوم

حاصل السهره
حاصل حاکم حاکم

شرح دستخط روزنامه و غیره جانب راست پشت فرمان *

شرح ادخال سیاه و دفتر جانب چپ پشت فرمان *

نقل فرمان

ابوالمظفر جلال الدین محمد شاه عالم بادشاه غازی رحمه الله تعالی

باسم جلاله تعالی

طهر اطلال باسم بادشاه



در وقت نیمه شب در فرمان ایشان از جانب صا در شد که مبلغ یک ک نوزده هزار

مشتصد کری نام موضع ناند مضرعه را مپوره عمده گشت حمیری مصوات صوبه دار شیراز و شیراز و غیره غلام
که کچھزار و یکصد روپیہ حاصل است در پنجہ سام سیادت و فضائل آب بحالات کتساب
سید امام الدین بطریق آلتغایان نرندان بلا تئید انامی قیمت معافی توفیر از بیج پارس سل
سبب ضمن مقرر باشد۔ باید کہ فرزندان فامدار و کامگار و الاتبار و وزرائے ذوی الاقتدا
و امیرائے عالمیقدار و حکام کرام و عمال کفایت منہ جام و متصدیان مہات دیوانی و مختلف
معاملات سلطانی و جاگیرداران و کوثریان حال و مستقبل ابد او موبد اور استمرار و استمرار
انہکم اقدس اعلیٰ کوشیدہ دامہائے مذکورہ را منہ موضع دست نسلا بعد نسل و لطفا بعد طریقی
و محنتا بتصرف آنها باز گزارند و از صوادیم تغیر و تبدیل مصنون و مخروس دستہ بکشت کش
صوبیداری و فوجداری و مال مہات و حسنہ نجات مثل فتوح و محصلانہ و دار و عگانہ و بیکار
و شکار۔ دہ نیمے و مقدس و ضد و دے و قانون گوے مزاحم و متعرض نشوند و توفیر کل
کالیف دیوانی و مطالبات سلطانی و آنچه از حسن برد آن در جمع آن بغیر اید۔ معاف و
مرفوع اہل شمارند۔ درین باب تاکید اکید و قدغن مبلغ دستہ ہر سال سند محبدہ و طلبند
و یا ازیر لیج کرامت تبلیغ تخلف و انحراف نوزند۔ باز دہم شہر ربیع الاول سال یاز دہم از جو
اتہال مانوس است تحریر یافت۔

عبارت لہستہ ضمن فرمان

امیر سالہ شرافت و نجابت و تہمت امارت ایالت منزلت دانائے مارج دین و دولت شناسائے
مراتب ملک ملت سزا زندہ لوائے شوکت و حشمت طرازندہ لباطاہست و عظمت و عظمت
خلافت فرمانروائے عہد سلطنت و کشور گشتائے ظفر برائے محارک جہان بینی عیش
محال کامروائی۔ جو ہر مرات حقیقت و وفا فروغ فتح گیرگی و صفایہ ہم دم و کشتائے ٹھنہ خاص
محرم خلوت برائے حسد و خلاص محارفات سیف و قلم مدبر امور عالم قد و غورین بلند
زندہ امرائے عظیم الشان وزیر صاحب تدبیر ملک ار میر و شہنشاہ غالی مقدار لازم الاخصاص

والاعزاز واجب الاحترام والالتياز ركن سلطنة بادشاه سليمان قسندار وزير الممالك حمله الملك
مدار المهام يار وفادار شجاع الدوله برهان الملك والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه منصور خان
خان بهادري جنگ ۴



شرح يادداشت بتاريخ اذ در دو شنبه نهم شهر صفر المظفر ساله حليوس مهنيت بالوس موافق
مطابق ۹ خرداد ماه بر ساله شرافت و نجابت منقبت امارت و ايلات منقبت ائامه دارج
دولت شناساي مراتب ملك و ملت فرازنده لوائه رشوكت و حشمت طرازنده بساط عظمت و
اهيت اعضضا و خلافت و فرمانرواي اعتماد سلطنت و كشور كشائے ظفر پيرايه محاركت جهانباني
عيش آراي محال كامراني جوهر مرات حقيقت و وفاء فروغ شمع كيركي و صفاهي همدم و كشائے مجلس
خاص محرم خلوت سرائے صدق و اوصاف حسن خلاص كا فرمايے سيف و سلم در امور عالم قدوه خويين بلند مكان
عمده امراي عظيم شان وزير صائب بير ممالك مدار مير شوشن ضمير عالميقدار لازم الاخصا
والاعزاز واجب الاحترام والالتياز ركن سلطنة بادشاه سليمان قسندار وزير الممالك حمله الملك
مدار المهام يار وفادار شجاع الدوله برهان الملك والاوقار اعتماد الدوله آصف جاه البونصور خان
صفدر جنگ و نوبت واقف نگاري خانه زادان درگاه آسمانجابه عقيدت آسائين آسائين اس
قلممي ميگر در حكم صادر شد كه مبلغ يك كك نژده هزار مهنيت صد و دوازده دم موضع ناند مده
مزرعه رامپور در سبت عمده پگنه حويلي دار انخير اجمير از تخير غلام يوسف در وجه العام التمسنايات

سپهسالار الامالدین بافرزندان متجملتان بلا قید انامی قسمت نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و آنچه از جنت
 در جمیع آن میفرزاید بحسانی توفیر فرام نشوند در حمت منور بودیم واقعه چهارم شهر صفر سال ۸۰۰
 تصدیق یار داشتند مسلمی شد شرح دستخط شرافت و نجابت تبست امارت و ایالت منزلت
 و انانیت در ارج دین و دولت شمسایه مرتب ملک ملت منور زنده لوان رشوکت و حشمت طراز
 بناط اہست و عظمت عتقنا و خلافت منور و نبی رحمتا و سلطنت کشور کشائی ظفر پیر
 معمارک جهانباغی عیش آنکس محفل کامرانی جوهر مرآت حقیقت و فایز فرغ شمع بخیرگی و صفا
 بہمد و دکشای محبت خاص محضت ہم سرای صدق و احسان کافر ملک سینف و قلم بدر
 عالم قدس و خنیرین بلبل در کان عمدہ امرا عظیم الشان وزیر صائب بریر ممالک امارت شیر و خنیر
 عالمی قدر لازم اختصاص الاغراض واجب الاثر ام و الاتیاز کرکن سلطنت بادشاہ سلیمان اقتدا
 در الممالک جملہ الممالک دارالمہام یار و فنا و شجاع الدولہ بر بان المملک الاوقار اعتماد الدولہ آصف
 ابوالمنصور خان صاحب و صفت جنگ آنکہ بعض کدی رسانید و خل واقع نمایند شرح دستخط واقعه نگار
 کل آنکہ مطابق واقع کل است شرح دستخط وزیر الممالک جملہ الممالک دارالمہام یار و فنا دار
 شجاع الدولہ بر بان المملک الاوقار اعتماد الدولہ آصف جہ ابوالمنصور خان آنکہ بعض کدی
 شرح دستخط سیادت و نجابت پناہ میر احمد علیخان آنکہ تبست و ہم صفر المنظر سال ۸۰۰
 مکر بعض معتدس اعلی رسید شرح دستخط وزیر الممالک جملہ الممالک دارالمہام یار و فنا دار
 شجاع الدولہ بر بان المملک الاوقار اعتماد الدولہ آصف جہ ابوالمنصور خان صاحب در صفر جنگ آنکہ
 فرمان الا نشان مسلمی نمایند شرح دستخط وزیر الممالک دارالمہام یار و فنا دار شجاع الدولہ بر بان المملک
 والاوقار اعتماد الدولہ آصف جہ ابوالمنصور خان صاحب در صفر جنگ آنکہ بشرط در آمد و آمد بر آمد
 کہ تنخواہ موضع ناند موزعہ را پو در تبست عمدہ گشت حلی مضامین و دایرہ اخیر اخیر از تغیر غلام
 بشیخ دستخط وزیر الممالک جملہ الممالک دارالمہام یار و فنا دار شجاع الدولہ بر بان المملک الاوقار اعتماد الدولہ
 آصف جہ ابوالمنصور خان صاحب در صفر جنگ آنکہ از بیخ پارس نیل

نقل خط النور

عرضی گزانشده ویل سید امام الدین بن قنبر سیده از فضل و کرم مهیدوار است که مروضع ناندیده رعدا
در سبت عملد بر گشت حویلی دار انجیر اجمیر از تغیر غلام یوسف در وجه لغام عالمتمها مکل با فرزند ان متعلقا
بلا قید انامی قسمت مجانی توفیر نسلا بعد نسلا و بطنا بعد بطن رحمت بشود و سوخت خط صا و خاص نام
اعلیٰ مزین شوند که منان والا شان بدید صر

نقل منکر

محمد جمال الدین ابوالمظفر شاه عالم بادشاه غازی ظل الله فی سجنان
خواجہ حسین الدین شتی قدس الله سرہ
باسمہ تعالیٰ شانہ

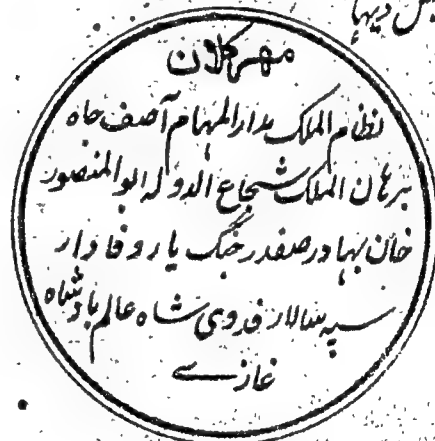
طغراطلال - باسم بادشاه



در وقت مسیت اختران منان والا شان احب الافغان صا دیند کہ مروضع لنگواند و تہا معی مروض
ناندیدہ امپورہ عملد بر گشت حویلی اجمیر کہ مبلغ دو ہزار روپیہ حاصل انت از تغیر تھا مست غیرہ درجہ
النعام آلتقفاے حقایق و محارفت آگاہ سید امام الدین سبحانہ و تعالیٰ
بلا قید اسامی قسمت مجانی تصدیق و یادداشت و توفیر انجیر حسن مزبور جمع آن بغیر ایداز
ابتداء فیصلہ بیع بوتہ نسل حسب ارضمن مقرر بہ شد باید کہ فرزندان نامدار کامگار و الا شبار و زرا
ذوی الاقتار و امراء عالمہ بقدر و حکام کرام و عمال کفایت سرجام و تصدیان مہمات دیوانی
و متکفلان حسامات مدظانی و جاگیرداران و کربورایان حال دستقبال ابد امیدوار استمراستقرار

این حکم مقدس منتهی کوشیده مواضع مرقوم را سنگا بنسل لطیف باطنی خالده انجمنه
آنها را گزاردند و از صواد تنمیه تبدیل مصون محسوس و بسته بعلت پیشکش صوبه دارنی فوجدار
مال و جانیات از اخراجات مثل قتل و محصور و دار و غله و جنس الباطنه و سکار و بکار و ده نیمه مقدس
و صد و بیست و شش از آن گشته مزاجم و متعرض نشوند و از کل تکالیف دیوانی و مطالبات خاقانی معاف و
مرفوع بعت شمرند درین باب تاکید و قدغن مزید دست به پناهنده محسوس و نه طلبند و از رسیدن کرات
تبلیغ و الا تخلف و انحراف نوزند *

بتایخ نسبت و یکم شهر محرم الحرام سنه یازدهم جلوس و الازمب بریر یافت مهر
عبارت ضمن پشت نشان - پنج سطر
تفصیل در پناه



عبارت حاشیه پشت فرمان جانب دست راست *

مشفق

ابراکات محمد بن علی شاهانی بادشاه ملی بنام صوبه جبر سرکاراگزید بادشاهه مثل نمبر ۱۲۰۰ خا فطر خیر درگاه حضرت خواجه صاحب



فدوی عقیدت و ارادت نشانای حق المحرم الاسمان و مرد مراحم بوده بادشاه

چو تمامی امور نظام درگاه شریف و عزل و نصب بان منتظم آن و غیرگیری هرگونه امور از جانب حضور
 بوده آمده و درین کار سرکرد سبب شریف سید که نظام درگاه شریف از حد و خواب است و عزیز علی
 متولی کار از طرف حضور بر عهد مسطور برافرازد و اکثر کارها سبب درگاه شریف را متصرف شده و نیز آفرینی
 و بیات خورد و برینجا بند و خدا و خلق الله را تکلیف و ایندانی میرساند لهذا نامه برده را از عهده تولیت معزول
 کرده و در چشم از امجد تمیز شاه بهادر را عهده تولیت نیابت بنام دیوان سید محمد علی خان مقرر فرموده
 سرافراز دیم لهذا آفرین و بی خاص ارقام میدو که دیوان صاحب مروج را که هرگونه اشیای نظام درگاه شریف
 و تمامی خدایا و خلایق از طریق دیوان صاحب موصوف که صاحب سبب به دستند رضی و شاکر اند و نیز خود
 طلب ساخته از حکم حضور والا مطلع سازد و بر دیانت تمامی امور و نظام متعلقه تولیت مذکور به نص
 و تصرف و دخل دیوان صاحب مروج کنسایند و بدو در ام معین او نشان باشد و حساب کن تولیت
 مسطور آمده و بیات از عزیز علی متولی بر دیوان صاحب فهایش کنسایند و بدو درین باب کسب و است
 حسب المسطور بعمل آرد که موجب رسندی حضور و اظهار کمال رسوخ و فدویت آفرین و بی خاص از آن متصو
 زیاده تفصیلات *

مشمول این مثل نمب ۱۲ بحفاظت خاد حیطه درگاه حضرت خواجہ

فرد طات بلیف شفق والا بمورد مسطور سیب نام کول یک صاحب سبب در نوشته شد *

بند اول - نظام جمیع امور درگاه شریف بموجب دستور قدیم و اسناد بادشاهی با اختیار صاحب سبب
 باشد و همه املاک دیانت خدام درگاه شریف که از طرف حضور والا بطور دائم و فوری و در
 شده آمده است سبب و بست آن نیز از طرف صاحب سبب داده باشد و هم روزی و روزی
 داران املاک و غیره علاقه درگاه حسب تصواب و ترضاء صاحب سبب داده باشد و همه سبب
 و تشخیص دیانت علاقه درگاه و غیره خدام با اختیار کل صاحب سبب داده باشد و یا حضور ماک است
 دیگر احدی در حین مزاحمت نبوده و ننماید کسی که مارج و چهارم روز و خدمت درگاه
 باشد از اگر صاحب سبب داده خواهد بر طرف اسناد و دوازده درگاه خارج کرده و بدو درم حصه و ملک

روز نیکافر بخیریت محض و مسدود سازد اختیار صاحب ده است *

بند دوم: محاسبان از نجابت تا به حدال و مخارج تحصیل تشخیص و بیات و بیم حساب کو طه که بال و بالی است
از مقررلی معزول صاحب ده از همه برکت است نه او بر آید غور از جانداد متقوله و غیره منقول به رضا
نجا و نشان کفایت دهد و از آینده حساب دارد که به کو طه است و شاهی که به گاه شریف
کنس خیانت و دست اندازی نه سازد که ملکیت آن یا بجنور میرسد و یا به صاحب جاد و دیگر
کس و خلعت نیست هم

بند سوم: موضع و اثره و علیحد از دیهات و گاه غنیمت برائے معاش متولی مقرر بوده آمده که یک متولی
باشد موضع مذکور محاسب است و برائے ذات متولی نیست که به کسے برگردد بهر اگر
گردیدار و دعوی در از ذات متولی معزول نخواهد حویلی یا جانداد و دیگر که برائے ذات او متقوله
از ان بجز در موضع مذکور معزول نمیرسد و صاحب جاد که علاقه تو نیست بنام نور چشم
تمیمور شاه است از طرف نور چشم سپرد سازد و رسید صاحب جاد و بفراستد اگر کسی را در
متولی معزول پیش نمایا قاطع اعتبار است که آن یا جنور و الادین از غنیمت و بیم متولی
از راه فریب از صرف کردن خطیر پیش مرطبات بخت بار شده بود و بهر معنی در گاه را خورد و
چند خود و به کسے بنام اجاره استمرار داشته و بباطن مطلب خود مینماید از انساب آورده
آنچه در آن خیانت و غبن مثل بشت از ان صاحب جاد و بداند و دیهات را دیگر
شریف و خل سازد که بر وزن محمد صاحب جاد و منظور شک و استمرار کنس نیست که گوشت
مالک صاحب جاد و حضور است بیم از دسکے شرع شریف و راشت و غیره و بیم از طرف
جنور از دست بیم صاحب جاد و بهر صورت در گاه و مال و کو طه و غل و نصب نوکران و خدمت
و غیره شاگرد پیشه و بیم شریف و جمع کردن اجراء مسدود کردن و زنی و بلکه غنیمت ختیا
صاحب جاد و بوده آمده است حال اجماع مالک است هم

بند چهارم: کواغذ جمع خرچ آمدنی دیهات آنجوبی دریافت و فهمید هر چیز از اخراجات رخد و به

درگاه شریف بموجب دستور قدیم و بموجب باد و آنچه در ماه دارالن روز نهم دارالن بموجب دستور قدیم
یا بموجب نهاد بادشاهی باشند آنرا بحال برقرار بر حسب تجویز صاحب سجاده داشته اند آنچه
احداث یا فنول و بجا بسبب عایت و پادشاهی یا برکت یا برکت باشد موقوف ساخته
کانه صاف و بی خط خود بطور معمول کرده و حال صاحب سجاده کند و تغیر و تبدل و جابجایی
سند و خطی حضور یا نور چشم مرزا تیمور شاه بهادر گردانند که آئینده را بند و بست را روحی گرد و فقط
بندهم رقوم فوج و سپنج که دیر با بسبب افواج کسی می دهند متولی چنانچه بود و حالا از عین مال گرفته شود
در برگانه اجیر معاف است و از دیهات درگاه هم و صاحب سجاده گرفته نمیشود و هم
بند ششم ناظم اجیر مردم معاونت صاحب سجاده و دیهات مرزا تیمور شاه و متولی مال مسکونه باشد
و برگونه و دیگرگیری ساعی و مستعد ماند و در جمیع ابواب بموجب دستور قدیم داخل است این و تحصیل
از حضور شده اند بخوبی گناینده دهد

نقل شقه بادشا

مشمول مثل نمب ۱۲ محافظ خانه رست درگاه حضرت خواجها
چنان اکثر بسبع شرف رسیده که نظام درگاه شریف حضرت قطب الاقطاب خواجہ حسین بن
واقع دار اخیر اجیر نهایت تیر و بباد و خراب است باعث اجری ببادی عزیز علی متولی و غیره
علم تحصیل که همه خائن بوده اند و تحصیل دیهات و دیگر اخراجات و غیره متعلقه درگاه شریف تجویز خود
آراست امور و احداث جاری ساخته و غنیمت قسم نموده چنانچه چندین سگیزد که بدریافت تغلب
و تصرف بجا می نه نظامی درگاه شریف تقرر متولی از طرف حضور معمول می بود و سبب بدل
فیض منزل منظور است که صلاحیت جمیع امور درگاه شریف که مقام بزرگان میران خود است
عزیز علی متولی خائن فرموده خدمت ولایت سپاه نور چشم مرزا تیمور شاه بهادر و بنیاد بنا
سید محمد علی خان صاحب باده درگاه شریف که بموجب شد آمد قدیم و فرامین سلطین سابق و حضرت

فردوس سنل انارالته برانده است مقرر فرمودیم چنانچه بر کار تو علم است باینکه چنانچه مقرر فرمودیم
 اقدس عالیست پیش بیده بازی بد نهادی و فیلسوفی متولی محضول که چاشنی خار است و انجراح
 در اینجاست و این است که انجاء فایق باقی است لهذا انجوزی مقدمات و مدارک و بند و بست آن از ته دل منظور و پیش
 خاطر لافراست و از بس ضرورت است که این پیشخط حضور و مقوفه شقه کرامت مقرر فرموده اند و این فی خاص
 مقرر شده باشد مقرر ملک عنایت ملک میگردد که اصل و یقتل بند مقدمات مقرر و ملقب می شود
 موسوم و نام این پیشخط است که یکسند میخون روانه نمایند که هر وقت مقرر قرار و واقع
 رسید که او از سابق بستاند و در آن کو شقه و صاحب سجاده برآورده و حائنه و قدوسی عقیدت است
 مولوی محمد خان که از حضور روانه شده است کار امانت و تحصیل از دست نامبر میگردانند باشد
 و آنچه این مسطور در بیان هر یک از این صاحبان ظاهر کند میباید آن بند و بست قرار واقع کن
 تمام خبر گران بوده هر وقت محاورت کرده باشند و باینکه این نظام کامل حسب رضای صاحب سجاده
 صاحب مدوح بحضور بر نرط طلاع و در پهل و درین باب بیرون

رویکار

کچهری صاحب پشته نط صناع جبریه بنوسن مری میباید لشن صاحب بدو واقع یکم چون ۱۸۷۶

امروز شقه خاص کرامت اختصاص حضور محله امجد اکبر شاه بادشاه و اقم باله بنام انجانب
 ملقب و خط انگریزی صاحب رج واصلی در و دریافت و توضیح انجانب میباید که حضور محله امجد اکبر
 که بر عهده تولیت درگاه شریف مقرر بوده از عهده مذکور محضول کرده و به بعضی وجه مامور و متبیین می باشد
 برین عهده اکنون منظور مزاج محله نیست و دیگر کس از پیشگاه حضور محله برائے این عهده تجویز
 شده خواهد آمد - از انجانب که در چوایر متعلقه درگاه مداخلت به بالینان بر کار منظور و متعلق نیست و
 ظاهر از غزل و نصب این عهده که همیشه این محله حضور محله شده است نظر برین اندرین باب اقبال بر غیر

حکم شد

که از تاجرخانه میر علی متولی از عمده تولیت درگاه دست برداشته و در امری از احدی متعلقه درگاه
داخلت می سازد و نقل رو بکار نهاده و طباع نزد دیوان مهملیخان و میر عزیزی علی اوسین درگاه و تحصیلدار
درگاه ششده شود و نقل ششده خط دیوانجی خرسناده بدو رج خط دیوانجی گردد که اگر بعد از این حکم غرض
در احد درگاه چیز است خلعت نماید یا بنیای طباع و هنر که تجویز صیغه فوجداری عنوان عدول حکمی عمل خواهد کرد
و عرض داشت بجواب شقه حضور منشی سیمینشی نوشته سازد *

تذکره

در باب تقریر منصب یادگی به شیخ مصباح الدین بآزاد استقرار منصب به شیخ سراج الدین انتقال شیخ منصب الدین
ذکر است بیان آنکه چون خیران بنا حضرت ظل سبحانی از راه تداونی خدمت سجانشینی بده اوان
قدومه اسرافین مقبره بارگاه جبروتی قطب الاقطاب بحقائق معارف آگاه شیخ سراج الدین
از تفسیر سید خیر الدین عطا فرموده و بعد از خدمت از تفسیر حقائق و معارف آگاه به حرم خدمت
مستوره به سید مصباح الدین مقرر گردید محصول فصل سراج ۱۹ فصلی موضع گیکو نه خواسته مقرر
سجاده نشین که حق سراج الدین بود با وجود یکجه جنس خود تصرف نمود آورده سید مصباح الدین محصول آن
از شیخ سراج الدین استرداد کرد و جنس گنبد و جو و غیر ذالک که درین بود تمامی را متصرف شد و در
بندگان حضرت قدر قدرت سلیمان مرتبت حضرت انگاه که فضل من ابتداء تاریخ چهاردهم
ربیع الاول خدمت مرقوم به شیخ سراج الدین حضرت برموده سید نجم الدین که از انتقال سید مصباح الدین
بر خدمت مستوره در ایام جهالت قیام داشت بحجرت استماع این خبر تمام محصول فصل سراج ۲۰ فصلی موضع قوم
که حاصل آن مبلغ یکصد و یک و چوبه دوازده آنه نعت و موازی یکبار آورد و صد و دوازده من و بستان
آثمار غله بوزن اکبری سپید شده بود تصرف خود آورد و بر چند وزارت پناه خواهد نمود و مقیم دیوان

معربا و الله تائب تائب است پناه خود را فی متولی بموجب نباشد که شیخ سراج الدین بنیاد
التمین کرد که تحصیلا مضبوط نماید از آنکه در تمام حصول انجم الدین گرفته که ریخته نیست پناه
التمین طومار او بر دست خود گرفته و سیر و علم و فضل و کرم خود را در تمام حصول انجم الدین بنیاد
بجام نجام هم صادر شود محصول فصلی از منظره از منصرف است و او نموده که شیخ سراج الدین
بنا بر تابه جمعیت خاطر بکمال دوام ابد بدست اشتغال نماید.

تفصیل ہو اسیر خواجہ شہ

علاء الدین ابن سید
ابو الوالی



غلام علی



شعبه بیف المیه
خلایم خواجته



عاشق طاهر

محمد مراد حسن
ابو الحسن علی



ایک مختصر و مفید



محمد فاروق

حيات الله

دریں آغلام نمودار
معین الدین

اشرف احمد

سیر محمد علی فدوی
فرخ سیر بادشاہ

سید محمد خادم
خواجہ معین الدین چشتی

عبد الوهاب
بن شهاب

و دیگر بنویس که اندراج آنها خواندن بنی تو استم بحال خود بگذر استم اصل تذکره بنظر

دیوان اوقاف بموجود است مم

تذکرہ

مر باب علی شیخ فخر الدین نصیب شیخ سراج الدین شیخ بنصب با دگی بصدارت سید محمد
صدر احمد درواستقرار منصب مذکور بہ شیخ منیر الدین صاحب طبع العالی المعروف
شیخ سراج الدین مرحوم و مغفور +
مایہ یکہ جمیع پیر زادہ دار باب طالب اکابران و خادمان فقرا و اصحابا متعلقان روزہ
زبدۃ الصالحین مدۃ العانیین ایم ہر گاہ حضرت بعد فتح کام بخش
با حمیت شریف آوردند و برائے زیارت قطب الاقطاب اندرون گنبد مبارک تشریف
فرمودند و آنوقت سید فخر الدین سجادہ نشین بود از زبان او سجناب کرامت مآب
الفاظ ناشائستہ برآمد لغو بالله منہا بہو آواز او گوش حضرت رسید چون از
اقدام و ظایف منع شدہ بیرون گنبد مبارک تشریف فرمودند بصدر احمد رسید
محمد خان کہ شد کہ فخر الدین لایق سجادگی این مکان متبرک نیست تغییر نہمودیم شخصی کہ از
اولاد حضرت لیاقت قابلیت سجادہ نشینی داشتہ باشد بنظر او نگذارد و نہ
حکم از اکابران و بزرگان شیعہ تحقیق نموده سید سراج الدین ولہ سیلہ بالفتح ابن سید سلیم الدین
عم فخر الدین معز دل بود صلاح و تقویٰ آراستہ شب روز عبادت و ریاضت و تلاوت
قرآن مشغول بودند بنظر مبارک گزرنہ چنانچہ حضرت ظل سبحانی از راه تفضل سید سراج الدین
را منصب بد نشینی مفضول نہ بود و جنایت بخت فاصدہ در مخبر فیل و یک ہزار و پیم ہزار
فرمودند بعد وفات سید سراج الدین مرحوم سید منیر الدین خلف سید سراج الدین مرحوم کہ
قابل و لایق سجادگی بود در عہد مبارک از انتقال بد خود سہ فرزند نہ چنانچہ منیر الدین
مذکور سجادہ نشینی ابد بتور سجادہ مآب پیشین سرخجام سید مدو لیل و نہاد عبادت ریاضت

حق اشتغال دارد و در اتمام بوقت سه گھڑی شب باقی مانده در سبب مبارک حاضر می شود
 و پس از دیاد دولت ابد مدت خلیفه زمین و زمان باعث آرام عالم و عالمیان فلاح می شود
 و خدیو بنی قرا و خراب و صلح او مردمان جبار و وار و حتی لهعت در بجای آرد بامردم
 جمیع اکابران و خادمان و بزرگان و شیوخ و محسنان و مومنین و شیوخ و کرامت
 مواهب پیشانی حاشیه نیرین تک که در این آید اوقات در این است



تذکره

در باب بیغیچ واقع اندر کوک ط من محلات دارالخیراجیر
 عرش آشنایی بر خدمت سجاد نشینی قطب الاقطاب
 مرحوم قیام است یک بیغیچ واقع اندرون اندر کوک ط که به بعضی تصرف دیوان
 مشغول بود و بعد از آن سجاد با کسی به گرسی شدند و بر بیغیچ چند کوبت بعضی متصرف
 می نمود و در بعضی جهت این و صارت آگاه

شیخ سراج الدین گشت شیخ موسی الدین نیز بر باغچه صاحب دایه پیشه بین بر باغچه مذکور قایلند
 متصرفت بود و حالانهم صاحب دایه بر باغچه مطبوعه قایلند و متصرفت اند و شیخ کس
 بهیم و شریک در ان نیست هر که سباده شود باغچه مقدمه را به بعضی و تصرف خود می آرد و
 هر که بخواهد حق این معال تین این حال آگاه می دشت باشد حستد الله گواهی خود
 ثبت نماید یا اجازت دهد که عند الله با جوره و عند الله اس مشکوکه گردد

مواهب

محمد علی فدوی
 فرخ سیر بادشاه

عطاء الله

قافی عبد اللطیف

شیخ احمد فدوی
 فرخ سیر بادشاه

باقر ابن سید مرتضی
 بنده درگاه

محمد غفر بنده سلطان
 الت ترکیان

قاسم بن نور الدین
 سید سم

مهر خادوم درگاه

محمد امیراد

محمد افشار

اسد الله

علامه علی

عبد المجید الدین

محمد فاروق
 بنده درگاه

حیات الله

سید محمود

دولت محمد

سید الله بخش

عالم

دستخط قانون گون خط سندی

نقل محض

به شهادت جمیع میرزادگان و ارباب و ظالین و خداوند غیبه و استکان درگاه شریف بوقت

سجاده نشینی سید امام الدین صاحب دہ

قطب الاقطاب سر العزیز

مایا کہ جمیع نیز اودہ دار با وظائف خدا و غیرہ و نشنگان در گاہ حضرت سلطان العارفین
 زبیدہ الوصلین منصب بارگاہ جبروتی کا بشف اسرار لاہوتی حضرت
 سکنت بلبل دار اخیر اجمع ایم۔ اقرار معتبر لاریب فیہ و لایمانی ہم بدین وجہ کہ چون ان
 روز یکہ از تہمت ال سید سراج الدین پیر زادہ سجاده نشین از روسا رت خدمت
 منصب سجادگی روضہ متبرکہ بہ حقایق و معارف آگاہ سید میر الدین مقرر و مقرر گشتہ
 در ہر امور و وجوب عبادت و سحر و غور و پرداخت و تذلل و توجہات منہ ان میکردند و در حق
 امام و مہربان استعدا و مراعات نیز منفر نہ نمودند چنانچہ ما بتدریج در غمہ امن بودہ از حقایق
 آگاہ و رضی و شاکر مانیم۔ و ہنگام تشریف آوردن خلعت مکان در بلدہ جمیرہ کاکل حضرت
 خدیو گہان تہی خواہ سید سراج الدین والا حقان آگاہ در روضہ تقدس اند و دست خود را شدہ
 نمودند۔ و درین ملاہ معارف آگاہ مذکور قبضہ الہی و بیعت حیات سپردہ۔ و سید امام الدین و
 سید فیض الدین و رشتہ ماندند۔ و سید امام الدین خلعت کلاب سجادہ نشین حرم کہ بر او فیضیت
 و تقدس آستہ پیش از شش ماہ مشارا الیہ بموجب ایامی الدین بگوارخہ و در جمیر
 رسیدہ و ترک معاملات دنیا کردہ و زاویہ قناعت گزیدہ شب روز در خدمت و الحاضر
 مے ماند۔ و در خبر رفتگی احوال ما مردم یگانہ روزگار تصور مے توان نمود و از مشارا الیہ
 بسیار رضی ایم۔ چون جماعت کشیر و البتہ ہمراہ دارد و معیشت سچ نیست اگر خدمت
 منصب سجادگی بر سبیل حقوق وراثت بہ سید امام الدین مقرر شود مقدمہ در گاہ
 رونق خواهد یافت و ما مردم بہ آرام خواہیم بود بہا بران این چند کلمہ بہ طریق رضی نامہ
 نوشتہ و ایم۔ ۱۴ ربیع الآخر ۱۰۳۰

خاکپاسے توشہ عطار اللہ خواجہ معین الدین رسول

مکے بشکفت قرادین زکریا معین الدین

جمال الدین از نسل خواجہ معین

زاد لاد علی آل پیر نسل معین الدین

مہر خرد
خواندہ شد

مہر خرد
خواندہ شد

کمال الدین محمد
شد از ضیاء الدین

دل بود کہ میر حق
رضا جوید

غیاث الدین

مہر بلالی
محمد دات

جواج الدین
ابن نظر محمد

محمد خاں

جنید سوری

مہر بلالی
خواندہ شد

نور علی اویسی

غلام غسانیت فیاض

غلام الدین احمد

بن غلام محمد الدین
خادم

خواندہ شد

مہر کلان مادر بر سر
خواندہ شد

عبدہ محمد حسن

نام خواندہ شد

نقول احکام عالیہ اجیر

STAMP OFFICE
EIGHT ANNAS
اٹھ اناہ آٹھ کے تین قطعہ
اسٹامٹ آفس

رویکاری کپہرشی سٹیشنری ضلع ایبٹ آباد پاکستان کشمیر سٹیشنری سٹور

حسب درخواست مکمل دیوانجی بموجب حکم کتبان دیوٹن صاحبہا در اسٹنٹ مکشتر مور از فروری ۱۸۶۲ء
واقع ۱۷- مارچ ۱۸۵۵ء

دستخط

بخط انگریزی

دیوانجی علی بن سجاد شین در گاہ صاحبہا در اسٹنٹ مکشتر مور از فروری ۱۸۶۲ء
مکشتر علی متولی در گاہ صاحبہا در اسٹنٹ مکشتر مور از فروری ۱۸۶۲ء

پہلے ماہ جون ۱۸۵۴ء میں سوال کیل دیوانجی بموجب کاہ درخواست میں جواب لاکے اس میں
میں دیوانجی سے سفر سے آئے تھے گزر کر بمبئی کو نکلیں اجراء رسم قدیم کے حضور
صاحب اسٹنٹ مکشتر بہادر سے پہنچی تھی مگر متولی نے انکار لکھا تھا کہ یہ رسم جدید
دیوانجی جاری کرانا چاہتے ہیں رسم قدیم نہیں ہے اور پہلی جولائی ۱۸۵۴ء میں کپتان
مکشتر صاحبہا نے بعد دریافت اور تحقیق کے سبب عدم ثبوت قدامت کے
درخواست دیوانجی کی منظور نہیں فرمائی تھی اس وقت صرف بہ فہمائش عمل در آمد قدیم
ہو گیا تھا اب عرصہ چھ سات برس ہو دیوانجی سمیت حیدر آباد کن کے گئے تھے
ماہ جولائی ۱۸۵۴ء کو سوال کیل دیوانجی کا ہضمون پر کہ دیوانجی جو اجمیر میں آئے وہ
پہلے سے بند و بست و تجویز بجائے جانے شادیاں در گاہ کی وقت یارت در گاہ کی
کے تقریب حاجت سفر کے ہو جائے محکمہ مکشتر شری میں گزر کر اس محکمہ میں آیا
اور متولی سے جواب طلب ہوا۔ وہی جواب طلب ہوا۔ وہی جواب نگاری اور تجویز
سابق کہ پستان کن بنوں صاحبہا در اسٹنٹ مکشتر علی نے لکھا۔ مثل سابق کے دہری
کا حکم ہوا مطلق نہ ملی۔ باوجودیکہ متولی نے کتاب فر گاہ سے نقل درخواست تقاضی
میرالدین بہادر جوہر و جواب اپنے و خدام داخلہ رات نفتا رچیان وغیرہ پیشہ مگر حکم آخر

اہل یافل اور اہل شل بالکل دستیاب نہ ہوئی۔ من بعد۔ اکتوبر ۱۸۵۵ء کو کسبل دیوانچو اپنا
 قدم سے سم نواخت شادیاں پر مامور ہوا۔ کسبل دیوان جو نے فہرست پیش نظر گواہ کے
 گدہ رانی۔ وزیر علی پیرزادہ و خدمت بخش فراس۔ و محمد علی سلامی خوان درگاہ۔ و امین الدین۔ و
 و احمد علی خادم درگاہ۔ و خدمت علی۔ و حسین علی پیرزادہ۔ و قادر بیگ مناش درگاہ۔ و بہت علی
 ملازم درگاہ۔ و نفر گوان دیوان جو نے بالاتفاق تصدیق منظرہ دیوان جو کی کری کہ
 وقت اس کے دیوانچی کے سفر سے ہمیشہ شادیاں نواخت ہوتے ہیں۔ اور من بعد چو
 خاوان درگاہ بہت سید تحریر متولی کے گزر کر دریافت کرا زیادہ کے جاگیر داران
 ریسان شہر سے بھی یہ دستور چھپا گیا۔ امام علی جاگیر دار و تہج چشتی بخش ادبی
 و میر اسحاق علی جاگیر دار۔ و قربان علی۔ و احمد علی جاگیر داران۔ و محمد بخش اندر کوٹی و
 عبدالوہاب ولد میر سینی بخش و دلیل محمد ارکان سرانہ رکوٹی و محمد خان ٹھیکہ و نواب
 عبدالمکرم خان خلف نواب عنایت اللہ خاں شادیاں میر علی جاگیر داران ہاتھی کھٹہ و غصہ علی
 جاگیر داران۔ و عنایت اللہ شاہ جاگیر دار۔ و ناراں بخش و جالانا تھ و موچند فیضان
 قمانہ گھوٹے امیر نے برابر تصدیق۔۔۔۔۔ قدامت رسم بجائے شادیاں وقت
 مراجعت سفر دیوانچو کے کری۔ مگر حسین علی خادم جاگیر دار نصف ناندہ و حسین بخش
 وزیر و قطب بخش نقارچیان و سکندر خان و فتح محمد و سیا فرما نوانے مطابق بیان
 متولی نہ ہوتا۔ دستور نواخت شادیاں کا تقریب مراجعت سفر دیوانچو کے ظاہر کیا قطعاً و
 شل بالکل نہیں پھر بھی بہت تلاش کے نہ ملی۔ جو کہ از روئے تحقیق کے گواہی گوان
 مندر و جاگیر داران و ریسان شہر کے برابر ثابت ہے کہ دستور قدیم ہے کہ جب دیوانچی
 سفر سے آتے ہیں اور آتے ہی اول مرتبہ جب زیارت کو درگاہ میں جاتے شادیاں
 نواخت ہوتے ہیں۔ اور عبادت اسکے متولی نے کوئی وجہ تردید کامل نہیں گزافی شل
 سے ایق جو متولی نے لکھی تھی۔ باوصف تلاش کے۔ ملی نہیں اور خادم درگاہ اور نقارچی

دیو چوہدری نفع جو تائید متولی کی کرتے ہیں وہ مجبوراً رعایت متولی کے لئے خادم مقہوم متولی اور
نقاہی تاجدار متولی ہیں۔ بیان اُن کا قابل اعتبار نہیں اور قطع نظر اسکے روک نواخت
شادیانہ کے جانب متولی سے محض براہ صحت روکر ہے ورنہ نواخت شادیانہ میں کچھ
ہرج متولی یا درگاہ کا نہیں ہو دیوان جیو اولاد خواجہ صاحب ہیں اگر انکی توفیر کے لئے
بہ تقریب مراحت سفر کے شادیانہ بچے تو کیا قباحت ہے میر حال تباری لئے میں یہ
درخواست دیوان جیو کی حسب رسم قدیم ہے اور کچھ اسپن قباحت بھی نہیں۔ اور میں
تحقیق کے دو تین روز سے دیوان صاحب سفر سے آکر بانٹا رصہ و اسی حکم
باہر شہر کے قطب صاحب میں مقیم ہیں اور شہر میں نہیں گئے سچو ادینا شادیانہ کا
ہر گز نہ مناسب ہے اس واسطے

حکم ہوا

کہ دیوان شہر میں جان دیوان اور زیارت درگاہ کو اولادین بوقت جانے دیوانجی کے زیارت کیلئے
درگاہ میں شادیانہ معمولی نواخت ہو دیوان اور یہی دستور آئندہ کو مرعی رہے

مقابلہ ساعت
بقرہ
سرور قلقلوئیں
العبد
منال القائلین
دستخط انگریزی

نقل



دستخط حاکم بخند انگریزی

نقل حکم دستخطی جناب کرنیل چارلس جارج ڈکسن صاحب برشموارہ مثل مقدمہ بند و سبت

دیوان شہر میں جان دیوان اور زیارت درگاہ کو اولادین بوقت جانے دیوانجی کے زیارت کیلئے
درگاہ میں شادیانہ معمولی نواخت ہو دیوان اور یہی دستور آئندہ کو مرعی رہے

دستخط انگریزی

دستخط حاکم بخند انگریزی

رو بکار محکم کہ شہر سیلحہ حمیرا جلاس کنیل چارن جارج ڈکسن صاحب باکر شہر واقع یکم مہینہ ۱۵۵۷ء

عرضہ نمینا چھ ماہ کاروبار نہ ضلایا کہ عین ایام عرس حضرت خواجہ صاحب بن بابہ اہالیان درگاہ
 دنگہ و فساد و نزہت و دضرب کے پنچپی۔ بعد تیار سی مثل صومد و حکم آخر کے پچہری صاحب
 اسٹنٹ بہادر سے اسل اس کا حضور میں ہوا کہ اب تک مثل نہ پیش ہو ایک مہینہ
 اسل شادیا نہ بھی جمع۔ اور اسل منشاء اس فساد کی یہ پائی گئی کہ وقت آنے دیوانچی
 سفر سے شادیا نے بحکم عدالت بجائے گئے تھے۔ خادمان و متولی درگاہ کو ناگوار ہوا
 اسی باعث سے جو دستور ایام عرس میں ہاتھ دیوانچی و متولی اور خادمان سے ہوتا تھا ان
 کی دشمنی ہوئی۔ اور تکرار و فساد و زیادہ بڑھ گیا۔ اور منظور حضور یہ ہے کہ جو طریق مذہب انکا
 سلسلہ ہے اسی موافق ہے طرف سے ہر کام سے کچھ کمی و بیشی ضرور نہیں اور اسی لئے
 ہر سہرے قوت و اثر نامہ دستور العمل اسی امورات کے طلب ہو کر ملاحظہ آئے تو جو
 کسی قسم کی جانچ و دیوانچی نے طرف متولی لکھی ہے۔ جو سجادہ نشین مندرس فوقی تگتی
 ہیں یہ بات تو باختیار بحکم سرکار ہے متولی کو کچھ خست یا نہیں الا کسر آداب دیوانچی لبتہ
 ہوئی۔ اور اگر خدام و متولی حسب دستور آداب دیوانچی رکھتے تو یہ نوبت منفسد کے نہیں
 پہنچتے۔ اور پاس ادب دیوانچی کہ صاحب سجادہ اولاد و خواجہ صاحب یہ بہر صورت
 واجب ہے کہ متولی اور خدام آداب دیوانچی کا رکھیں اور حضور نے کسی بار متولی کو کھلایا
 اور عام کچہری میں بھی حکم دیا کہ اگر متولی اپنی جگہ کو رکھتا چاہتا ہے تو ادب قواعد دیوانچی
 کا رکھے۔ اللہ باوجود اس قدر ہمیش کے تا حال اطمینان حضور نہ ہوئی کہ خاطر خواہ تعمیل
 اسکی متولی نے کری ہو اور حضور کو بہر حالت نہ نظام خاطر خواہ طرف نہ کران درگاہ ہے
 مطلوب ہے کس لئے کہ جبکہ اسپین اہ نہو نظام آئندہ کا بھر و منہ نہیں۔ اور اگر متولی درگاہ
 حویلی دیوانچی پر جائے اور اطاعت ان کی کرے اور گفتگو نوشت و خواند بہت دہری ہے ہو

یہ امر کچھ شکل نہیں اس واسطے +

حکم ہوا کہ

مضمون کو بکار نہ اسے جیسے بیٹے متولی درگاہ کو طالع دیا جائے کہ صاحب کم حضور
تعمیل کر کے دربارہ ادب قواعی صاحب سجادہ کو شمش کمرے اور متفق اصلاح
ورضا مندیہ کے سرکار میں طالع کر کے کہ بہت بہتر اور عین شیشی خاطر حضور باعث نظم
کلی کارخانہ درگاہ شریف ہے۔ اور اگر تا حکم نامی یہ امر مہود میں آدھ لگا اور جو کوئی شکایت
اور کسر آداب صاحب سجادہ کی ہے وہ رفع نہ ہوگی تو پھر حضور سے بدرجہ لاچار ہی اور حکم
ہوگا و بند و بست بابت کاموں درگاہ کے کرنا پڑے گا۔ اور بابت خاندان بونجی کر پہلے
بارہ سال کے حضور میں لگا کر اور سنہاں کر دیونجی کر کے اور قرض چالیس تھار پڑے
قرض خواہان لٹکے کو دیکر سب کو رضی کئے۔ اور ایسا بند و بست کیا تھا کہ بیس کچھ پس اس
میں سب تہ ضد بیباق خلاص ہو جاتا۔ اور سردار میں صاحب اول کو کہ کار بند و بست
تعلق ان کے ہے بار بار لکھا آداب تک کے قلیل زرج جمع ہوئے۔ اور صیبا بھر و سہ پہلے
وہ کچھ نہ رہا۔ اگر صاحب سجادہ اپنے قول مقرر پر چلتے تو تا حال قریب نصف تو ادا ہو جاتا
اور جزر کبیر و خجالت میں ہاتھ لٹکے آیا اگر اس سر در کرتے قرض پورا تر جاتا۔ اور یہ بھی
ظاہر ہے کہ جیسا ہر ایک عزت جگہ اپنی کے اٹھاتا ہے۔ اور آبرو رکھتا ہے
وہیسا ہی دنیا سے بھی بدلا پہنچتا ہے۔ اور افسوس ہو کہ دیونجی صاحب اپنی جائداد کی عجب
بھوکھ اور چھوڑ کر ایسے غافل ہوئے کہ کسی سال خبر نہ لی کہ صاحب سجادہ کو پوتے حضرت
خواجہ کے ہیں۔ باوجود اسکے نیک اندہ چلتے اور پورا جگہ اپنی کی رکھتے تو دوسرے
لوگ ایسے پروائی کم کرتے۔ اور اب بھی جو صاحب سجادہ پر ملے عزت اور جائداد
مجانے خود رکھینگے۔ تو پھر آمین ہم کو ضرورت تاکید و تنبیہ کے نسبت دیگر ان کے نہ ہوگی
بل جیسی قدر و عزت اولاد حضرت کی ہے۔ اس کو زیادہ نیک نامی دنیا و دین میں ہوگی

اور نظر آتا ہے کہ جو ویل دیوانچی و متولی میں حکم عدالت سے خبر صحیح و راست ہو گا ان اپنے
کو نہیں پہنچاتے۔ اور اسی کو وہ ناراض و ناخوش ہوتے ہیں اور فساد زیادہ بڑھتا ہے
انکے دولوں و کلار کو چاہئے کہ جو حکم عدالت ہو۔ اسکی خبر راست و درست پہنچایا
کرین۔ اور راہ غمازی کو چھوڑ دیں۔ اور اس پر بھی کچھ عمل نہوگا تو نسبت و کلام
نذکورین حکم مناسب ثابت نہوگا۔ اب معرفت ناظر کے ہر ایک کو اطلاع دیجائے
اور ایک ایک نقل بھی ناظر کو دیجائے کہ اصل رو بکار پاس ہر ایک کے بھیجکر رسید و اطلاع
یافت۔ دستخط خاص ان کے لکھا کر حضور میں پورٹ کرے۔

العبد العبد العبد
دیوانچی صاحبہ اولاد خواجہ صاحب
میر حفیظ علی متولی درگاہ شریف
رحمت التذکیل
مضمون رو بکار ہذا سے اطلاع فی
درگاہ شریف مضمون رو بکار اطلاع فی
اطلاع ہوئی

مستابلہ نمودہ شد

بقرات
عبد علی نقی نقی
نسبی ہر نائب مجا فظ و قرا حیدر ارجل
بسماعت

تذکرہ انساب الاولاد

حضرت خواجہ بزرگ معین الدین معین الحق و الدین قدس سرہ

خواجہ بزرگ گینت خرمہ سپہ داشت خواجہ سید فخر الدین خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید
خواجہ سید حسام الدین و حافظ بنی جلال *

خواجہ سید حسام الدین صحبت ابدال پیوست و از چشم مردم پنهان شد
خواجہ سید ضیاء الدین ابوسعید و سپہ داشت خواجہ احمد و خواجہ وحید که ذکر ایشان
در نسخہ خواب الفدا و مذکور است اما بدیش از معین معلوم نیست
خواجہ سید فخر الدین در زمان حضرت خواجہ بزرگ در موضع نازدن سکونت داشت
و بعد از گذشتگان از صنی که حضرت خواجہ بزرگ بجهت آن پیش بادشاه ملی رفته
فرمان آورده بود زندگی میکرد و بعد در قصبہ سپہ را که از اجیران زده فرسنگ
سکونت اختیار کرد و همون جا بوضال حق پیوست و مرقد پاکش در آبادی
قصبہ بربل حوض بزرگ واقع است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ *

و از جمله سپہان اوسه حسام الدین سپہ بزرگ که احوال او در اکثر کتب مذکور است یا قتی حال
دیگر این معلوم شد سال فالتش ۵۳۳ هجریست *

بنی جلال حافظ دختر خواجہ بزرگ از ۷۰ و ۸۰ سپہان بوجود آمدند و بر جنت
حق پیوست قبر بنی جلال و منہ نش پائین روضہ شریف خواجہ بزرگ است و
حضرت شریعی بنی جلال شیخ رضی الدین بود که در قصبہ ناگوریکندار تالاب مند و لا
اسود است *

خواجہ حسام الدین سوخته بن خواجہ بسید فخر الدین برگزیده آفاق و محکم حسب الشائع
خواجہ بطن نام الدین اولیا بود۔ و بجهت سوز و گداز عشق که داشت در اقصای عالم لقب
سوخته مشهور گشت مرت پاشش در قصبه بانجر باختر سوسه بر سر راه اجمیر نمودار است و متحقق است
که از شمس و پسران بوجود آمدند خواجہ معین الدین خورد و خواجہ قیام الدین ببر بال خواجہ سوخته
موصوف در سال مقصد چهل و یک رجعت حق پیوست +

خواجہ معین الدین خورد۔ خواجہ حسام الدین سوخته خلیفه عظمیٰ خلیفه نصیر الدین محمود فیض الدین
بود۔ مرت پاشش پسران از حضرت خواجہ بزرگ است در حجر سنگ نفید از سوسه یک پسر
بود سید نظام الدین و از وسعید فرید الدین و از وسعید قطب الدین است که حبش خان لقب بود
و سپه سالاری افواج مالوه داشت یکی از بزرگان خواجہ معین الدین خورد و سید به بود که از سلطان محمود
خلع خطاب سید الملک یافت دیگر حال مفصل اولاد خواجہ معین الدین خورد معلوم نیست چه زمانه
از اولاد و انشاء او کسانے چند در نواح کن مالوه هنوز سکونت دارند۔ حضرت خواجہ خورد
در ۶۱۰ هجری رحلت فرمود +

خواجہ قیام الدین بابر بال بن خواجہ حسام الدین مردی سیر بود۔ و با پیکر پرستان شیراز و سیر
ازین جهنم او را بیست و یک گشتند از سوسه یک پسر بود خواجہ قیام الدین پسر
خواجہ بزرگ برابر مرت برابر خواجہ معین الدین خورد واقع است در حجر سنگ نفید خواجہ ببر بال
در ۶۱۰ هجری ازین دارنا پائدار از نهتال کرد +

خواجہ نجم الدین خالد بن خواجہ قیام الدین است از سوسه و پسران بوجود آمدند سید
بن خواجہ نجم الدین خالد دو پسر داشت خواجہ احمد و خواجہ حبیب پیش ازین حال ایشان
معلوم نشد خواجہ خالد در ۶۱۰ هجری وفات یافت +

سید مال الدین حسن احمد پسر دوم خواجہ نجم الدین خالد است (و اور بقول بعضی برادر خواجہ
سید نجم الدین خوانده اند که خواجہ سید نجم الدین او را پیش از زندقی هم قبول کرده بود سال وفاتش

۱۶ که هجری قمری است. و شهاب الدین فرزند خواجه سید الالدین است از
 بس متواری بود و از دست پیکرستان اذیت مایه داشت و در آنکه فوت شد و او را سپرد
 بود سید تاج الدین بایزید بزرگ و نشاند بر برگ و عالم متبحر بود که کتاب علوم دینی کرد
 در آن مایه که از چهره دست پیکرستان بنام اسلام در دار اخیر اجیر قطع گردیده بود
 بالاخر قوت یک سلطان حلاج رونق اسلام تازه کرد و سید تاج الدین ابی درش و تلمذ حلاج
 اسلام در اجیر مامور نمود چنانکه در گلزار ابرار و ثیاب را لاخیر و غیره شرح و بسط
 است و در ۸۸۰ هجری ازین سلسله پیچروزه رحلت نمود و در وجه او دختر مفتی محمود
 دهلوی شیخ الهند بود +

..... سید نور الدین طاهر سپهری شیخ تاج الدین است زوجه او دختر یکاک حضرت
 خواجه محمد حسین ناگوری بود و چنانکه از اخبار الانبیا و ائمه مبرین است او تائید
 در از بر جاده شیخت و ارشاد که در آن است و در ۹۰۵ هجری بن حق تسلیم کرد +
 سید فریح الدین بایزید خرد پور دبند نور الدین طاهر است صاحب علم و عمل و
 خوارق و کرامات بود و سالها در نزد حضرت خواجه معین الاولیا حیدر بزرگوار خویش
 گفت و بیشتر گرامان با چنین ملاکت راه راست نمود و زوجه او از خاندان خواجه سید الدین
 صفوی السوانی است و باب حوال آن بگزیده آفاق نسخه گلزار ابرار شاهد است سال
 ۴۲۲ وفات نمود و بسبت و در قبری قدسی +

سید معین الدین ثالث فرزند جگر پوید سید رفیع الدین بایزید خرد پور است که در اجیر
 ظلم و تعدی را چنانکه بدست او از حد گذشت او خرد و سال بود - خادمان چنان متاراک
 از نیجا در ناگه رسا شنیدند که وطن با در گشش بود - همه نیجا اقامت در زید و از خانواده
 بزرگ خواجه سید الدین صفوی السوانی جفت عسینه یافت و همه نیجا در سال نهصد و چهل
 رخت حلت بر بست - و در چهارم شد حضرت خواجه سید الدین صفوی السوانی مدفن یافت

قادران سید پسران خواجه حسن و خواجه حسین و خواجه ابو انجیر بود +

خواجه حسن - مجذوب بود و وقت داشت که بی بی سلطان خاتون که به سید علی محمد بن خواجه ابو انجیر منکوحه شد - و دوم ملکه جهان که به عتد کالج سید شاه محمد بن خواجه ابو انجیر درآمد +

به لیوان خواجه حسین متاهل و گشت +

خواجه ابو الخیر - دوازده پسر داشت پنج پیش از زمان آگهی در حیات پدر فرستاده و هفت باقی ماندند سید علی محمد - سید علم الدین سید شاه محمد - سید معین الدین - سید شهاب الدین - سید محمود - سید محمود و سیال وفاتش ۲۹ - سید سحر بیست +

سید ولی محمد بن خواجه ابو انجیر از طبق توجیه خود سلطان خاتون یک پسر داشت و یک دختر +

سید عبدالستار بن ابی انجیر محمد مجذوب بود و ذکر فضایل او در این زمین ندرست کرده سوند صاحبی با و منسوب بود و سید علی محمد زاده دوزن دیگر بودند که از طبق او و پسر شدند و طبعی وفات یافتند +

بی بی جهنی دختر سید ولی محمد بن ابی انجیر با سید بایزید بن سید شاه محمد بن خواجه ابو انجیر منکوحه شد +

سید شاه محمد پسر سید خواجه ابو انجیر بن سید الدین ثالث زوجه شریعه ملکه جهان بیست خواجه حسن بود - از سید پسران ابو انجیر - اول سید ابراهیم - و دوم سید احمد - و سوم سید بایزید - از سید عبد الله اولاد شد - آنان زنده نه ماندند - از سید ابراهیم و او پسر بوجود آمدند - اول سید غیاث الدین که لا ولد رفت - و دوم سید محمد طاهر که سبب آرزو شد و سکونت اختیار کرد - اولاد او احفاد او تا الان همانجا باقی است و با اولاد سید محمد طاهر شتی مشهور است و سید بایزید را و دوم سید شریعه بود که بی بی جهنی بیست سید علی محمد - زن دیگر غیر کفو بود

اما از بطن بی بی جهنی یک دختر مسکرت بی بی راستی بود که او را راج بی بی می گفتند. و او را
 شیر عسید فخر الدین عرف سید نزاری بود. و دختران سید بایزید که از زن خاندان بی بی
 نار نزل بودند. اول بی بی نصرت که از خواجه نعمت اللہ متولی منسوب گردید. دوم عزت بی بی
 که عجزه فوت شد.

سید محمود. و سید هوش. و سید پیران خواجه ابو الخیر میر دانه زندگی کردند و اولاد یافتند
 شهاب الدین. پسر سید خواجه ابو الخیر و نو سپرداشت. اول سید محی الدین. دوم
 عاشق محمد عرف سید اچھا. از محی الدین یک پسر شد. سید فخر الدین عرف سید نزاری
 و دو دختر بودند. اول جان بی بی که از شیخ الدین منکو حیدر شد. دوم فاطمه که از سید
 لعبه ابی بن سید ابو البرکات منسوب گردید. و از سید فخر الدین عرف سید نزاری و دو دختر
 شدند. اول بزرگ ناز که از مفرح الدین بن جوان فخر الدین منکو حیدر شد. دوم بی بی
 فرزانه که از سید مصباح الدین بن جوان فخر الدین منسوب گشت. و از سید عاشق محمد پسر
 دوم سید شهاب الدین یک پسر شد سید تقی و شش دختران شدند. یکی بی بی حفیظہ
 که در حجت رخا سید شرف الدین بن سینطام.... درآمد و حال دیگر دختران ظاهر نشد
 و از سید تقی بن سید عاشق محمد عرف سید اچھا یک پسر شد سید غلام حسین که پیش از
 تامل به فرست و باز نہ آمد.

سید خواجه علم الدین پسر سید خواجه ابو الخیر هم گرامی زوجه بنیفا و از حباب
 اولاد صحیح خواجه جمیل الدین سلطان التارکین ناموری بود. و از وی سید پیر وجود آمد
 اول سید علاء الدین. و دوم سید حسام الدین. سوم سید ابو الفتح.

باب نکه از سید علاء الدین سه پسران و سه دختران اولاد شد پسر اول -
 سید محمد. سجاد شین بود او را دو داماد بود یکی از خاندان پاک سلطان التارکین منکو
 شد. زن و دو همسایه تلحچ انصار از کفو غیر بود یعنی منبت بنیاساکن قصبه از بطن او

۴۰ و از بطن او یک دختر متولد شد. فخر الدین غلام که با شیخ عبدالرازق بنیر سلطان التارکین

چهار پسران شده: اول فخر الدین که بعد وفات سید محمد سجاد نشین بود. آنا بجهت طلال
 که شاه عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب را با و بود از منصب سبب ادگی معزول شد. سید مراد الدین
 بن سید ابوالفتح بچایان ساکن گریه تا الان منصب سبب ادگی در اولاد او برقرار است. سید
 فخر الدین بن سید محمد سمن در اوست اول بی بی حنیف نیت از نسب یض الله خان از اولاد
 مخدوم سید جلال بخاری را مادر او را داشته. دوم بی بی عزیز بانو که از بطن او دو پسرند
 اول سید مفرح الدین. دوم سید صالح الدین. زن سوم از غیر کفو بود از مسکینان پیشه
 سید نجم الدین *

سید سیف الله پسر دوم سید محمد بعض نام او شریعت الله هم نوشته اند زن
 او بی بی صالح نیت مقرب خان. از من اولاد نشد. بالاخر سیف الله زن دیگر
 کرد. او از کفو غیر بود از مسکینان پیشه. سید حبیب الله و سید حبیب الله
 دوزن داشت. یک که غیر کفو بود از بطن او دو دختر تولد شدند. یکی پیش از زمان
 آگهی میسر. دوم در عتکاخ سید حمزه بن علیم الدین بن عظمت الله بن عبد الدین
 بن علم الدین در آمد. دوزن دوم سید حبیب الله بی بی مصانی نام داشت از بطن او
 یک پسر شد سید نسیم الله. دوزن ششم بر علیه ویرج الهنا نام داشت *

سید عماد الدین پسر سوم سید محمد نام زوجه او وجهه النساء نیت شیخ نظام گری
 بنیر سلطان التارکین است از بطن او بسیار اولاد شد. آنا در صد حیات نماند
 پالین کار از زن غیر کفو یک پسر شد که غلام خشتی نام داشت. و با دختر سید نجم الدین
 بن سید فخر الدین بن سید محمد بن علماء الدین بن علم الدین که خدا شد پیش ازین اول
 او معلوم نیست *

سید علی ماه الدین پسر چهارم سید محمد زنی از شیخ زادگان کرانه در عقدکاخ آورد
 بود. آنا اولاد نداشت *

مفرح الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه ابوبی بی بزرگ نسب است فخر الدین
عروت سید نزاری بود از مے دو پسر شدند حمید الدین و مجید الدین - زوجه
دیگر بی بی عائشه هم سید منسج الدین بود - اما از او اولاد نشد +
سید حمید الدین از بی بی صاحب جمال بنت سید مصلح الدین بن سید فخر الدین یک
پسر شد که سید یحیی نام داشت و زوجه او سیمه بی بی زینا از اولاد قاضی حمید الدین
ناگوری بود +

سید مجید الدین بن مفرح الدین از بطین سماء سعادت بانو بنت ضی ابو الفتح ساکن
سانجهر یک پسر شد که سیدت لایم محی الدین نام داشت - و او را هفت دختران بودند
اول کفایت نام که از سید نجیب الدین بن سید حسام الدین بن علم الدین منسج
شد - اما از او اولاد نشد - دوم نوید نام که از سید وارث علی بن سید صدر الدین
بن سید زین العابدین بن دیوان سید علماء الدین منسج شد - سوم شیده بانو
که از امین الدین بن سید حسام الدین بن سید علم الدین منسج شد که گشت چهارم حساب
دولت که دعوت کجاست سید بول بن سید وارث محمد بن شریعت محمد بود - پنجم عزت بی بی
از شیخ غلام محمد بن عزیز محمد بنیر سلطان التارکین منسج شد - ششم زیب نام
که از شیخ رضا محمد بن محمد تقی بنیر سلطان التارکین منسج بود و او یک دختر داشت
نام بی بی الفت و دعوت کجاست سید تاج الدین بن وارث علی در آمده - اما از مے اولاد نشد
و که دختر هفتم سید محی الدین در ماین مبین نوشته شاید که دم سنی فوت شده باشد +
سید مصلح الدین بن سید فخر الدین زوجه ابوبی بی بزرگ نسب است سید فخر الدین عروت
سید نزاری بود از مے یک پسر و یک دختر شد سید فخر نام که لا اولاد یافت و نام دختر
بی بی صاحب جمال بود که از سید حمید الدین بن سید مفرح الدین منسج شد +
سید نجم الدین بن سید فخر الدین بن سید محمد زوجه ابوبی آفریده بود - از مے

یک پسر شد و یک دختر کمال دولت نام پسر غلام محمد الدین نام حال اولاد و ذوال معلوم
 نشد و سماء کمال دولت سید علام خشتی بن سید عموالدین بن دیوان سید محمد
 منکو که شده بودند

سید یزید العابد بن پسر دوم دیوان علاء الدین زوجه دینی بی رحمت سید علم الدین
 بن دیوان علم الدین بود و سائر سید یک پسر شد سید الدین و یک دختر بود و سادات
 که از شیخ عبدالقوس بنه خواهر سلطان است که بن منکو که شده و سید الدین
 زاده شد و سید بی بی ماه بانو بنت دیوان سید سراج الدین بود و سائر یک دختر
 داشت و خیمه لیساء که در شیر خوارگی فوت شد و زن دیگر سید صدر الدین سماء
 محمدا ب بی بی بنت شیخ جمال الدین بن شیخ جمال الدین بن سیر سلطان التارکین
 بود و از دو سید پسران شدند ساول سید علی دوم سید بهت علی سوم سید و علی
 مخفی مبارک در آخر سید صدر الدین پسر خود سخی عبد علی بدیا شرعی رفته
 وفات یافت و پسر او سید عبد علی بدلی آمد و فرست در نکاح خود آورده و همو نجبا
 سکونت اختیار کرد

سید بهت علی - پسر دوم سید بن اسد بن از الطین بی بی سید لیساء بنت
 سید حمید الدین بن سید مصباح الدین یک پسر بود - سید علین و یک دختر بود سید لیساء
 که از سید حمید الدین بن اسد الدین منکو که شده و سید علین را سید ناصر علی
 بن سید داشت علی بمقت نام شهر بوندی بنه مید کرد و سید علین را یک پسر بود سادات علی
 که او لاوله برفت

سید ارث علی - بن سید زین العابدین زوجه خود زاده بنت سید محمد الدین
 بن سید مفرح الدین بن فخر الدین بن دیوان علاء الدین شمش پسر و سید دختر بود و آبر
 دختر اول شمر لیساء که از انین الدین میره و سخی حمید الدین ناگوری منکو که بود و دختر

دوم لطیف النساء که از شیخ محمد علی بن غلام محمد بن عزیزی محمد بنیر سلطان التارکین
منکوحه گردید. دختر سوم سراج النساء که دخت نکاح سید علن بن سید بهت علی
بن سید صدرالدین بن سید زین العابدین در آمده بود +

سید ناصر علی بن سید وارث علی از جمعیت بی بی بنت شیخ نورالدین منکوحه
آنا اولد رفت +

سید تاج الدین پسر دوم سید وارث علی زوجه اولت النساء بنت شیخ رضا محمد بنیر
سلطان التارکین اوهم اولد رفت +

سید یحیی علی پسر سوم سید وارث علی در زمان طفلی فوت شده +

سید عزیز الدین پسر چهارم سید وارث علی زوجه او سماء فریح النساء بنت شیخ غلام نبی

بنیر و خواجه سلطان التارکین بود. آنا از بنان او اولاد نشد. مگر سید پسران از بطن

کنیز بوجود آمد. اول مفضلان علی دوم فخر حسین - سوم امرو علی +

سید اشرف علی پسر پنجم سید وارث علی زوجه او انانت النساء بنت سید علی سکن

ماده و پوره بود اولد رفت +

سید رفعت علی پسر ششم سید وارث علی زوجه او امیر النساء بنت شیخ غلام نبی

بنیر سلطان التارکین بود. از کس سید پسران و دو دختران تولد شدند...

دختر اول قمر النساء و دختر دوم نجم النساء که یکدیگر سید پسران و دو دختران تولد شدند...

امیر علی بن محمد علی بن غلام محمد بنیر سلطان التارکین پسر است. و ازین هر دو

اولاد شماند +

سید یسهم علی پسر اول سید لطف علی زوجه او غم النساء بنت شیخ الهی بخش

بن شیخ شریف الله سکن قصبه خجیج بنون بود و از کس دو پسران موجود اند و کس

ایشان در قصبه خجیج بنون شده است +

مسید نجم الدین - پسر دوم سید لطف علی نام زوجه اوله النساء نسبت شیخ شهاب الدین سناکن
تقسیم نمودن است از یک پسر و هفت دختران تولد شدند نام پسر ریاض الدین و
و نام دختر طور النساء که نامور النساء که عفت نکاح شیخ نور محمد بن شیخ نجم الدین مولف کتاب
مناقب الخیریه آمد و دختر دوم مسماة عظیم النساء بن شیخ مولا بخش بن شیخ الهی بخش منکوحه شد
عبدللام حسین پسر سوم سید لطف علی زوجه اوله و مسماة خجنداور بانو نسبت شیخ علام سوال
از دین یک دختر شد قمر النساء نام که عفت و نکاح شیخ صفر علی بن شیخ سلطان بخش
و آمد غلام حسین و دیگر از شخصه نرندی آورده بودند نام و مسماة عبوری از قوم قلات و کرم
دو پسر و در آن مسماة عبوری بمرتبه ثانی در کالج غلام حسین آمده یک شد زیرا که مسماة عبوری
پیش ازین شوهر دیگری داشت حال او معلوم نیست که میروید یا وصی حیات است ایچند الله که حال
اولاد حضرت زین العابدین چیست نام و رسید +

فصل علی بن یوان سید علماء الدین بن سید علم الدین و جواد عظیم فیہ باخوار و دوما
سلطان استارکین است انوک و لا دانشد و در سفر دکن همراه برادر خود سید زین العابدین است
حرامیان افتاد و کشته و دیگر احوال شان از کتب و شجره سبب واضح نشد و الله اعلم بالصواب
سید ام الدین میر دوم سید علم الدین بن خواجه ابو الخیر رحمۃ اللہ علیہم چهار سپهر یکی نظر
داشت نام ایشان شیخ احمد سید ضیاء الدین سید جلال الدین سید عظمت اللہ در طفلی
فوت شد و سادات رحمت بالذکر

الحمد لله
 السيد حسام الدين وعصية او سلطان بی بی نسبت شیخ شاه محمد شیر
 حضرت سلطان التارکین است از بی چهار پسران و دو دختران شدند و قزاق
 خود شدند و از شمس الدین بن سید ابوالفتح منکوح شدند و دو دختر و دو پسر رفیع بالوک از سید
 عطاء الله بن سید ابوالفتح منکوح شد

سفید جمعی پسر اول سید احمد بن حسام الدین سید محمود معروف خانی بود و او در پنداری

سید الاحد - پسر سوم احمد بن حسین علم الدین و جبر عزت النساء از سلسلہ پیران بود
آمدند - خیر الله و نجیب الله عظیم الله و زوجہ سید عبد الاحد عزت النساء من الام از آل
اولاد دیوان سید علم الدین بود و من الالب از نسل خواجہ سلطان التاکین گوری بود
سید عظیم الله را از لطن کنیز یک پسر بود سید حمزه و حال تولد و تامل سید خیر الله و نجیب الله
معلوم نشد

سید نجم الدین چاکش پسر چهارم سید احمد حال او معلوم نشد - چنان شهرت دارد که
بفرستد وستان رفته بود و باز نه آمد - و قبر او به دلی در جوار آستانه عالیہ خواجه نظام الدین
نظام اولیا است

سید الدین پسر دوم حسین علم الدین بن سید علم الدین بن سید ابو سیر اور از لطن زوج خود
که از نسل سادات مزاج پشاور بود و پسر یک دختر به وجود آمد - پسر اول را نام نوشتند
سید پشاور و نوشتند است - اور از لطن بن عنبر کفویک پسر شریف علی نام داشت
ولاد فوت شد - پسر دوم سید الدین - سید حمید الدین بود که زوجه او دختر حسین
بن سید نعمت الله بوده است - اما از و هم اولاد نشد - و نیز حال و دودمان زوجه او تحقیق
نشد

سید جلال الدین پسر سوم حسین علم الدین بن سید علم الدین و جواد از مزاج اخوانستان بود
از یک دختر بود بیض النساء و پسران سید شهاب الدین و سید جمال الدین و سید غلام محمد
اما ذکر سید غلام محمد نوشتند در زمان صغر سن وفات یافته باشد

سید شهاب الدین بن سید جمال الدین اور از و جمیع که بنیت شریف الدین
بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود و نجیب الله نام داشت
یک پسر شریف الدین و اور از و جمیع که بنیت شریف الدین بن سید نظام الدین بن
نظر محمد بن نجم الدین بن دیوان شاه بود یک پسر شریف الدین بن سید عز الدین از و اولاد باقی نماند

سید جمال الدین بن سید الالدین اور دختر سید بود لطیفه بانکه در وقت نکاح سید الدین
بر امت الدین عطاء الدین سید ابو الفتح در آمد *

تمام شدن کرد اولاد سید ام الدین بن علم الدین .

سید ابو الفتح سوم خواجه سید علم الدین بن خواجه ابو اسیر زوجه او عصمت النساء بنت شیخ
شهاب الدین بنیر حضرت خواجه ابراهیم ادهم بلخی در ۸۵۰ هجری وفات یافت و چهار پسر داشت
سید سراج الدین پسر اول سید ابو الفتح سجاده نشین بود زوجه شمس عیبه او بی بی رحیمه بود از
سه پسران و دو دختر بود آمدند - پسر اول سید نیر الدین - پسر دوم سید ظهیر الدین - سیم
سید سعد الدین و دختر اول ه بانکه از سید سعد الدین بن بی بی العیبه منکوحه شد و دختر دوم
صاحب دولت که از سید خضر محمد بن سید نظام الدین بن سید دیوان شاه منکوحه بود سال
وفات ۸۳۲ هجری *

سید الدین بن دیوان سراج الدین بن طفلی فوت شد *

سید ظهیر الدین بن دیوان سراج الدین زوجه او صاحب النساء بنت سید ابراهیم الدین
عطاء الدین سید ابو الفتح بود - از سه و دو پسر و یک دختر بود آمد ه بان طفلی و نهایت یافتند
و اولاد گرفت *

دیوان سید منیر الدین بن دیوان سید سراج الدین زوجه او بی بی صاحب بنیر سید شرف الدین
بن سید نظام الدین بن سید مبارک عرف دیوان شاه بود - از سه و دو پسران و دو
دختران شدند - دختر اول فخر النساء از سید عورت الدین بن سید الدین بن الفتح منکوحه
و دختر دوم سیف النساء از سید محمد بن سید خضر محمد بن نظام الدین منکوحه شد
در سال هجری ۸۵۰ هجری و بیست و هجری وفات یافت *

سید نظام الدین بن دیوان سید ظهیر الدین و خضر بن رض حبیب فوت شد *

سید فیض الدین بن دیوان سید میرالدین زوجہ ابی بی بنت شیخ جمال الدین بن
 شیخ نظام الدین بنیر سلطان لانتا کرین بود از سگی یک پسر و یک دختر بود آدم پسر و خوار
 بجای رضه در و پهلوفت شد و دختر بسالت النساء نام عصمت سید علی بن دیوان سید
 امام الدین درآمد.

دیوان سید امام الدین بن دیوان سید میرالدین زوجہ ابی بی بنت شیخ جمال الدین بن
 بنت سید میرالدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح بود که از سگی پنج پسران و
 دو دختران بود آدم در دختر اول بی بی عصمت که در حالت صغیر فوت شد و دختر دوم بی بی
 ولی النساء که سید رفیع الدین بن غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین
 بن سید ابوالفتح منکوحه شد. آنا از پسران محمد سید پسر سید کبر علی و سید رضی الدین
 و سید کلن و عالم طفلی فوت شد و در سن ۱۹ ساله است.

سید علی بن دیوان سید امام الدین زوجہ ابی بی بسالت النساء بنت سید فیض الدین
 بن دیوان سید میرالدین بود از سگی یک پسر شد سید ارشاد علی معروف سید مختص بود و دو
 دختران شد نوبه میر النساء و وجهه النساء.

سید ارشاد علی عرف میر مختص بن سید خید علی زوجہ ابی بی عصمت بنت سید
 جی عرف امام بخش بود از سگی یک پسر تولد شد سید اشرف علی آنا دختر سید اولاد هم نشد
 و نوبه دختران بودند بی بی بدرن - بی بی مینا - بی بی چمده - بی بی مینا در عقد نکاح سید
 مظهر عرف میسان میند و بن سید رشید الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین
 درآمد و اولاد رفت و سماء بی بی بدرن زوجہ سید منکوحه سید نظر علی بن سید لادنش علی بن
 سید شاه علی بن سید شیخ الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله
 بن سید ابوالفتح بود بی بی چمده و زوجہ سید امام علی بن سید محتشم علی مجاهد نشین بود
 سید اشرف علی بن سید ارشاد علی معروف میر مختص زوجہ ابی بی چمده بنت دیوان محتشم علی

شفیق حسنین رحم حققی ایشان در عتبت مناکحت آمده اند از سید نطنام الدین اولاد است
 پسر رشید الدین نام دارد و یک دختر که بشارت النساء نام اوست سال وفات ۸۲۰ هـ
 فتح حسین بن سید بن سید امام علی زوجه او نبی بی بی بنت سید فتح علی بن سید
 غلام حسین الدین بن سید غلیل الله بن سید همد الله بن سید ابو الفتح از دوسه دوله پسر و
 پنج دختر آن بوجود آمد سید امام الدین سید فیض الدین - مفره النساء در زمان صغیر سخی
 بمردود دختر دوم شیر خواهر بمردود دختر سوم منیر النساء در عقد نکاح سید رضا حسین بن سید
 قدس حسین بن سید نواز ش علی بن سید شاه علی بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید
 هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح در آمده بود اما از لطن در اولاد نشد و دختر
 نوزدانی بر حمت حق پیوست - دختر چهارم صغیر النساء زوجه شمرعی سید شرف الدین بن سید
 قدرت علی بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح است از دوسه یک پسر و یک دختر
 دختر شده بود اما در طاعت علی وفات یافتند خداوند عزوجل بطیفیل حبیب پاک رسول اکرم
 صلی الله علیه وسلم فرزندش یحیی را از قوس بال و سعادت آناه نصیب بر مآند آمدن
 رئیس النساء دختر پنجم زوجه پاک شیخ المشائخ دیوان سید غیاث الدین علی حنان بجا نشین
 است حق بجا نشین اولاد دهد و در حفظ و حمایت از دقاضی سید منیر الدین را مرد و دیگر
 هم بود - علیم النساء بنت سید بدر الدین بن سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن سید نجم الدین
 بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح اما از دوسه اولاد نشد و او در زمان صغیر پیش از زمان
 آگهی وفات یافت زن سوم از قوم مرهبطه است که بشارت اسلام شرف گشته بزوجش
 سید منیر الدین در آمد از لطن او و دلپرو و دختر شدند پسر سید شهاب الدین و سید طاهر
 نام دختر آن سکینه بی بی و الله رکھی سکینه بی بی بسید اولاد حسین بن سید شفیق حسین
 بن سید امام علی بن دیوان ختمش علی منکوح شد و الله رکھی بسید رشید الدین بن سید
 نظام الدین بن دیوان سلج الدین منسوب است سال وفات ۸۳۰ هـ

سید فضل الدین پسر قاضی سید میرالدین حیف که بهار گلشن سبک است هم ندید و دواع حسرت
بر جان الدین نهاده و در صغر سن بر حمت حق پیوست *

قاضی سید امام الدین بن قاضی سید میرالدین جامع اوراق معین الاولیاء است
و منصب اکبر استثنای شری میثابره چهار صدر روپیة موراست زوجه شرعیة بی بی گنج
سید قدرت علی بن سید بدالدین بن سید قطب الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین
بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح است هنوز اولاد ندارد حق سبحانه تعالیٰ بقصد
رسول و طاعت رسالت حضرات صوت و طریقت اولادش بدید و بسیار مزد و از بلا
به عوالت روزگار مضنون و محفوظ دارد که من بخت سوله و اله و اصحابه اجمعین بر حمت
یا ارحم الراحمین *

شفیع حسین بن سید امام علی بن ابی محترم علی زوجه شرعیة بی بی جیهی بنت سید فتح علی
بن سید غلام معین الدین بن خلیل الدین بن سید احمد الدین بن سید ابوالفتح بود از لطن او
یک پسر شد و شیر خواهر برد و مادرش هم بتیق پسران زن وفات یافت و ایشان را از
زن دیگر اولاد هست سید احمد حسین و سید طاف حسین و سید اولاد حسین و سید صفدر حسین
و سید کبر حسین و سید فتح حسین *

سید اصغر علی بن سید امام علی بن ابی محترم علی زوجه و نصیب او بنت سید بدالدین بن قطب الدین بن سید
شمس الدین بن سید ابوالفتح بود از او یک پسر شد سید حیدر علی اما در زمان طفولیت فوت شد
و مادرش هم از این جهان نماند و ناشادفت بحال سید صغر علی زن دیگر دارد و اولاد نیست بحکم الله
تمام شد ذکر اولاد سید سلج الدین بن سید ابوالفتح

شمس الدین پسر دوم سید ابوالفتح که پسر سوم خواجہ سید علم الدین است زوجه او
خورشید بانو بنت سید احمد بن سید حسام الدین بن سید علم الدین از او یک پسر است و پسر
و دختران بودند سید قمر الدین سید نجم الدین و سید محمد الدین و دختران لطیفه بانو و

صنایع النساء که در زمان صغری فوشت شدند و خرمسوم حقیقه باز از سید پادشاهیت الله بن عطاء
بن سید ابوالفتح منکوحه سید

سید نجم الدین بن سید اسد الدین بن وجه ابوبی بی خیر النساء بنت سید عطاء الله بن سید ابوالفتح
بود و دو پسر و سه دختر داشت نام پسران بدر الدین و سعد الدین نام اول رفیع النساء و دوم سید
که حله بزبان خور دی فوشت شدند و سوم زینت النساء که از سید امام الدین بن دیوان میر الدین
بن دیوان سراج الدین بن سید ابوالفتح منکوحه شد و هر دو پسران بدر الدین و سعد الدین
طفولیت فوت شدند

سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح زوج ابویب النساء بنت سید عطاء الله
بن سید ابوالفتح بود چهار پسر و دو دختر داشت نام پسران سید غیاث الدین سید
عظیم الدین سید نظام الدین سید قوام الدین نام دختران جمیل النساء و عزیز النساء
هر دو در حال غیر آگهی و صغر وفات یافتند

سید غیاث الدین بن سید نجم الدین بن وجه ابویب النساء بنت سید امجد بن سید احمد بود از دو
دو پسران شدند و یک دختر شد نام پسران سید رفیع الدین و سید قوی الدین اما سید قوی بن
و یک دختر که نام معلوم نیست و طفلی فوت شد

سید رفیع الدین بن سید غیاث الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن ابوالفتح زوج ابویب
بنت دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود از دو یک پسر سید منظر علی عرف میر سید و یک پسر
رفته بود و خبر اسن باز آمد مفقود انجیر است

سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابوالفتح زوج اول بی بی
شائسته بانو بنت سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح از لطن او کین پسر
شده بود اما در طفلی فوت شد و مادرش هم بعارضه تب و ق و غایت یافت و در مدتی بی
رحمت النساء بنت حافظ شهاب الدین بنیر قاضی حمید الدین ناگوری بود از دو و دو پسر شدند

سید قطب الدین و فرید الدین *

قطب الدین بن عظیم الدین زوجه ابی بی فمه بنت سید خفیط الله بن سید
 هایت الله بن سید غطاء الله بن سید ابوالفتح از لطن او سید بدر الدین و سید نصیر الدین و پسر
 بودند و دختر نبود *

سید نصیر الدین بن سید قطب الدین زوجه ابی بی سکینه بنت دیوان سید الفقار علی
 بن دیوان سید اصغر علی - اما اولد رفت *

سید نبی الدین بن سید قطب الدین زوجه عظیم النساء بنت سید نواز ش علی بن سید علی
 بن سید مسیح الله بن سید خفیط الله بن سید هایت الله بن سید غطاء الله بن سید
 ابوالفتح بود از و یک پسر شد سید قدرت علی و دو دختران علیم النساء نصیب النساء
 و مسماة علیم النساء زوجه اول قاضی سید منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی
 بودند و یکین در عین شباب بر جنت حق پرست و مسماة نصیب النساء و دختر کمال اصغر علی
 بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی داماده بود *

سید علی بن سید بدر الدین زوجه او مزاج النساء بنت سید امام علی بن دیوان محتشم علی
 بود از و سه پسران و سه دختران بودند آمدند را ماد و پسر و دو دختر بعالم اصغر بن و فاطمه
 یافتند - و یک پسر و یک دختر باقی ماند - پسر شرف الدین که زوجه او صغیر النساء بنت
 سید قاضی منیر الدین بن سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی است و نام دختر بی بی
 گیتی که و دختر و شاکت قاضی سید امام الدین بن قاضی سید منیر الدین بن سید
 امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجاده نشین است *

سید فرید الدین بن عظیم الدین بن سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید شمس الدین
 بن سید ابوالفتح - زوجه او لطیف النساء بنت غلام محمد الدین بن سید خلیل الله
 بن سید اسد الله بن سید ابوالفتح بود از لطن او یک پسر بود و یک دختر - نام پسر محمد الدین

که زوجه او بنت سید فتح علی بن غلام محین الدین بن سید خلیل الدین بن سید
 استاد الدین ابو الفتح بود اما اولاد فوت سید و یک دختر بود بی فرخنده او بم فوت شد و از
 لطن او ولد نشد *

سید حمید الدین پسر سوم شمس الدین بن سید ابو الفتح از زوجه او که صحیح النسب بود یک
 پسر شد سید بدیع الدین که به سفر رفته بود و مفقود انجبر است *

سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بن سید حسام الدین از چهار پسر شد و دو دختر پسر
 شدند و دو دختر پسر اول هدایت الله پسر دوم اسحاق الله و پسر سوم و چهارم در طفلی فوت شدند
 و نام دختران خیر النساء و زینت النساء و زوج بی بی خیر النساء سید قمر الدین بن شمس الدین
 بن ابو الفتح بود و شوهر زیب النساء عرت خجیو بی بی سید نجم الدین بن شمس الدین بن
 ابو الفتح بود *

سید هدایت الله پسر سید عطاء الله بن سید ابو الفتح زوجه بنیظریه بانو بنت سید
 شمس الدین بن سید ابو الفتح بود و سه پسر شد و سه دختر و اول ظفر النساء که او سید
 خلیل الدین سید استاد الدین سید ابو الفتح منکوحه شد و مهر النساء و لطیف النساء
 در زمان غرومی فوت شدند *

سید حفیظ الله بن هدایت الله بن عطاء الله زوجه او بنت بانو بنت شیخ فرجود
 بنیره شاه حمزه و پسر سوم بود از او یک پسر شد سید سیح الدین و یک دختر فهمید النساء که به سید
 قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین بن ابو الفتح منکوحه شد *

سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید هدایت الله بن سید عطاء الله بن سید
 ابو الفتح زوجه او هدایت النساء بنت دیوان سید صغر علی سجاده نشین بود از او یک
 پسر شد سید شاه علی و یک دختر شد فهمید النساء که به سید قطب الدین بن سید عظیم الدین بن
 سید نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوحه شد *

بن سید خواجہ علی الدین - زوجه او کشته بانو بنت سید احمد

شاه علی بن سید مسیح الله زوجه او بی بی کن بنت سید غلام حسین بن سید
خلیل الله بن سید الله بن سید ابو الفتح بازو یک پسر شد.

سید نواز شهنشاه علی بن سید شاه علی زوجه او بی بی عمده بنت دیوان سید محتشم علی سجاده نشین
بود از دو پسر شد و سید دختر نام پسران سید نظر علی و سید حسین و نام دختران
عظیم النساء که زوجه سید الدین بن قطب الدین بن عظیم الدین بن نجم الدین بن شمس الدین
بن سید ابو الفتح بود و دختر دوم سید سیبوری بی بی که زوجه سید حسین علی بن کریم علی بن
سید سیب سید الله بن سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح بود و سوم دختر
هدایت النساء که ناکتخدا قوت شد.

سید نظر علی بن سید نواز شهنشاه علی زوجه او بی بی بدر النساء بنت سید ارشاد علی
عرفت سید سخن بن سید علی بن دیوان امام الدین سجاده نشین بود از او اولاد نشد
اولاد رفت.

سید حسین بن سید نواز شهنشاه علی زوجه او جواهر النساء بنت سید یام علی بن دیوان سید
محتشم سجاده نشین است از او یک پسر و چند دختران شدند اما پسر باقیست و دختران
بزرگان صغرو فاطمات فیتند.

سید ضامن حسین بن سید فدا حسین زوجه او سماءه منیر النساء بنت قاضی سید منیر الدین بن سید
امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجاده نشین بود که لعالم جوانی ازین دار فانی بر رفت و
سید رضا حسین را هنوز زوجه دیگر بهم نرسیده.

واضح باد که زمانیکه سید مسیح الله بعد وفات زوجه خود ترک جمیع کرده به دلی رفت زوجه دیگر
خواست و از سید کریم علی و سید فضل علی بوجود آمدند که اولاد ایشان در موضع جهو کوک ط ضلع
گور گانه موجود است.

سید الله پسر دوم سید هدایت الله بن سید عطا الله بن سید ابو الفتح زوجه لطیفه نواز

سنت سید جمال الدین بن جمال الدین بن خواجہ سعید علم الدین بود از دیگر دختر
نام پسر مکرّم علی و نام دخترش تغیر بانو عرفت بی بی که مکه و لاکه زوجه ابدل سید فتح علی بن سید
غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح بود +

سید مکرّم علی بن سید ضیاء الله زوجه او فیهم النساء عرفت بی بی در سنت سید
غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله بن ابو الفتح بود از آنکه بی بی
پسر بود سید حسین علی که بسفر رفت و مفقود و بخر شد و یک دختر بود صاحبنا که به
شیخ نظام الدین نیرہ خواجہ سلطان التاکیین منکوحه شد +

سید کلید الله پسر سوم سید هدایت الله در زمان صغری فوت گردید +
سید طایع الله پسر دوم سید عطاء الله بن سید ابو الفتح زوجه او حفصه بانو بنت
قاضی محمد مقیم ناگوری بود از وی یک رزق الله پسر بود و یک پسر بنام خردی فوت شد و نام
دختر بی بی صاحبنا که به سید ظہیر الدین بن دیوان سید سلج الدین سجاده نشین منکوحه
شد از آن اولاد نشد +

سید رزق الله بن سید طایع الله زوجه او لطیفه بانو بنت شیخ جمال الدین بن شیخ
نظام الدین نیرہ خواجہ سلطان التاکیین ناگوری بود از او سه دختر ان شدند و دختر اول
لطیفه بانو عرفت ز مردن آباء به سید نظام الدین بن نجم الدین منکوح شد و اولاد رفت
و دختر دوم رحمت بی بی که به سید غلام معین الدین بن سید خلیل الله بن سید اسد الله
بن سید ابو الفتح منکوحه شد و دختر سوم زلفت بی بی که به سید عصمت الله عرفت اما نامش
منکوحه شد و از سید رزق الله اولاد پسر نیست بود +

تمام شد ذکر اولاد سید عطاء الله بن ابو الفتح

الله بن سید ابو الفتح بن خواجہ علم الدین زوجه او خواجہ مبارک خاتون بنت شیخ
محمد فرید بن شیخ عبد المؤمن بن نیرہ خواجہ سلطان التاکیین بود از او پنج پسر و چند

چهار دختر نام سپران سید عصمت الله که بزبان طغیانی نوشته دوم سید محمد حسن بیوم
 حسنیل الله چهارم سید عزت الله پنجم سید عبد الحلیل که در زمان طفولیت وفات
 یافت پنجم دختران مهر النساء و نام سید دختران در میان من نوشته اند احتمال کل است
 که در غرض فایده نیتند اما مشهور بی بی مهر النساء شیخ جمال الدین بن شیخ
 قطب الدین بن میرزا خواججه سلطان التاجین بود +

سید حسن محمد بن سید یاسر الله قاضی شهر اجمیر زوجه اولش خدیجه بانو بنت
 سید نجم الدین بن سید بابک عرونیان شاه بود. از یک پسر بوجود آمد و به عمر نام
 فرست سید زوجه دوم امیر حواءه خانم بنت مرزا گدایک دهلوی بود. از او یک دختر
 و دو پسر بوجود آمدند نام دختر نجابت بی بی که به سید قوام الدین بن امین الدین بن سید محمد
 منکوحه چشمه نام سپران اول رضی الله حسن که طغیانی نوشته شد. دوم سید حسن علی
 که او را از زوجه خود یک پسر کرم علی و یک دختر شد که نام او بی بی نازت و به سید قاسم علی
 بن سید قوام الدین بن سید امین الدین سید محبت کوه شده بود. آنابی بی نجابت و
 سیدی کرم علی هر دو اولد فرستند +

سید خلیل الله بن سید سید الله بن سید ابو الفتح. از زوجه او بی بی ظفر النساء بنت
 سید یاسر الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح یک پسر شد و چهار دختر. آنها هر چهار
 دختر بزبان طغیانی نوشته شدند +

سید غلام معین الدین بن سید خلیل الله زوجه او بی بی رحمت بنت سید زرق الله
 بن سید اسیر الله بن سید عطاء الله بن سید ابو الفتح بود. از او یک پسر شد سید
 فتح علی و چهار دختر کریم النساء و لطیف النساء. فہیم النساء شوهر کریم النساء سید شاه علی
 بن سید مسیح الله بن سید حفیظ الله بن سید ولایت الدین بن سید عطاء الله بن سید
 ابو الفتح بود. دوم لطیف النساء زوج او سید شمس الدین بن سید عظیم الدین بن سید

نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح بود رسوم نسایم النساء عرف و بی بی شومهر او
 سید کرم علی بن سید ضیاء الدین سید هدایت الدین سید عطا الدین سید ابو الفتح
 دختر چهارم بی بی فاخره عرف بی بی محمد و قبل از شباب فوت شد و نوبت مناکحت نزد سید
 سید فتح علی بن غلام معین الدین - زوجه اول شریفه بی بی عرف بی بی کاکه و انبنت
 سید ضیاء الدین بن سید هدایت الدین بن سید عطا الدین سید ابو الفتح بود از و یک
 دختر شد شرف النساء شومهر او سید فخر الدین بن فرید الدین بن سید عظیم الدین بن سید
 نجم الدین بن سید شمس الدین بن سید ابو الفتح - اما سید فتح علی را زوجه دوم بود بی بی
 فضیلت انساء بنت شیخ لعل محمد بنیره خواجه او هم منجی از دود و سپرد و دختر بود و آید
 نام سپران سید احسان علی و سید گوهر علی که هر دو در زمان طفولیت در گذشتند - نام
 دختران بی بی ننی و بی بی چھوٹی که بدست احضی سید میر الدین و سید شفیع حسین سپران
 سید امام علی بن دیوان سید محتشم علی سجاده نشین منکوحه بودند *

مولف - سید خلیل الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح را دو زوجه دیگر بودند
 زن اول بان بی بی سکند دلی که از دست یک پسر شد سید نجم الفتح و چهار دختران از انساء
 و حرمت النساء و نام دو دختران بقیه معلوم نیست - زن دوم نجیب الطرفین از نسل مغل بود
 از دود و سپران شدند و سید عبدالوهاب و سید میرزا پیش ازین احوال ایشان
 معلوم نشد *

سید عزت الله بن سید اسد الله بن سید ابو الفتح زوجه او دختر النسانبت دیوان سید
 منیر الدین سجاده نشین بود از دود و سپرد و دو دختران بودند - اول دختر جمیعت النساء
 که در زمان صغر فوت شد دوم شایسته بان که به سید عظیم الدین بن سید نجم الدین بن
 سید شمس الدین بن سید ابو الفتح منکوح بود سوم نجسته بان زوجه دیوان سید صغر علی سجاده
 نشین - نام سپران سید نصر الله که در طفلی فوت شد *

عصمت الله عرف سید امام بخش بن سعیدت الله زوجه اول بی بی زلفت بنت
 رزق الله بن طبع الله بن عطاء الله بن سید ابوالفتح از و یک دختر شد بی بی
 عصمت نام - دوم او صوفی بی بی بنت سید الدین بن سید محمد بن سید احمد
 بن سید حسام الدین بن خواجه علم الدین از لطن او یک پسر شد سید قمر علی +
 شید من علی بن سید عصمت الله بن سید عزت الله زوجه زینت النساء بنت
 دیوان سید محترم علی سجاده نشین از لطن او یک دختر تولد شد لا طلی بی بی شوهر او دیوان
 سید راج الدین سجاده نشین بود - و شوهر بی بی عصمت سید ارشاد علی عرف شیخ بن
 سید حیدر علی بن دیوان سید امام الدین سجاده نشین بود +

ذکر اولاد

سید محمد الدین رابع بن خواجه ابو خیر بن خواجه محمد الدین ثالث از و یک پسر شد سید
 مبارک عرف دیوان شاه - و از و سه پسران بوجود آمدند و یک دختر نام پسران سید
 نظام الدین سید نجم الدین سید احمد - و نام دختر بی بی عصمت +
 سید ام الدین - نام مادر او بی بی شمس یا خواهر محترم دوم الهند و نام زوجه او جان بی بی
 بنت شیخ محمد فضل بن شاه حمزه و هر سوز لطن و سه پسر و چهار دختر آمدند - نام
 پسران شرف الدین عرف شرف محمد - دوم حضرت محمد موسوم شمس الدین که در طفولیت فوت
 شد نام دختران بی بی فاطمه و بی بی آمنه و بی بی گلاب - بی بی هدیه +
 شرف محمد پسر اول سه پسر و دو دختر داشت سید خیر محمد - سید وارث محمد سید نور محمد +
 سید خیر محمد یک پسر داشت که لا ولد رفت و یک دختر داشت سماه بولن که از و یک
 پسر شد شرف الدین و لا ولد رفت +
 سید وارث محمد - پسر دوم - و پسر دشت - خواجه بخش و محمد الدین بخش خواهر بخش

لاولد داشت و از سیدین الدین بخش چهار پسران شد محمد بخش زید بخش نبی بخش هر سه
 لاولد فرستند اما آلهی بخش را یک پسر شد حسین بخش و اولاد هم لاولد گذشت ۴
 سیدین - دو پسر سوم - دو پسر داشت محمد علی و سید علی - که هر دو لاولد گذشتند
 بی بی صاحب دولت بنت سید شمس محمد زوجه دیوان سید میرالدین سجاده نشین بود و
 و بی بی بخت دولت دختر دوم و حبیب الله عقد سید شهاب الدین بن سید جمال الدین آمد و
 سیدین محمد - پسر دوم سید نظام الدین بن سید ارک دیوان شاه از و سید
 یک دختر شد نام دختر دولت بی بی که لاولد فوت شد و نام پسران سید محسن سید محمد تقیم
 سید علی اکبر سید محمد تقیم لاولد رفت ۴
 سیدین محسن بن خضر محمد - دو پسر داشت شمس الدین نظام الدین از سید نظام الدین دو
 پسران شدند میر قمر علی و میر نجف علی - اما میر نجف علی لاولد رفت و از میر قمر علی سید
 دو دختر داشت صاحب بیگم و وزیر بیگم - و صاحب بیگم زوجه سید احمد علی بود که از
 یک پسر موجود است وزیر بیگم را زوج شمر علی ایحسان علی جاگیر دار موضع باغی کهنه بود
 که از و سید پسران یک دختر بوجه آمدند ۴
 سیدین شمس الدین بن سید محمد محسن دو پسر داشت سید بنده علی و سید سعد الدین از
 سید بنده علی دو پسر و دو دختر بوجه آمدند سید امیر علی و سید خدمت علی از سید امیر علی
 یک پسر بود سید خفوره علی که لاولد فوت شد و از خدمت علی دو پسران شدند و دو دختر
 پسر اول سید ارجعلی که در صدر حیات و پسر دوم سید ارشاد علی
 بود که لاولد رفت اما سید الدین پسر دوم شمس الدین دو پسر داشت حسین علی
 و سید واجد علی - از سید حسین علی و سید واجد علی - از سید حسین علی دو پسر موجود اند سید
 عبد علی و سید عبد اکرم - و از سید واجد علی یک پسر در صدر حیات است و سید نجف حسین است
 سید علی اکبر بن خضر محمد بن سید نظام الدین دو پسر و دو دختر داشت - نام پسران فتح علی و

وامیرالدین - اما از سید الدین اولاد پسر نشد و از فتح علی یک پسر و سه دختر بوجود آمد - نام
پسر سید محمد علی که از اولاد پسر نشد و یک دختر شد که او هم لا ولد رفت .

مسئله الدین بن سید مبارک دیوان شاه بن سید معین الدین الع - دو پسر و چهار دختر داشت
نام پسران سید سلطان محمد و سید نظر محمد - اما سید سلطان محمد لا ولد رفت شد و از سید نظر محمد
دو پسر بوجود آمد و یک دختر نام پسران سید الع الدین و سید الع الدین لا ولد رفت و از سید محمد حیات دو پسر بوجود
آمدند و دو دختر - نام پسران سید غلام مام و سید محمد تقی - اما از سید محمد تقی اولاد پسر نشد
و چهار دختر آن بوجود آمدند که از لطیف ایشان تولد تو اسل عاریست اما سید غلام مام یک پسر داشت
نام سید علی اذو یک پسر شد و سه دختر - نام پسر سید جهر علی که اولاد پسر نشد و از لطیف
و دختر او که در حبس خدمت علی بن سید بنده علی بود و اولاد باقیست .

سید احمد پسر شیخ سید مبارک دیوان شاه بن سید معین الدین الع - او را پسر نبود - چهار
دختر داشت - سعیده بی بی - عایشه بی بی - بزرگ بی بی - عابد بی بی - اما سعیده بی بی زوجه سید
برهان و بی بی عایشه زوجه سید سحان نازولی بود که از لطیف ایشان اولاد کثیر باقیست و
بی بی بزرگ به شاه حسین بن شیخ صادق محمد اولاد شیخ لطف نام نازول مسکوحه شد و بی بی
عابد اسم با مسکوحه بود و عبادت ریاضت و گذشت و شوهر خواست .

مولف - برضمانرا باب دانش و بصیرت مورد محتجب نماند که از پستان بنجار روزگار این
منوال بوده است که فرمانروایان کشور دولت دنیا را - با تاجران مملکت فقر و فاقه منازعت
و خصوصاً پدید آید چنانچه در زمان و مکان صاحبان آرب و دستگاه و حنفان
حق آگاه را آفت عظیم و خالت تقسیم و داده است - جایگاه حسین علیه السلام بود -

به بنی یسین را هم بوجود آوردند و استحکام آزار و محنت زیاده خلوص و محبت قرار دادند و از
رحمت کشیدن و بغیرت آمدن طریق پیرگان دین بوده است و ازینها - هر یک را
و شش صعب و نه نه شده است حضرت خواجهان و مشایخ خواجهان ما را که در زندان

و در طلب باده اندیشتر اینچنین حادثات و سخت در پیش آمدند که تفصیلش از هزار یکے و از
 بسیار اندکے بسبیل بیان آوردن دلیل منشاء و منشآت خواهد بود کما قال فی سیر الاقطان
 قاضی صادق و قاضی عماد و دشمنان دلی به آنحضرت مخالف گشتند و سبط آن گفتند
 که خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین شب و روز سماع می شنوند با آنکه در شمع مقدس است
 و خواجه قطب الدین هنوز ریش بنهمی آورده است بعد ازین قاضی صادق و عماد بخلافه
 حضرت آمدند اتفاقاً مجلس سماع بود و قاضی حمید الدین متواجد بود و حضرت خواجه دست
 استاده بودند قاضی عماد به سوس حضرت خواجه اشارت کرد و گفت که آمد در راه شاید که در
 مجلس سماع حاضر باشد آنحضرت فی الفور هم دوست مبارک خود بر روی میطهر خود ایستاد و در
 گفته فرود آورد و فرمود آسے امر در انشا ید که در مجلس سماع حاضر گردید اهل سماع اعم و سماع را
 مباح میگوشم خلق چون چنان بیدار و متحرک و متعقد گشتند و آن نا اهلان سیاه لاله
 خوردند پیش آمدن نتوانستند و پس رفتند و مصاحبت کردند که اگر این فتنه فرو نشیند
 قیامت خواهد ماند چنانچه هر دو مجبوران ناحق شناس حضرت خواجه قاضی حمید الدین گفته فرمودند
 که ما قاضی و صدر جهانیم شما آمدید به الدالت حاضر شوید و ندانم که خلافت شرع میکنند
 باز بگویند یا نائب شوید و مجرب استماع این پیام از زبان معجز نشان حضرت خواجه برآمد که
 حرانان می مانید یا زیر زمین خنجر میخواستند قاضی حمید الدین من آنحضرت را گرفت
 خواجه سر بر دای قاضی نه بدست اجابت رسید پس فرود گفته فرمودند که فرود آمدن بر پیر
 مهلت دهید تا سماع بشنوم پس فرود آمدیم اما حاضر آید اگر سماع درست خواهد بود و خواهم شنید
 و گرنه توبه خواهم کرد قاضی و صدر جهان چون این جواب شنیدند قبول کردند بشرط اینکه
 غیر ازین دو شخص خواجه قطب الدین و قاضی حمید الدین دیگر سماع نشنوند و در آن
 بیگانه مستلحه دلی دو دروازه داشت شرعی و جنونی در خانه و خانقاه هر دو بزرگوار درین
 بود قاضی صادق و عماد بر سر دروازه صدر حضرت تفر نشانند تا که راه ندهند بیکر که نام

خاندان مجتهد آغخاسته عرض نمود که بر دوشهر مردمش اینده اند تا کسی نداید طعام بنیزیم یا نه قاضی
 حمیدالدین گفت در چند طعام بنیچه کن یکرا از بنزه است که خلق را مجلس نامنع کند حضرت خواجہ
 فرمود کہ قاضی عماد و صادق از جان خود سیر آمده اند و بنیچه است کہ زود ازین جهان سفر کنند پس مبارک
 خادم رفت و اتحاد طعام کرد و قاضی حمیدالدین دو گانہ داد و نمود و گفت بربارم شیخ الاسلام
 حضرت شیخ بہار الدین زکریا صاحب است اینک از ملتان میرسد و رین اثنا آن بزرگوار
 از راہ در مشرق آمد و در بانان کور شدند پس حضرت خواجہ بنمود کہ بربارم جمال الدین بنی
 نیز می آید و دو سے از دروازہ جنوبی در سید در بانان کور شدند پس سماع دروازہ چنان
 غلغلہ شد کہ صاع آن گوش قاضی صادق و عماد افتاد۔ حیران شدند و گفتند کہ بربارم
 خانقاہ خواجہ قطب الدین و قاضی حمید الدین سماع شدہ لیکن ہم نقد غلغلہ برگز نشنیدیم کس را
 فرستادند کہ خبر بیار د آئینس رفت و و ویدہ آمدہ و گفت مردمان آنست در جمع شدہ اند کہ
 جلال مزدون از هجوم تنگ گردید و محفل سماع گرم است و قاضی صادق و عماد چون اجل
 فرا گرفته بود و خود مضطرب گردن فتوانستند و حیران شدہ گفتند کہ حال ایشان را فرصت دان
 خوب نیست برویم و بحضور سلاطین ایشان را از سماع باز داریم۔ پس آن ہر دو جاہلان بے باک با جماعت
 بسیار آمدند حضرت خواجہ و سماع بود و قاضی حمید الدین دست بستہ ایستادہ و جمعی کثیر در گریہ
 و رین اثنا نظر حضرت قاضی بر آن افتاد و فرمود ہما غیا باشیہ اسے سنگد لان۔ ہر دو ہما شجا
 استادہ ماندند ہر چند و غضب گشتند و خود آہنزد یک شونند۔ پائے آنہا چون ستونی کہ در
 زمین نصب کنند محکم شدند تا آنکہ حضرت قطب الاقطاب در سماع بود و بچیان استادہ بودند
 و بعد اقامت نظر حضرت خواجہ بر آنہا افتاد و فرمود کہ بیائید اسے یاد ران و دواع شویہ۔ اما اللہ
 سماع ہم پارہ بخشید تا در ول شام حیرت باقی ماند بعد از ان سفر کنیہ۔ سخن آن حضرت بہ ہر دو اثر کرد
 و در کہ حیرت نند۔ و در تواجد آمدند و بعد از دیر بہوش آمدہ سر در پای حضرت خواجہ گنجد و گفتند
 حل و علی کہ ما از سماع آگاہ نبودیم این خود لغتہ است از لغات ایزد جل شانہ حضرت خواجہ فرمود

که اقرار حالاً چه سود دارد چون کار از دست رفت - پس آن هر دو کس شیخان نزد سلطان رفیق آمدند
ماجرای عرض نمودند - و همان روز بگذشت

منقول است

از اخبار الاخبار مولف حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی الحجازی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ کہ سلطان
قطب الدین مرید و معتقد شیخ ضیاء الدین رومی بود - روز سوم از نقل شیخ مذکور چون حضرت
سلطان المشائخ خواجہ نظام الدین باؤنی قدس سرہ - برہمت اظہر وقت - سلطان
قطب الدین آنجا حاضر بود انا تعظیم حضرت سلطان المشائخ و در جواب سلام ہم نداد - آید
کہ وقتیکہ حضرت خواجہ فرید سود رحمۃ اللہ علیہ در اجود حصن رسید - قاضی شہاب الدین
کہ در آنجا بود و نوب اعلیٰ میگردید و از در و حضرت خواجہ کساد ہزارہی خوشنیتن تصویر پدیدہ خلعت
در پدیدہ - وہی حاکم ملت ان حکایت ہمارسانید کہ اصلی نہ شدتند - و بزور و فتور خواست کہ بنا آید
حضرت خواجہ را از آنجا برگرداند - چون حاکم ملت ان بر تحریر و تقدیر قاضی مذکور التفتی انفرمود
و انجام کار غیر از خجالت و ندامت بہ دستش نیامد شبہ تن حضرت خواجہ علیہ الرحمۃ سے موفور
بکار برودہ قلندے را بطمع زرمایور کرد - روزے کہ حضرت وقت دریافتہ قلندہ زور برد آمد
حضرت خواجہ علیہ الرحمۃ بنور باطن بر بنشاء شتر مقرر شد کشف فرمودہ بہ جامہ کہ حاضر شد
بود امر فرمودند کہ تا اورا برانند - آورده اند کہ با حضرت سلطان المشائخ سلطان قطب الدین
خصوصتے ہو و دام برآید ایشان نظر میداشت روزے بہ سلطان المشائخ حکم فرستاد کہ
کم از کم خدمت بادشاہ بہر عمرہ ماہ باید رسید اگرچہ حضرت سلطان المشائخ بر این حکم
بیچ تفاوت نیست بود - انا دیگر ان کہ در کتب گاہ اتفاق و عناد بودند خاطر بادشاہ را
مبطلن ساخت نمایند - انا اگر وقت مقرر حضرت سلطان المشائخ خدمت بادشاہ نخواہد
رفت غیرت اول الامر بادشاہ قاضی ہا بہرہ از حضرت سلطان المشائخ و قیقہ خواہ گذشت

آنرا از آن رو که به ناحق و سزاوار و ان حق که شیدن و چشم زدن و دلاست سارا یا پناہل میکند یا شای
را مرگ معلق در گرفت و بر دغره ماه با شارت خوش خان از دست کسی شسته شد و از دولت دنیا و حیات
عقیده محروم ناکام برفت *

صاحب اخبار الاخبار سے نوید سلطان محمد تعلق شیخ نصیر الدین چراغ دہلی را با این کمال بہت کہ دوا
انہما کردی و بعد سفر ہا ہمراہ خود گردانیدہ سے گویند کہ اورا وقتے جامہ وار خود گردانیدہ بود و این
بہتہ ہا بہ موجب جہت پیر خود تحمل کرد و دم تفرہ رحمتہ اللہ علیہ وقتے سلطان محمد تعلق سے
نصیر الدین محمد خوان طہام فرستاد و آوند ہا سے زرد نقرہ و باہت فرستادن این جز
انہما نبود۔ یعنی اگر آبا آورد و طہام من محمد ہمین را مادہ انہما سازم اگر بخورد گویم کہ در کاسہ
زیرین خوردی و نامہ مشرع کردی خدمت شیخ بیچ گفت شتہ از کاسہ زیرین کہ در آن بود بر آورد
و بدست ہنواہ خورد۔ بدانند شیخ فائب و خاسر ماند۔ شاہ جلال گجراتی کہ صاحب کشف
الکلمات بود و در ظاہر و باطن مرتبہ عظیم و شتہ نے رفیع داشت میگویند کہ اصل سے از ولایت
گجرات است و در کور و بنگلہ بر تخت نشستہ حکم کرے چنانکہ بادشاہان سے نشیند و حکم میکنند
بادشاہ کور اورا شہید کرد از جہت توہم و دغره کہ قول غرض گویان بخاطر اورا ہفت یا نقل است
کہ چون متاملان خالفت او در آمدند و بنیاد و خور بر پستی کہ شمشیر میزدند۔ شیخ منیر مودیا تھا
یا قہار۔ چون تیغ بر سے زدند گفت یا دشمن و برہمین کلمہ جان بحق تسلیم کرد و گویند مراد
برزین افتادہ بود و اللہ۔ اللہ میگفت رحمتہ اللہ علیہ *

ہنہ

شیخ شہاب الدین حق گوے پسر شیخ غفر الدین بہریت اورا حق گوے آنان لقب است کہ
سلطان محمد تعلق حکم کرد کہ مرا محمد عادل گویند۔ اورا یعنی بحضور ما با کرد کہ مظلومان را
عادل تو نیم گفت سلطان محمد تعلق اورا از قلعہ دہلی در زیر انداخت قبر او ہم در زیر قلعہ است *

مدوحاش در بکرت سروده نامزد و بانجام ساختند چنانچه ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی
والله اعلم

شیخ النبی صدر السید و موله شیخ احمد بن شیخ عبد الستار و س گنگو بی است چنانچه مرتب بر مکتب
مدینه طبعیه زفته علم حدیث اخوانه و بعد از ان که با گذشت آمد از روش آباء و اجداد کرام جامع غنا
منکبر نبود و بر روش محدثین سلوک نموده و به تقوی و به طهارت مزا است و عبادت ظاهری
اشتغال داشت چون بمنصب صدارت رسید جهان جهان مین و مدوحاش و وظائف و اوقات
بغلائق بگذشت چنانچه در زمان بیج بادشاهت نجین صمد با استقلال گذشته و عشر شیر
این که او داده نه داده و بادشاه را چندگاه نسبت بر او انچنان اعتقاد پیدا شده بود که کنش
پیش پائے نهادند آخر بجهت مخالف نمند و م الملک و سایر علما و نفیس حیل که شرع
جا بمانند بهر جا به طلب خویشتن را علمها کرده لقب

و عظم اسباب هم بطا و این بود که زانیکه بادشاه از سفر بالنس و اله به قیصر و اقامت نمودند
قاضی عبدالرحیم قاضی شهر استغاثه نزد شیخ برو که برهنه منبلی متمدی از ان قصبه مصلح
عمار است مسجد را که تعمیر آن میخواستیم کم برده بجانها بنا کرده و چون محارض و مترض او شدیم
بروش استهوا که خاک درویش با زبان به نسبت نبی علیه السلام کشاده و امانت گوناگون
بناالسلام رسانیده چون طلب رسیدند آن بهرین طلب شیخ نیامده بر روی شیخ ابو الفضل را فرستاد
داور آوردند و شیخ ابو الفضل انچه از مردم شنید و بدو خبرش رسانید و گفت که سب تحقیق از او
بوتوج پیوسته و علما بعض قبیل بعض به تشهیر و مصادره او قائل شده و در فریق گشتند
درین باب گفتگو که سب بود هر چند شیخ او بادشاه خصمت قتل او میگرفت بصیرح نمیدادند
و در پرده میگفتند که سیاست شرعی تعلق به شاه دارد از ما چه پرسید و برهنه مین باین
تقریب مریدان و اهل حرم شاهنشاهی بشفاعت بجهت تخلیص او برخاستند و خاطر شیخ
در میان بود چون سب الفخر شیخ از حد گذشت جواب فرمودند که سخن امانت که گفتیم شیخ

بمحور رسیدن بمنزل حکم قتل اکر و چون انجمنی بعرض رسانید فیصله در دم و بر دم شدند و اهل حرم
 از درون و منازع مقرر بان پس را درون گفتند که این ملایان را شما نوازش نموده و کار ایشان
 حالاً بجای رسیده که ملاحظه خاطر شما نمیکند و بجهت حکم بای انظار حکومت جاه خویش مردم
 ز قتل می رسانند و بچندان مقدمات گوش پادشاهی هر ساعتند که دیگر تاب نتوانستند کرد و
 داده که از دهن پاره غلیظ شده بود و یکبارگی سر کرد و بر بدن سخت شب و در حوض انوش تملاد
 آمده این ماجرا را باز نموده از مفتیان متحرک و مفتیان احداث تحقیق این مسئله نمودند و
 میگفت که گویا کسی که گذرانند که جرح و قتل کرده باشد و دیگر کسی میگفت که عجب از شیخ
 عبد ای آنکه او خود را از اولاد امام عظمی حجت الله علیه گیرد حال آنکه سب نبی از کفار مطیع الاسلام
 موجب نقض عهد و ابراء و مرئوس می شود و چنانکه در کتب لفظه حنفی مسطور است پس شیخ غلام
 جد خویش چگونه نمود به یکبارگی نظر از دور بر جامع این منتخب انداخته متوجه بانجانب شدند و
 نامبرده پیش طلبیدند و فرمودند پیش بیا - رقم پرسیدند که تو هم شنیده که اگر نود و نه روایت مثلاً
 مقتضی قتل باشد و یک روایت موجب حیات است و این را باید که روایت اخیر را ترجیح دهی و
 عرض کردم که بپس همچنین است که حضرت میفرمایند مسئله انیتان احکام و در البتات
 بندگی بالشبهات و محنی آنرا این است که اگر مردم بطریق تاسف پرسیدند که اگر شیخ عبد ای
 بر این مسئله مطلع نبود که آن برین چهاره را کشت و این خود چگونه باشد عرض نمودم که البته
 شیخ عالم است با وجود این روایت که دیده و نوشته حکم کرده ظاهر از برای مصالحت بوده باشد
 فرمودند مصالحت چیست و منده شتم که سبافیتند و قلع داده و لیرت عوام و روایت
 شفاء قاضی عباس که درین باب بنظر آمده بود گذرانیدم بعضی خوابیت گفتند که قاضی
 عیاض مایک است سخن او در دیا حنفی سفیدت - پادشاه از من پرسیدند که چه میگوید گفتیم
 اگر چه ایکی است اما اگر معنی مقتضی اگر بجهت سیاست عمل بر قتل او کند شرعاً جائز است
 و درین باب سخن بسیار گذشت و در سبب شایسته ای را در آنوقت مردم می دیدند که چنان

مرے شیر بر خاستہ بودند و از عجب ہر مانع از بحث آمدند بیکبارگی اعراضے شدہ فرمودند
 کہ این نامعقول بہت کہ سیگئی در حال تسلیم کردہ و باز پس آید در جگر ایستادم از آنروز باز
 ترک لیسہی مجلس مباحثہ گوشہ از و گذریدہ گاہ گاہ بہ از دور گذرش میکردم و گاہ بایشی عبد البی
 ر بزر بر و تنزل پیدا کرد و نسبت سحاب و اعراض و جناسل و سلب جدید و موت یکم کشید و صلا
 بد بر بار غیریت در بہان ایام شیخ مبارک از اگر بہ فقیہ و بہت تہنیت امرے آمد و با علی بن
 ماجر از میان نہادند ادا شد و نمود کہ شہ امام زمان خود و مجتہد اید در حلیہ احکام شرعی کی
 چہ حسیل جابین جماعہ و اید کہ یہ سچ بہرہ از علم بجز شہرت کاذب نداشتہ گفت خدیر گاہ شہ
 استاد و بابا بشید و سبق پیش شہ خواندہ باشم چہ امار از منت این ملا تیان جملہ اص نمے سازند
 او کہ جد و اجتہاد بسیار حقد و عناد بہت گفت عجب اجتہاد فرمایند و از ایشان محضر طبعی آن بود محضر
 در باب اجتہاد و بادشاہ و فضیلت ایشان بر جمیع مجتہدان نوشت و شیخ عبد البی و خود
 الملک را چون احادیث اس در آن مجلس پاجیان بزور گرفتہ آورند و بچکس تعظیم این
 محکوم و در صفت حال نشستند و خواہی شوای بہ جبر کردہ بر این داشتند تا گواہی خود
 نوشتند چنانچہ در ضمن دت الہ سنوات مشروح گذشت و عاقبت الامر بہر دور البفر حجاز رخصت
 داوند و وفات شیخ در سن نہصد و نو و دو یک بود و کہ منہ و در سن خمس از تعین و تسعہ میزا
 بہتدال شیخ بہلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوانیاری را کہ از اکابر اہل دعوت اسلام و تفسیر
 بود و شاہ با و اعتماد و جملہ اص تمام داشت با غولے مفتیان واقفہ طلب بکشت و سال
 آن واقفہ فقہاتہ تائید یافتند و میرزا ہندال درین سال خطبہ بنام خود خواند +

در تذکرہ جماعتی

بادشاہ نے نویسنده کہ شیخ ابراہیم بابا خان نے دکان پیرنی و مریدی جلی سے مضامین
 لاہور سے کتب کردہ و بسیاری از افغانہ و غیر ہم بر او جمع آید و باعث قنادہ نقیہ دے گرانید

حکم و آدم که او را حاضر آورده سلطان پرور حواله نمایند که دست لحه چپا رکعت و اورانگام دارند
تا آنکه اسطر شہرت رجوع حنلاق بہ تقریبا گراید

آخر مقالہ ششم در ذکر فتح قلعه آسیر از تاریخ فرشتہ

و درون آن عمارت تسبیح و خوش طرح و باغهای بکلفت و موضعی مطبوع که مثل آن مسجد
جامع در شہرهای معظم کمتر نظر در آمد گویند و تکیه اکبر یا شاه فتح آن محلہ کردہ چاکرہ
معاودت کرد و از انجبا ہر اعتقاد تمام با طوار کفر داشت فرمایند نوشت تا مسجدی را شکستہ
بجائے آن بنیاد نہ بد سازند *

از خرمیتہ الاصفیا

مولوی مکرم خلیفہ مولانا فخر الدین فخر جان مولوی روشنی تقریب ملاقات سید محمد خان روفہ
الہ آباد رفتہ بود در انجبا مجلس جامع گرم شد و مولوی در وجہ آمدن گاہ قاضی الہ آبادی را و انجبا
گزارفت و مولوی مکرم را بدان حال دیدہ از راہ متغیر گفت کہ مولوی مکرم را چہ شد کہ اینچنین
سریں مے جنبانید ہائش بتاضی در سبیل خود خوابیدہ بود کہ صورت مثالی حضرت
مولانا فخر الدین در آنجا رسیدہ و قاضی را از زمین برداشتہ بر زمین زد علی الصبح
چون قاضی ہر خواست منبے سخت بر سرین قاضی سپید شد و شب روز ہر دہرین
جنبانید آخر سجدت مولوی مکرم آمدہ حضرت کرد و شفایافت *

من مولف نے بجلہ در زمان اوائل سلطنت سلطان ابوالفتح جلال الدین اکبر شاہ ہرنجہ
کردہ با حضرت خواجہ حسین زبیر حضرت خواجہ بزرگ حسین الاولیاء قتند و فساد ایجاد
نمودند بنائے آن مرغرض را باب غرض و انبائے جنس متیقن است چنانکہ صاحب التواریخ
نشیخ و سبط اقامت نمودہ شیخ ابوالفضل جامع ادب اکبر نامہ کہ از وجود ولادہ حضرت خواجہ

انکار می کنند. ای سختی بر خطارفته است این خط از جلال خالی نیست. اول بود چون الفت
 مذرب و شرب که اورا با علمای عین قدما می کشیدند و جمعی از اکابران زمان در باب
 تردید و جهاد پیر نامبارکش که علم مهدویت و نقل منقولات بر آنرا داشته بود اولی شهادت کرده
 از حضرت بادشاه بکشتن او استعانت خواستند و فهمه ناصفرا که مقام اعلان اختر اعاش
 بود بنا صحنه زمین هموار کردند و از نخبه میرا انواع صحبت و استاد دروغی و او چنانکه تفصیل
 این اجمال شرح و ضبط نموده جزو آئین کبیری کرده اند که خلاصه الیفات شیخ ابو الفضل است
 القصه شیخ مبارک با عیال و اطفال از اگره گریخته به نواح همدانی مهربت و جان خود را
 به سلامت بر در دست زان دیار به هزار سختی و صعوبت صدها روز زندگانی کرد و بعد از
 سرنگی از حمت کشیدن بسیار در آن زمانیکه بادشاه را با شیخ سلیم حشمتی سیکری الیه
 و صحبت و ترقی شد و از خانواده شیخ بسیاران به پای همدانی و منصب برتری رسیدند و نظر
 بادشاه در ظاهر و باطن شیخ مرعی بود شیخ مبارک را زمانه صلاح و صلاح در پیش آمد و نشیافت
 شیخ سلیم از نواح همدانی معاد دت کرده باز به دیار اگره سکونت و مدید و دوکان ستایش و
 لایه گری و انبوهه خاطر بادشاه را از مرکز رستی برگردانید و سپهر بزرگ آن شیخ ابو الفضل
 صحبت و انس خلوت بادشاه گشته و شیخ ابو الفضل به پسران و بزرگواران و دولت پادشاهی
 اختصاص یافته منظر وقت بودند تا آنکه هر یک را از ان جماعت که است منزلت که حمایت
 حق اگر بسته بودند بهر از بخت و خواستی سوا ساخت. از اینها یکی شیخ حسین حمیری بود و دیگر
 فاضل شیخ ابو الفضل در سن چهاردهم ابروی عظمی که در سن هجده سالگی از الیفات خود نقل کرده و این ابروی
 نموده است ظاهر مشهور که در سال نیکو و از قرب حضور بادشاه و در بلاد و باید خود در عرض افرغ نهشاهی فاده و از احمی اودنی سبزه
 و از اینجا است که شیخ ابو الفضل از اصل حال خبر داشت و از آنکه در جرم طاعت او را یونی در ملائیکه و یونی شیخ خود غوثی نظاری گردیده
 نقای و عدل بودند و از واقعات سلطنت و احوال زمانه کماهی می گفتند بهر حال قول ایشان جدا ب جدا و در حقیقت
 بزرگ معین و اولیای راه عدل است.

هم بسیار بودند مثل مخدوم زاده شیخ عبدالحی و قاضی قصبه مخدوم قطب جلیسری و غیره و شیخ آقا
 جوهری و مخدوم الملک و نظام الدین و میر حبش و غیرهم رحمتہ اللہ علیہم اجمعین۔ آقا شیخ ابوالفضل
 که علامه وقت بود و دشمن سازای حسیه که ری دهن و عدا داشت۔ هر آنکس که با قدر و عتاب بادشاهی
 خطاب کرد بشیر حکایات نامنزه و روایات خلاف واقع در تفصیل اعمالش مستند کرده و خواهرات
 اکبر نامک و انید تا چشم نظامه بر حقیقت از مخفی گستر نماند۔ آثار و ننگه بان نکتہ شناس که
 از کیه و شب و رات بابت نیا غافل نبوده اند بر طبق کلام و طرز بیان۔ می پندارند که این همه جوهری و گند نامی
 بتقاضای نفس غدار و خود ستائی پیدا روست القصد بهر آنچه که باب شیخ حسین به پیرایه چشم
 فقر و فقدان و جود و لا حضرت خواجہ بزرگ حکایت کرده و این همه اقوال قبیح را به ثقات عدول
 آن زمان که ساقط العدل عدول التفات بوده باشند و حواله نماید غایتش انیکه خواجہ را حضور
 میگویند۔ و از نخب و دعوای فرزند شیخ خواجہ حسین را به تندی و طحال میرساند۔ اما بعد القاء
 با دینی که صدوفی مشرب حنفی المذهب بود و محضت بادشاه در سفر و حضر زندگی میکرد و نیز خدمت
 کتابت واقعات و غیر آن با و مفوض بود تفصیل احوال و تشیخ انیقال را در تخب تواریخ لشیخ بط
 ضبط نموده و نقاب حمل و احتمال از یک نفس الامر برداشته و شاید دشمن را بکثرت و صلاحتین فرموده
 است پس در نهایت حیرت نمیزد که از دوزب العجم می نماید که شیخ ابوالفضل با آنکه از علوم عرفی بهره دانی
 داشت بخلایق تواریخ سلاطین و شین و ملفوظات اولیاء کاملین بر و است نه چنان حرف و حکایت باطل
 چگونه بادت کرد و شهادت ارباب عرض و انبای جنس که در پی تهر و استیصال بودند و مرکز اثبات

له نبیره شیخ عبدالحی و در پیش فتنه برد و احداث ملت بادشاه و شیخ مبارک را بدیگفت می در حین شیخ مبارک
 سے مزود و محض اسرار شیخ مبارک تعین نموده بود شیخ نظام الدین و غایب سری بود صابر حجتی که جلال الدین اکبر شاه
 ابجبت آنکه خلایق با و رجوع زیادہ اشتند و خلایق شیخ مبارک بود و حکم اخراج او به مکہ معظمه داد و همچنین نور الدین
 جہاگیر بادشاه شیخ محمد و ادو گند گوچی صابر حجتی را بوجہ عیب و شریف او به اندیشید و در حین فرستاده بود۔

قرار داده است که قضیه را منسوخ ساخت و به سعادت و شکایت خدمت ناس صوفی پیش بر سعادت
 و سعایت فرمایگان خدا فراموش جد بلخ و مسیح موفور بکار آورد و بر عزم خود نقش مراد را بر بدعائش
 اما در نظر الوالاباب باین همه کارنامه ریو ریای همچو نقش بر آب است - و خط جاده مراب زیر کاکلین که
 که مستقولات و ملفوظات حضرت خواجه سلطان التالکین - شیخ حمید الدین صوفی فی السوالی و حضرت
 خواجه فیخر الدین مسعود شکر گنج رحمة الله علیه هم را که ایشان همزمان و همشین حضرت خواجه بزرگ
 بودند همیشه شوق و ارادت دیدن باشند یقین می پندارند که هر آنچه که عیلم حضرات ایشان
 عین یقین بود برائے ما و یاران طریق با حکم حق یقین دارد و ولید از آنکه حضرت سلطان الشایخ
 محبوب الهی در فوائد القواد نقل نموده تصدیق بر تصدیق و تحقیق بالاسی تحقیق است در مقام
 شیخ بر افضول و ثقات و عدول او کیا شد و کیستند که تجاوز و مقابل چنین اثبات غلیم حرف
 دیگر بزرگان آورند و حضرت خواجه را حضور پداشته وجود او را دستوده نهاد بر بصل و
 مقصود قرار دهند که کُنْتُ اللَّهُ عَلَّامُ الْغُیُوبِ - دوم آنچه حضرت شیخ بسیار اولو العزم و
 صاحب حال بود و بادشاهان زندگانی میکرد و خلایق بشمار با و رجوع داشتند و در فتوح
 بیخایت میرسد و تسمیکه بادشاه را حضرت اولیقات دست داد حضرت شیخ که سخن دنیا
 نمیدانست و از ادب خدمت شاهان غیر مانوس بود بطیب خاطر متوجه شد و همچنین ادا
 زمین پس که نزد نصیبان دولت سلطانی و منزل ستایش و لایب گریست و تسلیش نام کرده بودند
 امتیاز خلوص و محبت و امتحان یگانه و بیگانه همبران ادا نموده نامشروع منحصر بودند بر داحت
 بادشاه را از بیعتی خیل و اهمیت در شد و نیز دیگران که منظر و متمنی مرام بودند با ظهار اینان
 خاطر بادشاه را متعجب کرده به پیرایه شکایت فقر و مساکین و طبیب و قس و خدی حاجت جبین
 افسانهها ساختند و تبرغیب ز کثیر که بر تبرغیب بند و در فتوح حضرت شیخ حسین از هر اطراف
 و اکناف میرسد به قرار داد اخراج شیخ مقرر شد از محمودان تنگ ظرف کسانی چند را به داد
 خواهی سپید داد و به ایوان بادشاه رسانیدند - بادشاه که از حقیقت راز آگهی نداشت و هم داد

نے ہمدانی کو آگاہ کیا کہ از حضرت شیخ پیش ازین مکتوب رسالہ بود قیام او را در جمیع وجہ حقارت
 و امانت مصلحت و سطوت بادشاہی نے اندیشہ حکم فرمود کہ بہر عرت تمام تر حضرت شیخ ترک
 اجمیر محل کردہ سفر مکہ معظمہ کیا کند از انجہ انکہ مظلومی و عیبتی اہل بیت اہم بود ہست
 و بہ وراثت رسیدہ۔ و ہر چہ بر سر ایشان سے آمد با صبر و سکون بر آن استقامت دارند
 حضرت شیخ بادل نجم رسیدہ و دیدہ نم دیدہ از خدمت مزار جد بزرگوارش حضرت مولانا ابوبکر صلی اللہ علیہ وسلم
 بعد از انکہ ہر دو سنین مشہور از سفر حجاز باز آمد ہوں آنش مکانہ یافت و بحفاظت اندیشہ سابق
 کہ دل نشین بود در محلہ بجز فرستادہ بزند ان اولیٰ بزش اندند۔ و نامت در اندیشہ مغلندر ہوان
 گوشہ عسرت بہ تجدید و تغیر زندگی کرد تا کہ بعد از رفتن شیخ ابوالفضل بر بہات و کن کچے از مقرران
 بساط سلطنت فرصت وقت غنیمت و نہتہ شفاغت و دو سباحت محرم محترم بادشاہ مسافرتی
 بجائے رسانیدہ و حضرت شیخ از ان پلائے ناگمان خود رو بہ در مان رستگاری یافتہ بہست
 سابق بہ منصب تولیت عزت و جہیز بزرگوارش فرق عزت برافراشت و بقیہ عمر در تنعم و کامرانی بسر بردہ
 بر حمت حق پیوست و در چار مرقد جد پاکش عقب مسجد جامع و قبة عالی مدفون شد بدوقہ پاکش
 مرجع انام و مطاف عوام است رحمۃ اللہ علیہ ملے بر آن نان در نسیان کہ بحق انچنین شیخ بزرگوار
 اشتداد و بیناد و داشتہ بقضاء بے ناسنجایے منش ہما اکس و معراج فرغ دادند و مدہ ہذا ہر آنچه
 کہ بہ ہنرمندی پندار و راکب نامہ نوشتہ اند خارج از دائرہ دہم و قیاس است۔ و عقل فہیم و طبع سلیم
 نمے پذیرد۔ اعنی اگر کرت اول بادشاہ را بچہ تہیق پیوستہ بود کہ دعوے فرزندے خواجہ حسین
 حضرت خواجہ بزرگ غلط است تا از چہ بود کہ اورا با این خیمہ باز بہ منصب تولیت رسانیدند۔ و
 بہ دعوے دختر نزدی او کہ بتفاخر و شرف ہمہ جان و ہمہ توان نمے فرزند علی سکوت و در زبہ
 حرف دیگر در میان نہ آوردند و بخلافات احکام شہعیہ کہ بحالت نفعت دان نمے فرزند ہما
 انکار بہت است بہا و بہت بحکمت سلیم و انالے بہ خلاصی کہ از حضرت خواجہ حسین مکتوب رسالہ بود و در زمان ان بہین بود کہ عا و انچنین عید ہما
 ہمدانکہ و مقام جمیر و ہون خواستہ۔ و ہر گویا نے غلبہ داری بعد از اجیر کاہ ہما ہستند

منصب بابت بر اولاد خود تسخیر میشود۔ آن محسن دوم زاده قاقا اگر استحقاق موزونی دارد
 داشته با ملاقات حق و مرائق او پر خستند مگر اینکه حضرت شیخ حسین را بدعوے اولاد و خیر ساری
 و انمودن محض انحراف بود۔ و اینجمله سخن سازی و رو باه بازی شیخ ابو الفضل نیز عم فقیر مولانا نجیب
 بوده باشد که بحشیم ظاهر نگردد انکار ماضی و اعتراف حال که در اکبر نامه نموده است بصورت تصحیح
 بنمایند باینکه اگر قول شیخ ابو الفضل در باب تکذیب دعوی اولاد خواجہ حسین بودے زہوار
 منصب شیخت و تولیت مزار حضرت خواجہ بزرگ پاز بدستور سابق بہ شیخ مغراندہ بہمان
 عزت و حرمت استقرار دستار نہ یافتے و نور الدین جہانگیر بادشاہ در روز نامہ خود کہ
 بہ تذکرہ جہانگیری موسوم است۔ در سن ۹۴۸ جلوس خود شیخ حسین را مہر خواجہ بزرگ نوشتے و
 یکدہار روپیہ بطریق خرج شمش ماہ نہ دادے و در فرمان اوقات مزار شریف حضرت خواجہ بزرگ
 تسبیح کردہ یک حصہ بحضرت شیخ مغراندہ رسانیدے و تجدید نثران تولیت شیخت
 مزار حضرت خواجہ بزرگ بہ دولت خود ترتیب دادہ عطیہ این منصب گرامی بوالہ نسبی حضرت
 خواجہ بزرگ نبیاد کردے۔ و بعد ازین کہ شاہ جہان بادشاہ نثران جلی و باب تقسیم مذکور۔ و
 فتوح صادر نہ ہو و جہان آرا بیگم نہت شاہ جہان بادشاہ کتابت فرمود بہ ہونر الی و اح و ملا
 حضرت خواجہ بزرگ نوشتہ بہ قول حضرت شیخ مولانا عبدالحق محدث دہلوی اتفاق کرد۔
 و وجود اولاد امجد ابرحق قرار داد۔ و سلطان محمد الدین اورنگ زیب الگیر در چند نوبت
 بحضرت شیخ نسید محمد سجادہ نشین زر کشیر حلا و قیل و نیل چاکمہ در نسخہ عالمگیر نامہ مولفہ محمد کالم
 موسوم عہد عالمگیری مرقوم گشت در سال جلوس چہارم و ہشتم و نہم و غیر آن کہ بزبان دولت سلطان
 قطب الدین شاہ عالم بہادر شاہ بن اورنگ زیب عالمگیر منہ نگام نصب سجادگی حضرت
 شیخ سراج الدین و بعد آن بحضرت شیخ تمیز الدین تذکرہ ماہیہ مہر نگین پیرزادہ و ارباب طائف

ملکہ انکار ماضی عبارت است از انکار اولاد و اعتراف حال عبارت است از مکت کہ بدعوے مہر نزادی حضرت خواجہ حسین

و فقر اصحاب و اکابران محترم دمام روضه منوره حضرت خواجہ بزرگ لقب کتابت آورده اند و دیگر
 فرامین و کسانداشان دہلی و بالخصوص سبہ مطالبات کہ بطور دستور العمل نظام اقامت
 روضہ منورہ ابو البرکات معین الدین اکبر ثانی بادشاہ دہلی بحوالہ آئین مستدوم و تصدیق قریب
 ترتیب تکمیل فرمودہ بہ حکام دولت بگشت فرستاد و حکام عالی مقام باتباع آن بالا شحکام احکام
 نافذ فرمودند و حوالہ سرور صاحب در بطن حضرت خواجہ سلطان استارکین و فوائد الثوائف حضرت
 حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیاء و سیر الاولیاء مولفہ سید محمد کہ بانی خلیفہ حضرت سلطان
 المشائخ و سیر العارفین مولفہ ملا درویش جالی و گلزار الابرار مولفہ شیخ محمد غوث بن جن بن محسن
 شطاری و اخبار الاحیاء مولفہ حضرت شیخ عبدالحق محمد دہلوی و منتخب التواریخ مولفہ ملا عبد
 مومن عہد اکبری و تاریخ فرشتہ مولفہ ملا محمد قاسم و سیر الاقطاب مولفہ شیخ الہ دیاچستی و مرآت الاسرار
 مولفہ شاہ عبد الرحمن چشتی و خزینۃ الاصفیاء مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری و مناقب الحبیب
 مولفہ مولوی نجم الدین محبوب بھنوی و مخیر الاولیاء مولفہ شاہ رشید الحق نبیرہ حضرت شیخ بھلی
 مدنی احمد آبادی و رسالہ احمی مولفہ ملا عبد الباری بخاری الاجیری و تیسار الالوار
 و جوامع الکلم و شجرہ اجمال و رسالہ ابرہیمہ ملفوظ حضرت شاہ ابراہیم چشتی و مدارج المہین مولفہ
 مولانا شیخ رحمت اللہ دہلوی کہ در خدمت حضرت محمد شاہ بادشاہ تالیف یافت در باب تامل
 حضرت خواجہ بزرگ معین الدین معین الاولیاء قدس سرہ و نیز تولید و تناسل و بقائے
 اولاد پاک و رونق و عزیت منصب سبب دشمنی بوجود یا جود ایشان در دہن منکران اولاد اجاب
 خاک مے اندازد مولف ہمدان اکثر از کتب و تذکرہ و فرامین مستحبہ سابق و غیر آن
 سواد ہا گرفته جز در سالہ ہذا کہ مستکہ مقام تشکیک و اعتبارہ را در دخل نباشد و علما
 آن کہ بالا مرقوم گشت جامعہ از اکابران و بزرگان دارالخیراجیر ساختہ دیگر زبان دارند و انست
 کہ در ان زبان کہ شیخ مبارک در قصہ ہاگو سکونت داشت بارہ از خیل کنیزان حضرت صاحب
 سجادہ خواجہ سلطان التارکین شیخ حمید الدین قسیمی سوا لی متاہل شدہ و از لطن او پیران و

یک دختر بچو آمدند - شیخ ابو الفضل فیضی و شیخ ابو الفضل و غیره چون شیخ ابو الفضل را دولت و
 کامرانی دست داد - و بسبب خدمت ملازمان شاهی بر سر پندی یافت معاصران او خبر بدند
 و از سستی نسب او سخن می زدند و زشت و زبون نامیدند و شاه رسانیده - از کینیزک زادگی او حکایت
 آورده - چون بادشاه را بر این معنی آگهی شد - و از شیخ ابو الفضل استفسار کرد - و جواب داد که
 تا در سن ۱۰۰ روز و ده مان حضرت خواجه تارکین شیخ حمید الدین صوفی ناگویی صحیح انساب است و نسبت
 غالبه زادگی با حضرت شیخ حسین اجمیری دارم که او هم من لایم نبه حضرت خواجه تارکین است و بران
 طفلی من و حضرت شیخ حسین در قصبه ناگور کج بودیم - زیرا که پدر بزرگوار حضرت شیخ حسین خواجه
 معین الدین ثالث بزمان غلبه کفر و تاخت آوردن سپهر پرستان ترک اجمیر کرده به ناگور طرح
 اقامت می داشت و همو بخواه و دختر نه جلیله و عقیقه از نهر گران حضرت خواجه تارکین قدس سره
 که نسبت بعید خواهر مادر من باشد در عقد نکاح آورده بود - با تسلیم این بادشاه تصفیه این
 قضیه را بر استفسار حضرت خواجه حسین اجمیری محمول کرد و قوت یکم حضرت شیخ منراشد از سفر
 حجاز و بار آمده بمقتام فخریور ببادشاه ملاقی نشد - پس بدید که آیا شیخ ابو الفضل را با حضرت شیخ
 نسبت غالبه زادگی ضاوق است - چون حضرت خواجه حسین این سخن بشنید و غضب شد - اما بنظر
 مصاحت وقت هیچ نفرمود و سخنهای دیگر بر دانت بالاخر چون بادشاه بدریافت اقبال
 استبداد کرد حضرت شیخ طوعا و کرها منعمه مود کل مومن افخه - ازان روز شیخ ابو الفضل با حضرت
 شیخ کینه در دل گرفت و دامن مستحی وقت بوده بتأیید و تقلید مشایخ تحجیری که بشفاعت ایشان
 روی فلاح دیده بود حکایت و نکایت حضرت شیخ از سر نو بنیاد داده و نیز سخنهای دیگر ساخته
 خاطر بادشاه را کدر و منقض کرد و بود در او دست لویه بگردن و بخواست القصه که سانیکه در حکام
 خدا و رسول خدا تحریف تجدد یعلی آرند و مناسک دین و اسلام و مسائل فقه و اصول را غیر از قیاس
 و عقول قرار داده به دلائل اعتسلی و بر این سببی آئین نو بنیاد کنند و در کایه طبع تصرف نموده
 بادشاه اصحا نشانند در پرستیدن آتش و آفتاب صلاح و بنیاد فلاح عقبه پنداشته و از امر و

نواهی شریعیه اختلاف در میان آن زند و به استیصال مسجد که حکم خانه خدا دارد امر فرموده بنمایند
 و بنا بر صنف خانه رسول الله علیه و آله و سلم گشتند و اوست و از امار باب حق و مالیه و توفیق
 محمدان بدکان است این مطلق بنجار و شمار کردند و بنایم به نظر حصول جاه و خاطر و پابنداری را بجان
 باطنه بود حیف است و نه از حیف که در دوزخ اند و دنیا طبعی بنیاد الوان زمین و اسلام بر باد دادند
 و به احکام آمین و آریش پیکر و صنام بر چهره خستند اگر بمقتضای طینت و عادت با حشر
 خواج حسین انکار اولاد کرده به تعصب و تشدد در آیند و به استیصال و تحریب و انظار بر بخارند
 به العجب نیست بهر حال از بس بیایک قال و مقال نم در کشیدن و مهر خوشی بر لب و دن بهتر
 از گفتن و بسیار گفتن است - غرض از قیامت قریب و دیوان محشر و او گری داد و محشر موعود
 و متیقن است اینک زمان جز او نر ابر و ملا فی ستم و دادرسانی بسید او و جفا مقرر نه فلاندا از
 نکایت زمانه و ارباب زمانه در گذشته نظر بر جدت و تحقیق منتقم حقیقی بر گماشته فارع با ششم

باب سوم

دند که اولاد درونی حضرت خواجہ زکریا علیہ السلام است و اول و ذریع

صل اول

آنحضرت خواجہ قطب الدین بن خلیا کالی و شعی قدس سره

آنرا واقف امر حقیقت آنرا که مالک عرفان معرفت آن خا زخم نیست و حدیث از کالی طبعی الاولیاء
 قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین بن خلیا قدس سره اصل او از خاک پاک او شمس است سال

همچنین از علوم صوفی و معنوی بهر و کمال بدست آورده دولت اختصاص ارادت تشریف خلافت
 از خدمت شیخ الاسلام معین الاولیاء حضرت خواجہ بزرگ در یافت و تلمیذ الرحمن بود و غیر آنکه
 چشم را بجزوت بست تا کلام الهی تا به پاره چهارم محفوظ دل و مفوظ بر زبان می داشت شرف بحبت
 در سال نخستین و نو و هفت و فضیلت خلافت در سن ششم صد و سبست منقول است زانیکه خواجہ بختیار
 قطب الاولیاء در صحر سعادت ملتان دهنده فرمود: بخود جنگیزی بر نواز حجتی باجم آورده
 باناصر الدین قباچه در آویخت و باز احبال و قتال را با نائیره تفنگ و بوارق تیغ گرمی جنگا
 در داد ناصر الدین قباچه از خنجرین دار و گیر ستوده آمده استمداد بهمت از خواجہ بختیار قطب الاولیاء
 درخواست کرد و خواجہ بختیار یک نوک تیر با و مرحمت فرمود و فتح یافتند ناصر الدین قباچه این عطیه
 گرامی و بشارت بزرگ را فال فتح و طفر بنید استند حمله لیرانه و جرات مروان بکار آورد و در مکان
 جنگیزی تاب مقاومت محال استقامت در خود ندید آئین خطر اسه و مسک فرار اختیار کردند
 آورده اند که خواجہ بختیار از ملتان بلی آمد و موضع کیس و کبری که بحال در آنجا مقبره بهایونست
 بمقیم شد محمد عطا قاضی حمید الدین ناگوری و دیگران از باب یقین سعادت در یافتند سلطان
 وقت هم بطریق ارادت و لقیاد حجبین نیاز بر رنگ استاد می فرمود و شرف حضوری بهت
 را بهینود صوری و معنوی پدید آشته توسل عشقیت و ارادت به افزود و نقل است که خواجہ بختیار
 قطب الاولیاء را در پنج سالگی خضر علیہ السلام به ملا ابو حفص نام سپرد کرده در باب تسلیم و تعلم
 قدغن مبلغ فرموده بود تا آنکه خواجہ قطب الاولیاء کتاب علوم عقلیه و نقلیه فرموده از خدمت
 ملا ابو حفص اخفست شد و قیمت آما و بغداد رسید و با شیخ شهاب الدین سهروردی شیخ اول الدین
 کرمانی رحمه الله علیہ مراسم صوری و زوالط معنوی افزوده بعزم مہندستان با شیخ جلال الدین
 تبریزی تا بلت ان رسیدند و بصحبت شیخ بہاء الدین زکریا رحمه الله علیہ یک چند توقف مزید
 به دار سلطنت نزول کرست فرمود و زانجا به پیرایہ عرفیہ اوسا جازیت حضوری ملازمت از حضرت
 معین الاولیاء خواجہ بزرگ درخواست کرد از حضرت خواجہ بزرگ ارشاد رفت کہ بعد مکان عارض

قرب جان بیت هر پنج مشغول بودن شاید و ما هم بنالیم اسباب بنام او هم رسید آورده اند که
حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء البزازین عزیمت بمی فرمود و به مالی موالی آن دیار فیض و نعام
علیقدر مرام بخشید و شیخ فرید خود گنج شکر بهر آن زمان حاضر خدمت خواجه قطب الاولیاء
بود و در گوشه تنهایی و گنج بنیوانی اعتکاف داشت چون بملازمت لازم الاطاعه حضرت
خواجه بزرگ معین الاولیاء مشرف گردید فرمودند با بختیار شاهبازی بدست آورده که غیر از
سدره المنتهی بجای دیگر آتش یازد نهند و بهر مین سل بافتنق با هر دو خدیو بزرگ این مقام شائق
و معرفت حضرت خواجه مسکون شکر گنج مفوض شد و پس انا ایام چند خواجه بزرگ معین الاولیاء
بصوب دارالخیر جمیر اودت فرمود و حضرت خواجه بختیار بهم تمام بنمازقت نه آورده فایده
اطاعت سفر بردش بهت برداشت هنوز و در آن نظر گرفته بودند که جماعه کثیر بادل طمس درو شد
و جانها میستند و در تعاقب رسیدند و بهر از شعوع و خضوع سکون خواجه بختیار قطب الاولیاء
در دلی تعجب کرد و حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء در حسب حال نظر فرموده خواجه قطب الاولیاء
را و دل کرده و قیام دلی دستور داده خواجه بختیار قطب الاولیاء بادل طمس دروید و دیده
اشکبار بر پشتند و در تلقین و تدبیر ارباب لک و سیر استغفال فرمود و روزه خواجه را برین بیت
وقت خوش بود مشعر

کشتگان خنجر تسلیم را بر زمان از غیب جان دیگر است

و مدت چارده روز در حالت کسرت غراق و کزشت ناکاه سر مبارک در آغوش شیخ محمد عطا
قاضی حبیب الدین ناگوری فراز کرده قدم پاک برزاقوئے مولانا شیخ به عالمین غزنوی دراز
فرمودند قاضی محمد عطا از جمال باکمال لثارت قرب و اشارت وصال دریافت استغفار
کرد که در باب حفاظت امانت و ارشاد و در مقدمه استقرار آئین جاوه خلافت ترمودیت
فرمودند که خرقة و عصا و تعلین و مصلحا که بواسطه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء بار رسیده
به شیخ فرید الدین مسکون باید سپرد و بعد ازین هیچ گفت و محل زندگانی از اقامت و دفنایی بر بست

برائے اخراج و اسبصال خواجہ فرید مستور درخواست کرد اما حاکم ملت ان که از تحقیق حال اکمل باقی گشت
قاضی نکر را معتب و مقهور نموده بحال چون متقاضی نکر را خیر از خجالت و تشویر چیرے بست آمد
قبول صلہ معقول قلندے را بہ آزار خواجہ فرید مامور کرد روزی کہ خواجہ فرید من ردا بر روی خدا
کشیدہ مشغول بحق بود قلندے ساز و درون حجرہ درآمد و خواست کہ خواجہ آزار رساند خواجہ بصر فطن
آگاه شد بہ خائے امر فرمود کہ قیاس نہ رکوب سید کا از نیجا بردہ دیگر نہ رسوائے جهان خواہد شد قلندے چون
این سخن بشنید بحال خود نمائد و رو بہ فرار نہاد فرمود صاحب اخبار الاخیار کہ خواجہ فرید را در آغاز مجاہدہ
بموردہ طے اتفاق افتاد و روزے کسے بوقت فطرا طعام آورد خواجہ فرید مسوئوز تمام بخوردہ بود
کہ استغفر ع شد چون با داد بوازمت خواجہ قطب الاولیاء مغفرت شد فرمود بیا فرید طعام شبینہ از
مال حلال نبود احمد للہ کہ اذان محفوظ داشتند صاحب تذکرۃ العاشقین آورده است کہ تاجر کے چاند
مہار شتر کہ معمول نیسات و شکر بہ دند ب دہلی میرفت چون بہ اجو صحن رسید خواجہ فرید پرسید کہ بہشت
شتران چہ بار آورده گفت نمک است فرمود نمک خواہد شد چون بہ دہلی رسید و بار با یکشاد ہمہ نمک بود
از راحت اعتساب مولفہ خواجہ جلال الدین نظام الاولیاء منقول است کہ روزے محمد یار نام کہ از باران
خدمت بود از بس سہ سہ مضطر بخدمت آمد چون حضرت خواجہ فرید خود و جہد طال و موجب حلال
پرسید التماس کرد کہ برادر من بحال زار باشد ادر عرض گرفتار است اودا سکننا نزع گوشت بخد مت سلیم
فرمود نظر بخت ما باید داشت اینک رو برو و نیک بین کہ برادرت از قضاے معلوق رنگاری
یافت ہاندم محمد یار بستانان و فرحان بجائے خود آمد و برادر مالوس اسحیات را مضطر صلوات
مکملیت

وار مشاہر خلفائش تفصیل انیست

خواجہ نظام الاولیاء - شیخ جمال الدین ہانسوی - شیخ علی احمد صابر بہ الدین لیان - شیخ
نظام الدین شہید سید الدین احقاق - شیخ زین الدین - شیخ نجیب الدین متوکل - شیخ داود باہی
شیخ جلال الدین - شیخ رکن الدین - سید محمد کرمانی - شیخ منتخب الدین - شیخ تبرہان الدین غریب

شیخ یوسف - شیخ برهان الدین صوفی - شیخ محمد مکیانی - شیخ شکر ریزه و غیره رحمته الله علیهم اجمعین و
تاریخ وفات خواجه فرید در سن شصت و شصت و چهار مرقوم است +

شیخ بدر الدین غزنوی حشپی

خلیفه حضرت قطب الاولیاء خواجه بختیار است به سماع و محبت تمام داشت - نزدگان به محضر
بخطمت مشهور است او متفق بودند و او هم صحبت خضر علیه السلام بود و در او پائین در از قطب الاولیاء
خواجه بختیار است و در سال شصت و پنجاه و هفت تاریخ وفات او منقول است +

شیخ نطف الدین ابوالموید

مرید شیخ عبدالواحد غزنوی است چون به بلخی آمد - بشرف ملازمت خواجه قطب الاولیاء کار خود بجا
رسانید و غرقه خلافت پوشید - شیخ جمال الدین کولوی از اولاد او است تاریخ وفات او در سال
شصت و هفتاد و دو رقم نموده اند +

قاضی حمید الدین ناگوری

نام او محمد بن عطاء است مولد او بخارا و منشأ او ناگور و دفن او در بلخی است در آغا قاضی ناگور بود
بالاخر در تخرید و تفرید پرداخت و در حبس در گرفته از شیخ شهاب الدین سهروردی مرید شد - او را بخت
خواجه بختیار قطب الاولیاء ارادت و اثنی و محبت صادق بود و تا به دم در اسپین در ارادت و محبت
دقیقه فرو نگذاشت - در بیسیفی صحبت و نسبت خواجه قطب الاولیاء را در سماع علوم تمام بود و بسیار
دوست داشت تا آنکه علماء وقت و نبالش گرفتند و محضر ساختند و بیدار کرید بستند -
قاضی حمید الدین را تصنیفات بسیار است از جمله کتاب طوابع شمس شهرت تمام دارد تاریخ
وفات او در سال شصت و هفتاد و هشت مذکور است +

شاه خضر رومی

مشرقیان را داشت صاحب کرامت عظمی و خوارق کبریه بود چون برپند و نین آمد بهلاز
خواجه بخت یار قطب الاولیا مشرف شد و کلاه و خرقه دریافت و بلاست محاورت فرمود
سلسله او قلندر حیثیت مشهور است +

شیخ جمال الدین خطیب هانسی قدس الله سره العزیز

شاهباز عرصه نبوت شیر و لیر پیشه بیشه جبروت فرید العصر فرید الاقطاب جمال الاولیا شیخ جمال الدین
خطیب هانسی قدس سره که سلسله نسب او به امام ابوحنیفه میرسد و خلافت از حضرت خواجه
فرید مستود جابر کمالات بود خواجه فرید بقاضای محبت او در وازده سال در هانسی سکونت
داشت و میفرمود جمال جمال نا است و گاه میفرمود جمال میخا هم که برگرد مسرت بگردم و بهر
خواجه شیخ فرید خلافت می داد با و میفرستاد اگر او قبول میکرد درست می بود اگر او را
باز خواجه فرید قبول نمیفرمود روزی شخصی بخدمت خواجه فرید آمد از و پرسید جمال نا چال دارد
جواب داد که ازان روز که بشناسیت درست کرده است اسباب دنیا و شغل خطابت ترک داد
و محبت تقیم و بلاغ عظیم میکشد با سماع اینی خواجه فرید سرور شد و فرمود الحمد للہ که خوش میا
ویرا بعد وفات در واقع دیدند و حال پرسیدند گفت چون مراد گرد کردن فرمان رسید که بصدقه
صلوة البرج متسل نماز شام بخشیدم آوزده اند که بعد چند گاه بنظر بنیاد قبه بالانست قبر آن کاین
آغاز کردند چون به نزدیک رسیدند سمت قبله غرقه نمودار شد و بوسه لطیف و اسحبه شبت
یا قنند همان عت از انجا آورده اند و باز پوشیدند و رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ نجیب الدین متوکل

برادر حقیقی و خلیفه شیخ الکبیر خواجہ فرید مسعود است صاحب حال و کمال بود صاحب اخبار الانبیاء و غیره
که در غیور و دیشان جمع آمدند و حاضر فرمودند و در خانہ شیخ چیز سے نبود کوزه آب پیش درویشان
آورد و گفت کہ حاضر ہیں است درویشان ہر کوشش نصیر لطیب خاں کوزه آب گرفتند و آب نوشیدند
وفات شیخ در سال ششصد و ہشتاد و یک ہجری مذکور است ۛ

شیخ بدر الدین بن علی بن سحاق بخاری

از افاضہ خلفائے خواجہ فرید است عالم علوم صوری و معنوی بود در آغاز با درویشان انکار داشت
اما بتصرف باطن حضرت خواجہ فرید متوجہ شد و خرقہ و خلافت یافت و بمرتبہ کمال رسید تاریخ وفات
ششصد و نود و منقول است ۛ

شیخ منتخب الدین شتی

از اوت و خلافت از حضرت خواجہ فرید داشت منقول است کہ از عالم غیب و ماطلت زنگار باد
میسید و اواز قیمت آن بہ مایحتاج درویشان سے پرداخت در سن ششصد و نود
ہجری وفات یافت ۛ

سید محمد بن سید محمود کرمانی

از عمائد احباب و اعیان اصحاب خواجہ فرید مسعود است اول بتقریب تجارت لاپور آمدہ و از انجا چوہین
پہ پاپورس حضرت خواجہ فرید شرف شد در سال ہفتصد و یازدہ فوت شد ۛ

خواجہ سلا الدین بن خواجہ بدر الدین سلیمان

نیزه و صاحب بدو دست تابت پنجبناه چار سال برین شجرت ارشاد ممکن بود و بزهد و زنگی
سکندر با سباب ارباب سنیاسر و کار نداشت تا پنج وفات در سال مفقود و بستی قوم است +

مولانا داؤد بالی

در نزاج ردو لے سکونت داشت و ارادت و صحبت او با حضرت خواجہ فرید سود صادق است
خواجہ نظام الدین محبوب الاولیاء ذکر او بسیار میگردد و میفرمود که صاحب کمال و محبت بود و در حرم ^{علیه} ^{صلوات}

فرع اول

از حضرت سلطان المشائخ صد آراء بزم عرفان و معرفت هر سر فیض اعلیٰ عظمت تاجدار کشف و تحقیق
یافته مراحل موت ازل سببیت و الوهیت شاه المشهودین منظور نسبت نظریات نظام العرفان نظام الدین
سلطان المشائخ خواجہ نظام الدین محبوب الهی قدس سره العزیز - خلیفه برحق خواجہ
فرید سود است از سر اعزاز آگهی آتش عشق و در دل و سوداے محبت و سر داشت - تا آنکه بهر
و توسل شیخ نجیب الدین متوکل - بکازمت خواجہ فرید سود مشرف شد و انگاه که دولت پادشاهین
و نظر مشتاق بر جمال میل شیخ کبیر خواجہ فرید سود فست و ادا خویشیتن برفت و عمر عزیز و جهد بلیغ
که در کتاب عساکرم عقلی و نقلی صرف نموده بود و ثمره آن در طرقتہ العین به جلوه مشهود وجود
مکملیت و ذوق تازه و مسلمات - بے اندازه دریافت - و از هر حصول منصب قصه که بتقصی علم
نظام و نشانده نشاندی بود در گذشته تیر و بود که بخدمت حضرت خواجہ فرید سود احوال و احوال خود
چیز عرض دهد که بیک ناگاه خواجہ فرید با و متوجه شد - و سخن نخست که بر زبان حقایق بیان

حضرت خواجہ فرید رفت اینست *

اے آتش من اوقت لہا کبا کبہ

سیلاست تیا قست جانا غراب کردہ

چون حضرت سلطان المشائخ خرقہ خلافت دربر راست کرده در دلی آمد و بمقام غیاث پور سکونت اختیار کرد۔ از هجوم جنایت کہ ہزار ہزار جمع مے آمدند۔ اندیشہ نقل بجان کنون خاطر می داشت زیرا کہ انجمن نام بالغ خلوت خاص بود۔ ناگاہ جولے از مردمان غیب پیدا آمد و بہ سلطان المشائخ خطاب کرد *

انکہ کہ تو مہش دی نمیدانستی انگشت نمائے عالمے خواہی شد

و نیز استاد فرمود کہ مقتضائے مروت و مراکبی اینست کہ انجمن در خلوت و خلوت در انجمن

سلطان المشائخ میفرماید کہ از آخر و اندیشہ نقل بجان از خاطر مبرفت۔ و بموجب اہدایت خلق و

عہدات حق مشغول شدم۔ صاحب اخبار الانبیاء میفرماید کہ چون علامہ الدین نجفی از دافنا بمنزل اقامت

سفر اختیار کرد و تخت دلی تبصرہ سلطان قطب الدین درآمد۔ و خضر خان را کہ مرید و متفقہ

سلطان المشائخ بود بہ قتل رسانید۔ و ہم چپے آزار سلطان المشائخ سے موقوف بکار آورد۔

روزے از قاضی محمد غزنوی کہ از ارباب تشارہ بود پرسید کہ انجمنین زر کثیر و سرمایہ خیر بہ شیخ

از کجا میسر۔ قاضی مذکور کہ ضلالت جاوید بنامش رقم زده بودند۔ جواب داد کہ ہر یک از مومنان

بادشاہ و متوکلان چند آگاہ علی مت در مراتب مناسب اند و رتوبت میرسانند۔ بہ تملع انجمنی

سلطان قطب الدین از خود برفت و در آتش رشک سوخته علان داد کہ ہر آنکہ با یطائف

و مخالف با سلطان المشائخ ہمت خواہد کرد و از دولت بادشاہی محروم و موقوف خواہد شد

اما چون این وقعہ ابوش حق نبوش سلطان المشائخ رسانیدند۔ خواجہ قبیل خادم را کہ

متولی اوقاف دار بود امر فرمودند کہ از امر و صرف مطیع المضاعف کردیم۔ عند الاحتیاج

اسم فوات۔ بربان آوردہ۔ و دست طلب در گوشہ طاق برزہ۔ بقدر ضرورت میگرفتہ

خواجہ قبیل همچنان عمل کرد سلطان باطلاع انجمنی۔ بغایت محبوب و منفعل شدہ۔ کہ

بخد مت حضرت سلطان المشايخ فرستاد و بمقدم پاكش التجب كرده سلطان المشايخ در جواب
 فرمود كه خد مت ايوان شالان شايان درويشان نميت - آورده اند كه بادشاه را كينه و عناد از اين
 جواب در دل جا كرد و بطلب سلطان المشايخ اصرار و استبداد فرمود و فرستاد جميع مشايخ و اكابر
 دهلې برسم فاخته در مقبره شيخ ضياء الدين معي جمع آورده بودند سلطان قطب الدين هم بجاي
 خود نشسته تلاوت قرآن ميكرد - آنكه كه حضرت سلطان المشايخ تشريف آورده - غير از سلطان
 كه او قرآن ميخواند جميع مراسم تجليل و تعظيم بتقديم رسانيد سلطان بامشاهده اينچنين عظمت
 والو هيئت انديشه ناحق در دل پيدا شد و بواسطه جميع كه از اكابر دولت دنيا بودند بحضرت
 سلطان المشايخ درخواست كرد كه بديدن بادشاه هر روز و الا نه به آغاز هر ماه يكبار تكليف
 مينوده باشند - هر چند كه سلطان المشايخ به سر انجام جواب اوقات نكرد و پيچ نكفت
 ابانظر ان وقت كه دكبين گاه شش و فساد بودند تقنيه مسكوس كردند - و خاطر بادشاه
 را از مقدم شيخ مطمئن كرده غره موعود كرد - بادراك شهرت ثمنخي خواجه وحيد قرشي و اعزاز الدين علي
 شرف حضور بخد مت حضرت شيخ در يافته در باب رفتن نزد بادشاه استفسار كرد - فرمود كه
 هرگز خلاف طريقي پيران ما نخواهد شد و سلطان باراده خود ناكام خواهد ماند - بعد از اين فرمود كه
 شبي در واقعه ديده بودم كه بر فراصقه نشسته ام و گاهي باشايخ در از قصه من ميگفت تا گريه از جا
 برخاستم و هر دو شاخ بدست گرفته بزبونگان دادم تا اين كه گاو و بر دهن زمين افتاد و ملاك شد
 آورده اند كه چون غره ماه واقع شد سلطان المشايخ بديدن بادشاه تكليف نكرد و همون شب شخصي
 از نسل مغل باشارت خسرو خان سلطان قطب الدين را قه تل رسانيد ميگوييند كه
 سلطان المشايخ متاثر نبود چون عمر شريفش بنود و يك سال رسيد - بجوارض صحن ابن عاربط بنال
 و بز و هشتم از آغاز مرض بعبد نماز پيشين يك دستار خاص و پيراهن و مصل و مثال خلافت
 بمولانا پيران الدين غريب و يك دستار و پيراهن مبارك بمولانا شمس الدين مرحمت فرموده
 بهر يك بنندگان خدمت انجام فرمود و تسبيح و مصل و خرقة و كاسه و عصا هر آنچه كه از خواهر فرستاد

یافتہ بود شیخ نصیر الدین محمود سمرقند را که در دہلی باید بود و جفا سے رو نگار باید کشید پس از ان بہ نماز مشغول شد و کہ کتاب اولیام گرفت آن صد نشین صاحب صدق و صفاء و چار رحمت حضرت کبریا پیوستہ فہرست گرامی اصحاب کبریا فخر خلافت ممتاز بودہ اندیکست ۛ

فہرست خلفا

خواجہ نصیر الدین شیخ نصیر الدین شیخ انجی سراج شیخ قطب الدین مہمند شیخ حسام الدین متانی -
 مولانا جمال الدین مولانا فخر الدین - خواجہ حسام الدین سوختہ نمبرہ مصنف الاولیا حضرت خواجہ بزرگ
 مولانا ابوبکر - مولانا فخر الدین فیروزی - مولانا عہد الدین بی - شیخ برہان الدین غریب مولانا وجہ الدین یوسف
 مولانا شہاب الدین امام - مولانا شیخ محی الدین کاشانی - مولانا وجہ الدین ثانی - مولانا فصیح الدین
 مولانا شمس الدین تخیلے - خواجہ کریم الدین سمرقندی - شیخ جمال الدین آودھی قاضی الدین
 مولانا کمال الدین یعقوب - مولانا بہار الدین شیخ مبارک - خواجہ مفر الدین - خواجہ ضیاء الدین فی
 شیخ تاج الدین داوری - مولانا مویہ الدین نصاری خواجہ شمس الدین خواجہ زادہ مہر خسرو - شیخ
 نظام الدین شیرازی خواجہ سالار شیخ فخر الدین میرٹھی شیخ علماء الدین - شیخ شہاب الدین کفوری
 مولانا حجۃ الدین ملتانی - شیخ بدر الدین - شیخ برکن الدین چنبری - شیخ عتبہ الرحمن سازگوری
 حاجی احمد بدائی - شیخ لطیف الدین - شیخ نجم الدین محبوب - شیخ شمس الدین دہاری - خواجہ یوسف
 بدائی - شیخ سراج الدین حافظ - قاضی شاد علی - مولانا قوام الدین یکے انہ - مولانا برہان الدین
 سادری - شیخ نظام الدین مولے - قاضی عتبہ اکرم قدوانی - قاضی قوام الدین قدوری مولانا
 علی شاہ جاندار - خواجہ نقی الدین خواجہ زادہ خواجہ نظام الاولیا - سید محمد کرمانی - سید یوسف حسنی -
 حمید شاعر قلمند - امیر خسرو دہلوی - امیر حسن علانی سجری - شیخ برہان الدین بالنوی - ثانی
 فخر الدین ایچلووری - رحمۃ اللہ علیہم اجمعین ۛ

شیخ نظام الدین شیرازی حشّتی

فخر حلافت حضرت خواجہ نظام الاولیا وار و بصفا علیہ آراستہ بود و بشیوہ درویشی
پیراستہ و بر تہ کمال شیفگی در سماع داشت سال ہفتصد و ہفتزدہ تالیخ وفات او است
رحمۃ اللہ علیہ

قاضی محی الدین کاشانی حشّتی

فضیلت یافت از خواجہ نظام الاولیا دریافت بود و زہد و تقویٰ ممتاز بود و معلوم تفسیر
یگانہ آفاق در سال ہفتصد و نوزدہ ہجری وفات یافت

خواجہ شمس الدین خواہر زادہ میسرور

برگزیدہ روزگار بود و شیفۃ محبت خواجہ نظام الاولیا وقت تحریر یہ کتاب شیخ ندیدے
تحریر یہ نہ ہستے۔ چون اور امرض موت در گرفتہ بود و خواجہ نظام الاولیا بہ عیادت میرفت باشتا
راہ خبر آوردند کہ فوت شد خواجہ فرمود الحمد للہ کہ دوست ہوت پیریت ہفتصد و دو سال وفات او است
رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ امیر خسرو دہلوی حشّتی

سلطان الشعرا بران لفصل ما بود و حضرت خواجہ نظام الاولیا عقیدت ارادت تمام داشت
و حضرت خواجہ ہم اور محرم ہزار و شیرزم خلوتی انگاشت و برکۃ اللہ لقب کردہ بود و دو بار
بہ عطائے خلعت حلافت مشرف فرمود و نقل است کہ او شرب بہ نماز تہجد ہفت پارہ قرآن
خواند و ہر شب بخیرت حضرت خواجہ نظام الاولیا مشرف شدہ و بہ باب سخن گفتے و در راس

عشق و محبت خواجہ سوخته و برشتہ بود کہ پیر بہن مبارک بالائے قلب آتش خورده میخاند۔ آورده اند کہ
 هنگام ارتحال حضرت خواجہ نظام الاولیا اور دہلی نبود و معیت بادشاہ بصوب بنگالہ قیام داشت
 چون خبر وفات حضرت شیخ بشنیدہ مراجعت بہ دہلی کرد و دروے گرد آلودہ و دیدہ نم آلودہ فرمود
 بالید و کسوت سیاہ در بر کشید۔ بالآخر بفروردی در ہفتہ تصد و بست و پنج رحلت فرمود و رحمتہ اللہ علیہ

شیخ وجیہ الدین یوسف ہشتی

از مقربان خدمت نظام الاولیا بود و بعد از تشریف حلافت بصوب خدیوے رفتہ بہدایت و
 تلقین حلافتی بسر برد و در سال ۷۲۹ ہجری بمقصد ولایت دہ ازین کہنہ رباط۔ لیساط حیات بر بست
 بمقام چندیرے مدفون شد۔ رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ حسام الدین ملتانی

از خلفائے نامدار و صاحب باور است حضرت خواجہ نظام الاولیا است بزہد و فرح و یاران جلسہ
 بود و اکثر اوقات حضرت شیخ اجینفر مورکہ شہر دہلی در سایہ عاطفت نظر حمایت است کہ مردہ اندک را در بجا نہشت شیخ
 بزیارت میں شیخ دفین فرماید چون آئندہ حضرت شیخ فرمود کہ اگر کسی خواہد کہ بزیارت حتم رسالت و صد نبوت مشرف
 شود باید کہ نیت علیحدہ کند۔ اگر چندیل حج کعبہ بہرینہ منورہ متن موجود است۔ اما شرف زیارت حاصل
 نمیشود۔ چون این سخن بشنید باز بزیارت مدینۃ الرسول را ہی شدہ وفات او در سال ۷۳۵ ہجری و پنج
 مذکور است۔ رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ فخر الدین مروزی

از مروان با خدا واسوہ اصفیاء و اصحاب خواجہ نظام الاولیا بود روزے بجدت خواجہ التماس کرد
 کہ رقتہ مرآت شکی علیہ کرد۔ کوزہ پر آب از غیب نمودار شد شکستہ و خوردم خواجہ غرور بالست خورد۔

هر چه از غیب میرشد عیب باشد - آورده اند که او کتابت قرآن میکرد و غیر ذلک شش از چهار آنست که میرشد
و انکار میکرد و فائز آن جامع الکامالات در سال هفتصد و سی و شش منقوش است بحمده الله

میر حسن عسکری سنجری خشتی

سر آمد فصاح روزگار و خلیل شاعران از کتب خیال بود - و بحضرت خواجه نظام الاولیا محبت
محبت و عقیدت بمرتبه کمال داشت و شرف خلافت دریافت و کتابت خواتم الفواد از موقوفات
حضرت خواجه مجتمع ساخت و در سال هفتصد و سی و شش در شهر دیوگیر وفات یافت بحمده الله علیه

مولانا ضیاء الدین برنی

از مقرب و متمدن خلفای حضرت خواجه نظام الاولیا است و از بس مورد اکرام و مصلحت انعام بود و بخدمت
حضرت شیخ اکثر کلمات بلیغ گفته و خواجه نهم و میر حسن عسکری مودت و تود و تمام داشت
بسیار تالیف و تصنیف از یادگار اوست سال فائز هفتصد و سی و شش رفته اند بحمده الله علیه

شیخ برهان الدین غریب

برگزیده روزگار و صوفی بادتار صاحب فوق و سماع و وجد و حال بود و او را بحضرت خواجه نظام الاولیا
محنت بسیار و خصوصیت بی شمار بود و یکی که در مدت العمر خود بصوب غیاث بود که مسکن بر شد بر حق بود
گاس پیشت نداده و شرف خلافت از خواجه نظام الاولیا دوبار دریافت چون باتباع ارشاد حضرت خواجه
نظام الاولیا بر دلالت دیوگیر امور شد - در آنجا قبولی عظیم یافت - آورده اند که شیخ زین الدین غریب
وطنه که است حضرت خواجه را شنیده از شیراز دیوگیر آمد - و چون شیخ را در سماع متوجه دید و در گشت
شیخ بر خطر او و خوف آورده گفت که چندین مسافت بنظر ملاقات درویش اختیار کردن باز بمنزل
مقصد رسید در حصول کار توقیف در زمین دلیل دانش و آگاهی نیست - اگر خطر یا دستوران کلام

اور استفسار باید کردہ انشاء اللہ تعالیٰ سے رفع خواہد شد بہ استماع اینی شیخ زین الدین در مجلس سماع
حاضر شدہ میں بزمین نہاد و وجد آغاز کردہ و خطر ہا کہ مکنون خاطرش بودند رفع گشتند بہ نیا نچیز
میدان با اعتقاد چنانے یافت و بعد ایام معرود و از کمالان ثبات گردیدہ از میدان حسن شیخ حسین
ملفوظات اندام جمع کردہ بہ ہر اہل بیت محبوب موسوم کردہ شیخ فرید الدین و شیخ کمال الدین کا سانی
و شیخ رکن الدین از مشاہیر خلفائے شیخ برہان غریب بودہ اندر سال وفات او ہفتصد و چل
و یک منقول است رحمۃ اللہ علیہ ۛ

شیخ شمس الدین سیحی

خلیفہ مستند حضرت خواجہ نطنام الاولیاء است اکثر علمائے دین شاگرد او بودند اصل و
از ملک اودھ است ربائے الکتاب علم بڑی آندہ بودہ و کمال علم بزمین غایت رسانید از علما و
کسے را با او محال مقادمت نبودہ روزی بوسیلہ شیخ صدر الدین بحضرت خواجہ نطنام اولیاء
بار یافت و بمشاہدہ جمال مبارک زمام اختیار و دانش از دست دادہ و بشریت معیت جنانیت
مشرف شد وفات او در سال ہفتصد و چل و ہفت منقول است رحمۃ اللہ علیہ ۛ

خواجہ جام الدین سوختہ

بن خواجہ فخر الدین بن شیخ الاسلام حضرت خواجہ معین الحق والدین سید

سوختہ آتش محبت و دروختہ ناک مودت بود سید و اعدا و دیدہ شکبار و اشت بہ سلطان الشیخ
نظام الادب اہم صحبت بود تجربہ و محنت و عسرت زندگی میکرد صاحب مائت بزرگ کراٹ
شترک بود رشب ہامیگریت و بر دروغم سے زیت آورده اند کہ اہم جمال خواجہ بزرگ سید اولیاء
بود و جلوتہ پاکش بندگان طریقہ حقیقیہ را از جامے ربودہ خواجہ نطنام الاولیاء اور دست ترواشت

و بیشتر بر حال و احوال او پرداخته نقل است که روزی خواجه حسام الدین به وقت غروب در چمن
بر دست پاک خواجه معین الاولیا جدا معجزه خود حاضر شد و به ذوق و شوق تمام در پائین بر قد پاک
پوسند دادن چشم مالیدن آغاز کرد و در آن حال از درون مزار فالض الافاندا برآمد و فرزندین
این همه سوز و گداز و محبت و محنت که بر خود می پندید موجب تفریح و تفتیح مشام و باعث تسکین
انبساط ارواح جد و پدر شد شبی این زحمات و محنت بر خود روا دارد که کار تو با انجام رسیده و خدا
تو بر تو ناسم فرمود و پیام نرید چون از خدمت هزار خصلت بشد بهجت چیره دینی سیکر پریشان
که مقصود بودند تا بهجت است و مجال اقامت اجمیر در خود ندیده بهجت بهجت بهجت آمد و بعد از
چند ایام ازین که به رباطه زندگانی معیال م قدس شادی و کامرانی ز خصلت سفر برداشت و بهجت
با تخریصی بر سر راه اجمیر در فوج شد سال من فایده بهجت و چهل و یک تم نموده اند تا آن که پاک
و مخرج اتمام و مطاف عوام است و از سترگ نشیض مزار برکات آثار نیست که گاهی به امر اض و بایه
در آن یاشنید بهجت شود *

شیخ عزیز الدین صوفی

از خلفای عظم و مقربان معظم حضرت خواجه بطنام الاولیا است مادرش دختر خواجه فرید شود
بود کتاب تحفته الاربار از ملفوظات خواجه بطنام الاولیا جمع کرده است روزی که او به خدمت
خواجه بطنام الاولیا حاضر شد حضرت خواجه در حالت استغراق بود چون بحال باز آمد پرسید
کیستی التماس کرد عزیز فرمود عزیز خواهی شد انشاء الله تعالی وفات او در سال بهجت
و چهل و یک هجری مرقوم است - رحمه الله علیه *

شیخ عثمان انجی سراج

از محبوبین دوستان و خلفای خواجه بطنام الاولیا است - آورده اند که او بار بار بهجت

سلطان المشائخ آمده بود۔ اما از علوم متعریفه نداشت حضرت شیخ مولانا فخر الدین زراوی فرمود
که اینچنان صورت خوب و شامال مرغوب دارد۔ لیکن بجهت سبب هرگی علم حیف است که از
دولت معرفت محروم است۔ مولانا فخر الدین عرض کرد که باندک اہتمام حضرت شیخ و شواریت
بعد از ایام چہ روز علوم معرفتہ بہرہ خواہد ماند چنانچہ مولانا کو در تعلیم قدیس آن مہاجر جمیلہ کو
دو اوراد شش ماہ تہذیب کمال رسانیدہ بخدمت آجہ نظام الاولیاء حاضر آورد حضرت خواجہ نظام الاولیاء
از بس خوشوقت و مسرور شدہ بہ شرف بہجت اورا مشرف کرد۔ و در اندک زمان خرقة خلافت
در یافتہ بولایت بنگالہ مامور شد۔ بارہا حضرت خواجہ نظام الاولیاء میفرمود کہ انخی سراج۔ آئینہ
ہندستان است۔ وفات او در سال ہفتتصیف و پنجاد ہشت مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ

مولانا وجیہ الدین بانلی

دشمن متعجب بودہ و استاد وقت و در ریاضت عبادت زہد و تقویٰ گمانہ روزگار۔ در آخر
مرید خواجہ نظام الاولیاء گردید و کمال عقیدت بہ حضرت او داشت۔ او میگفت کہ وقتہ بانی پت
میفرم در اثنائے راہ شخصے را دیدم کہ او صوفی بود و در دل من نوعی انکار آمد۔ او گفت یا مولانا
چیزے مشکل داری و مرا در علم مشکلات مانده بود۔ ہر یکے را بیا و میگویم و او جواب ہامو نہ گفت
تا آنکہ سندہ قضا و قدر بہ لوب خوب گفت مر اطمینن کرد۔ و بعد از اتمام بحث پرسید
تو مریدستی۔ گفتم از سلطان المشائخ خواجہ نظام الاولیاء۔ گفت شیخ نظام الدین قطب است
قبر مولانا کو در کبرجہ حوض شمس در خطیرہ قاضی کمال الدین است رحمۃ اللہ علیہ

خواجہ نقی الدین نوح

پسر خواہر زادہ خواجہ نظام الاولیاء است حافظ قرآن بود خواجہ نظام الدین و اولیاء در مالت
مرض پیش خود طلبیدہ خرقة و خلافت مرحمت فرمود۔ و وصیت کرد کہ ہر چہ تہذیب گاہ داری

اگر چیزی بر تو نباشد بر آن بگمان نباشی که خدا ترا خواهد داد۔ و هیچ کیے را بد نخواهی و بخارا
 ببطا هل کنی و اور از رستمانی که درویش اور را نخواه نباشد۔ اور حالت حیات خواجہ نظام الاولیا
 درین شبانہ رحمت حق پرست۔ رحمۃ اللہ علیہ ۛ

خواجہ برہان الدین مانسوی

مستحق است کہ خواجہ جمال الاولیا شیخ جمال الدین مانسوی اور اوطاف لگی گزشتہ رحمت حق پرست
 بود۔ حضرت خواجہ فرید شو اور پیش خود طلبیہ و بسیار لطف و عنایت کرد و خلافت نامہ و
 مصلحا و عصا باغشتہ کہ بہ شیخ جمال الدین روانہ کردہ بود بہ شیخ برہان الدین عطا فرمود۔ و بخت
 خواجہ لطف نام الاولیا وصیت فرمود۔ خواجہ برہان الدین ہر سال بخدمت خواجہ نظام الاولیا
 آمد۔ و تربیت یافتہ و تا زمان حیات خواجہ نظام الاولیا کہ را بہ بیعت قبول فرمود
 رحمۃ اللہ علیہ ۛ

شیخ قطب الدین منور

ظہف الرشید خواجہ برہان الدین مانسویت و خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نظام الاولیا است
 جامع کمالات و مظهر کمالات بود۔ و خواجہ منور غاسے خلق نہ داشت۔ و در مدت اعمار حجرہ با اختیار
 خود بیرون نہ آمد۔ و خانہ امر انرفت و توکل و قناعت گزرنید نقل است کہ وقتے سلطان خلیفہ
 بہ مانسوی رفته بود۔ نظام الدین کہ یکے از ہمائد خدمت بادشاہ بود از نزدیک خانہ حضرت شیخ
 بگذشت پرسید کہ خانہ از کدام است گفتہ شد شیخ قطب الدین منور خلیفہ خواجہ نظام الاولیا
 گشت کہ عجب است کہ بادشاہ بہ مانسوی بیاید۔ و او بدین بادشاہ نہ آید۔ چون بخدمت سلطان
 رسید گفتہ کہ اینچنانچہ است از خلفائے شیخ نظام الحق والدین کہ بدین بادشاہ نہ آمدہ است
 سلطان در خفا بہ شیخ منور فرستاد شیخ حسرہ آمد و

در دلیز بنیشت شیخ زاده نورالدین بیرون آمد و گفت که مندی - شیخ شمارا میطلبد - شیخ حسن برهنه
 پیش آمد و گفت شمارا سلطان طلبیده است فرمود که درین باب اختیار خود نمیروم - بعد بروی سبزه ای
 گفت خیرم افزایان است که شمارا برهم - فرمود احمد الله با اختیار خود نمیروم - بعد بروی سبزه ای
 کرد و فرمود بخدا سپردم و صلابت گرفت و عصاره دست گرفته را میاشد - شیخ حسن برهنه بپوشی
 اسپاشت کرد - فرمود قوت پیدا ده فتن دارم - چون متصل خطیره جد بزرگوار رسید پایان قبر
 جد پدیدفت - و بعد زیارت عرضداشت کرد که بانشای خود از کلبه عزت بیرون نه آمده ام مرا نه خطیره
 میبند - چون از خطیره پاک بیرون آمد - شخصی صغیر در پیش او آمد و دستبول کرد و با بختانه فرشت
 چون بداند سلطان رسید سلطان انعام فرموده بدلی روان شد - و آنجا حضرت شیخ را
 پیش خود طلبید - و چون سلطان دانست که شیخ است آید بایستاد و کمان در دست میگیرد
 بگوانه فتن و بدفت زدن مشغول شد - اما چون شیخ را دید طاقت نه آورد و بتبظیم پیش آمد و بخت
 کرد - حضرت شیخ چنان دست او محکم گرفت که آنچنان بادشاه استم که که خدین علماء
 مشایخ را نه میخ ستم آورده بود و معتقد گشت و گفت که ما در شهر شمارا سیدیم و انفات نفرمودید
 حضرت شیخ فرمود که فقیر لائق ملاقات بادشاهان نیست در گوشه عاگونی و غیر طلبی کا دیار اهل اسلام
 مشغول میباشم و دور میباید داشت سلطان از نفر شیخ نرم دل شد - و حکم داد که انچنان
 بایز کرد که مقصد شیخ است فرمود مقصود من فقر است که بخت جد و پدر بیبده بادشاه یک کلمه
 فرستاد قبول نکرد و فرمود فقیرانان جوین باید - زرد و جواهر و بچه کار آید - بالاخر زر قلیل قبول فرمود
 و در مقام پیران خود صرف نمود و نیز فقران داد - مرقد او در قبه جد پاک او است - رحمة الله
 تعالی علیه +

شیخ نورالدین پسر شیخ قطب الدین مینو

از پس مولود و شروع و صاحب حال دقال بود - و غرقه خلافت از پدر عالی قدر رسیده و دمام

در استغراق و عزلت و جدت گزینید در رحمتہ اللہ علیہ مرقد او در خطیرہ پاک جداواست *

مولانا علیشاہ جاندار

از مریدان خواجہ نظام الاولیا است را و راکتا بیت موسوم بخلاصۃ اللطائف و او بسیار صادق و عاشق التقیۃ بود و کار خود بوجه احسن بجای خود رسانید در رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ *

مولانا فخر الدین ادوی

خلیفہ ارجمند خواجہ نظام الاولیا است حافظ کلام ربانی بود بحال تقوی و توسع آراستہ گویند او را با مولانا فخر الدین ہالنوی صحبت بود جامع علم عقلی و نقلی و در امر دین صلاح داشت عاقبت کار مرید خواجہ نظام الاولیا شد و محسوق گشت و از میان متعلمان برآورد و در نمرہ دویشان قرار گرفت و بعد وفات مرشد برحق برکنار آجین در آن محنت کیم بحال فیروز آباد و ملی است مشغول شد و ہم بہ زیارت خواجہ بزرگ شیخ الاسلام معین الاولیا باجمیر خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا فرمود کہ آنچہ ما در یک ماہ فتح شدی مولانا فخر الدین را در یک ساعت بدست آسے و در آن زمان کہ مردم شہر را بدیو گیر بردند او ہم برفت و ہنگام بازگشت در کشتی کہ نشسته بود غرق شد و مولا بہر تہنہ ہا دست سید رحمتہ اللہ علیہ *

سید محمد بن محمود کرمانی

اول بکار تجارت از کرمان بہ لاہور آمدہ چون خواجہ فرید مسعود ملاقی شد راہ و ہم صحبت در میان آمدہ در قصبہ اچوہن قیام کرد و ہمیشہ دلہذازلت حضرت خواجہ فرید خیریت خواجہ نظام الاولیا تربیت کلی یافت و بفرخ خلافت مشہور و نگذشت کہ بصوب کشمیر روانہ شد و ہند را بخانات یافت و مد فون شد در رحمتہ اللہ علیہ *

سید محمد بن مبارک کرمانی

جامع کتاب سیر الاولیاء است و آن کتابیست تلخیص احوال مشایخ چشتیه و ادرزوان مبارک شریف بیخیت خواجه نظام الاولیاء است آنحضرت حاضر مجلسها بوده فیضها را بود و بعد از حضرت خواجه نصیر الاولیاء تربیت یافت و بعد از اتمام و اجداد او را نزدیکا خواجه نصیر الاولیاء بوده اند و اکثر از آنچه در آن کتاب نقل کرده و تبصیر آباء کرام خود کرده و رحمتہ اللہ علیہ

خواجه نصیر الحق الدین قدس سرہ

قدرة الاولیاء السوۃ الاصفیاء نصیر الاولیاء خواجه نصیر الحق الدین قدس سرہ العزیز خلیفہ حضرت خواجه نظام الاولیاء است منظر انوار الہی و صراط کائنات نامتہا ہی بود و بزرگوار و فضائل و تقویٰ موصوف برج کافہ اہل اسلام و ملجاس نام در ہایت الطہرین و اصحاب طریقت و صوت مدام شتغال داشت بر حکم شرع بسیار صلابتے بکاسے صبر و سماج بردستگ شہید روز سہرا در ان طریقت مجلس سماع بمزایم بسیار در گذراند و از انہیں برخواست و گفتند ست پیران ترک سیدھی فرمود برائے ما چشتیت۔ آورده اند کہ قلندری تبرکار و علی قہ درون حجرہ آمد و یازده ضرب کار و بر جسم پاکش نبرد۔ اما با انہم شہداء و جراحات و شکست و استغراق خواجه چنان واقع نشد۔ و بحال خود مشغول ماند۔ چون از سوراخ حجرہ شکر خون بیرون ترا دید۔ خدام آستانہ درون آمدند۔ و خواجه نصیر الاولیاء را مخرج دیدہ و حالت مضطرب و مضطرب مجلس بسیار کردہ قلندر را پانچ ہجیر نمودہ حاضر آوردند۔ اما حضرت نصیر الاولیاء بقاضائے خلق حسن از تردد جزا و سزا در گذشتہ بہت تنگ سرخ با و نفس نام فرمود و بہ شیخ بہ الدین و شیخ زین الدین دست سخن بلغ کرد کہ بعد ازین آئنا قلندر را نماز کردہ اند کہ سلطان محمد تغلق با حضرت خواجه بر تہ غایت خصوصیت کرد و با این ہمہ علو تربت ایند را سائید

و در سفر با همراه خود گزینید که وقتے اورا جامه دار خود گردانیده بود۔ روزے سلطان
محمد تعلق طعام فرستاد و آذند بکس زر و نقره۔ و باعث فرستادن طعام جز اینا نبود۔
یشت اگر ابا آرد و طعام نخورد پس سخن راماده اینا سازد۔ و اگر بخورد الاوام نام شروع کردن درین
آرد۔ حضرت خواجه نصیر الاویا، سیح کلفت و سختی طعام از کاسه زرین در دست خود گرفته بخورد
بباز ایشان خائب و خاسر ماندند تفصیل اسماء خلفاء بزرگ که معلوم شد انیت *

تفصیل خلفاء

خواجه کمال الدین علامه میر خواجه سید محمد گیدو دراز میر سید محمد جعفر الملکی احسنی ^{احمد} سید مکنزاده
مولانا معین الدین۔ خواجه معین الدین غزنوی خواجه بزرگ معین الاولیاء سید علامه الدین
شیخ یوسف۔ محمد و جیهه اویب سید علامه الدین کنسوری۔ قاضی محمد ساوی شیخ سلیمان
ردولی۔ شیخ محمد متوکل کنسوری۔ شیخ وانیال۔ شیخ قوام الدین۔ قاضی عبدالقادر مولانا
خواجه گی۔ مولانا احمد تھانیسری۔ شیخ زرین الدین۔ شیخ صدر الدین۔ شیخ سعد الله *

خواجه کمال الدین علامه

صاحب علم و اهل کمال بود و بجهت وفور علم بقلب علامه مشهور گشت۔ مدام بعبادت حق
هدایت خلق مشغول۔ جمیع اعیان الدین لایقین بخدمت مستقام میگرفتند و فیضها به بودند علامه
خواجه نصیر الاویا متحقق است بدشرفیت بخدمت اجداد و رجوع کرد و به فوائده عظیم و ارشاد سلیم گشتگان
منزل فقر و فتنه را از منبری فرمود و بعد از ویر بدلی تشریف آورد۔ و به هدایت و ارشاد توجه
فرمود و سال آن برگزیده ایند و شمسال در سال منقصد و پنجاه و شش مذکور است رحمة الله علیه

خواجہ میر سید محمد گیسو دراز

خلیفہ مستنبد خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا است خلیل عاشقان با سوز و گداز و ارباب از دنیا ز
بود و در ریاضت و مجاہدت غفلت و تمام داشت و بسیار طالبان حق را بمقام و مقام خود رسانید
شان شیخ و مرتبہ و جمع داشت۔ بعد وفات خواجہ نصیر الاولیا بہ دیار دکن رفت۔ و قبولی غلیم یافت
و سلسلہ کے در تمام دیار و کیں شائع شد۔ و شہرت آن برگزیدہ آفریدگار بہ لقب گیسو دراز این بہت
کہ میران خواجہ نصیر الاولیا۔ چو ڈول کے بردوش سے بردند۔ میر سید محمد گیسو دراز ہم ہمیشہ
و جہ گیسوے اسبب طوالت در پایہ چو ڈول در آویختند۔ اما میر سید محمد پیاس ادب کون
و تحمل کرد و بہمان اذیت راہ دراز بے کرد۔ تا آنکہ موئے شکر گشت خوردند۔ و الفاع عقوبت
روئے کشاد۔ اما چون خواجہ نصیر الاولیا بر این حال مطلع شد۔ تا سفت خورد۔ و در حسن عقیدت
میر سید محمد تحسین آفرین فرمود و گفت۔ ہر کومیر سید گیسو دراز شد و اللہ خلاف نیست کہ
او عشق باز شد و شیخ محمد حشتی از ملفوظات کے جمع کردہ جو امع الکلم موسوم کردہ است تاریخ دہات
در سال ۱۲۵۰ بمقتصد و بست و پنج منقول است۔ خطیرہ پاکش در قصبہ گلبرگہ نواح دکن مرج
مستندان است۔ و تا الآن از اولاد پاک ہذا و انصبت شجبت و ارشاد برقرار است۔ حیرتہ

خواجہ معین الدین خرد

نیرہ برحق خواجہ بزرگ خواجہ معین الاولیا است۔ وے اخروہ نسبت خواجہ بزرگ میگفتند و این
منقبت پس است۔ از بس عابد و مجاہد صاحب مقامات علمیہ و کمالات زکیہ بود۔ وے واسطہ
کسے از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا استفادہ میکرد۔ بالآخر با شارت بہ
بشرف حجت خواجہ نصیر الدین نصیر الاولیا مشرف گشت و خرقہ خلافت ہم دریافت۔ و تاریخ
وصال آن صدر الصمد و صفت اصحاب قرب۔ در سال بمقتصد و ثنصت و یک منقول است

رحمتہ اللہ علیہ مرقہ مطہرہ او پائین روضہ حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء و مہاجر سنگ سفید واقع است

شیخ صد الدین حکیم

خلیفہ خواجہ نصیر الاولیاء است۔ خواجہ سلطانی الشیخ اور ابہ خواجہ نصیر الاولیاء سپردہ پوزہ از آن اب تصانیف خوب یاوگار است۔ نویسنہ زرا از زمین مراد پیدا شدہ بود۔ ہمہ را براہ خدا و مردان خدا صرف نمود۔ و در سال بمقتصد و نجات و نہ ہجری وفات یافت +

سید محمد بن سید مبارک کرمانی

خلیفہ و مقرب خدمت خواجہ نصیر الاولیاء است۔ و بار و جانیت حضرت نظام الاولیاء رالطہ قوی داشت۔ کتابے و باب احوال و مشائخ چشتیہ جمع نموده است۔ موسوم سیر الاولیاء۔ در سال بمقتصد و ہفتاد ہجری سفر آخرت اختیار کرد۔ مولف ذکر شریف سید محمد بن سید مبارک بنظر احتیاط و زمرہ مریدان حضرت خواجہ نظام الاولیاء ہم مرقوم کرد +

شیخ یوسف شیبی

خلیفہ اعظم خواجہ نصیر الاولیاء است۔ یا ہر علوم حدیث و تفسیر و کلام و فتنہ است۔ موسوم تحفۃ النفاہ ایسین نافع و بہتر است۔ در سال بمقتصد و ہفتاد و چار وفات یافت +

شیخ عبدالمقتدر

از مشہر و مفاہستہ خواجہ نصیر الاولیاء است و شہد بزرگ بود۔ و در ویش صاحب باطن و کامل و اکمل و ادائل اورا بانقر و طریقہ فقر۔ انکار بود۔ و در وسط الصبحت خواجہ نصیر الاولیاء و وفات در آخر از بزرگان طریقہ عالیہ چشتیہ گردید۔ قاضی شہاب الدین کہ عالم متحید بود۔ و از

خوشه بینان من داست هشتم محرم در سال به قصد و نود و یک هجری فوت شد +

قاضی سادحی حشتی

عالم فقیه و درویش کامل بود تقوی و تواضع بسیار داشت و خلیفه خواجه نصیر الاولیا است کرده
مجلالت در سایه توجا و بخدا رسید چنانچه شیخ اختیارالدین خلیفه او است تاریخ وفات او در سال
به قصد و نود و نه منقول است +

شیخ سعد الله کیسه دار

خلیفه بزرگ خواجه نصیر الاولیا است و از شیخ متوکل اجازت حلافت داشت صیاحی است
آورده که خضر علیا سلام کیسه با داده بود و هر آنچه که میخواست از کیسه میافت از نیجت بعزت کردار
معروف گشت و نیز خرقه خلافت از شیخ جهانگیر سنایافته بود و در سال به قصد و شش هجری
فوت شد +

شیخ داینال حشتی

از خلفای حضرت خواجه نصیر الاولیا است نسب شریف او بحضرت عباس بن علی المرتضی می
میشود و موجب نام او هندوستان نیست که پدر بزرگوارش بوجه منازعت برادران ترک وطن اختیار
کرده بود و ولادت شیخ داینال در مزبورم هند واقع شد و بحضرت قاضی عبدالحکیم تعلیم یافت و بدختر
قاضی مذکور منتقل شد و در آنجا به علمی رسید و شرف بحیثیت و تشریف خلافت حاصل کرد و بحال
صوری و معنوی کامل گردید و بعد از آنکه از حضرت خواجه نصیر الاولیا رخصت و وطن یافت و از نواح
لکهنویه و یا شرقی رفت قطلع الطریق از کمینگاه پیدا شدند و بممال است که قاضی عبدالحکیم
همگام رخصت دختر خود داده بود و معروض نسب و تاریخ آورده و شیخ داینال را شهید ساخته

در آزار اہل عیال شیخ تہیہ کردہ بودند کہ بیک ناگاہ ندائے مہیب از پیکر شیخ پیدا شدہ
را بہر زمان معذورم البصر شدہ از رفتن و گر سختن بستہ آمدند تا آنکہ جماعت لشکر بیان در رسید
و ہمہ را در بند گرفتہ جبکہ کم رسانید و خادمان شیخ جنازہ او بردوش بردہ بوضع ستر کہ دفون کردند
سال شہادت او ہفتصد و چہل و ہشت بود +

مولانا خواجگی ہشتی

او یاران خاص و خلفائے عظیم خواجہ نصیر الاولیا است۔ صاحب اخبار الاخیار آورده کہ در آن بیک
مولانا خواجگی سجدت مولانا معین الدین اکثاب علوم ظاہر میکرد و با استفادہ فیض باطن حضرت
خواجہ نصیر الاولیا حاضر میشد۔ مولانا معین الدین عمرانی از صحبت خواجہ نصیر الاولیا باطن
مستفاد۔ باتفاق وقت مولانا معین را سر فروختن نفس عارض شد و نوبت بانجا رسید
کہ چارہ گر ان مایوس گشتہ دست کشیدند۔ و مولانا معین از حیات خود نومیدی داشت روز
مولانا خواجگی گفت کہ ہنگام دو انماند۔ در باب استمداد و دعاے مردان حق باید کوشید
و فی زمانہ حضرت خواجہ نصیر الاولیا برگزیدہ بارگاہ قاضی الحاجات و مجیب الدعوات است
اگر در خدمت مے حاضر شدہ عذر و التجب در میان آرند شاید کہ نفس مراد بر مدعائشند۔
با تملع این معنی مولانا معین الدین سجدت حضرت خواجہ نصیر الاولیا را ہی شد و خواجہ نصیر
با اطلاع مقدم مے تا بدر خانقاہ برسم استقبال تکلیف فرمودہ مدون خانقاہ بجائے برتر نشاند
و طبق برنج و خجرات کہ ربع الم اسباب مبتانی امراض او بود پیش نہلاد۔ بخوردنش تکلیف داد
مولانا با کراہ و شدت تمام لقمہ چند خورد۔ و ساعتی نگذشتہ بود کہ نوبت بہ تفرع رسید و تمام
مواد و مادہ ردیہ خارج شدہ مولانا معین الدین خواجگی را گردید و صحت کلی یافت در سال
ہشتصد و نوزدہ وفات یافتہ متوفی است +

شیخ احمد تھانیسری

خلیفہ خواجہ نصیر الدین اولیا است نہایت شکر آمیز تمہور بہ پہلی رسید۔ انہم سیرکتہ بود چون قنہ
فرشتہ دست داد۔ از دام اسیری رستگاری یافت و در مجلس بادشاہ حاضر شد۔ در میان او
و نصیرہ مولانا برہان الدین صاحب بابیہ در باب بقیت یم و تائید محاسن گفتگو سے درشت بوقوع رسید
شیخ احمد بن خط صاحب بدیگفتگو آغاز کرد۔ و تبلیغ زمان خود را بشاہ کرد تا از محل خطا و
مقام سناط نشان دہند۔ اما بادشاہ مصاحت وقت دیدہ ہر یکے را از طول سخن بازداشت و
مباحثہ ختم شد۔ بعد ازین مولانا شیخ احمد عہدہ کالپی رفت و در سال ہشتصد و سبست بمقام کالپی
فوت شد۔ مرقہ سے مرجع عوام بمقتام برگف و انوار است ۔

شیخ احمد کنٹورشی پتی

خلیفہ اعظم حضرت خواجہ نصیر الدین اولیا است۔ وقتے او بطریق اعتکاف و دن حجرہ نشستہ بود
بید کرد شخصے بلبس و صورت جو گیسان خاک آلودہ و موئے زولیدہ در گارنشہ حجرہ نشستہ است
جوگی سلام بگفت۔ و شیخ جواب سلام داد چون باہم بمصافحہ کرند۔ جوگی سخن گفتن آغاز
کرد۔ و دیدہ شیخ ہمہ دیوار در حجرہ از سیم در غرور فار شد۔ اما شیخ التفات نفرمود۔ و بشاہدہ بمعنی
جوگی نہ کور بہ استغنائے شیخ اعتراف کردہ سر در قدم نہاد۔ و مرید شد۔ وفات او در سال
ہشتصد و سبست بہت منقول است ۔

شیخ قوام الدین پتی شہرہ دی

مشہور خلیفہ حضرت خواجہ نصیر الدین اولیا است۔ صاحب تقویٰ و حال اہل دل و شیخ وقت بود
و بعد وفات خواجہ نصیر الدین اولیا بمخدمت سید جمال الدین محمد دوم جہانہ ان حاضر شدہ

سید محمد بن جعفر کی حاشی

اشہر و اعظم خلیفہ حضرت خواجه نصیر الاولیاء است۔ در توحید تمام بزرگ و مرتبہ بزرگ و شہرت
سخن یا آنحضرت تبار میگفت۔ اما خوب گفت۔ تصنیف ہم دارد موسوم بہ بحر المعانی و رسالہ
در بیان اسرار آثار روح و بحر الانساب کہ در سبک الہیت تذکرہ کردہ و نسبت آبا و اجداد
خوہم ثبت نمودہ۔ سن شریف و قریب صوبہ سال منقول است از آغاز حکومت
تعلق تابعہ دولت سلطان بہلول در صد حیات بود۔ آبا کے کرام او شرفا کے مظاہر
بودند۔ و بعد از ان بہ دہلی آمدہ و در سربہ قیام کرد۔ در کتاب بحر المعانی میفرماید کہ در شرف
در علم ظاہر بودم و در کتب کمال کو شدم۔ اما از محبوب ازل و مقصود ابد غافل بودم۔ حالائے ہم
آنچہ پیش نظر مے آمد۔ بسیار حالات و محنت آلات ثبوت نمودہ کہ فہرست آن موجب طوالت
مقصود است۔ وفات او در سال شہت صد و نو و یک مذکور است۔

شیخ علاء الدین عسکری

خلیفہ عظمیٰ شیخ عثمان انجی سراج است۔ از آغاز دولت عسکریہ ظاہر و سرمایہ دنیا فراوان داشت
و فقر و سلوک مستدم نہاد و نسبہ رفیع او بحضرت خالد بن ولید میرسد۔ زہد و ریاضت او و
عبادت تقویٰ بدرجہ کمال بود۔ و از جملہ مال ہوسال دنیا ترک اختیار کردہ کمر ہمت و خدمت
مرشد برحق چسبید محکم بست۔ و چون شیخ عثمان انجی سراج بسیار سبقت ماند و طعام
پختہ ہمراہ مے بردند۔ و دیگر طعام بر سر شیخ علاء الحق مے نہادند۔ و او پابرہ ہمراہ
سوار کی شیخ میرفت برادران علی او را مے عظیم شان بودند نظر اکر او در حال مے گاہ میکرد رانا را
میکند۔ روز چند کن خانقاہ شیخ علاء الحق خود آمدند و یک گریز ایشان گم شد قلندر ان شیخ علاء الحق گریز کرد

گفت کہ رہنما از کج آدم کسے باشند و گفت مانند نیم کہ از کج پید کنی از شاخ آمو پید کن شیخ
 و غصبت و فرمود بر دیو سزائے خود از شاخ آمو خواہی یافت۔ و بچپان کہ چون از خانقاہ بیرون
 رفت گائے پیدا شد۔ و اور اہلک ساخت۔ و در مطبخ شیخ علاء الحق چرخ بسیار بود۔ و مساکین و فقرا
 از خون انعام او بہرہ میبگیرستند۔ و بہر اہل حاجت کہ سے آمد محروم نمیرفت و ہر آنچہ کہ از باغ
 و اہلک و غیر آن بود شہ خود داشت بہ فقرا و محتاجان انبار کرد و وفات او در سال شصت و
 مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ تاج الدین شیر سوار

خلیفہ نامدار شیخ قطب الدین منور۔ النعمانی است۔ مدام در زہد و ریاضت و محنت بسر فرمود
 آخر۔ کارش بجای رسید کہ وحش و دود و دام گرام او گشتند۔ و اکثر بر سواری شیر تابہ ہاشمی
 میرفت و بار و غوغا بجایے تازیانہ در دست میگرفت۔ و سے کہ او بر سواری شیر بہ ہاشمی آمد
 پیر روشن ضمیر سے بر فراز دیوار نشست۔ بود فرمود حیوانات کہ ذی روح باشند در سلک آوردن مجھے
 نیست مردان خدا اگر بخوبی ہند سنگ و خشت و در رفتار و رویہ میگویند کہ ہمہ وقت دیوار کشت
 کہ دوبہ رفت را آمد۔ قبر او بیرون نازول نزدیک شہر است و از مرستہ پاکش تا آلاں آثار
 مہارت و غیرات ظاہر و باہر است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔ و اورا پیر سے بود کہ اورا شیخ ابدال میگفتند
 تارک دنیا بود۔ و از اسباب دنیا قدر ضرورت اختیار کردہ۔ و اہم بہ یاد حق اشتغال داشت
 پرہیز خانہ او سنگ افتادہ بود کہ ہنوز بیرون بلیر خانہ موجود است۔ کاسہ چہین بالائے آن سنگ
 مینہاد۔ مردمان آیندہ و روزندہ چیز سے انداختہ ہند۔ و میان شیخ ابدال وقت شام کہ تندر
 کہ در کاسہ سے یافت و در چہرہ حاش قبول کردہ۔ صرف سے نمود و دران ایام کہ غلہ گران بود
 فتوح بسیار آئے۔ و اگر بہ نرخ از ران ہود سکتہ آئے۔ گویند کہ شیخ ابدال مرید و خلیفہ پیر خود
 بود و در ستر احوال خود بسیار سے کشید۔ و از نیجبت کہ بہ ذکر خفی بیشتر اشتغال میداشت و بہ وقت

مشغولی و حجبہ محکم میکرو صحبت اہل دنیا کا ہے نہ نشست اگر از فقر کسی برادر او میرفت کہتے
پر ہم خلق و تواضع نان خشک کوزه آب سے آورد و عند نقص میرخواست رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ سراج الدین سراج الاولیاء

پسر بزرگ و خلیفہ حضرت خواجہ کمال الدین علامہ است صاحب کتابات علمیہ و کرامات جلیہ و صفات
درد و محبت و اہل شوق و ذوق بود۔ و در ستورے غرق و کرامت و ربوبیت و الوہیت بسیار
میکوشید۔ پدربزرگوار ہنگام رحلت او را در خلوت طلبہ ہشتہ از انعام اولین آخرین نوازش فرمود
بود ازان روز ہر کسے کہ او را میدیدست باندہ مخمانہ وحدت میگرددید۔ وصال آن برگزیدہ ایزد
متعال در سال ہفصد و شصت و دو ہجری منقول است رحمۃ اللہ علیہ +

میر سید اللہ

میرہ و خلیفہ حضرت خواجہ میر سید محمد گیسو دراز است زبان غیر آگمی منصب ارشاد و خلافت یا
صاحب سراج الولایت آورده است کہ روزی خواجہ محمد گیسو دراز ہتھام و ضو میفرمود و بطور مدت
مسح۔ عمامہ از سر مبارک برآوردہ سبز لائونہاد بعدید اللہ کہ ہنوز فرمود سال بود عمامہ میر سید۔ از
زائو برداشتہ بر سر خود نہاد۔ حضرت میر سید گیسو دراز مسرور شدہ فرمود۔ لائق نشست مبارک
وازان روز میر آنکس را کہ بیعت مینمود میر سید اللہ قرار دادہ تربیتش سے سے افزود
صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ سید اللہ بانے جمیلہ و عجزہ محبت و کرامت و داشت۔ و
وارفتہ جمال و شیفۃ حسن بہ پیشال را بود۔ بالآخر سلسلہ کناخ خود را آورد۔ و بحین بامداد
کہ بمقتضای رسم ہندیان مقنع وضع از رخ زیبای عروس بر انداختہ جلوہ دادند۔ میر سید
جلوہ دیگر نمود۔ و بیک ناگاہ حالت عجیب و کیفیت غریب پیدا شد کہ میر سید اللہ آہستہ
سر را ز دل پرورد کشیدہ جان عزیز بہ شاد حقیقی سپرد۔ و عروس ہمیت او را۔ در بر کشیدہ نیال

اوسفر کرد۔ دہر دور اور پہلو سے یکدیگر مدفون ساختند +

شیخ عسکری قریشی

مرید و خلیفہ سید محمد گیسو دراز است جامع علوم صوفی و مثنوی بود و در گوشه قناعت و گنج خاں عبادت
ہمہ عمر بسر بردہ غیر حق پر چیز سے کاسے نہ داشت روح حال خود مستور داشت از ہر جست لائق و ہر دم دوام
لفظ نہ بود و در تجرید و تقریب قدم استوار داشت نہ فاقہ اور در سال ہشتصد و پنجاہ و سہ مذکور است +

شیخ ابوالفتح عسکری قریشی کالیوی

از مریدان نامدار خلیفہ بابت از سید محمد گیسو دراز است یافتہ اوست شریعت و ماہر موزر حقیقت
بود و زیارت محرم و محرم شریف گشت صاحب تصانیف عالی است نسخہ عوارف المعارف از اشہر
تصانیف است۔ وفات اور در سال ہشتصد و دو ہجری منقول است۔
رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ شاہ میاں نجی خشتی

بیک واسطہ مرید سید محمد گیسو دراز است در دیش کال بود صاحب تقویٰ و روح وزم در ریاضت و محبت
و محنت و در عصر در ولایت کالپی کیس از بزرگ تر نبود۔ اور شیخ الولاہیت مکیست نہ متبع
السن بود سہ طبت سال عمر داشت صیاب خبسا الاخیار سے فرمایکہ از آغاز ماہ رجب جب
تا بروز عاشورہ در اعتکاف کے نشست و در حجرہ محکمہ سبت در نیصورت شش روزے اکل
شرب نہ کانی میکرد چون جہن براسن او از حجرہ سے آئے نہ اسے داد کہ ہمہ مردمان از دروے حجرہ
دور تر روند۔ چون فرصت سے یافت۔ قدم از حجرہ بیرون سے نہا و احیاناً اگر کسی نزدیک تر
بود سے نظر شیخ بر او بغور سے مبعث از تامل و در در حالت بیہوشی و خیرت فوٹی میماند اور از اندک

قاضی شہر۔ باوے دعوے حساب کیا۔ روزے کے شیخ ان درون حجرہ بیرون آمد۔ قاضی شہر تری
استادہ بود۔ چون نظر شیخ خبر دے فہمت ارجال خود نمائندہ تاداد۔ روز بیا الم بخودی و بیوشی ہند
ماند۔ آدر وہ اندک روزے فہمت ضعی شہر تریب حساب کس شیخ آمد۔ چون شیخ آگاہ شد و لبوے
قاضی نظر کرد۔ حالانکہ کفیل چوڑول قاضی ہاوند تا بزاغ غرق نہیں گشتند و جبیدین تنوہستندہ
اما قاضی مذکور کہ در تبعیت شیخ قدم تحکم داشت۔ از چوڑول مخابرات کردہ۔ درہ در دست
گرفت و بالائے بام کہ منزل شیخ بود قصد کرد۔ درین اثنا شیخ از در خانہ بیرون آمد و دست
قاضی گرفتہ درون خانہ برد۔ ناگاہ نظر تہنی ابرینار مے رسید۔ پرسید کہ چیست شیخ صراحی
در دست گرفتہ در پیالہ انداخت۔ دینکہ کہ شربت ناب از قند و نبات است۔ پھینک لہ صحر
شیخ۔ بہت ضعی موصوف اشارت کردہ فرمود کہ بسم اللہ ہو شید۔ اما قاضی مبادرت نوشیدن
نکرد و بیرون خانہ رفت۔ وفات آن جامع الکمال در سال ہشتصد و ہشتاد و نہ ہجری
مذکور است +

مخدوم حسام الدین فتح محمدی

از محبوب ترین خلفائے شیخ عقیقت در است بہ جامعہ معرفت شہور۔ و خیر تق و کرامت مذکور۔ صاحب
معارج الولایت آورده است کہ او اولاد لیکن بزرگ و شاخ با کمال است۔ جمعیہ فیض ارشاد
او بخدا رسید۔ و شیخ بہن چشتی از بزرگویدگان ہند است۔ مقول است کہ پیر شیخ بہن اور اور عمر
شش سال بجدت محمد دوم آوند و در بکت عمر عظیم صدوری و مثنوی استہاد و مہبت خواست مخدوم
و در حق مے و عاف فرمود۔ محصل شیخ بہن عمر طویل یافتہ و از کمال اولیاء و شہر عالمگردیدہ و وفات
مخدوم حسام الدین در سال ہشتصد و ہشتاد و نہ ہجری مذکور است +

شیخ ابوالفتح جوهری

مرید و خلیفه شاکر و چند خود - شیخ عبدالمقتدر است - دانشمند کامل و برگزیده روزگار بود در فقر و ریاضت
مثالی نداشت صاحب راج الولائی است آورد که شیخ ابوالفتح در طبرستان آمد و بعد از آن مدت
پنجاه ماه محمول بود از نجف شیخ عبدالمقتدر در جد و تعلق خاطر داشت و شبی که شیخ
رکن الدین ابوالفتح شهروروی در علم خواب بتاریت داد و شیخ ابوالفتح متولد شد - چون شیخ
جمال الدین مرید شیخ عثمان سیاح بر ذرولادت شیخ ابوالفتح وارد شد - و شیخ ابوالفتح را با او نزد
فرمود که خانه شیخ عبدالمقتدر را از ازار و تجلیات نمود و مسعود - منور و معمور خواهد شد - اصل شیخ
عبدالمحی و حیات شیخ عبدالمقتدر بر پدر خود نوشت و شیخ ابوالفتح از انعام و حلاوت
گلزار حیات گل به عابد است آورد - و صیغه دستار او را بآب گردید - وفات او در هشتصد و پنجاه و
بزرگوار است +

شیخ نورالدین بن شیخ سریز قطب المنگالی

فرزند شهید و خلیفه عظم شیخ علاء الدین عسکری بننگالی است از مشایخ شیخ بهمن و صاحب
ذوق و مجرب در حلاوت بود آثار علییه و کرامات جلیه داشت در صد حبات پدر خود - کار خود
کار عبادت ریاضت و مجاهده و معرفت بمنزل ناستناهی رسانیده فائز مرتبه الوهیت و مدارج
تطبیست گردید صاحب خیر الایثار میفرماید که خدمت در پاشان خائفاه - و بردن نیجاست
و غلاطی با و مقوض بود - در روزی در پیشه را در دستم در گرفت - و او به قضای حاجت بیت بخلا
رفت - و شیخ نورالدین که بهر محصل در شست و رو به بیت الحنبلاب صوف بود بول و
نایله در ویش در در کس میاده - بر انداختن انتا و جامه و جسم او همه غلیظ گشت و در شجاست آلوده گردید
چون بهر شیخ علاء الدین - نژاد و بستد با این حال نیکو است بسیار خوش دل و خوشال گشت و

فرمود که حالا بنحیث میگیر مشغول باید شد منقول است که بعضی شیخ نورالدین بارهزم بر سر کشید شیخ
اعظم خان که از عمائد و نمایان بادشاه بود بدید و گفت که تا چند در بهزم کشی و خدمت گزاری فخر
بسرخواهی هر چه که بمنصب بزرگ برسانم شیخ نورالدین جواب داد که دولت و ثروت دنیا
نایاب است و مرانده شاند و خدمت فقر بهتر از دولت و ثروت دنیا نایاب است و مرانده شاند
و خدمت فقر بهتر از دولت و ثروت است و ثروت آن برگزیده صفات در سال نهصد و پنجاه
منقول است و از حضرت او دو پسران بودند شیخ رخت الدین و شیخ نور که بعد وفات او
بر سر خدمت و ارشاد جانشینان یافتند *

سید شرف جهانگیر سمنانی

افضل و اشهر عهد خود در شایخ هندستان است شیخ خلافت از حضرت شیخ علاء الحق بنگالی
در یافت و از دیگر پیران طریقت هم فیضها ریده بود پدر بزرگوار او بادشاه سمنان بود چون فوت
بادشاهی باور سید بچند بسبرده تارک شد صاحب راج الوالیات از لطائف اشرفی
حکایت آورده که سید شرف جهانگیر ولی مادر زاد بود در عمر هفت سالگی قرآن مجید را به
قرأت حفظ نمود و در چهارده سالگی اندام عظمی و نقلی و شایع گردید و بصحبت خضر علی السلام
مستفیض گشته و به اشارت عیسی سفر هندوستان اختیار کرد و چند مدت حضرت شیخ علاء الحق شرف
شده دولت خلافت حاصل نمود و از وصال آن حق گردید و در یار جوهر غرخت یافت وفات
در سال مئشت صدهشت هجری مرقوم است رحمت الله تعالی علیه *

قاضی شهاب الدین دولت آبادی

خلیفه مولا خواجه است از سید شرف جهانگیری نیز استفاده کرده در علوم ظاهر کرم و در علوم
باطن معظم بود تصانیف عالی داشت و از جمله تصانیفات خود یک ساله دار و سکونم مناقب السادات

که در آن کر عقیقت و محبت نسبت اهل بیت نبوت با حسن الوجه بیان کرده و باعث تصنیف راجع
 این است که بر سیل مباحثه و مناظره وقت متضمن تحجیل و تعظیم علما بجهت فضائل علوم و تقصیر
 راجع سادات بنظر فقدان اثبات پدید و غیر آن تصنیف کرده بود شب در واقعه دید که بجهت تصنیف
 مذکور خسته و خواجه کائنات سرور عالم نبی اکرم صلی الله علیه و آله بجانب او نظر فرمود و عتاب فرمود
 چون از خواب بیدار شد بر کردار خود مجرب گشت تصنیف جدید و رستاق سادات تیسب و
 تصنیف سابق در دریا انداخت و فوات او در سال شصت و چهل و هشت هجری مرقوم است *

شیخ اختیارالدین ایرجی

از خلفای نامی مریدان گرامی - تاجی چشتی است - جد و پدر او از نامردان شهر ایرج بودند اما او سبب
 محبت و تجرید همه دولت و نیاب بر باد داده تارک گردید و تخصص علوم ظاهر و بحیل ظاهر کرده بنظر کثرت
 اجتهاد بیقت بخدمت تاجی محمد سادی حاضر شد و توجیه باطن مرشد بر حق بر تبه کمال رسید
 خرقه خلافت ارشاد حاصل کرد - سال وفات شصت و نه رقم نموده اند

شیخ فتح الله اودی

خلیفه معظم و محترم شیخ صدرالدین حکیم است در او اهل حال در سبب دلی در سببیت چمن پید شد
 در ریاضت عبادت و تحجیل نندیده پیش شیخ صدرالدین شکایت آورد و فرمودند ترس ترک
 کن و کتب درس در دیار بینداز و چنانچه ترک ترس کرده کتب در سبب رویا انداخت و بالاخر از علوم
 حقیقت موفقت کامیاب گشته محل صغیر از زمانه گردید و بسیار طالبان حق را بمقام حق رسانید
 چنانچه شیخ قاسم دهلوی - و شیخ محمد عیسی از خلفای سبب بودند - وفات او در سال شصت و نه
 نسبت یک هجری مرقوم است *

شیخ عین الدین قاتل

مرید و صلیف پدر خود شیخ سعد الدین کیسه دار است و نیز از سیاه میر ماه استفاده کرده و اول بیشتر مال به شراب بود و از هر چاه و دریا که بگشاید آب طلب می کردند و خیر از شراب بر دست آمد چون وقت از حال پدر بزرگوارش نزدیک تر شد و در آنجا انداخته و در سجده ای در پشت و در حین آن یافته پیام طلب شیخ بر زبان آورد و میخواست تا شیخ عین الدین از جای خود برخاست و جام شراب که در دست داشت نوشیده و بر زمین بزد و بخت پدر عالمیت در حاضر شد و در غرقه خلافت و سر مایه نعت و خلافت و شب بچشت حاصل کرد و از چاهان و بگریه گان درگاه رب العزیز گردید و بقیه عمر در زهد و تقوی بسر برد و وفاتش بهشت صد و بیست و دو مرقوم است *

شیخ سازنگ شتی سهروردی

صاحب دلت عزت از قوم سهروردی بود چون به سلام شریف شد و همیشه او بعد از نماز سلاطین محمد بن فیروز شاه درآمد بلده سازنگ پور بنام خود آباد کرد و بعد از آن مرید شیخ قوام الدین گردید و بهمدل و سنا ب دینا ترک گفت و به سفر حج از رفت چون باز آمد صحبت یوسف بدو ایچی مصاحبت اختیار کرد و غرقه خلافت هم پوشید و وفات او در سال بهشت صد و چهل و هفت و هشتاد و یک است *

شیخ علم الحق الدین شتی

خلیفه اعظم و فرزند بسند شیخ سراج الدین سراج الاولیا است صاحب مراتب بزرگ و کرامات بزرگ بود در ریاضت و مجاهده علوم تمام داشت جمیع کثیر از باب دل به تنهایی او از ظلمت دار ناپائیدار اسباب بمنزل انوار تجلیات قلوب حق فائز شدند رحمت الله علیه و وفات آن جامع کمالات در سال بهشت صد و نه و در قول دیگر صد و یک است و وفات او در آخر عمر در شتی شتی است *

شیخ محمد عیسیٰ جنجوری

خلیفہ شیخ فتح اللہ بودست پیر شیخ احمد عیسیٰ از عمائد ملی بود و زبان بی مزگان تمام آلودن
 میر محمد ترک دلی گفته سکونت جنجوری یا کرد صاحب بارالانیا را آورده کہ شیخ محمد عیسیٰ جنجوری
 بسیار غلو داشت و سر پر انوسے بود از حال احوال خود هیچ خبر داشت دستخوان مهر داشت و
 دو تا گردیدہ و فرسخ بہ پینہ پیوستہ وفات او در سال ۱۱۱۱ھ و یازدہ ہجری مرقوم است +

شیخ شمس الدین طاہر

خلیفہ اعظم شیخ نور الدین قطب عالم است و شیخ بزرگ و کبیر السن بود و فیض باریک و استفادہ
 کامل از روحانیت خواجہ بزرگ معین الاولیاء دریافت و عرق خلافت از حضرت خواجہ بایزید
 میر حضرت خواجہ بزرگ رحمۃ اللہ علیہم پوشیدہ چنانچہ در سیر العارفین مذکور است صاحب الفہرست
 محقق و کامل بہ عصر شیخ شمس الدین طاہر بود و بشرف ملازمت حضرت خواجہ بایزید فرمودہ بمقام امیر
 اجیر مشرف گشتہ وفات او در سال ۱۱۱۱ھ و یازدہ ہجری مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ +

شیخ حسام الدین مانجوری

خلیفہ اعظم شیخ نور قطب عالم است و از عیان مشائخ عہد خود است جامع بود در بیان علوم شرعی
 و طریق و عارف بود صاحب کشف و تحقیق و او خود تصنیفات بود و سبب العارفین از ملفوظات
 او است صیفیام بسیار مائل بود و توکل مرغوب اکثر نسبت فطری جبر و آب سے پیدا فرمود
 کہ چون بجزم ملازمت شیخ از وطن بیرون آمد بہ منزل در سال واقعہ شیخ خود را امید میدہم کہ در برابر
 من سے بود روزی در کشتی سوار شدہ و در ویشتہ صوف پوش تہران من بود چون بر ساحل
 فیاض رسیدہ بہمن در پیش در قعر این درخت و از چشم پنهان شد انگہ کہ پاسبانے پوس شیخ

مشرف شد مہ نیک دیدم کہ جلال اہلبان در پیش کہ بہ آب آفتادہ بود۔ ہامنظر و سپیکہ شیخ یکسان بود
 و در خط و خال و چہرہ و مہرہ ہر شیخ تجاوز و تفاوت نیافت و فات در سال ہشتصد و ہشتاد و دو
 مرقوم است +

شاہ کاکو حشتی

خلیفہ نامی گرامی شیخ نور الدین قطب عالم است و نسب قوی و سچند واسطہ با حضرت شیخ نجم الدین
 فرید الدایس ہے پویدہ۔ و از شیخ پیر محمد حشتی لاہوری فیض مایافتہ بود۔ و بہت بین و تعلیم خلافت
 موفور کرد۔ و در لاہور سکونت زریہ و کشف و شرق بسیار از مے وقوع آمد۔ وفات او در سال
 و ہشتاد و دو مرقوم است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

شیخ یوسف ایرجی حشتی

آبائے او از خوارزم بایرج آمدند۔ و شیخ یوسف اگرچہ خلیفہ شیخ فختیار الدین بودہ است۔ اما از خدمت
 سید جلال بخاری و شیخ راجو قتال فیض ہار بودہ صاحب تالیفات است۔ صاحب تالیف شیخ محمدی
 از مریدان و متقدمان او است و آوردہ اند کہ روزی شیخ یوسف در خانقاہ ہنگامہ سماع کرم داشت
 و بہر ان محل جان داد۔ وفات او در سال ہشتصد و سی و چار مرقوم است +

شیخ پیار حشتی

از مریدان سید پیدائند بہرہ سید محمد گیسو دراز است و ترتیب و میل بخدمت خواجہ گیسو دراز یافتہ بود
 آوردہ اند کہ چون اورا ملازمت شیخ دست داد فرمود کہ اگر پیش ازین با کسی تعلق محبت داشتہ باشی
 در عرض بیان آری۔ التماس کرد کہ نظر ارفقتن طریق عشق حاضر آمدم ہر شیخ ندانم کہ عشق چیست
 و از کجا مے آید فرمود در اظہار واقعات سابق اغراض شباید کرد۔ بہر غیر ضروری یافتہ نیست

التماس کرد که در اوائل برزن بسند و فریفته بودم و دولت دینار و سبب ادب با آخر ناز گرفت
 و در سببم خانه نشستم که او را به پیغم باستماع تمنعی خواجہ کیسودا و او را در گرفت و فرمود که البته در
 منزل عشق مقام عالی داری میجو استم که چو تو عشق طلب و محبت است با بدیا بمنزل عشق
 شاہ حقیقی رسنوی کنم۔ چنانچہ او را در حبس سمیت کشید و در اندک زمان بجزئیہ کبیل رسانید
 و فات او در سال ہشتصد و شصت و پنج مرقوم است +

شیخ محمد شمس الدین شیعہ مینا چشتی سہروردی

صاحب ولایت دیا رکھنوبود و از زمان سید راکھی نسل حمایت و ساریا طفت شیخ قوام الدین
 تربیت یافته بہ شرف بیت و تشریف حنفی شرف گردید و بہت موسوم گشتن بقبیلنا
 اینست کہ شیخ قوام الدین را پسرنے بود موسوم بہ شیخ نظام الدین مینا و او ہوائے ہوس۔ و
 تقاضائے نفس در زمر ملازمان سلطان محمد بن فیروز شاہ بادشاہ دہلی منسلک گردید۔
 بدینوجہ شیخ قوام الدین از وسع نفرت تمام داشت۔ چون شیخ نظام الدین بہ قصد حدیث
 و تالیف پرنج و وطن رسید و در سخن نالقام برآمد گشت شیخ قوام الدین ازین اوانے گستاخ
 بر آشفت و در حق او دعائے بد کردیم کہ گامے چند نہ پیوہ بود از پشت فرس بے زمین
 آمد و ملاک شد و از آنوقت شیخ قطب الدین کہ از مزید انخاص شیخ قوام الدین حاضر بود با و فرمود
 کہ حق سبحانہ لتے اتراپس خواہ و او موسوم بہ محمد مینا گشتہ بجائے فرزندین معروف و مشہور خواہ
 شد۔ بحال ببرکت و نصرت و جانشین شیخ همچنان بوقوع آمد و منظور نظر شیخ قوام الدین گردید و فرزند
 خلافت از شیخ سازگ چشتی ہم دریافت و جانشین و صد آراستہ بحدیث و ارشاد گشت
 صاحب اعتبار الاخیار آودہ کہ شیخ محمد مینا ولی مادر او بود۔ چون بمرغیب الی امداد۔ و دبستان
 بنشانند و استاد بگفتن بسم اشارت کرد و بفرمودہ باند۔ چون گفتند کہ بوالف گفت کہ الف
 باز گفتند کہ ب۔ و جواب است کہ چون الف گفتیم بہ گفتن ف حاجت نام و درین محل

چند معانی حقائق بر زبان آورده منقول است که او تیرک و تاجر و غلو بسیار داشت اهل عیال نخواست
شب را بر سر دیوار نشسته عبادت میکرد و تا از غلبه نوم محفوظ ماند و بر سطح فرش خار و خشک تر
منتظر می نشست و در موسم زمستان بر زمین تن در آب سردتر کرده و صبح خانقاه می سایه سایان
و مستغرق مراقب مشغول میگشت بقصد و در موسم دوز و طلب بود گاهی بخت و ستراحت
نیاسود و فاقه او در سال شصت و هفتاد منقول است رحمة الله علیه +

شیخ زفست الدین

پسر بزرگ شیخ نور قطب عالم بنگالی است از بن رکن صاحب سال بود او سگفت که والدین من
از سگ بازار کمتر مدام تبوکل و عسرت زندگی میکرد و از اهل دنیا فقرت عکلی داشت
رحمة الله علیه +

شیخ النور

پسر خرد شیخ نور قطب عالم بنگالی است در حالت گدایانده سجاوت شهرت تمام داشت که مضافاً
به پردرد و دوزبان فرجی فرج کرده بذل فقر میکرد و خواز گوشت آن چیزه می خورد و رفقه شیخ
حسام الدین از می پسید که مخدوم زاده عشق چه باشد فرمود مردان حق چشم فراز کرده
می بینید که دوست می آید یا پیام دوست دیگر نه کشودن چشم چه حاجت است +

شیخ محمود راجن سیر الله صرک

خلیفه پدر بزرگوار خود یعنی خواجه سلیم الحق والدین است صاحب سلسله سهروردیه شطار به بود
نیز بیک واسطه سلسله خلافت و فی بحضرت خواجه گیسو از میرسد و نیز از جابا فیضه دار یافت
مساحت تمام عالی بود بر یا غنت و روح نقیبه لیشال و غیره فاقه را بسیار دوست داشت و عبادت

امرا و انغیا نفور بود و شهاب العبادت مشغولی بس برود و از غایت بیداری مشغولی چنان
غیرت گشت که بار بودند و از جمال اعلا مستی بینائی وحدت حقیقت ظاهر و باهر بود و شهاب
دین صاحب یقین بنیل یقین و ارشاد و بمقام حق رسیدند و وفات او در سال نهصد و هشتاد و سه

راحمی حاجی شاه ششی

خلیفه شیخ حسام الدین بانکپوری است بزرگ و صاحب بیت درست بود در زمان سلطان
شمس الدین ایتشن جد بزرگوارش سید شهاب الدین از گرویز آمده سکونت در دلی
اختیار کرده آورده اند که راحمی حاجی حاکم در اوایل وضع پاهایان داشت و آخر بصحبت شیخ
حسام الدین بانکپوری پیوست و از جمله اصحاب از زمانه گردید به علم ظاهر بقدر حاجت تاج مفت
داشت اما عالمان دین و ارباب یقین در دانه ارادت حلقه اطاعت او بودند و وفات او
در سال نهصد و یک مرقوم است رحمة الله علیه *

راحمی سید نور

فرزند رشید حاجی شاه راحمی است بسیار بزرگ و صاحب مال و کریم نفس بود و مدت العمر عبادت
در ریاضت قه گزرا نید رحمة الله علیه *

شاه سید

خلیفه شیخ حسام الدین بانکپوری است باوایل صاحب بیت و ثروت بود و آخر به ترک مال
و منال پر خست در خدمت شیخ پیوست و بتکمیل خرقة حلافت یافت آورده اند که او
باز آن تعلیق محبت بود و او هم ترک هوس دنیا کرده به فقر و توکل قناعت کرد و وفات او
در سال نهصد و سی و سه مرقوم است *

شیخ بهاء الدین جو پوری

از شاہ پیشانیخ آن میار است غلیفہ شیخ عیسیٰ است در منزل تجر و پائے ستوداشت و لبثاً
در ریاضت گزرنمید و خلافت او از حضرت احمیٰ حاد ششم متیقن و معتبر است۔ وفات او در
سال ۹۴۷ھ و چهل و ہفت مرقوم است +

شیخ دینال حشتی

مرید و غلیفہ راحی حاد ششم بود و صحبت از حضرت خضر علیہ السلام۔ و فیض باطن از روحانیت حضرت
خواجہ بزرگ معین الحق والاؤلیا حاصل میگرد۔ و بیثبوت پیوستہ کہ حضرت خواجہ بزرگ اود را
باشارہ باطن بخضر علیہ السلام حوالہ کرد و این بیابست بہتندی در معارج الولا یستخرج از
العالیات از مذکور است۔

جب جبک عمر جو حضرت خواجہ
حضرت نبی رسول تولد
حضرت خواجہ حضرت دینا
دینال جو پرگھٹا کنیان
محفی مباد کہ شاہزادہ دینال بن اکبر شاہ بادشاہ در خانہ بہمن شیخ دینال متولد شد
و بادشاہ ہمہ نامی شیخ پسر خود را منسب کرد۔ و شیخ دینال در سال مقدم جلوس اکبر شاہ
کہ زمانہ تولد شاہزادہ دینال است در جمیر سکونت داشت۔ و بعد تولد شاہزادہ سالہا
در صد جریات بود۔ و آخر سال ۹۹۹ھ و نو و نہ و فات یافت۔ شیخ دینال انا جمیر نمود
اما بسبب غلبہ محبت و حانیت خواجہ بزرگ بیشتر در جمیر قیام ورزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ
حضرت خواجہ بزرگ بیشتر در جمیر قیام ورزید۔ و در جوار آستانہ عالیہ حضرت خواجہ بزرگ باختر
سوی محل سکونت داشت۔ و در زمانیکہ حرم محترم بادشاہ را بہت مصائب سفر ناگو
و غنظہ آنخیزمانہ وضع محل قریب تر بود بحکم بادشاہ قیام جمیر ناگزیر افتاد و قصر رفیع و بکام وسیع

برابر حجره شیخ بنیاد کرده و نظر همایگی شیخ که خالص از غیر و برکت متصور نبود براس مولود مود
مخصوص ساختند هنوز از ان تعمیر شیخ نشان باقیست و مجامدان روضه حضرت خواجه بزرگ
معین الما و لیا که بجهت جهالت و نادانیت حال شیخ و اینال را از اجداد خود قرار داده و به
ولادت شاهزاده در منزل شیخ موجب باز و اعزاز خود با برگزاند غلط فاش و تقصیر
است بهلاف و کذا ف ایشان گوش نباید داد و سلسله پیران طریقت شیخ و اینال که از
کتاب ملا فیضی بوضوح پیوست انیت شیخ و اینال مرید راجی حاکم شاه خلیفه شیخ حاکم
ما بچوری خلیفه شیخ نور قطب عالم بنگالی خلیفه شیخ علاء الحق بنگالی خلیفه شیخ عثمان اخوی
سراج خلیفه حضرت شیخ نظام الدین سلطان المشایخ قدس سرار هم +

شیخ حسن ظاهر

خلیفه راجی حاکم شری از خدمت سید نورین حاکم شری فیضها در بر بوده و از او اهل درون مدعی و طلبی
شمار کرده و بشایخ و فقر صحبت گرم داشت غلبه و شری شیخ راجی حاکم شری حاکم
حاضر خدمت شد و بسبب ارادت پیوست و بطلب سلطان سکندر راجه پنور به علی آمد و بکونت
اختیار کرده و در عبادت ریاضت شاقه بسر برده کافه آنام را به یمنی منزل حق فرمود و تا
در سال نهصد و نه مرقوم است +

مولانا اله داد چشتی چمنوری

عالم با عمل و فقه پیشین بود و هدایه و کافیه و مدارک را به شیخ فرمود و شرف محبت و خلافت راجی حاکم
دریافت و منقول است که مولانا به شیخ طاهر با و سلسله محبت مستحکم داشت و ایشان را
همدم بودند و روزی مولانا انداد بطریق طنز و باب بیعت نسبت راجی حاکم شری سخن با گفت
شیخ حسن گفت که در صحبت حضرت راجی حاکم شری افتاده بسلامت نبر آید البته سخن شما

لاکن گفتن و گفتن متصور است ایصال مولانا الدوامیت مولانا حسن بن محمد راجی حاکم شیرید
مسائل چند که حل آن مشکل بود در پیش آورد. و راجی حاکم شیرید از منصوب مولانا حاکمیت آورده
تفصیل اجمال و تبیین الحکال بوجده حسن فرمود. بهماندم مولانا الدوامیت در قدم آورد و نیت کرد و
بر ریاضت و مجاهده اشتغال و زریده وفات او در سال پنصد و بیست و سه مرقوم است رحمته الله
تعالی علیه +

شیخ محمد حسن البیرونی شرح طالع بر

جامع بود میان علوم طالع و قال و آیت بود در شرح نسبت و جمال چون از حجره خلوت بر قضا
مشغول جلوه میکرد. هر آنکس که نظر میکرد بر انداختن یکسیر میگفت. و در محیط حیرت و تحسین
غرق میگردد و سیر قاصد میرسم توسط داشت. ساقه و درخت و درخت بنویس بر سر درخت
انخطا و شام رحمت کشید و بعد تا و شام درون حجره رفته بعبادت و تحقیق کار نماز و فرائض
در سال پنصد و چهل و چهار مرقوم است +

شیخ عبد الرزاق حنبلی

مرید و لیفقه شیخ محمد حسن طالع بر است صاحب کتابات و کشف خداوند خوارق عادات بود. و به اجماع
نبوت و ائمه رسالت اعتقاد تمام داشت و او را بابا شیخ ابان بانی پی مباحثه و مناظره بسیار بود و وفات
در سال پنصد و چهل و نه مرقوم است +

شیخ ابان بانی پی پستی

اسم گرامی عبد الملک و لقب ابان الله مرید و لیفقه شیخ محمد حسن طالع بر پستی نبیره راجی حاکم شاه است
در مشرق قانس در شیراز به نعت الله ولی و ابطه دارد. و باب ملکه تقریر و بیانی و بیان و بیانی

در خصوص توحید از کتب و رسالہ چند یادگار است با خصوصیات اثبات لائحدیت
از او است و نیز بر لایح مولانا جسام شرح دارد و میفرمود اگر پایہ نصرت او میان باشند مسئلہ توحید بر
منبر و منار ایستاد و هر مودک در او اعلیٰ عال بر اثبات توحید و رد دل و آئینہ اکنون نشانزدہ دارم و میگفت
در پیشہ ما بر دو حال مبنی است۔ تہذیب حسد و محبت البیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و ثبات
آن جامع صفات و رسالہ نہصد و پنجاہ و بیست و یکم است۔ رحمۃ اللہ علیہ +

مولانا احمد شوریانی

از اولاد پیر کنار است و علوم ظاہر و باطن مرید و شاگرد شیخ سحاق بن شاہ کا کوشتی است و از
دیگر بزرگان طریقہ چشتیہ نیز نعمت و نصیب صحبت حاصل کرده و بزرگوار مدیاضت عدیم الظہیر
و مشغولی بسیار داشت و وفات او در سال یکہزار و سی مرتوم است +

سید علی قوام

از اہل کمال بود۔ اس کے اوصاف و مناقب و مرید و شاگرد شیخ بہاء الدین جوہر ریست قبول و فتوح
بسیار داشت۔ بہرین خادم خدمت گفست و در حجت کشید و وفات او در سال نہصد و پنجاہ
ہجری مرتوم است +

شیخ ابو دھن جوہر پوری

پیشہ بہاء الدین جوہر پوری بود کہ گیر الشیخ و ضعف بغایت داشت کہ مے و تیاری کے توام نہ تھا
اما در حالت جبہ چنان قصص میکرد کہ جو انان منہ محل تضاد م ادبے تو استند و وفات
در سال نہصد و پنجاہ و بیست و یکم مرتوم است +

شیخ جمال الدین جمن چشتی

مرید و خلیفہ پیر عالیقدر حضرت شیخ محمد نور جمن است و غیر حشادانت خاندان مرغ از شیخ احمد کھٹو
 وار و صاحب جب جمال اہل فضل و کمال بود۔ در یاد حق غلو بسیار داشت۔ و توکل و حیرت
 سر و کار۔ جامع شریعت و طریقت بود و حاوی محبت و محبت دل را غدار داشت و دیدن شیخ سبکبار
 معین و معاون شمسستہ دلارین و در دو محبت۔ در بہمانے رہروان منزل ہدایت بود و سودا
 عشق و سر جلوہ شاہد حقیقی در برداشت۔ سالہا در کنج اعتکاف نشست و حصاً
 قلعه پندار و نفس بہ نیر وئے ریاضت و محنت بکشت قبول عام و تالیف تمام
 داشت۔ جمعے ارباب دل با وائل بود و صنف مشائخ دیار ہند را بہ نہونی و ارشاد
 تا بہ سراپردہ قرب اتصال رسانید۔ بدم جوئے رضائے الہی و مقلد ارشاد و سالت پائی
 بود و رحمت اللہ علیہ۔ زمان جو سال نہ صد و ہشتاد و دو مرقوم است و بعضے متکلمین از او

شیخ حسن محمد چشتی

خلیفہ اعظم حضرت شیخ جمال الدین جمن است و علوم ظاہر کامل زمانہ۔ و در امور حقیقت و
 معرفت یکیت و یگانہ۔ آیتے بود و جمال شاہد ازل۔ و ولایتے بود و از مدائن علم و عمل۔
 خدیو شرب چشت۔ صدر شمین جمن بہشت بود۔ صاحب مقامات علیہ و کرامات
 جلیہ و آثار زکیہ شتاق جمال و تخیل منظر حال مجلس سماع دوست تر داشت۔ و در مدبو
 و بہ احوال متمندان و طلبے پرداخت زمان جو سال پانک در سال نہ صد و ہشتاد و دو مرقوم است

حضرت شیخ محمد چشتی

مرید و خلیفہ پیر محمد است امین امانت رائے اولین آخرین و صائنست

اموال خرائین صفوت یقین صاحب بود و غلامه آفرینش و آرایش اصل فرع برگزیده هوس
 بارگاه الهی سبط انوار و همرا نماند صبی صاحب جمال ایشیم - کریم النفس کرم مجسم بود و شب زند و این
 داشت تمام در حالت کس و ذوق زندگی میکرد دوست محنت و عدو راحت بود صاحب مرات
 ضیائے آورده است که چنان غیب محبت و ارادت نظر زیارت ثنات عالیات در صرد ملی
 نماز شده و بر مرقده مبارک حضرت خواجه نصیر الدین محمود نصیر الاولیا رسیده و دولت پارس
 دست او مصلحت سنگ مرقده شکافت پیدا کرد و حضرت شیخ محمد درون مزار داخل شد
 چون کنان آمدن آن و حل او در دست بود و نسکین و عصا و خرقة و مصالح که در پهلوی خواجه نصیر الاولیا
 پیوندد زمین کرده بودید - با و مقوض گشت زبان روزی آنکس که بروی او میدید و از تته حال
 و پیرانه جمال میگردد - مولد او احمد آباد گجرات است و زمان جمال پاک در سال ۹۵۱ هجری و پنجاه
 و شش بهر ذکر رحمتہ اللہ علیہ +

شیخ علاء الدین بن شیخ نور الدین ابجدنی

از اولاد حضرت خواجه فرید الدین گنجدی الاولیا است صاحب اطلاق حمید و اوصاف پند
 جامع علم و سلم و با اهل دنیا سر و کار نداشت و از جمله کالانی خط النفس و آسایش چیز خود
 راه نداده - او با فرید دانی میگفتند و باره حانیت حضرت خواجه قطب الاولیا توسط
 داشت در سال هشتصد و هفتاد و دو فوت شد +

شیخ جلال الدین کیشی

تحقیق فرید که در حقیقت کرام شیخ وقت بود - با مشرب حیثیه داشت مطابق سلوک و
 ظاهر خدایت پرورد ویرانه بسیر میبرد - و از لباس بقدر شتر عورت کفایت کرده بود - و علوم
 مستقول و مقول و حقیقی و مجازی هم بر لک زبان داشت - میفرمود یک مرید هشتام نام دارم که

در کوه جبال میسرنند و اکثر میخوانند

خام بدم نخته شدم شوختم
صاحب الاخبار الانخيار نموده در او اهل اورا عشق مجاز و بر بود و در اندک زمان عشق حقیقی
گرفتار آمد و فاته او در سال نهصد و چهل و هشت منقوست +

سید سلطان بھڑا بھٹی

در ویش صفاکیش مرد با همت و مروت بود و میر شیخ علاء الدین چودھری است از خاندان
شطاری نیز تعلق داشت پیرین قصید و وحشت و سنگیر او بد گویند و سینه در سینه در سر سودا
نایه سلام آورده بود و قبیل او پیش پادشاه قریا دبر و پادشاه بادگمتہ فرستاد از زنی
نکور مقارقت خست یا کند و او بیخ و کرکست و از خانه بیرون آمد و جواب داد که زن مذکور
مسلمان شده است باز بمصرف کافران و دن جائز میباشد پیا دگان شایه ہی اہتمام بخانی
و دم و زور کشیدند و در گویش گنفتند و فاته او در سال چهل و نه صد و نہ مرقوم است +

شیخ یوسف معترف شاه جوسی

سجده ریشخ اجیر الدین فرید الدین انبیت آباء و اجداد و غرقه و کرامت در ورثه داشت پادشاه
غیبی عازم مہیش اللہ شد و در تحبانه بدینہ بیوی صخر و بعد حصول شش ریاست ہنگام
سحاب و ست و آسیر آمد و اہل عسکال و اہل وطن طلبہ ہشتہ سگونت بر مانپور اختیار کرد
وفاته او در سال نہصد و پنجاہ مذکور است +

شیخ نطف الم دین شتی

شہ شاه یوسف جوسی است گویند کہ او در مانہ سال در شکم مادر تکف ماند و اوسفر حجاز

هم رفته بود و شرف بیت الله و بیستایی مشرف گردید و صاحب سرق و کرامات بود و آثار
از منظر ظهور آمدن وفات او در سال نهصد و شصت و پنج مذکور است +

شیخ حمزه مهر سوقریشی

از اولاد شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا استانی است و سلسله پیران او بخواجه سید محمد گیسو خان
سے پیوند و صاحب کشف و کرامت و اهل عشق و محبت بود۔ در احوال و خدمت ملک و ملک
بود با احترام بار آورده سیدی ترک گفت رز یار است حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء در نیت الاولاد
اجمیر آمد و در انجابه شیخ حمزه مخدوم که پسر نام او بود و طریقہ مخدوم بنده داشت ملاقاتی شد
و انعام باطن یافت زان بعد از شیخ احمد مخدوم شیبانی التماس کرد۔ و در قصد مهر سو۔ کار
نار نزل قریب سید فرنگ است۔ طرح اقامت انداخت و سادات دیر سو که از علوم بی بهره
دارند سادگی وضع آورده بودند تربیت فرمود۔ از کشف و خوارق و حکایت دارند که درین
مختصر کتب النش ندارند وفات او در سال نهصد و پنجاه و هفت منقول است رحمة الله تعالی علیه

میر سید عبدالاول

مرید اولاد خواجہ بنده نواز گیسو خان است از علوم فنی بهره وافی داشت تصانیف نیز دارد
و بر شیخ بخاری شرح و حاشیه نوشتند اکثر به نواح دکن و مجرات رفت و زیارت مینماید
و که معظم مشرف گردید وفات او در سال نهصد و شصت و شصت مرقوم است +

شیخ مهسا گلرونی

در پیشه کامل و صاحب حال بود و تربیت از روحانیت خواجہ بزرگ معین الاولیاء حاصل
کرد۔ آورده اند که او تا مدت است سال خدمت مزار کرد و بارون کشی اختیار نمود۔ بعد آن

باشاره روحانیت حضرت خواجہ بزرگ نصرت گشت قصبہ گگردن فست و کونست زریہ
وفات دوسال بچہ زار و سہ برقع آمد

مولانا عبد اللہ سلطانی پوری

اناکابر علماء و اعظم فقر الود و مشرع و عارف و متوج در سیم سال بقرب و عت بسیار کوشیدے
در آو ایل مان بخت سبب بخردم الملک مست از بود۔ ایا چون آکر بادشاہ دین الہی ایداشت نمود۔ و
شمس پستی اختیار کرد۔ شیخ با آو در جہاد سرگرم شد۔ و از بخت بخت او حکم اخراج از دیار ہند صادر
گشت چپا ہ سفر حجاز اختیار کرد۔ چون باز آمد اور ہوم کردند۔ دوسال بچہ زار و سہ برقع وفات یافت
رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ جمال کلانی

در عہد نیر شاہ بادشاہ بہارت متبع بود۔ اما ہمہ دولت و نیل را ترک گفتہ بہ سلسلہ بیعت نہایت
حضرت شاہ محمد چشتی مشرف گردید و بجا آمد و دیگر نیز رفت و فیض ہمار بود۔ وفات او
دوسال بچہ زار و سہ برقع مرقوم است

شیخ فضل خان ظفر آبادی

مرید و سیفہ شیخ حسن بہارست میا صاحب استطاعت کہ است بچہ و غیر مودتا بہ سال جانہا کہ دیدم
بادشاہ ہند بہات بادشاہ اولاً قبول نکرد و توکل بسیر برد۔ آخر بہ شیخ عبد اللہ سیہ او فرمان بطریق
بفیکش فرستادند ہم انکار کرد و چہیزے گرفت و فیضی خان سال ہنصد و ہشتاد و ہشتاد و ہشتاد
رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن طاهر

خلیفہ اعظم قاضی خان است از شاہ ہمشیر شیوخ بودہ است و در تقلید علمین و تعمیل شریع یگانہ روزگار
و شہرہ آفاق بود و در حشر خلق خدا شفقت بسید کرد و در پایہ علم صبر بلیست و پایہ بود قلیل کثیر نبیض
صحبت نمود بخوار رسید و جمیع درویش حمایتش بر خصم پس از انظار و قصد گردیدہ وفات او در سال
نہصد و ہفتاد و پنج نکلہ است۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

شیخ سعد الدین خیر آبادی

مرید و خلیفہ شاہ محمد بنیہ است در آداب نہایت عمدہ طریقت حسیہ باطعام و دستگاہ عظیم است
صاحب تصنیف و تعلق باطن بود و بیع بسیار غلو داشت و در علم نحو و فقہ و اصول صاحب
تصدیفات عالی است۔ اورا میدان و مبتعان بسیار بودند از جملہ ایشان شیخ صفی
صاحب جہد و حال و اہل فضل و کمال بود۔ و شیخ مبارک سندیلیہ جامع شریع و طریق و
سرست صومعہ کشف و تحقیق بود۔ وفات محترم شیخ سعد در سال ہشتصد و ہفتاد و
دو نکلہ است۔

میر سید محمد کالپی

دراو اہل از میر ابوالاعلیٰ نقشبندی، مصححت بود چون بہندوستان آمد و زیارت مرقد مطہر
حضرت خواجہ بزرگ معین الدلویہ و مقام جمہیر شریف شد با شاہ و حانیت حضرت خواجہ
طریقہ چشتیہ اختیار کرد و فیضیہا دریافت بمراتب اعلیٰ رسید و در وجہ و ماع مشغولی بہ تہ
غایت داشت ہر سال زیارت مزار فیض آثار حضرت خواجہ نے آمد و خدمت می کرد و وفات
او در سال یکہزار و سی و یک مرقوم است۔

سید عبد الحلیل حشتی

برگزیده آفاق بود و بطن ابرو دست بحیت یکسند او اما از روحانیت حضرت خواجہ بزرگ
معین الاولیاء تربیت یافته در شب کبریا ان خود میسر داد بلا واسطه کسی بحضرت خواجہ
سلسله خود پیوند میکرد و وفات او در سال یکیز از پنجاه و سیصد و هشتاد و یک است +

شیخ محمد عبدالرشید جوینوی

سلسله امداد است او چند واسطه به شیخ حسام الدین بانجوینی منتهی میشود و از دیگر حضرات طریقت
نیز انعام و اکرام یافت از احوال شایع عهد خود بود و در آغاز تدریس میکرد و در آخر از سبزه گشت
صاحب لقب ساینف بود و ذکر چهر دوست داشت شیفته عبت و وارفته سماع بود اشعار هم
میداد و تخلص شمس میکرد و وفات او در سال یکیز از پنجاه و پنج مرقوم است +

شیخ احمد گیسودار

صاحب سال قال و وجہ و سماع بود و بسیار احش و مناظره اکثر مہداخت و مسائل غلامیہ میگفت
پیر و طریقہ چشتیہ بود و با خواجہ سید محمد گیسودار نسبت خاص داشت از بیخمت و رازنی
جد و گیسو نال بود و وفات او در سال یکیز از پنجاه و هشت مرقوم است +

پیر محمد سلون

جامع علوم صوفی و تنوی بود و بواسطه شیخ عبد الکرم به شیخ حسام الدین بانجوینی میرسد
مردان او صاحب کمال بودند حلقه با و رجوع بود و قبول عام داشت و در دیار بکنو - شیخ
عهد خود بود و وفات او در سال یکیز از پنجاه و چهار مرقوم است +

شیخ پیر محمد لکهنوی

پیشانی و متوکل و بشرف یار است بین بشرفین مشرف است اول او از جن پور است کشتا
علوم دین از علماء دیار دلی و کهنو جده نایب ربانیده و رعیت شیخ عبداللہ دیاج حشتی
مؤلف و مکرّم شد و بخش کامل ربود و وفات او در سال یک هزار و هشتاد و هجری بوقوع آمد *

حضرت شیخ یحییٰ فی حشتی

خلیفه اعظم حضرت شیخ محمد حشتی است تکمیل علوم دینیہ در مدینہ منورہ بہرسانیدہ۔
صاحب جسد و حال، عارفی فضل و کمال مرجع اولیٰ الابرار و محبوبی اصحاب صد اقت
تاب بود۔ صاحب تالیف و تصنیف است آیہ نور و صدر نشین بزم قیسم و حضور بود و بیرون
بینیا و گوش شنو کہ کمال مرتبہ عارفی است۔ او حاصل بود و شکر راحت و شکایت زحمت
پیش او هموزن بود۔ ہر آنچہ پیش گزشت بران قانع بود۔ در یاد حق از خود فراموش۔ دور
سکر بادہ وحدت بخود و بندہ ہوش بسیار اہم ریاضت و مجاہدہ کار فرمای میکرد و بدست
در گوشہ تنہائی و زایہ اطاعت بنشست جمیع غیبر و خفا کثیر۔ انعام و اکرام ازادہ فیض
دید بود۔ و بسیاری از کاتبہ تیرہ و تار جہل دانکار۔ بر آئینہ فی اوتاب منزل عرفان و اقربان
گردیدند۔ مریدان و کتب خان او از لیس صاحب خرق و کمال بودند۔ و در دیار گجرات علم
صفت و طریقت برافراشتہ۔ و در دیار بیدہ شمع اہل بیتان را فروغ دادہ کہ در ہر
کہ از ہر کہ و ہمہ ہمیشہ شراق او بودند۔ و قدمست و تہمتہ ادب و برحق مینہ شدہ وفات
کے شیخ محمد حشتی در سال یک هزار و یکصد و چهل و یک ہجری
متوکل و مکرّم شد۔ رحمۃ اللہ علیہ۔

حضرت شیخ کلیم اللہ جہان آبادی

برج صاحبی نور الدین شیخ احمد بن شیخ حامد از اولاد حضرت میر الاسلام شیخنا ابی کبر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ اصل آباؤں کے ازترکستان است۔ پدر بزرگوار از بزمان دولت شاہ جہان بادشاہ در دہلی فائز شد حضرت شیخ کلیم اللہ شریف جیت پور سہ حضرت شیخ یحییٰ مدنی است در علوم دینی شہرہ آفاق و در ریاضت عبادت طاق بود آورده اند کہ با حضرت شیخ ابوالفتح ساح قادری ہم نسبت داشت و بچند وصحت اولیاء و فیوض نقشبندیہ از خدمت امیر محترم لاہوری در بر راست کرد و مجلس سماع بسیار خرم و خطیاط میفرمود۔ واحدے از سالہ اخیر اندر آن وقت باریا بنجہ شد۔ و در خانقاہ مسعود و دیگر جمعی شتگان راہ و متفحصان غیر آگاہ را چرانع ہدایت نمود۔ و از تاریکی گم گشتگی و غیر آگاہی بر آورده و طلعت جاوید کامرانی فائز گردانید۔ آثار عالی و اطوار متدلی داشت تالقمین و ارشاد اہل اللہ بسیار میگوید۔ گرمی صحبت ادا حراق عشق و التہاب محبتیان جان پیدا کے کرد۔ دل مشغوف در بر و دقائق مشغوف پیش نظر داشت از راحت و تراجت بیزار۔ و ہادر دو محنت محبت و کار۔ امام الطریق۔ مرشار بادہ تحقیق و جام ریت بود۔ بہ رفاہ۔ استکراہ و خصوصیت و منازعت با جمعیست جاہ و زمان جو سال اور سال پازدہ صد و چیل و دو مرقوم است۔ مرقد پاکش در شاہ جہان آباد دفن ہے بازار خانم متصل بہ صغار سنگ مرخ است۔ زبان شورش دہلی محجراہ حالہ منہدم شد۔ قبر باقیست۔ قبرست اسماء و خلفائش ثبیت۔

فہرست خلفاء

شیخ نظام الدین لونگ آبادی۔ سید طہر۔ حافظ محمود۔ شیخ جمال الدین۔ شیخ سعید

قاضی شیخ عبد الولی - شاه ضیاء الدین - شاه اسد اللہ - شاه جلال الدین - شاه مداری
 ناگوری - محمد ہاشم - آورده اند کہ حضرت شیخ تصانیف بسیار بود - تفسیر قرآن القرآن
 سواء السبیل عشر کلام الشکول واقعات کلیدی السماء کلیمی وغیرہ - از حضرت شیخ چہارپہر
 و پیر و دختر بودند - حافظ حامد سید - حافظ فضل اللہ - احسان اللہ خواجہ محمد - نام
 دختران بی بی رابعہ کہ محمد ہاشم خلیفہ حضرت مینکوہ شد - بی بی فخر النساء کہ شیخ عبد الرحیم
 منسوب بود - بی بی زینب کہ در حبس اعتقاد شاہ میر در آمد - و نیز دخترہ چہارم بعد فوت دختر اول
 بسلسلہ زوجیت محمد ہاشم پیوستہ بود - و حال دختر پنجم از نظر نگاشت و انیمہ فرزندان
 و دختران از لطف غایتون دوم و دہم مرض وجود آیدہ بودند - قطعات و ابیات در تاریخ وفات
 حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ -

موسے امت کیم اللہ عصر
 سال و شش ہفت از کتب جلی
 بہت قبول دو عالم از قبول
 زور قلم شد حشر با ال رسول

ایضاً

فصل و کما شن میشن جودہ
 سال و شش ہفت لغت
 مریم قلب ریش بودہ
 قطب زمانہ خویش بودہ

ایضاً

چواندیش بفر دین یکتا
 دو تار نیست بہر سال و شش
 پیہ گلگشت حنلہ جاودانی
 بر آید مدع از کس چو خوانی
 در عرفان دین موسی ثانی

حضرت شیخ نظام الدین بنگ آبادی

جامع علوم شرع و طریق جائے اسرار عرفان و تحقیق - مرجع الفقہ - بیجاہ العرفان بودہ -

و جد و سماع را دوست داشت۔ و در سید طحیرت و سید مستغرق و سید سلیمان پیک او
حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ منتهی میشود۔ و از نمبرگان شیخ الشیخ شہاب الدین
نہر روی است۔ آورده اند کہ بطلب علم بخداست حضرت شیخ کلیم اللہ حاضر شدہ
بعد از فراغ علوم ظاہر۔ در تحصیل امور باطن التساب کرد و محنت و ریاضت شاہد کردہ
مرتبہ کمال تکمیل رسانید و بہ آثار رفیع و اطوار عیش و مقامات بلند نشان ارجحند و فزونی
میشد بر او داشت قبول عظیم و دستگاہ کلیم داشت۔ و در دیار دکن بن دل کمرست فرمودہ
در بلدہ اورنگ آباد دکن سکونت اختیار فرمود۔ و طالبان راہ یقین و عمیان اثرات
دین را بہ رہبری یقین و ارشاد بمنزل مقصد و رسانید۔ صاحب تصانیف بود
اشہر تصانیف او رسالہ نظام التلو است۔ فہرست نام نامی خلفائے گرامی نیست۔

فہرست خلفا

خواجہ کامگار خان۔ محمد علی۔ خواجہ نور الدین۔ مولانا فخر الدین۔ شیہ شریف۔ شاہ
عشق اللہ عتہ السلام قادر خان۔ محمد یار بیگ۔ محمد جعفر۔ شیر محمد۔ کرم علی شاہ و مجید اینہا کہ
فہرست ایشان معلوم نشد۔ زمانہ و سال پاک در ال یا زوہد و چہل و دو و مرقوم
مطہر در بلدہ اورنگ آباد ملک دکن سجود نام و محبوب اعوام است۔ آورده اند کہ حضرت
اوربا حضرت شیخ کلیم اللہ محبت و موافقت بہر تہ عشق بود چنانچہ بعد وفات شیخ
در گوشہ مخول و عسرت و محنت و در گنج تنہائی و منہ اق چندے بسر فرمودہ بود کہ اتفاقاً
طلب او بمطلوبت یقی در رسید۔ و مزید بر آن رحمت حق ارقت مہاجرت پسند را جرم
بحسب اتمام محبت ظاہر اراض محبت عارض حال شدند۔ و قریب تر از زمانہ محبت شیخ
محل زندگانی ازین سلسلہ فاتی اجماع قدس عابدانی رستند۔ رحمہ اللہ تعالیٰ علیہ۔ صاحب
مناقب فخریہ آورده است کہ در آن زمان کہ شیخ نظام الدین بخداست شیخ کلیم اللہ
التساب معلوم میکرد و فہرست حضرت شیخ از مجلس تذکیر برخواستہ و درون جمعہ کے سخن

میخواست که شیخ نظام الدین از جانی خود بر حاکم بنویسد و قدم حضرت شیخ نبیاد و عرض کرد
سپرد بتو مایه خویش را تو دانی حساب کم و بیش را

حضرت شیخ از سنان حضرت شیخ میخندید مدنی یاد آمد که بوقت عزیمت سفر حجاز
فرموده بودم که جوی زریبا منظر نطنام الدین پیش شما در محاسن تدیس خواهد آمد و شعر مذکور
بر زبان حال خواهد آورد و شما باید که او را به تشریف خست ملافت و شرف بهجت مشرف
بکنید و اینهمه نعمت و کرامت نسبت که بلغا رسیده است حق او است ازان روز حضرت
شیخ بدرجه غایت متوجر گردیده در اندک زمان شیخ نظام الدین را بر مرتبه کمال رسانید +

خواجہ الشیرین فخر جهان چشتی دہلوی

سند الاصفیا - قدوة الاولیاء امام المتقین صدر الولايات - محبوب العالمین
محب اہل شی خواجہ فخر الدین فخر جهان چشتی دہلوی قدس سرہ العزیز فرزند ارجمند و خلیفہ
خواجہ نطنام الدین اورنگ آبادی است - عالم علوم صوری و ماہر رمز معنوی بود - ہنگام
ولادتش خواجہ عظیم الشان خرقہ و کلاہ خود باہ از زانی داشتہ بود و در سن شانزدہ سالگی
از علوم عقلی و نقلی بہرہ یاب شدہ کہ بکس پایضت عبادت اشتغال فرمود - و
برہمنی کا فہر نام سے معروف مرعی داشت و بذیل ظل اعلا فاش جهان جہان برکات و جہان
برجہان و جہان شیلین نزول شدہ و خدای از خوان لغزش بہرہ یاب شدہ ناصیہ ارادت
بر سنگستان پاکش سے شود و در ان زمانہ کہ بزیارت روضہ حضرت عجب بزرگ جمہر
نماز شدہ بہ ادا اسے فریض خدمت مزار شہسوی خانقاہ خریفہ کہ جانب دکن از مسجد
بزرگ کہ شہسوی واقع است تو چہنہ بردہ با حضرت صاحب سجادہ کہ اولاد پاک حضرت
خواجہ بزرگ بودند تا دیر بایہ دوستی و قدم بچہتی بر جاداشت و ہمدین اثنا فصائل و تحقیق
آگاہ شاہ رشید الدین کہ از شاہ پاک حاجی عزیز شریفین حضرت خواجہ سید محمدی تبرکات

رحمتہ اللہ علیہ پانچ فرمود و با خواجہ فخر جہان پیر زادہ بر جادہ صاحبہ و مخالفہ کردہ یکجا شدند
 دران زمان و مکان از سنخ کلام و اثر کمال و بیار و در محال و توحید مقال بودند و از
 بندگان خدمت یہیکے راکوت سادات و بر و آئینہ صفاء و صفوت پیش نظر و در ہر
 صحبت حضرت پیر زادہ بر جادہ شیخ الشانح صیغہ علی احمد چشتی اجمیری نسخہ شرح تلمیذ
 حضرت خواجہ فخر جہان گزرنیدہ بود۔ لکھت قال فی عنبر الادلیاء۔ مریدان مقتدان خواجہ
 فخر جہان را پایا مانیت۔ وصال پاکش بہ سبب زائدہ صدر و نود و نہ ہجری
 بوقوع آمد و در دہلی کہنہ بخوار مزار فائض الانوار حضرت خواجہ بختیار یاس یافت رحمۃ اللہ علیہ



آفتاب فلک ایت نیر عظم برج ولایت شیا حدشہ کشور غوثیت و طبیت فخر العارفین منظر
 انوار الصمد حضرت خواجہ نوح محمد مہاروی قدس سرہ *



اسم گرامی ہبل بود و لقب پاک نور محمد کہ از حضرت خواجہ فخر جہان یافتہ بودند نقل است لکھت
 چشم محبت حضرت خواجہ فخر جہان بحق ایشان روز افزون بود۔ چون ایی مشہر و مشہور
 زنی از مریدان خدمت خواجہ فخر جہان میخواست کہ بحال جمیل خواجہ نور محمد تسکین دین بدیاد
 طلب نماید تا بحیلہ دعوت خواجہ فخر جہان و زمین گاہ مدعا بشست۔ وقتیکہ ما حاضر آوردند
 و ہر یکے شعل خوردن اتحاد کردند ان مذکور از حجاب غرقہ سیہ بد۔ چون نظر شن بحال
 حضرت خواجہ مہاروی افسند و چشم ظاہر از حسن صورت مترا دیدہ۔ در دل اندیشہ
 کرد کہ منیلمان خاطر خواجہ باین منظر و پیکرہ... از چہیت بقدر آن حضرت خواجہ
 مہاروی بکشف باطن آگاہ شدہ فرمود۔ با عیصاحبہ۔ خواجہ فخر جہان کہ بر حسن جوہر
 فریفتگی و شیفنگی دارند۔ چشم ناقص بین معذور است لیلہ را بچشم محنون باید دید
 نقل است کہ وقتہ حضرت خواجہ مہاروی عارضہ طلب اوراد کہ خواندن آن من لبت یا بی

محسن رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم۔ روزے ہائے بندگی حضرت خواجہ فرج بہان سال شہد
 بود بہا سخنش ہر چنگ از حضرت ایشان کتابت رسیدہ بود نسبت **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 بفصیل یاران و سلوک یاران و قریب قلم خوانند آورد و صحبت **الشرع** است از صحبت
 خشک مزاجان منفر خوانند بود۔ مے باید کہ صحبت شهادت حق ایشان اثر کند۔ و از طرف
 غفلت بد نمایند۔ یک آدم کہ از شمانام خدا آموزد۔ بہ از عبادت لاری شمان است۔ بیچارہ
 محو کسب تکلیف کشید و تا اینجا آمد۔ و دوبار کہ رسالہ شمان صاحب سلامت رسانید
 حق تعالیٰ جسٹ خیرش و ہر درین عمتی۔ و ماوراکا ہے سماع مے شنوند۔ یا با کلیہ
 قطع کردہ اید گاہ گاہ شنیدہ باشند۔ نہ ساز و عمل توجہ را کرم کنسید یعنی مراقبہ ہمراہ
 یاران مے کردہ باشند۔ بنیت اینکہ گرمی ایشان در جاسہ اثر کند۔ بتجبت کہ مرید کند
 شاکر نوید کند۔ عادت اللہ بہین تیرہ جاری شدہ است پس بہین تیرہ باید رفت کیفیت
 خود چہ نویس۔ قال ہم صنعت چہ جائے حال۔ مگر از عانت صاحب حال تبارم ع
 ہوا مے وصل تو دارم اگر خدا خواہد۔ و در دے کہ معیت بدے رویت
 جناب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم است۔ نوشتہ میشود طریق خواندن این است نماز فجر
 بوقت اول بخواند۔ بعد آن درود را خواند۔ بلا تعین عدد تا شراق یک جلسہ کند۔ الا
 دوم و سوم بوالدہ خود بے خواہند گفت درود یعنی اینست۔ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ عَلٰی الْاٰخِرَةِ عَلٰی الْاَوَّلٰی و اہل بیتہم کلہم باریک
 و سلم و صل و سلم علیہ یعنی نغمہ فراد بخواند و بارک و سلم بخواند جاری یا ہم بہت
 خیر الانام صلوٰۃ اللہ علیہ موجب شکر و ثناء است کہ حق تعالیٰ آن محبت حقیقی را بہ رضا
 ذاتی مستفید ساختہ۔ اتبل حقیقت خویش بہتر از ہر اعنایت فرماید و بدرتبیل رساند
 ایسا سہیلے ترقی بر رخ رفتہ لعل ذابکے استرخاص شریف و مسلم مقید میبارد
 حالا این قدر جرات بیش کردم۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ اول سالک بجانب سبہ منورہ۔ شرقیہ

ترا و اللہ شرفاً و تعظیماً متوجہاً بالقلب و الوجه نشینند و از سائر اطراف شعور خود را یکشدہ بہ
 یک طے و بہت خود متوجہ نمایند۔ و از مدینہ منورہ و بروجنہ و بہت سہروردی عبارت است از شرف
 و جبار است و از ان ہم صبیح متبرکہ و از ان ہم جبر شریف متوجہ باشد و این درود بخواند
 اللهم صل علی سیدنا محمد النبی الاحم و آلہ واصحابہ و اهل بیتہ و بارک و سلم
 و صل و سلم علیہ و علیہم۔ اول نفس خود را حبس کنند و در یک حبس است و یکبار
 او کنند۔ همچنین تانہ نفس و طریق خواندن بہ پنج و اگر نیست کہ استقبال قبلہ نشینند جسم نور
 از خود جدا ساختہ و جسم نور شیخ خود فانی کنند و صلوٰۃ مذکور را کہ مرتبہ بخواند شغل مفید
 امر شریف با احمد را بطرف است گوید۔ یا محمد را بطرف چپ و دل ضرب یا رسول اللہ
 زنده و ضرب را بطور اسم ذات زنده و سلام را اگر ائمہ میان محمد اکبر و غریب و محب و حق است
 امانت و حق ایشان خواہند کرد و چندے در خدمت خود دارند۔ و مزاج ایشان در یابند
 مگر توجہ فی الجملہ حاصل اعتقاد و در خدمت شما بسیار دارند پس ہمہ دارند۔ و درین ہر دو عمل
 مذکور شما محنت از نہ ہر کہ کہ خواہند تسلیم کنند فقط
 حضرت خواجہ مہاروئے این دہرہ بسیار میفرمود۔

دو طہرہ

بصلے ہوتی ہر سیری سے ٹلی ملے جیسے تھو ویسی بھنے اب کچھ کہا جائے
 و این بیت ہم بسا اوقات زبان معجز بیان مہیت

بیت

لگو کہ پیر شدی فوق عاشقیت نہانہ شراب کہہ نہ ہستی دگر دارد

دلہ

تمامت گرونی کشی با عزم عشق آسے شتر مست کشد با گر ان را
 میفرمودند کہ ان کال جان عالم است۔ و فوریت شدن اوفنائے تمام عالم فرمود

معصیت مبتنی و حدت نیست هر کس را که اعتراض حدت بر زبان صداقت آن
در دل باشد دیگر سبب نیست که موجب زوال حدت او گردد. روزی کسی این بیت
در خدمت التماس کرد شعر حافظ

نقار و پرده ندارد نگار دلکش

تا خود حساب خدی حافظ از میان بر خیز
فرمودند اگر پرده باشد پرده ندارد غیر هستی موهوم پرده دیگر نیست فرمود حصر انجام بیا بیان
است شفاعت خواجہ شیخ الانبیاء هم موقوف بر تقاضایمان باشد شخصی پرسید که
جد اولیسا در چه حالت دارد فرمود جسد الیسا حکم بروج دارد و جسد ایشان را
بجاست روح نگا دارند چنانچه عالم بدل آنجه طیار باشد جسد پروراز کنند دلیل
اینست که وقت روح ایشان گرانی جسد غلبه دارد ازین مرگ و دنیا محض از چشم ظاهر پوشیدن است فرمود اول شود
آنکه بوجود نگار دارند از مقام شو منزل بعید جا دارند و الا نه اگر بمقام شهود وجود بود از وجود هم انکار کرد
در آنوقت خلیفه اعظم حضرت نوح محمد ناز و والد زمین خدمت بوسیده التماس نمود
که کسانیکه مساوب باشند از انکار وجود هم خبر ندارند فرمود این هم درست باشد اما
مشاهده ایشان مظنه است که آنرا مشاهده پیدا کنند و اگر نه منجی از دایره ارکان عقل
خارج است که کسیکه ملتان و لاهور دیده باشند از ان انکار اگر اید شخصی پرسید
که در نفسانیت را هم دو عالم هست فرمود آری اگر کسی بکند اما ریاضی منجم
که طالع بیا کند باز عرض کرد که من خود مرخص نیکن نمیتوانم استعلاج کنم فرمود
این هم غنیت است کسیکه خود را مرخص بیا ندگاه بگاه درمان پذیر باشد فرمود که
شغل باس نفس اس را باین ترتیب باید کرد که ضمائم الله را با شباغ بخواند تا حرف و
سپا آید و در وقت نفس الله به دم گویند یعنی دم سان دل باشد و در وقت جذبه
نفس به دم گویند همان یعنی در ترتیب یعنی بوقت جذبه نفس الله و بوقت دم بالار
هنگویند که مرغوب و مطبوع نیست حکمت اصباح زبان به ارتفاع کام هنگام ذکر

پاس انفس معین تو جہ است موعود و خواجہ کلیم اللہ جہان آبادی فرزند ان ارجمند و رسد قادی
 شرف سجت بخشیدہ میفرمودند کہ طریقہ چشتیہ بنی بر شققت ریاضت است و امن
 حضرت مجتہد الاعظم وسیع فراخ است کہ ہمہ را می پوشد فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 و سلم بر من کمال نیست بجز حق عوام گنج ایش دارد اما امتیاز نیست کہ علی قدر ایمان شفا میرسد
 زیرا کہ انا پانچ کس کتبہ غائیست شخصہ پر سید کہ علما تعظیم کفار میکنند اما اہل اللہ کہ تحصیل کافر و
 یکتا باشد حالاکہ در لقیست و ربیت مخالف نیست فرمود آن در ربیت طریقہ شفا اما اختلاف
 فہمید ان است صفت لما و طائفہ اہل اللہ ہر یکے را بروری باید و انت آنا کہ عظمت کفار میکنند نظر
 کفر کردار ایشان میکنند کہ چشم عالمان فی غیر از اسبابا ہر چیزے بد نیست اند و اہل اللہ تعظیم حقیقت ایشان
 روا و اند زیرا کہ در نظر اہل اللہ حقیقت ایشان نیکوتراند نقل است وقتے حضرت خاتم مہاروی کو مہتمم
 تشریف مولوی احمدی کہ جناب عظیم الشان بود حاضر شد و التماس نمود کہ حضرت تعظیم شیخ علی الدین فی
 قدس اللہ سرہ فرمودہ است کہ طحطا المزیہ حرآمد علی شیخ پس حضرت شمار اہلکدام جہ
 دعوت مرید اہل سہال باشد فرمود کہ از صنف مریدان عالم مثل حضرات اصحاب
 رسول کسے کمتر باشد و از جملہ شاخ بہت کائنات صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم سچا پس مرید
 و از ان رو کہ حضرت سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام دعوت اصحاب اطیب خاطر
 قبول میفرمودند ببناء علیہ سبائے مادیان طریق ماہمین حجت بر تہ سنت است
 شہنشاہ جواب مولوی احمدی لب حیرت گزیدہ و بحال خود سکوت و زبید

مولانا سید شاہ نیاز احمد چشتی

خلیفہ معظم و محبوب محترم خواجہ فرخ جہان است صاحب بازو نیاز و خدیو سوز و گداز در علوم
 ظاہر و بکثرت زمانہ و در باب کشف و کرامت فقیر المثل و یگانہ بہ سماع بسیار غلو و
 و بوجد و استغراق بمرتبہ غایت بالوس بود جمع کثیر از بلاد و امصار دور و دراز در بند ارادت

قید بست اگر گرفتار بودند و بسیار طالبان جلوه شاه حقیقی ابنزل حق رسانید آورده اند و
 پیر بزرگوارش ازین کتب بطراط را به دارالسرور بخت محمل زندگانی بر بست حضرت شاه در زبان
 غیر آگهی و غمزدی بود و وزیر دین پاک و الدب معصوم خود که را به محضر بود و تربیت و پرورش یافت
 و چون زمان آگهی دست داده و سن نوزده سال سجدت حضرت خواجہ فخر جهان فیت
 حاصل کرد و بالتفات و توجه خواجہ در اندک زمان تکمیل کرده به تشریف خلافت و شال اجازت
 دارشاد و امور گردید و دولت مشیخت و عظمت و حسن عالم برافراشت و نیز حضرت شاه
 واسطه ارادت پر جناب شاه عبد اللہ بغدادی قادر می تحقق و متیقن است حضرت شاه
 نظم بسیار است کلام دل گذار و مضمون تو حید در باب عشق و محبت و سلوک معرفت و تکمیل
 و اردو بیست و پنج دیوان بسیار که در زمان بهشت و عجم معروف است از حضرت او مرغوب عالم
 و مطبوع تمام است و در مجلس صوفیان حق آگاه اکثر نغزلیات و یوان بر زبان می آید و حفظ
 وانی و سلامت کافی می یابند و وفات آن جامع کمالات در سال یک هزار و دویست و پنجاه
 مرقوم است رحمتہ اللہ علیہ خلفائے حضرت شاه بشمار ابوذر و هر سبک عاشق موالی و مولع
 و توسع و تاج و خلافت ارشاد و جانشین صاحب مقام حضرت شاه پیر بزرگ و حضرت شاه نظام الدین میوی است که با و میمان
 و لائے رب و این بیکار آفاق و در سلوک ظاهر و باطن ریاضت و محنت و ذوق و خلوات سر آید
 و در کار است و نام نامی و سلسلہ گرامی حضرت شاه بوجود و با وجود و برقرار است و به
 وایت و ارشاد و در مثنوی و تربیت و تقصیر میان سلسلہ طریقت و سماعی و جمعی و تردوات
 جزئی و مرعی و در سلسلہ اللہ تعالیٰ برادر خود و حضرت شاه نصیر الدین که تربیت و تکمیل در
 عین پیر عالی قدر و ریافته و در کتاب مجامع و محنت اقصی الغایت کوشیده بود
 و جمال پاک و جلوه بیشال داشت صاحب حال و اهل کمال بود و بسبب بعضی حوادث
 از خدمت برادر بزرگ محنت و اختصار کرده بودند و تصبیه بدوین پسند فرمود و در
 مآبین و در مثنوی و شتا فان جلوه حقیقت و در ارتکان با و به فقر و معرفت کار فرمائی کرد

و بالآخر قیام دار فانی غیر مطیع شمرده سفر آخرت اختیار نمود و در قصبه دباون پنج فوش حق تعالی علیه
 و از خلفائے حضرت شاه نیا زاحمد یکے میان سکین شاه بود۔ نام اصل غلام محمد۔ و او اہل
 ازاعنیا بود۔ بالآخر ترک اسباب دنیا کرد۔ و طریقہ قادریہ اختیار کرد۔ بعد از ان بشارت داشت
 خواجہ بزرگ معین الاولیا و خدمت حضرت فائز گردیدہ بشرح کثافت سہل و فراز و نامور شد
 و پیوند و بودن حبیب و رماور گردید۔ و در انجا فتوح عظیم و قبول عام حاصل کرد و ہما نجا وفات یافت

خواجہ محمد سلیمان تونسوی قدس اللہ سرہ العزیز

سلطان الزاہدین بن ابی العافین کنز السکین میر تاج و سلطان حبیب اہل کربلا نامی
 و ہم گرامی محمد سلیمان بن زکریا بن عبد الوہاب است۔ آورده اند کہ روزی اللہ پاشا
 مشکیزہ آب بجانہ خود می میرد۔ و رویشے کہ بلباس زبان بہن دیان معرفی داشت
 در سہراہ اورا بدید و گفت سبحانہ اللہ تعالی شانہ کہ از لطن پاکت سلطان مشارق و مغارب
 بمنصہ شہود خواهد آمد۔ سلیمان زمان خواہد شد میگویند کہ پدر بزرگوارش و فتیکہ ازین
 دار ناپائدار بدار القرار رحلت فرمود۔ عمر شریفش بیش از چہار سال نبود۔ چون بسن آبی رسید
 از علوم دینیہ نسخ تمام کرد۔ و ہمدین زمان غلغلہ تشریف آوردی حضرت خجہ ہمدانی
 و کوٹ مٹھن شنیدہ چنانچہ بہ بیتان احمد علی مہملہ علیہ الرحمۃ بشرح بہجت پایہ عزت بر او افتادہ منقول است کہ
 حضرت خواجہ سلیمان جہان دروازم ملائکہ عیسیٰ علیہ السلام و میگویند کہ خواجہ فخر جہان خواجہ ہمدانی اشارہ فرمودہ بود
 کہ شاہ بازی از کوہستان مغرب بر سر واد خواہد شد۔ باید کہ اورا از وام علایق خود وارتشند
 زیرا کہ انعامے اولین و آخرین بنام نامیش رقم زده اند۔ منقول است کہ خواجہ سلیمان جہان
 بعد حصول تشریف بہجت با یار مرشد بر حق قصد دہلی فرمود۔ آتا قصبہ راولپنڈی رسیدہ
 بودند کہ خبر جو سال خواجہ فخر جہان جاگزین گوش ہوش گردید۔ با جماعہ منجینی خیلے خیر خواہ
 رفتے داد۔ آورده اند کہ بعد اتمام سفر بموجب ہمار شریف توجہ فرمودہ تا چند سال در ریاض

و مجاہدات گزرانید۔ اکثر فکر چرخ و چرخ لیس لیس و قوت لبی اشتغال فرمودند و بہین
 زمان کتب صوفیہ مثل ادب لطیف البین و لواحقہ و عشرہ کاملہ و مضمون الحکم و غیرہ بہت
 حضرت فقیہہ صوری و معنوی خواجہ مہاروی گزرانیدند۔ روزیکہ در مجلس سخنش مہاروی
 پانہوس بہت آمد۔ خواجہ سلیمان را دیوان حافظ در دست بود۔ حضرت خواجہ بکمال لطف
 بخواندش ایما فرمودند۔ خواجہ سلیمان چنان باین بیت آغاز کردہ
 کمال صنعت مشاطہ شاید کہ روسے زشت از بیبا نماید

با تملع این بیت خواجہ مہاروی از لب خوشدل و مژگشتہ از راہ و فور محبت شوق فرمودند
 گو کہ پریشانی ذوق عاشقیت نماید شراب کشتہ مستی دگر وارد
 نعل است کہ در زوے بر کان نواب غازی بدین سخن بسامع برپا بود و قوالان غزل مولانا
 جام بنیاد کردہ بودند

از مدرسہ بہ کعبہ روم یابہ میکند اسے پیرہہ گو کہ طریق صواب جیت
 خواجہ سلیمان جہان را ذوق غالب آمد و بوجد درآمد۔ تا آنکہ دست از کار و بار اختیار
 برت و بہان عالم حیرت و بوجدی گردوات پاک حضرت خواجہ مہاروی مسیگر زدند و شکر
 خوان آلودہ از دیدہ غم دیدہ سے ترا دیدند۔ و تا وہ بہین حال و احوال در گزشتہ آورده اند
 کہ چون حضرت خواجہ مہاروی را زمان آخر فرمایش آمد۔ خواجہ سلیمان جہان حاضر
 خدمت نمودند۔ خواجہ مہاروی از یاران جلسہ انفسا فرمود کہ از روہیلہ کسی خبر دار و عرض
 کردند سچ آگاہیہ ہمارے فرمود۔ خیر۔ ماشاء اللہ بخود خواہ آمد

کشتہ کہ عشق دارد گنار دلت بدینسان بجنارہ گرنیائے ہزار خواہی آمد
 میگویند کہ دران ایام خواجہ سلیمان جہان بوطن مالو قیام داشت۔ شبہ در حاکم
 مراقبہ اضطراب در خاطر داشت و شتیات در دل جائے کہ در دولہ حصول ملازمت و دولت
 دیدار نامختیار بدست اختیار سے مجبور۔ و خواجہ سلیمان جہان از بالائے تنقہ

خلیفہ تین را بر پشت زمین سینداخت و پان شب تیرہ روز تا کہ روکش علیہ کے ماہ خان
 ہر گار بود۔ بود۔ نے یار و ندگار اپنے ہشت باق و منزل طلب بہادور اثنائے راہ نے
 ملاقاتی شد و گفت زود برو۔ جس نہ تیار است۔ القصہ بروز ششم بحال بقرا و قریہ ہمارا
 شریف رسید و ہمیت پائین خواجہ مہاروی زانوںے ادب بست فرمود۔
 انگاہ خواجہ مہاروی سے پہلے حاضران جلسہ توجہ کردہ امیر شاہ فرمود کہ من با این رو بہیلہ
 راز دارم۔ ساعتی چند خلوت مقصود است بہستماعنی یاران جلسہ از ہم جدا شدہ
 و بزیم صحبت و مخبرج خلوت گرم بازاری یافت۔ و خواجہ سلیم اسحاق جہان از دولت وصال
 سراپا کمال بالا مال شدہ غرضت و شہود و اعاریافتند بعد ازین خواجہ مہاروی سفر
 قسبہ رحال ایزد رحال اختیار فرمود۔ و در تاج ہر روز مدفون شد۔ رحمۃ اللہ علیہ منتقل است
 کہ سونے و خالص شریف پاک شین مجلس سماع بر پا بود۔ بیک ناگاہ خواہ سلیمان جہان بہم فرمود
 مولوی نور احمد صاحب اقسام استفسار کرد فرمود کہ زہر شان کیا کان و خواجگان ماکرانیہ
 علوہ پایہ صحت علیہ السلام را درین بزم عالی یارے دم زدن و بحال ہنسا دن میست
 حشہ کہ از مصائبت یاران جلسہ جانے قرار یگیرد۔ اما شرف حضور ہی بزم گرامی از دست
 نمیدہریشا ہر معنی خندہ و خستیا ہے آید۔ نقل است کہ سید احمد مدنی حاجب حریم
 رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم با پیام حضرت ختمی پنا ہے و تونہ شریف آید۔ و سلسلہ
 بیعت معزز و مبہا ہی شد۔ و خواجہ سلیم اسحاق جہان اور اہل شہر خلافت مشرف کردہ
 و واع فرمود۔ نقل است کہ بعل خان بلوچ والی ہند و پٹنہ زبان حکومت خود و عجزہ از قوم بلوچ
 براہ پیدا کرتے ہو۔ و بولے نام شریع صاحب تکرور و بہار قوم بلوچ و باد خواہی پیدا و بدست
 خواجہ بیگانہ جمع آمد حضرت اعلیٰ بر حال احوال ایشاں السلام یاقہ صحبت از بندگان دست خان کریم فرستاد
 تقدی و تسلیم اجتناب کردن نصیحت فرمود۔ و عرضہ طویل آید و تزییر تخریر کردہ فرستاد
 چون شہر و مطالعہ و آذین گین جان مذکور کہ بہت افہ علیضہ منقوش بود بہت حیا

مالیده و در آن خستند و در همان حالت قصه زبان آوردند که ملک بخت بدش است هر که را
 خواهد رسید بد فرستد آن خبر آوردند که قریب به چهار هزار سوار از سمت خراسان تاخت آورد
 و مال و حسنات عجب و بخت لعل خان در معرض نهب و تاراج رسید و او خود هم بدست غنیمت رسید
 و تکیه بر شد و نقل است که لاسد خان حاکم ملک سنگم و در شمار نشه غرور و کبر آنرا بنده گان خوار و امید
 مطلوبان چند بخت چشت فریاد رسانیدند روزیکه خان بخت دست حاضر بود بنظر آفتابه
 و هندیه بختهاست چیت باو گفته فرمودند که اگر از این ازار و تهم دست باز نداری فرماندهی ملک قیوم
 سکه خواهد رسید بخان که از دولت سعادت و کرامت اولیا منکر مطلق بود برگرفته حضرت
 گوش نهاده اما آنکه عجب را از مرصه ایام چند چو دیکه ان باغ تین و آوین و دلیرانه دست نیز
 مروانه بکار آورده سیر کردند و حکومت ملک با آنها قرار گرفت نقل است فرموده خواجه سلیمان
 جهان که دعوی مرشدی و مولائی کسی را نمی رسد که در دور جعفر و از خبر داری بنده گان خود
 غافل نباشد و بر حال و احوال ایشان توجه فرماید و به اعانت و حمایت پردازد و درین
 عمل مولوی سلطان محمود که صاحب ارشاد و بود التماس کرد که آنکه بنده را با اجازه توحید
 گرفتن با خود مرده اند اما اینچنین صفت توت و خود غنیمت پس عال محسوسه خواهد شد ارشاد فرمود حالا اجازه
 بیعت نفس بزرگ است بهر خود و خود را شسته اند و حضرت غایب گان چنان مرقع دیدند که بر آن یاد و اندیشه خسته بود
 از ملا محمد عابد پزیده که غیر قه چشمت من و کبر بر آن جهان با مبرین جوید است که حضرت ایشان را بر حق قدم بخت
 خواجه سلیمان جهان بسیار پسندید و کرامت حضرت العطیات بجا آوردند و اندک اندک چون حال با صغر نمودار شد حضرت خواجه
 سلیمان جهان فرموده خدا نیر کند از آن وقت مرض نه خارج شد و روزی روزی گفت با اینهمه اوقات
 خلع واقع نشد تا آنکه شدت مرض تقاضا کرد و ناگهانی و خفاقت بجهت غایت رسید
 رفتی که زبان و سال قریب تر بود حضرت خواجه سلیمان بیکار سلام میکرد و دست
 حق بخت بر سر نهاده اما از کسی نشانی پیدانمود که شایان چنین حرمت و سلام
 باشد چون وقت تبعید فرا رسید با اشارت در اول نماز مشغول گشتند و او را و همراهمانند

بعد از آن رفت توجہ سبحی حضرت حاجب امتوجہ فرموده استفسار کرد که کیست این صاحب محبتی
که حاضر جلسه بودند التماس کرد قبله آن شخص صاحبزاده شماست انکه حضرت حاجب مایل
در رسیدہ عرض کرد کہ ہنگام محبت انعام است بندہ را قبول فرمائید کہ در خدمت فقیر
و محاورت مزار سعادت سردی و دولت ابدی دریابد بہستمع اخنی حاجب علیا جان بسیار
خوشدل و از بس مسرور گشتند و حضرت حاجب ہاراد کہ اطفا و عاطفت تنگ تر
گرفتہ و نعمت ہائے اولین و آخرین تفویض نموده لب پاک برہن مبارک حضرت
حاجب مانہادہ و تخت فیہا من منی بربان حال او فرمودند و بعد ازین قامت پاکد آ
کہ وہ پائے پاک دراز کردند و جان خود را حبا نان سپردند **اِنَّا لِلّٰہِ وَ اِنَّا اِلَیْہِ راجِعون**
فہرست خلفائے حضرت حاجب سلیمان بن بسیار است۔ اما اشہر ترین خلفائے حضرت
حقیقی علم شیخ برفراشتند چہار یار بودند +

اول محمد یاران کہ صاحب جد و حال و خدیو کمال بود۔ در نشہ بادہ حق محبت شہار
و در نقد مر خرق و کرامت نامور و نامدار +

دویم مولوی محمد علی کہٹوی کہ دل داغدار محبت و جگر جراح شدہ سیدہ پیکان دشت
ولدادہ و جد و سماع جان باختہ لغارف حقیقت شماع طبع سلیمان جان۔ و جہان مطاع
مستغرق تلزم تفرید و تجرید شدہ اور دریائے تعریف و توحید +

سوم حافظ محمد علی شاہ خیر آبادی جامع محبت و عشق۔ خواص دیئے فنا فی اللہ سیراوج
بقا باللہ صوفی صفاکیش۔ درویش سیدہ ریش۔ بہ فقر و سلوک منحرف و بحر ق عادت
مشہور +

چہارم مولانا احمد۔ حاوی شریع و طریق خازن خزانہ کشف و تحقیق مخمور حکمہ عرفان و
سرست کیف حدت و بہت ان رحمۃ اللہ تعالیٰ اجمعین +

مولانا نور محمد ناز و وال

خلیفہ اعظم و محب محترم حضرت خواجہ نور محمد مہارویؒ است۔ ہم از دوساز و یار غار شیخ خود است
 عالم غلو علی ماہر رموز بھی حقیقی آورد و اندک او را آغاز عریضہ متنصن بہ اشتیاق و فخر علیہ
 ادوات بحضرت خواجہ فخر جهان فرستاد۔ جو لہش دادند کہ اگر تمنا ہے شرف بہیت است
 بہیسا نصاحب نور محمد مہاروی در خواست باید کرد۔ بوصول جواب باشتال مرتضیٰ وضع
 مہار خود و شرف پائیموسی حضرت شیخ دریافت و تشریف بہیت حاصل کرد۔ و بہ اندک
 زمان اکتساب کامل دستفادہ کردہ کار خود تکمیل رسانید۔ نقل است کہ ایشان قبل وقت
 مرگ بسیار ان خدمت فرمودہ بودند کہ دم آخر اول قوالان گفتن اشعار عاشقانہ مگر کم باشند
 دوم گویند سپید فوج کنند۔ سوم دو چہارتن ذکر اسم ذات بطریق جہر جاری دارند چون
 ہنگام در رسید۔ و آن عاشق پلک باز جان مجب مان سپرد۔ تا م بدقین لفظ ہو جو از قلاب پل
 جاری بود۔ و مردمان کہ جمع بودند صدائے شنیدند۔ تا یخ وفات آن برگزیدہ آفاق
 ششم جادی الاول در سال ۱۷۰۴ دوازده صد و چہارم رقم است۔ و از حضرت مریدان و پیروان
 بسیار بودند و سلسلہ پاک او بہ نور برقرار است رحمۃ اللہ علیہ +

قاضی عادل محمد بن قاضی محمد شریف

خلیفہ ارستین محبوب و نشین خواجہ نور محمد مہارویؒ است صاحب علم و صوری و معنوی کا
 دوز باطنی و ظاہری و مائل و شیفته و جد و سماع بود۔ از آبا و اجداد او شیخ خانقاہ داری
 سترہ جاریست۔ آورده اند کہ او بعد تشریف بہیت در اندک ایام بہیت ام عالی و مضجع گرامی
 فائز گردیدہ بقدر تکمیل رسید جمعی طالبان را در سایہ تربیت خود و دعوت ام قرب حق
 رسانید۔ خلفائے بسیار بودند کہ از تلقین و ارشاد و کلمات نرہ دور برافراشتند

وفات آن صاحب کمال در سال دوازده صد و بیست و نه مرقوم است و بعد وفات ایشان
 خلیفه و فرزند لبند قاضی احمد علی سید محمد شیخ و ارشاد و تکمیل فرمود و به هدایت طارش
 خلق خدا را تهنیتی کرده و درین احوال حضرت شیخ غلام فرید که صاحب نبل و ایشاد و اهل درد
 و خطر است بر جاده شیخ قیام دارد و سلسله اجداد کرام را رونق تازه و زینت عظمی داده
 سلمه الله تعالی ۛ

حافظ مولانا محمد جمال

از اعاظم خلفه آنخواجہ نور محمد مہار و سیت عازن و کامل صاحب جد و حال و خدیو کمال و
 مقال بود و قادت دراز و خدمت شیخ لبر بود و بیعت او با شاره روحانیت شیخ ابو الفتح
 رکن الدین نیرہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ملتانی رقم نموده اند منقول است کہ حضرت شیخ
 قسمت جامہ و نان با و معوض بود و احوال برکت شتال او بسیار است کہ درین مختصر
 گنجایش ندارد و سال آن برگزیدہ این وقت حال در سال دوازده صد و بیست و شش
 منقول است و موشال خلافت او بہ شیخ خدا بخش سے رسیدہ بود کہ بعد سال شیخ و
 اول سے حق تلقین و ہدایت سے جمیل بجائے رسانید و در سال اسرا کمالیہ کہ احوال حافظ
 مولانا محمد جمال از نظر مولف گذشت بطریق اقصا رعیت فرمود و در وضو مانند جوانان
 زودی بایک کرد و در نماز و محو وضعیفان و عجز و کم سار و روزے بسیار میر شاہ نماز بابد و
 بہ عجلت ادا می کرد و آداب قیام و قیود و محو ظنا داشت فرمود و بر خور و ارتقا و دردت قلیل
 نماز را جوہر سبط آوری من جیہ از صد سال بخونم و بزودی در سبط آوردن نمیتوانم
 میفرمود و الوضو علی الوضو علی الوضو است و میفرمود کہ شیخ رکن عالم را در سلسلہ شتہ
 از حضرت سلطان المشائخ نظام الاولیا اجازت است و میفرمود کہ از جملہ یارین حق سبحا
 تعالیٰ بحضرت تونوی فضیلت توکل داده است ۛ

حضرت خواجه بخش خشتی تونسوی باریک الله تعالی بقاءه

گوهرت ابرو قلم معرفت بر سر آرائی و بیسم اسرار حقیقت اسوه اصغیا - قدوه اولیا - شریف
 اصحاب قسب و حضور شمع شبستان انجمن لایعربش دنا و مولانا حضرت خواجه بخش خشتی تونسوی
 باریک الله تعالی بقاءم بسیر و صاحب معیت ام حضرت خواجه علیان جهان است - آیتیت یاز
 انوار آلهی و اسرار انصافی بر جاده شریعت قدم استوار و بر جاده مشیخت و طریقت اقتدار دارد
 و گرمی بزم او سر و دهری نفس و زهر و برادر هوس را محروم ساخت و آئینه خود بینی پندار دارد
 حرقت جلال و بکمال خفا تو حید و تغیر پیکر موندن او بے کم و کاست - شریعت عرفان و معرفت
 بر قامت زیبای او است آید خفق من دارد و بخوان پس کسوت صوف او بر اطلس و پیما
 شان حرف میزند و به دوستیاری یار توکل و پایداری مایه استثنای سهند بادشاه میکند
 الحق قوت پاک او است جمع صفات و مظهر کمالات است از جمال و کمال اولیا و صوف پرش
 و خرق و عادات اصحاب حق مرین حق نبوی یاد میدهد

لے چهره زیبای تو رشک بتان آفری
 آفاقها گردید ام محمد ریشمان در زبده ام
 هر چند و صفت کنیم در حسن زبان بالاتری
 بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیز میگیری
 شمس ندانم یا قمر یا زهره یا شستری
 فقیر مولف بشریت همیشه آفت ندارد بهر جهت که هوس نیل نمی گزارد و از فیض خدمت و
 صحبت آن جناب لایعربش و سرایید دانش باز میدارد و با وجود همه شکر و ستایش و سراپا آرزو
 جذب ناکام - و سب ناکام با نجیب ام نمیرسد بهشت که بخت مساعدت کند و رفیق حق رفاقت - تا
 ازین داد و گیر خودی و ذر و آرائی و در گوشه محبت استخوان ابله رگمان کوهی تونسند نماید
 گفت خاک را غبار را و در دستان حق آگاهانم - اما سر نجیب ام انهم بر گوشه چشم رعایت و
 درخواست خداوندگارم سحر و خوف است بقول حافظ شیرازی

توبہ نگاری چو گدایان بشر طر مذکن
 که خواجہ خود روش بستہ پروری دانند
 در آن زمان کہ خواجہ ماتہ قریب زیارت تہات علیات نہمین دار اخیر اجیر راسیرا
 و شادات گردانیدہ بود بندہ نادرم خریدہ۔ در خلوت و جلوت شہر حضور سی داشت اللہ اللہ
 نہیہ زمان بود۔ فی حق مکان کہ غیر از انوار و تجلیات مہرکات و حسنات چیزے دیگر بد نظر
 و بوفور اکرام و نعام و بندہ پروری و بندہ نوازی آن محسن دم آن نام و خودیہ شہت زید کامیابی جادید
 مقرون حال دہشتم آن نام مصر خجیام کلبہ احزانم بود۔ گوشتہ کلاہ من باغ سر شاہ انجم سپاہ ہر
 میکہ در آقا باز باد و تابلہ بصف شب آنفت در حجوم و اژدہ نام عام از کثرت حیران خدمت میشد
 کہ یکے بر دیگرے مے نہت او۔ و بعضے طہن سال و مردمان حنیف اسحال با نال میشد
 و نخل تماشائے قدرت حق و اوصاف قبول خواجہ با مختصر بدین داشت و نشینیدن و
 بعد آنکہ از خدمت مزار حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا خلعت نصبت حاصل شد بنظر
 زیارت حضرت خواجہ سراج الاولیا عزم گجرات نمود۔ فقیر ہم کاب بود چون بہ مقصد مہمان
 رسیدند دارادہ پاک پٹن کردند ظاہر شد کہ راہ آہن خرات است و جبکہ کالکہ بخار در معرض
 توقف بود اک تمنعنی خیلے تحسرو یا س عاید حال ہمراہیان خدمت گردید۔ فقیر سبابت
 عرض حال نمود۔ فرمودند کہ رجوع ما بحضرت پیران ما است نہ بکالکہ بخار شما۔ القصہ بعد نماز
 مغرب شخصے از قوم ہندو کہ لالہ رام نام دارد و بہ تمام تعمیرات راہ آہن با و مفوض است بمحل
 شد و ازان رو کہ پیشین با و شتابا لادم خیلے زحمت کشید و در تراضع باز کرد و گفت کہ یک
 کالکہ دستے دارم اگر ہر شتابانہ فرماید چارتن را براحت تمام تا بہ پاک پٹن ہم بر مہمانم
 با شمع آیینی مسرور شدم و بدل آردم کہ خیر حضرت خواجہ ما۔ دصا جزادہ محمود۔ بہ سراج کئی تا بہ
 مقصود آمد و رفت خواہند فرمود۔ و درین دیار غربت و مسافرت این ہم غنیمت است۔
 چون شہر حضور سی باقم۔ و عرض داشت کہ دم۔ تبسم فرمودند۔ کہ اہل معرکہ را از شہر زیارت
 نمودم دہشتن و تنہا رفتن مخش نمے آید۔ خیر بر جاستہ رفتم و بجائے خود شہر۔ تا آنکہ قریب

بیک ربع شب نگذشته بود که بهان لاله رام پر به بالینم رسید و گفت که بهشت نزل کا که دست
غیر طلب بدو باعث ضروری از چوکیات قرب جوار در رسیدند و برائے سفر بست
بهشت تن کفایت میکنند بهین که او سخن تمام کرد و بخدمت فتم و عرض کردم مسرور
شدند و به مردان معرکه قریب به بست و چهارتن بودند از فرموده که بعد از فریضه باید اوسا مان
بفرودست کنند القصه علی اصباح برکات فیض انتساب تا بهین در فتم و دولت
زیارت مرارات پیران سلسله نصیب ما گردید و از انجا عزم احمد آباد فرمودند و بعد از
عبادت عالیات عثمان عزیمت بصوب اورنگ آباد معطلون فرمودند و تغییر دیگر در او
طریقت محمد یعقوب خان که از علماء و عیالان اجیر است عز رخصت در فتم و درین
چند روزه سفر حضرت خواجہ ایچندان نوازیش و اکرام فرموده که گفتن نمی آید آئے خواجه
را شاید که بر بستگان بخشایدند

خوش آنکه تو باز آئی من پائے تو بوسم
در سجده فتم خاک تدم مائے تو بوسم
آنجا که تو رفتی نفسی جانے گزفتی
آنجا روم و گریختن جانے تو بوسم

فرع ثانی اصل دوم باب سوم

خواجہ سلاطین احمد صابر

مهر پر توحید و استغراق به خیل برگزیدگان آفاق واقف علوم باطن و ظواهر علامه الدین احمد
خلیفه اعظم و امام حضرت خواجہ فرید الدین فرید الدین است و او اهل حال خدمت
قسمت نگر با و مفوض شد اما مدت دوازده سال از طعام مطنج یک مان دو وین نهیندا
برادر اکاب یعنی حضرت خواجہ فرید الدین مسرور گشته به لقب صابر مست از فرموده و به پیشین
خلافت مفتخر نموده و بر حکومت ملی مشال نرفته با و مفوض گردید گفت که اول بخدمت

جمال الدین بنوی رفته نقش نگین شیخ بر پیشانی مذکور گرفته قصد دلی گسسته آمده اند که
چون خواجہ صابر به انسی رسید در حالت شکر و ذوق کدام مزین چال او بود به سواری
چو دول اندرون خافت آه برفت و از چو دول فروغیسا مدبر چند که ازین ادائیغ غیر معلوم
خواجہ جمال مکر شد آتا و خانقاہ استقبال کرد و بر حسب رجاے وارد و با هر که نماز نشاء
او کرد بعد از شروع از نماز خواجہ صابر پیشانی حکومت از کیسه پآورده به خواجہ جمال نمود و
نقش نگین خواست کرد و آنوقت یک گاه با تندی و زید و چرخ گل شد و خواجہ صابر بغیر بیست و پنج
بلوغت خواجہ صابر به پیشانی چال شد و از دست خواجہ برفت پاره کرد و فرمود که بچا که بی تاب آتشین چرخ
شمارد و خواجہ صابر بشنیدن این سخن و غضب آمد و فرمود که تو مثال من پاره پاره کردی و من سلسله شرا
پاره پاره کردم پس سید انداز اول با آخر گرفت از اهل بعد ازین خواجہ صابر از انجام خص گروید
و بعد ازین سید به حال و در خدمت خواجہ بنیال اولیا عرض داشت کرد و بعد از مرور ایام
چند خواجہ صابر به اجازت خواجہ فرید الاویس السمت کلیر توجیه کرد و به خواجہ سکونت در نزد
و هدایت خلق خدا سعی و مشورت و کارهای نمایان کرد و سال وفات آن
صاحب کمال است شصت و نوزدهم قوم است رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ شمس الدین ترک یانی پتی

مرید و خلیفہ بزرگ خواجہ علی احمد صاحب است صاحب مائت عالی بوده و بر این توبیه داشت و
صاحب سیر الاقطاب میفرماید که او الشیخ است ملافت به خواجہ بنیال الاویس صادق است
چون خواجہ علی احمد صابر رخصت یافت و در قصه کلیر رفت شیخ شمس الدین بنیال السمت اختیار کرد
و بیشتر در خدمت خواجہ علی احمد صابر بسر برد چنانچه بعد وفات خواجہ علی احمد سلسله صابر به
بنام او توط نام یافت سلسله نسب او به امام خلیفہ بن علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ تسمیٰ میشود و
آورده اند که از خط کلیر فراق گرفته در صبه یانی پت سکونت اختیار کرد و در

علوم ظاہر و باطن شیخ لقی الدین طے نموده۔ و در حرا و بیابانهاست که سکونت و زریه و بند محنت
 کشیده و دروائے ریاضت و طاعت حق سبحانه تعالیٰ که کوشید منقول است که او در حرا
 بود و شب جمعه در سجده و ارادت میمانان محله اذان میگفتند۔ و با و جم گفتن اذان و خواست
 کرد پسید که سبب تکرار اذان چیست گفتند که بروایت قوی با رسیده است که اگر شب جمعه
 هفت بار اذان بگویند حق سبحانه تعالیٰ از آفات و بلا بنده گان را محفوظ و محروس دارد و فرمود
 مدین کار مرا معذور دارید۔ زیرا که اگر کسی خدا را بنظر آسانی و آسائش خود ستائش کند
 بنده خدا نباشد۔ نقل است که او را با شیخ نور قطب عالم نوبت ملاقات است و او را بود۔ و با شیخ
 فتح الله او را هم صحبت او موافق نیامد۔ زیرا که شیخ فتح الله طریق زاهدی در پیش داشت
 و شیخ احمد در شرب عشق و محبت متغرق۔ چنانچه مدتی در گورستان تکیه زد و بر سرت خود قبر
 کاویده و قریب شش ماه در آن قبر مشغول ماند۔ نقل است شیخ احمد میفرمود که منصور ظروف عالی
 نداشت۔ از بخت ماده اسرار بیرون زد۔ مردان حق کسانند که دریا مانوشند و آروغ نیارند
 و نیز میفرمود که لطف می گنجوی شاعر ناقص بود و از آنکه گفت بشعر

صحبت نیکان جهان گشت خوان غسل خانه زنبور گشت

و میگفت صحبت مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم چنانکه صحابه را بود۔ صاحبان حال و خیر
 مشربان کمال را اکنون حاصل است۔ آورده اند که او مسجد جامع پیش از بهر هفت و حاروب
 میکشند۔ آنا نمیدانست که مسجد جامع کدام طرف است۔ چون مردیان او۔ ذکر لفظ حق
 به چهره میکردند۔ بر سر آئینه ایشان بهر دست سلسله او میبود است که بهر کار حق حق حق
 گویند۔ و میگفت که ذات پاک حق بی نام و بی نشان است اگر اسمی از اسماء آن ذوات
 پاک را اطلاق کنیم بهتر از اسم حق نباشد که معنی اسم حق سزاوار همه کمالات و ذنابت مذات
 و در سال الزار العیون شیخ عبد القدوس در توجیه این اجمال سخنان حضرت صلاح ایشان
 گفت است و مشهور است که چند مردیان سلسله او بر همین کلمه جان داده اند و در خانقاه او

از غیب بنی آمد وفات او در سال مشقصدوی هفت مرقم است رحه الله تعالی
خلفه نامدار و عیبت *

شیخ محمد عارف فرزند لبند حضرت شیخ و شیخ محمد بنیر حضرت شیخ و شیخ عبد الستار
شیخ جلال الدین تھانی سری و شیخ عبید الغفور عظم لوری و شیخ جان جنپوری و غیر ہم
رحه الله علیہم اجمعین *

شیخ شبلی بن شیخ جلال الدین پانی پتی

خلیفہ معتبر پیر بزرگوار خود است جامع علوم بعینہ و طریقت در شرب فقر نشان عالی شد
و بر تخر و تفرید یکانہ و عشق و محبت یکتائے زبانہ بود۔ ہر دیانے او بوجہ مرض
بیکار بودند۔ اما و غلبہ سحر و جادو عیس کہ بیچ آسیب بر پائے او موثر نہ بود۔ تھیں سکود
نورے و خیالت عم بزرگوار او شیخ اوریں در رسید فرمود کہ بابا شبلی از برجستن تو
و حتمائش شور و بخینہ و دیگ گویند کہ شبلی کہ راست خود آشکارا میکند با تماع منجی شیخ
شبلی بنیست۔ و تا آنکہ دص در حیات بود گاہ بہ در عالم تواجد قیام فرمود۔ و بیدار
تشنہ نادرہ حقیق اسیراب و کم کردہ زبان ہست نازل تحقیق را بمقام حق فائز کرد و ہدایت ملقین
او عام بود کہ کسے محروم نہ رفت وفات او در سال مشقصدوی پنجاہ و دو مرقم است رحه الله علیہ

شیخ بہرام حشتی

خلیفہ شیخ جلال الدین پانی پتی است۔ تکمیل سکونت بر ناوہ اختیار کرد۔ و بارہ یکم شیخ
در بیڈولی اقامت فرمود۔ صاحب سیر الاقطاب آوردہ است کہ جب کہ قصبہ در تھانہ
عجاردان پرواختہ بر سر زمین کہ وجہ معاش ایشان بود۔ بہ اودہ ضبط کردن زمین مذکور وارد شد

مجاوران فماید و آه آغاز کردند. بیک ناگاه حاکم مذکور از پشت فرس بالا شد. و در هوا حلق استیلا
و بعد ساعتی بر روی زمین فطت داد و قریب بیال رسید. آما بالا آخر شفاعت مدعی مجاوران
صحیح گشت و از اراده ناصوات خود با آده. در خدمت مجاوران سحر موفور حلقه رسانید
سال وفات او هشتصد و پنجاه و چهار هجری مرقوم است +

شیخ عارف حشپی

خلفا الشیخ خلیفه اعظم شیخ احمد عبدالحق است بعد وفات حضرت شیخ بر سر شریعت
جلوه فرمود و طالبان حق را در مقام مقصد رسانید صاحب راجح الولايت آورده است که شیخ
عبدالحق را چند پسران بوجود آمدند. آما در صد رحیات نمانند بالا آخر شیخ عارف متولد شد و عمر طبعی یا
و شیخ عارف صاحب حال و خدای کمال عابد و مویع بود از آن پس بوجود آمد. شیخ محمد که در حجره تظفر
مشال خود داشت. با خصوص شیخ عبد القدر مکن گوی از مریدان او است وفات او در سال
هشتصد و پنجاه و نه هجری مرقوم است رحمة الله علیه +

شیخ بختیار حشپی

از مقربان اماران شیخ احمد عبدالحق است که در آغاز حال تا مدت شش ماه شیخ بختیار
شام و سحر در خدمت حضرت شیخ عبدالحق چهارم نشید. آما هیچ التفات نکرده. پایا کلی
روز به نظر لطف بسوی او کرد. و بمقربان بر سطح زمین بنیداخت و چند حالت و کمر بخوبی
بسر برد. بعد از این حضرت شیخ یک جره آب در کام و دهن او تراوید که بغور از جمال شورش
و بخوبی درگزشت به مقام امتیاز و وقوف فائز گردید. و به تکمیل قریب شرف شد وفات
در سال نهصد و ده مرقوم است +

شیخ عبد العتدس گنگوہی حشتی

مريد و شليفه شيخ محمد بن شيخ عارف بن شيخ احمد عبد الحق است صاحب علم و عمل جامع اصول شریع و طریق سهرشار باوہ تحقیق بود۔ اگر چہ نسبت ارادت ظاہر بہ شیخ محمد و نسبت اتاریت بہ ویل باطن از حضرت شیخ احمد عبد الحق متحقق است بہ روحانیت حضرت شیخ پیوستہ بود صاحبان تصبیف است۔ آورده اند کہ زمین مے کاوید و جو محاش میسکو و اگر حیثیت زائد مے بود بذل فقر امیسکو صاحب اخبار الاخیار میفرماید کہ اور امر پیدان بندگان بسیار بود و از انجمله شیخ بہروز بود کہ در او اہل جہشت رز نگیزی مہر و کار داشت بالآخر فیض و لغات شیخ تکمیل یافتہ بہ تہذیب اعلیٰ فائز شد و یکے از مریدان او شیخ عمر نام داشت کہ بسیار صاحب نسبت و محبت بود۔ و در ہمت عالی کار فرما مے میسکو۔ و حضرت شیخ را اولاد بسیار است و فات دسال ۱۲۳۵ ہجری قمری و پنج مرقوم است رحمۃ اللہ علیہ۔

شیخ عبد البکر حشتی

فرزند ارجمند و شیفہ حضرت شیخ عبد العتدس گنگوہی است صاحب نبل و کرم۔ خدیو کمال فقیہہ محترم۔ شہناو محیط فناء فی اللہ و خواص متکرم بقا باللہ بود۔ آورده اند کہ سلطان سکند بن ہدیل باد و قن ندیمان خود بقصد امتحان در خانقاہ شیخ وارد شد۔ حضرت شیخ بکد گوشت آہو پیش سلطان و خان دینختی و سلائی رطب پیش وزیر اسے سلطان بہنا و کہ سلطان فدیان او بہین منیت کردہ بارادہ امتحان آیدہ بودند۔ بوقوع اینی سلطان متحیر شد۔ حضرت شیخ فرمود۔ بابا جانے عجب حیرت منیت حق سبحانہ و تعالیٰ دوستان خود را و معرکہ ارباب دیبا شمر سارے پسند و فات او در سال ۱۲۳۴ ہجری قمری مرقوم است۔

شیخ جمال الدین غیسری

خلیفہ نامہ حضرت شیخ عبد الباقی دوس گنگوی است۔ ال قسے بلخ است۔ پورہ سال
 ہو کہ حفظ قرآن ہم رسانید و در ہفت سالگی او علوم بہرہ مند شد۔ دین میگفت بالآخر
 از خدمت حضرت شیخ فیوض ظاہر و باطن در بود۔ و بمقام بزرگ و منصب بزرگ نائل
 گردید۔ آمدہ اند کہ او را در ساعت غلبہ یار بود۔ روزے غزلے بہرچنان خوش گوش خورہ
 از فراہام ہمس طرح زمین بھیتا و بیچ گزند رسیدار و جو دش بسیار خوارق کبے بہر
 آمدند۔ وفات او در سال نہ صد و ہشتاد و سہ مرقوم است۔

شیخ عثمان بن ہبیر

خلیفہ سوادت پیوند فرزند اجیبند شیخ عبد الکبیر است۔ و در باب منصب دگی راہ را در ان
 اور امناعت و مناقشہ روئے داد۔ اما آخر کار منصب مذکور بر ذات او قرار گرفت۔ وفات
 در سال نہ صد و نو و ہجری مرقوم است۔

شیخ محمد حسین بن سید علی ہمدانی

صاحب علم و کمال بود۔ در علم غنی و شہادت و تدبیر و تقویٰ طایبان علوم ظاہر و باطن
 میکوشید۔ و خلق بسیار از لواحق نبی از خدمت او فیضیاب بودند۔ نہرت پیران
 بچند واسطہ بہ شیخ شمس الدین شرک پانی پنی سے پیوند وفات او در سال نہ صد و نو و ہجری
 منقول است۔

شیخ نظام الدین بن شیخ عثمان ندوی پیرانی پتی

مرید و حنفیہ پیر بزرگوار خود است صفت یا صفت عینیت و بفضائل خرق و کرامت مشہور
بود کسب باب نیامد بر کار داشت و عسرت توکل معول ساخت و این هر دو برادران صاحب کمال
و جلال بودند شیخ کمال الدین اسم گرامی برادر اوست که مدام در حالت سکر و مستغرق مشغولی داشت
وفات او در سال یک هزار و پانصد و پانزده هجری مرقوم است *

شیخ نظام الدین تھانیسی

مرید و حنفیہ شیخ جمال الدین تھانیسی بود نام پیر بزرگوارش شیخ عبدالمشکور است جامع علوم
ظاهر و باطن - جمیع کمالات صوری و مضمونی حاوی رمز و شرح و طریق و مہر اسرار عرفان و
تحقیق صاحب صبر و رضا و امن فقر و تسلیم بود و فائز غیب پیش نظر داشت و از انجا
که صفت کثیر و بدل و افراختیا کرده بود - و او شاه وقت جلال اکبر است جسد برد
و بہ با حق در حق او حکم اخراج از دیار بہت صادر کرد - اول بجانب حمیرین شریفین رفت
و بعد بہت زیارت چمن باز آمد - در مہمان پور رسید بہ ہدایت خلق خدا مشغول شد
اما با او شاہ بہر تہناتی دست لطف و تدبیر دراز کرد و شیخ مغر اللہ ناچار بہ باور الہیہ رفت
و از انجا بہ ہدینہ منورہ رجوع نمود - آورده اند کہ او صاحب لقصص است شرح سوانح امام علی
و احوال و بہت شرف خاص است کہ در سخن تصوف بہت لکنت نیست بلکہ از کثرت
تجربہ خود بہت آموختہ - وفات او در سال یک هزار و پانصد و چار ہجری مرقوم است *

شیخ سلیم حشتی صابری لاهیوی

خلیفه کامل شیخ محمد صدیق لاهیوی است جامع بود میان عشق و محبت نعل و سکر و وجه و در
فقرت تمام بلند و پایه اجتناب داشت و در حالت سماع بسیار مشغول می بود و حتی که نوبت نماز
روح می رسید و تا دو سه روز بحال خود نمی آمد و یا زمان جلسه در اتین بجهان می نشستند و
مکلفین و تدفین آن پس پرده شستند صاحب تصانیف هم هست و کلام او از این
لطیف و شیرین است و نیز اثرها دارد و وفات او در سال یک هزار و سی و یکم بوده اند +

شاه اعلی حشتی نانی پتی

صاحب تبریع و مدارج منبع و مرید و خلیفه شیخ نظام الدین پدر خود است و یک طریقه
خلافت از حضرت نظام نارنولی که سلسله او بحضرت شیخ حمید الدین عجمی فی السوالی فانانگوری
منتقل می شود پوشیده بود چنانچه این بیت گواه عدل است

نظامش پیر و هم پدرش نظام است نظام درجهان بر قله تمام است
و شیخ اله دیا مرید و مفوظ او موسوم به بحر الجواهر ترتیب نموده است و اصل نام شیخ عبد السلام
است و از خدمت مرشد کامل حضرت شیخ نظام نارنولی مخاطب به شاه اعلی گردید
آورده اند که در اوائل شاه اعلی حشتی بقید سیاه بگری بود و در سلک ملازمان امیر قراخان
تعلق داشت بعد از یک حین بدست بیداری کرد و ترک عساکر ملازمت گفته
بوطن بالوت آمد و با شایسته پدر عالیت در روزاویه عبادت و گنج وقت ساعت شبست بود
با آنکه درجه محکم بود و صورت همثال حضرت شیخ نظام نارنول درون حجره پیدا آمد
و گفت که قسمت شما نزد ما محفوظ است باید که خواستین را در نارنول برسانی از آن ناچشم
مستی و بنحودی در حال شیخ شاه اعلی مستولی گشت و بعد از آن حالت فاسد نارنول گرفت و

به سعادت شوم بلازمیت حضرت شیخ معزز و مشرف شدند و مانند اوقات کیمیل ظاهر وطن
 بهره و کامیاب گردید نقل است که در خلافت شاه شیخ اعلیٰ حجتی چاهی بود که آب آن قدر شربت
 و تانجی داشت روزی حضرت شیخ چند کاک که موت تبرک است آن حضرت خواجه قطب الدین
 است درون چاه نیندخت و فاتحه گفت بعد ازین که آب از چاه برآمد از بس لطیف
 و خوشگوار بود و وفات آن بایه برکات در سال ^{۸۴۲} هزار و سی و سه منقول است - آورده اند که بعد وفات
 آن بزرگوار از متعلقان سلطان وقت تعمیر روضه او بنیاد داد - شبی متهم تعمیر در واقع دید که شیخ
 میفرماید که اگر لایق شگ چو تره مزار نخسته تا بورت شکست نخورده و پاره خشت برپای من رسیده
 باشد متهم تعمیر بتعمیر واقع پروا خست چنین آنچه بواجب اکابر و امانی شهر نخسته تا بورت برداشته
 پاره خشت کرد و واقع تا به زانوهای شیخ رسیده بود - بدو آوردند - در آنوقت که انیکه انش حضرت
 شیخ را بچشم حال بین بودند چشم میگفتند که هیچ آسیب نبوده - و جلوه جمال وجود عظیم
 بصورت اصلی برقرار است - رحمة الله تعالی علیه *

شیخ صادق گویشتی

خلیفه عظم شیخ نظام الدین تھانیسری یمنی است در نزد مورع عظیم الظیر و محمود محاصر بود
 افغانان را عزیزتر داشت و میفرمود که استحكام و اعتبار ایشان در مقدمه دین بسیار است
 فرمیدان او اکثر صاحب سلیم در دنیا بودند - چنانچه شیخ داود و فرزندان او را با عجمی چند دون
 نشان نجش باطن جهانگیر بادشاه دہلی در حبس شدید نگه داشت و از غایت صبر تحمل
 کرد و تندرست دراز در شد و ندیدند - پس بعد وفات حضرت شیخ صادق در سال ^{۸۴۲} هزار و سی و سه
 مرقوم است - و تفصیل خلفائے نامدار که نیست - شیخ ابنه آیم - شیخ عبدالهادی که در شاه
 آباد است و از بیامنه او آثار از آثار و تبدلیات طالع و ساطع بودند - و گاهی تیر دعائے او
 بهت مدعا خط آنکرو - شیخ عبدالرحمان که در سمان پور بود - و در عظمت و خرق عادت شریف داشت

از حضرت شیخ صمدی یک رساله در باب اولک باید گار است که از پس نافع و کار آمد است

سید علی غوث صاحب دہلی

[illegible]

ماہی سائنس

پدرش شیخ مخدوم الملک شمس الدین انصاری در ترقیه خشتیه ساریه حریف و صلیفہ پدر خود است
چون پدر عالیقدر بسے را اکبر شاه بادشاه ملی از دیار هند خارج کرد و او به عربین شریفین
سفر خواست بسیار فرمود - شیخ عبدالکریم هم همراه او بود و مناسک حج بجا آورد چون بهستان
معاودت فرمود - پدر عالیقدر او را مقربان سلطنت مسموم کردند و او در لاهور سکونت اختیار
کرد و بعد این خلق یاد خالق اکثر مشغول گردید و بیشتر دیگر روزانہ سفر خارج نشدند بجز زیارت ثنبات عالیات باز بهستان
حراق که است شیخ اکثر مشغول گردید و شیخ نام پدرش به شیخ ملاقی شد و مناسک حج بجا آورد و در حج است
کسانیکه و طواف اول فریضہ حج حاضر باشند - شیخ فرمود سخنواری که همچنان بشی - عرض کرد
که خیر و اگر گرم نشدند از همه اول است - شیخ فرمود چشم پوشیم - همین که او چشم پوشید
خوشتر در معیت شیخ در مقام عرفات بود و در ذی قع تمام مناسک حج بجا آورد - به ثبوت
پیوسته که از حضرت سید چهارم پسران بودند - اول شیخ یحیی - دوم شیخ الہ نور - سوم شیخ عبدالحق
چهارم شیخ اعلی و حضور از ایشان شیخ یحیی از بس مولع و متوجع صاحب حال و خرد و مقال بود

و جمیع کثیر بنیض را شاد او بر تپه اعلیٰ فائز شد چنانچه شهرت مار که مسمی خیر کرد و فزونی
 و راهزنی بد طوع داشت به تمام کار خود در راه آورده و بسیار پیروی کرده تا که شود کار در نیت
 آخر شب به خالفستباد شیخ بحیج جرات کرد و نقب زد و دور اس گاو و از راه نقب چنان
 حرم و آنا چون از نقب پدید آمد بوقت بصر نامساعدت کرد و به از رفتن راه عاجز شد و بقبا
 به خوشن بزمی و از همان راه نقب پر دو گاو و نزد پس کرده و در گوشه خانقاه مایوس البصر
 نشست چون صبح دمید و در روز روشن شد خادمان در گاه او را دستگیر کردند و به
 شیخ حاضر آوردند و او همه احوال بنی کم و کاست طاهر کرد و حضرت شیخ بنظر ترحم
 که مقتضای معرفت صاحب دلی است دست حق پرست بر شیم او را بید بفرمود و بصر
 کامل الحیا گردید و درین بنیایافت و در سنگ مریدان شیخ شعلت گردیده تا به قیامک
 شد و وفات شیخ عبد البکریم در سال ۱۲۵۰ هزار و چهل و پنج مرقوم است

مولانا در ویره پشاور حشمتی

مرید و بیغم میر سید علی بنحو اس است عاقل تمام ظاهر و باطن بود و پیکر ولایت نیت و اتفاق
 در ریس و تسلیم ستور داشت و در کمال تعالی و بذا حد بسیار میگوشت و به اکثر
 روافض و ملاحد سباحه کرده الزام واد جیب نایف تعلیل این اجمال و کلمات محض الاسلام
 بشرح و بسط مرقوم است و صاحب شیخ الولایت بر کتابت کور حاشیه نوشته است و
 بشرح کلمات الوافیات موسوم ساخت و وفات مولانا در ویره پشاور در سال چهار
 چهل و هشت مرقوم است راحة الله تعالی

مولانا عبد البکریم حشمتی

مرید مولانا در ویره پشاور حشمتی بیغم میر سید علی بنحو اس است و تربیت و تکمیل

از پدر خود یافت۔ و اور آخوند کریم داد نیز گویند۔ و او ہم این نام را اختیار کرده بود در کاتر حضرت بسیار
 احترام داشت۔ و از مقال او که در کتاب مخزن الاسلام مندرج است علی بن ابی طالب و با هر دو کتاب خلاصہ و محقق افغان
 نوشته اند منقول است که بنده ذاتی شخصی قصد آتجان پیر بخش او آمد۔ چون بر پیش نظر کرد۔ بمقام فرمود و این علم
 قطبیت رقم نموده اند۔ وفات او در سال یک هزار و شصت و دو و هجری مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ پنجو حشتی

او مشایخ کالین وقت بود۔ و عبادت و محبت گرم و شاد و بطریق مولانا درویش
 پشاور سی شعار داشت۔ و تسلیم بقلم سرکار و اشعار می گفت۔ و شیخ چالاک و شیخ شاه جهان
 و غیره اکثر از خدمت او استفادہ کرده و فیض یاد یافت وفات او در سال یک هزار و هشتاد و سه مرقوم است

شیخ ابوالحسن القحشتی

از انکار روزگار و مشایخ باوقار است ارادت و محبت او به شیخ سلیم صابری قحشتی تمیقین۔ صفا
 زہد و کمال اہل قریع بود۔ تمام عمر در ریاضت و ارشاد و هدایت بسر برد وفات او در سال یک هزار و
 یک صد و شصت مرقوم است

میران شاه بیکه حشتی صابری

از مشایخ پایلیست مقام ارجمند بود۔ و سلسلہ عالیہ بچند واسطہ۔ به شیخ احمد عبدالحق
 ردوی منتهی میشود صاحب خیر و جود و سماع و عشق و محبت۔ و با اصحاب دنیا سر و کار داشت
 و اشعار بزرگان استغنی عنہم بہ حقائق و عارفان بسیار گفت و آمدیدان و مبتعان صاحب
 حال و قال بسیار بودند۔ شیخ اعلم الدین جالندہری از اشہر خلفائے اوست۔ و نواب
 بکھار خان از مریدان اوست و مشہور است کہ نواب مذکور در احوال حال مخلص محتاج بود۔

بالآخر بہ برکت دعائے شیخ شاہ جھیکہ ہکنار عروسِ دولت کامرانی گردید بقول ضعیف قات
اور سال یکہزار و یک ص و بیست و پنج مرقوم است رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

شیخ محمد سعیدی پستی صابری

سیرت مخمخاند کشف تجھتین بود در شرفیورین صنافات لہور سکونت داشت لہ اہل حال مجرور
محنت و محاسن میکرد روزی بار غلہ بر پشت گاؤے مجرور اتفاقاً پائش بلغزید و بکشت
و غلہ کہ بر پشت گاؤے بار کردہ بود بکشتاد۔ حالاً در سیابان کہ میرزا شور و فساد بود۔ نہ مجال
ماندن داشت۔ نہ پائے رفتن۔ چون لفت شب بہ بکر رسید۔ بیک ناگاہ سوائے مرقع پو
از پنہائے مرغزار نمودار شد۔ اور در خطر آب قنات درود داشت کہ کسی بقصد نہیب و
تاریج مے آید۔ چون سوار نزدیک تر شد بہ نوک نیزہ کہ در دست داشت بر جراحیت پائے
گاؤے اشارت کرد پائے گاؤے در دست گردید۔ و نیزہ اشارہ نوک نیزہ باز زمین افتادہ را بر پشت
ترگاؤے محکم نہاد۔ دروان شد بمبتاہ ایہ شیخ محمد سعید از جاسے خود بدو بدید۔ و دست اراوت
در رکاب سوار زدہ چشم و رو بر پائے او مالیدن آغاز کرد۔ و بہر اترضیع و محاسن بدیر یافت
نام نامی و اسم گرامی التماس کرد۔ فرمودند کہ نام من علی ابن طالب است اللہ الغالب است این
بفرمود و از چشم مردم پنهان گردید۔ ازان روز شیخ محمد سعید ہر چہ داشت در راہ حق ایشان کرد۔
و بصیادت و ریاضت و محنت و محبت شب روز زید و بسلسلہ حشمتہ صابریہ ارادت آورده
در اندک زمان از مقبلین و حوہ سلان الہی شد۔ غرق و کرامت او بسیار مشہور شد و دیار است
و سلسلہ عالیہ او بچند واسطہ بہ شیخ جلال الدین تھانی سری منتهی میشد۔ و وفات و سال
یکہزار و دویست و چہار و ہزار مرقوم است

مولوی غلام مصطفیٰ چشتی صابری

در طبقہ چشتیہ بزرگ صاحب دل و متحاب الدعوات و علوم ظاہر و باطن رفیع الدرجات سلسلہ
ارادت و بچند واسطہ شیخ شمس الدین ترک پانی پتی سے پیوند وفات سے در سال ۱۲۰۰
و در صد و شصت و ہفت مرقوم است۔ و سید شاہ چراغ سبزداری از خلفائے سے در سال ۱۲۰۰
بود و مریدان نبر و محنت و خوش حال و صاحب کمال است ۛ

شاہ بہلول چشتی صابری

خلیفہ بزرگ حضرت شاہ بھیکہ چشتی صابریت صاحب علم و فراست فہم و کیاست
بُود۔ و از محفول و منقول بہرہ وافی داشت۔ صاحب تصنیف است صحبت مناظرہ و
مباحثہ او بہ مولوی جان محمد ترک اکثر احیان برپاے بُود وفات او در سال ۱۲۰۰ صد و
ہفتاد و منقول است ۛ

شاہ لطف اللہ صابری

از مریدان و ملزمان پیران شاہ بھیکہ چشتی صابریت مسکن اوانبالہ من بہ منافات چشتی
بود۔ از زمان طفولیت تربیت و تکمیل بخدمت پیر و تلمیذ بہر سائید و کتب و شتم
احوال شیخ موسوم بہ شہرہ الفوائد تریب داد۔ وفات او در سال ۱۲۰۰ صد و ہشتاد و نہ نور است ۛ

علیم اللہ بن سعید عتیق اللہ

زاوہ ام و قصبہ جالندھر از توالج پنجاب است مرید شاہ ابوالعالی و خلیفہ میران شاہ بھیکہ
صابریت است۔ سے الرضینت بسیار بود۔ و تلمیذ کلام بہر مہارت تمام داشت۔ خلیفہ او

شیخ عبداللہ۔ در احوال شیخ کتابے موسوم بہ سہار لعلیم جمع نموده است وفات در سال
دوازدہ صد و دو گوار است *

علی شاہ خشتی صابری

خلیفہ علیہ السلام اللہ بود و بعد وفات بر سید شیخ تکیہ بنایت و عمر گران مایہ در ترقین و ہر است
ارباب امانت بسر برد وفات اود در سال دوازدہ صد و سیزدہ منقول است *

شیخ خیر الدین مشہور بخیشہ

خلیفہ شیخ سلیم خشتی لاہوری است۔ در آخر عمر خود لوائے شیخت برافراشت سباع و دوحہ
در اقصیٰ الغایت غلوداشت۔ و بہجانی فقر بسیار بہتام میکرد۔ و مریدان بسیار ابووند و فنا
اود در سال دوازدہ صد و سبست و شست منقول است۔ و در لاہور مدفون دارد *

حافظ موسیٰ خشتی مانکیپوری

از ملزمان سلسلہ میران شاہ بھیکہ و خلیفہ ارجمند شیخ اعظم خشتی است در ولولہ سودائے رانگی
و خان بادہ حقیقت ترک عالم اسباب گفتہ و ز راویہ عزالت کچھ عبادت شہبت
و تکمیل کمال و تربیت حال گوئے سبقت بود۔ و جذب و تنجیر پایہ عالی داشت در عالم تعمیر
و تواجد بہر کسے کہ نظر سے انداخت بسوئے خود میکشید و از جاے ربود۔ وفات اود در سال
دوازدہ صد و پنچیل و ہفت نہ گوار است *

غلام حسین الدین عرف شاہ خاموش

مرید و سلفہ حافظ موسیٰ مانکیپوریست بسیار عبادت ریاضت لعل آورد۔ و عمر گرانمایہ در

دیگر کجاست نمود۔ امر او اعیان آن دیار ویرا از بس عزیز و محترم داشتند و بجزایات و
 مہارت توکل و عسرت او بہ کامرانی و شادمانی ہمقرین می نمودند۔ بعد وفات او مقبرہ عالی
 بر سر مزار بنا نموده اند۔ و دروازہ بہشتی از پاک پٹن آورده در حوالے مزار نصب نموده۔ و الحال سر جاوہ
 مشیخت او سید محمد ہاشم ہشتی صابری کہ بشریت را در ازوگی ہم امتیاز دارد۔ صاحب نام اوست
 مرد پاک طہیست۔ زیبا منظر است۔ صفت جنایات موصوف۔ اکثر در خدمت درویشان
 میگذرانند۔ و بہ باب نیاز و غبت ندارد۔

اصل و مراتب از سلطان التارکین صونگوری ہشتی

سلطان ملک تغریہ و توحید و عرف توکل و تجرید شمع بہستان صدق و حقین شیخ حمید الدین
 قدس سرہ العزیز نسب پاکش حضرت حمید بن زید میرسد۔ او۔ از عشرہ مبشرہ بود۔ روز
 حضرت خواجہ بزرگ را دستہ خوش بود۔ بہانالی و مولی خدمت ارشاد فرمود کہ امروز
 دست دعا دراز و در اجابت باز است۔ ہر سیکہ از دنیا و دین چیزے مطلوب دارد
 بزرگان آرد۔ یکے دعا طلبید۔ و دیگرے عقبے خواست۔ انگہ کہ حضرت خواجہ
 بزرگ بسوئے خواجہ تارکین توجہ نہ نمود التماس نمود کہ غیر از رضائے حضرت خواہش
 و کرمیت۔ بہستماع اینجی حضرت خواجہ بزرگ از بس خوش دل و سرگشته فرمود
 التارک الدنیا و الفارغ الحقہ ازان روز خواجہ حمید الدین بہ سلطان التارکین ملقب شد
 خواجہ تارکین درستہ یہ سوال مضاف ناگور داشت۔ روزے خواجہ بزرگ معین الاولیا
 فرمودند کہ اولاد معین الدین و حمید الدین کمیت۔ و این فرمان قبل از پیوند خویشی بود
 و ہمچنان بظہور آمد۔ تفصیل این اجمال در ذکر اولاد حضرت خواجہ بزرگ مبعوض
 مقال خواهد آمد انشاء اللہ تعالی۔ خواجہ تارکین را تصنیف بسیار بود۔ میفرمود
 سلوک را مرتبہ اول انست کہ از ہر دو جهان فارغ باشد۔ و مقصود انست کہ خود نہاند کہ ہے

در پیش است از این تاریک آما از طالع وحدت ماه منیر طلوع کرده اند بر خیز و دولت جاوید
 در یاب و دستراستراحت بگذار اوعای محبت کس را میزید که هر سایل و چشم را جواب
 آشنا کنند پس میدنکه در طریقت و شریعت است یاز چسبست فرمود شریعت غیر طریقت
 و طریقت غیر شریعت تن حیان است اصل هر دو یکست خواجه تارکین را با شیخ
 بهاء الدین زکریا ملتانی در باب لوک و فقر مراسلات و مکاتبات بسیار بودند و
 شیخ بهاء الدین هر چسبیده به تحریر حسابات و سپرداخواست آما از عهده جواب آن بر نیامد
 و بالاخر بجز اعتراف گرائید و او را تصانیف بسیار است و اشعار نیز دارد و واسطه تصنیفات
 او اصول الطریقه است آورده اند که او در موضع سوال قریب و طنباب زمین بود که پیش
 پرداخته و پیچیده میگردید کفایت اندک غویال بسیار داشت او صاحب مقامات
 علیه و کرامات صلیب و بر این زکیه بود و در تحریک و تقریر دستم مستحکم داشت همیشه غالدیش
 از دنیا و عقبه رنج تر بود و در ادراک و تصور و محبت عالمی و دور و حیدر مکان منبجست
 و از متفکرین و شایخ و یار میهند بود عمر طویل یافت و همین بود که بعد از فتح و بلی ولادت اول
 که بخانه سبامان بوقوع آمد نسیم و از زبان حضرت خواجه بزرگ تا او اعل سلطان الشایخ
 شیخ لطف عالم الدین محبوب الاولیا قدس سره کا در صدر حیات بود و سلطان الشایخ
 بکلمات او از تصنیفات او انتخاب نموده بدست خود نوشته و از آن صاحبیر الاولیا
 نقل کرده است و آن نیست اول مرتبه از مراتب راه علم است علم باید که بے علم
 عمل در دست نه آید و دوم مرتبه از مراتب طریقت عمل است که بے عمل نیست را وجود
 نباشد سوم مرتبه از مراتب درگاه نیست که بے نیست صحیح عمل خبر باطل آید چارم
 مرتبه صدق است اگر صدق نباشد عشق روئے ننماید پنجم مرتبه عشق است
 اگر عشق نباشد توجیه درست نه آید ششم مرتبه توجیه است اگر توجیه نباشد سلوک آید
 هفتم مرتبه سلوک است اگر سلوک نباشد در پیشگاه کشاید هشتم در پیشگاه کشاده باید

تا مقصود و روی نماید الغرض از کلمات فیض آیات و بسیار ان اہل سلوک و فقر و تقوی
و حلاوتی دارند و ذاتی خواجه تارکین در سال شصت و ہفتاد و ستہ تاریخ بہشت بہ ہم
بیج ہشتانی بوقوع آمد۔ رحمتہ اللہ علیہ۔ مرت مدظلہ و مدفن پاکش در قصبہ ناگور باجگنا
خواص و مرجع عوام است۔ و خواجہ تارکین را پسری بود شیخ عبد العزیز نام خرقہ فشا
از پدر بزرگوار خود پوشید۔ و بچین حج انی در حالت سبلع برفت۔ مکیو مینکہ روزی مجلس
سماع برپا بود۔ و قوالان بر این تکرار میکردند:

فانہ دگفتن بسیار چسیت جان بدی و جان بدی و جان بدی

شیخ عبد العزیز لغوی بہ خست یا زودہ فرمود۔ دادم۔ دادم۔ دادم۔ و جان بحق تسلیم نمود۔ اورا
سہ سپہران بودند۔ ازاں ہا حضرت شیخ فرید میرزا شاد و تمکین فرمود و از اولاد پاکش
بسیار فرید عصر جوید و ہر بوجہ آمدند تاریخ و وفات شیخ عبد العزیز شصت و ہشتاد و یک ہجری

شیخ فرید الدین بن شیخ عبد العزیز

خرقہ خلافت از خدمت جدا علی خواجہ تارکین دریافت عالم با عمل و فقیہ ہمیشہ بود روز و شب
بجاہدت و ریاضت اشتغال بہ بنوفاہد بینہ و اغدا محبت و جگر رشتہ آتش مودت
داشت تذکرہ ہر و لصبہ دور از ملفوظات خواجہ تارکین جمع کردہ او ست عمر شریفش
قریب لصبہ سال بود۔ بزبان محمد تعلق بادشاہ بہ دہلی رفتہ بود۔ و از انجا بالامستی
باوہ محبت دور نہت او کی و شوق زیارت مرقد جد پاک خود معاودت کرد و در سال ہفتصد
و پنجاہ و دو ازین جان نئے نیان درگزشت۔

شیخ محمد دوم کبیر ہشتی

از اولاد پاک شیخ فرید الدین نبیرہ حضرت خواجہ تارکین است صاحب حالات علیہ السلام

جامع علوم منقول و معقول حائز آئین فقه و اصول صاحب تصنیف کتاب صومر صبا
کافنام از فیض بخشش کامیاب گشته بمقام اعلیٰ رسید و آئین هدایت ارشاد
از وجود با وجودش آرایش و التزام زیبا یافت بالاخر بجهت تفرقه که از دست برد کفار
و فواح ناگردد و داد و در جبهه رایل اسلام استاد و بیداد غلبه کرد و ترک سکونت ناگردد
در زبده بهجرات رفت و بهو خجاستیل پنجم ریح الاول سده هشتصد و پنجاه و هشت ازین
جهان بهمدار بدر القادر حلت فرموده رحمه الله علیه.

مخدوم خواجه حسین ناگوری حشتی

بسیار بزرگ بود و میان بشر و طریق و کشف و تحقیق جمعیت تمام داشت چهره خلعت
بر ولایت عظمت و اتفاق است نجیب نه اسرار الهی و خزان این اوزار رسالت پاسبی
در نهانخانه دانش ممکن و دامن بود و موصوف و مشهور است بزهد و ریاضت و اتقا و
از اولاد شیخ فرید الدین نیریه خواجه تارکین است و بخدمت حضرت شیخ کبیر در ولایت
مکرات سالها بسر برد و بعد از اکتساب علوم و حصول خلافت بوطن باون معاودت
فرمود و در آن ایام که از چیره دستی پیکر پستان حلالی دار انجیر اجمیر مسکن و دوام
گشته بود و از آثار اسلام و اهل اسلام علامتی پیدا نمود و بقیه مجاورت روضه
نیقه خواجه بزرگ محین الدین حشتی خستیار کرد و بعبادت و مجاهدات مشغول شد و
من بعد باشارت روحانیت حضرت خواجه بزرگ باز به ناگور آمد و تعلیم علوم دین و تقنین
ای باب یقین سعه موفوره بجا آورد از تصنیفات او یادگار بسیار است تفسیر نورانی
در سائل و کتب و غیره و نیز سوانح شیخ احمد غزالی را شرح نموده است و در باب احط
صدر النبوت سید کائنات علیه الصلوٰه و السلام بدرجه غایت محبت بود و هر چه
داشت از خانه و باغ و چاه همه را در تمیمنیت حضرت صلی الله علیه و سلم وقف نمود

نقل است که اوروزی محرم جزیرگوار خود ترتیب داده طعام بر قدم قسمت نموده
بود و حصه خود به تطن ارافطاز نگا داشت ناگاه چهارتن از عالم غیب که سحکین
ایشان را به شناخت و آمدند هر یک به مرض جذام مبتلایان حدیقه یم و خون
از این بگشتان سحکین طعام طلب کردند مخدوم حاجه حسین قسمت نمود و اذن فرمود
آن هر چهارتن با لای نام مطبوع خوردن آغاز کرده تقبیل آنحضرت محنت روم شکر کردند
و او که غلبه حال طلب کمال داشت بلا اکره بطین با طر متوجه مائل شده همه را کشید
آورده اند که از همان روز بر حضرت محنت دوم فتح لباب گردید نقل است که مخدوم حاجه حسین
جامه کهن و شوخ کن می پوشید و تبرک و تجرید زندگی میکرد بیش از دو جریب قطار صحنی
نبود که به تروشش می پرداخت - و وجه معیشتش یک کفایت اندک عیال بسیار داشت
آتابه ندور و فتح مائل نمی شد و از اسباب دنیا نفرت و با توکل و عسرت و غمت
میکرد - روزی در حالت سماع او را تواجد و تحیر در گرفت و بخودانه روی سبزه صحرا
نهاد - قوالان هم در عقبتش میرفتند چون بر حوض کبیرون ناگوار واقع است
فائز شد بر صورت حال نیندیشیده بالائے صفحه آب روان گردید - اما اثری
از ندات آب بر قدم پاکش پیدا نگشت صاحب خبار الاخیار می آرد که سلطان
ماند - را با حضرت شیخ عقیدت دارادت بسیار بود حتی که نادیده جمال در آتش
نیمائے صصال و سوخت و میخواست که حضرت او را مهان کنند - اما حصول
این امر بهیست گرامی موقوف به وقت بود - روزی یکی از باریان انجمن سلطنت و
ارکان دولت بعرض سلطان رسانید که مخدوم حاجه حسین را با حضرت صید النبوت
علیه التحیه و سلام محبت و تولا بمرتبه کمال است اگر به پیرایه زیارت می مبارک
پیغام طلب حضرت شیخ فرستاده شود - البته حصول همه عاقرین قیاس است -
سلطان که دانه دولت پاسبوس و ستمند تقدیم حضرت مخدوم بود همچنان کرد و

بشارت زیارت محمے مبارک بشارت مفت دم خیر حضرت محمد دم سانید مجرود
 وصول داد اک تمنی حضرت محمد دم به حمایت شوق پائے طلب در وادی
 صعوبت و سفو نها و راحت و استراحت را ترک داده همه تن اشتیاق و حشمت نظام
 تابه ماند و رسید و با آنکه از صاحب سلطان مدام ابدا نکار میکرد مضطربانه بایوان
 بادشاه درآمد و جانیکه محمے مبارک نگاهداشتند بودند به بنو فی جذب کامل و اراوه صادر
 خود را سانید و تحمیت و سلام گفتن آغاز کرد بهین که لفظ تحمیت و سلام از لب معجز
 نظام برآمد موسے مبارک از خود پرید و بر کف دست حق پرست حضرت مخدوم
 نزول کر مت منموده آورده اند که سلطان ماند و هر آنچه که بطریق مذکور توجیح بحضرت
 مخدوم گزراشیده بود همه را در تعمیم قبضه شریفه حضرت خواجه بزرگ صرف نمود و از بقیه
 آن در دروازه بلبند در استتانه جدا علی حضرت خواجه تارکین بن بک کرد و صاحب
 سیر العارفین و خبایا الاخیار و گلزار ابرار و تیسیر الاقطاب و مراة الاسرار و
 مؤنس الارواح و اکثر ناقلان آثار و خبایا حشمتیه نقل کرده است که وقتیکه از باب
 عناد و فساد نسبت حضرت خواجه تاج الدین بایزید بزرگ از اولاد حضرت خواجه بزرگ
 از اولاد حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاء بزمان سلطان محمود غیاث انکار کرده بودند
 و سلطان غیاث درباره قضیتش بمنی در پرسش باز کرده بهین مخدوم خواجه حسین
 ناگزیریت که با نقاشی رتم جمیری و دیگر اکابران ستوده حال و بزرگان صمدی بقال
 بدیوان سلطان ادائے شهادت کرده بود که حضرت تاج الدین بایزید بزرگ
 لازمت فیه از نبایر پاک خواجه قیام الدین بن خواجه حسام الدین سوخته بن خواجه
 فخر الدین بن شیخ الاسلام خواجه معین الحق والدین حسنی السعیدی حشمتی منجریت قدس سره الله
 اسرارهم چنانچه تفصیل این اجمال در ذکر اولاد و احفاد حضرت خواجه بزرگ
 رحمه الله علیه در گزارش و نگارش آمده است تاریخ وفات حضرت مخدوم در سال

نهمصد و یک هجری نوشته اند و در استانه عالییه خواجه تاج الدین بن علی است حجتا الله علیه و آله
پاک او در منصب نگار و حوالی و مصافحات آن سکونت دارد و تا آن بنای ایوان حجت و آستانه
بنا شده و بنا و ایشان حکم و برقرار است *

شیخ خالوگوا الیاری شتی

از مردان فاضل و شایسته خواجه میر و حمید بن گوریست از فحول صنفی نام آوران عهد بود و شریف
ریاضت و عبادت تشریف داشت و نیز خرقه حلافت از شیخ اسماعیل خلعت شیخ حسین
مستفاد آورد. علاوه آن از روح پرفروش حضرت شیخ الاسلام معین بن الاولیا خواجه بزرگ
استفاده میکرد و از او در حققت و مبرته کمال داشت شیخ نظر نام نازولی و شیخ
اسماعیل برادرش از وی شرف حلافت یافته اند. وفات او بقول صاحب شجره
چشتیه در سال ۹۲۴ و چهل و هفت منقولست. - والله اعلم بالصواب *

شیخ احمد مجید شیبانی شتی

نیشی بود جامع معقول و شریع و حصول و بدرجه غایت مولع و متورع بود و در علوم صوری و معنوی
تلمیذ و تلمیذ خواجه محمد دوم حسین ناگوری است. و نیز از خدمت حضرت خواجه تاج الدین
باین بزرگ فیضها را برده بود. آورده اند که در سده آغاز آگهی پیر بیشتر ده سال از انواع
علوم درس میگفت. مولد او نازول منشأ او اوجمیر و مدفن او ناگور است. پدر
بزرگوارش قاضی محمد الدین بن فاضل بن شیخ الدین شیبانی از
اولاد پاک امام محمد شیبانی مشاگرد و هم صحبت امام اعظم ابوحنیفه کوفی بود رحمه الله علیه
شیخ احمد مجید با قوت علمی در مباحثه و مناظره به او اهل علم و دانش است. ناچار از آنکه

بخد مت خواجہ محبت دوم حسین جمع کرو۔ از سر و سودا کے شیخ فیصل و قال در گذشت و
 بہ ہجیر آمد و ہفت سال در آن ہفتام ہش احترام بنہد و موع و نہیب و تاراج
 نفس وافر جام شہنشاہ و ائمہ اہل بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہر تہ
 کمال محبت و ارادت بود چنانچہ در عشر محرم الحرام و آغاز ماہ ربیع الاول تا دوازده
 یوم جاریہ ششہ و ہفتہ و نہیب الی ابن ایام بر بستر خاک استراحت کرتے
 و ہوتا بر سادات اعکاف داشتے و ہر روز علی قاری و قد و زخیر ثواب ارواح پاک
 رسول و اہل بیت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام جنس طعام بفقرا و ایتام و مساکین سائید
 و بگریہ مانہائے و فریاد و آہ سرد و کار داغ داشتے گوئیے کہ واقع کرد بار ہجیم حال بنہ
 و علامہ آن اعراس حسابہ کرام و اولیائے عظام مدام ہیوم وفات ایشان
 تربیت پیدا و نہیاج بسیار راغب بود و دوستی داشت اناقص نمیکرد
 و محاسن سماع و عذرا ہجیم شیر دلین نشست۔ قال اللہ و قال الرسول یا مین
 محظنت و بہیشہ میگفت۔ و باہل جنون و جذب عتقت و او اثن و ارادہ صادق
 داشت و ہفتام تعظیم و تجلیل خود با کراہ نظر میکرد۔ و احیاناً اگر کسی را شہید
 کرد حضرت ختم النبوت علیہ الصلوٰۃ والسلام را در واقعہ دیدہ است پیش آن
 ہفتام سے نشست و باجرائے خواب بجال شوق صفا نمودہ بردست و پاس او بوسہ
 میداد و صبح اورا باحرمت تمام سے نگہداشت و خاک آنجا بر چشم و رومے مالید و اگر
 کسی با سبب دعوی و خصومت بود بہ ہمت و سماجت نصیبہ میکرد و در آن
 زمان کہ ہاجریم غلبہ کفر و سطوت تعارف پیدا آمد۔ و را اسنانگا کہ گہر عظیم بود و قلعہ
 ہجیم سلاطین و عید پیش از ہفت یوم ازین اقامہ با مشارکت حضرت خواجہ بزرگ۔ بہین
 شیخ احمد مجد سلطان نمودہ بود کہ یکچند بر این شہر نظر قدم جب لیل است فرمان حضرت
 خواجہ بخینین است کہ ہر مسلمانان از شہر بدر آیند۔ چنانچہ ہر روز ہشت سہا اینہد است و

جامعہ اہل اسلام از حصار اجمیر بند فرستند و رانا ساکھتا تخت آورده نہیں تاج پر دست آورده اند کہ در الوقت از اولاد حضرت خواجہ بزرگ شیخ معین الدین ثالث بن شیخ الدین بایزید خورد و نجبالہ عمر داشت۔ خدام و پرستاران اور از اجمیر ناگور مبرند۔ و ابجا سیت بنیگا و بنیرگان حضرت خواجہ تارکین مصون و محفوظ ماند۔ و وقت ناگور بخت این بود کہ شیخ معین الدین من الام قبیہ خواجہ تارکین بوده است۔ زیرا کہ سپید خوشی حضرت خواجہ مخدوم حسین ناگوری با حضرت خواجہ تاج الدین بایزید بزرگ با قوال مستند و معتبر ثابت و صادق است۔ نقل است کہ چون شیخ احمد عبد بنکام نیم شب بروضہ منیفہ خواجہ بزرگ مے آمد۔ خود بخود فتح الباب پیشد شخصہ بنظر امتحان خواست کہ بجیت شیخ احمد درون روضہ عالیہ در آید۔ تخته در۔ اورا تنگ تر گرفتند و او ہزار گریہ و زاری توبہ مستحقا گفته از آن بند سقیم ستکاری یافت۔ نقل است کہ شیخ احمد بعد از وہ سالہ راہ خجیرہ بود۔ و بمرشد تا دس سال رخصت شد۔ و قبہ بٹ ناگور بخوار رحمت این روضہ تعال حاضر شد۔ و در روضہ خواجہ تارکین مدفون گشت و رحمۃ اللہ علیہ۔

شیخ نطنام نارولی حشتی

بہ کسب یا ضرت عبادت است از و در سال اقران صاحب حال بہ تن غرق بحر محبت و ہمیشہ حیرتہ جمال در دو محنت بود۔ و خرقہ خلافت از حضرت شیخ خانوگوالیار بے دست و تائید چل سال آئین ارشد و ارشاد بہ دست یاری آمد۔ و زینت تازہ و آرائش بے اندازہ پذیرفت۔ و جماعت کثیر طبل حمایتش بہرہ ور شد و بحق رسید۔ او بہر سال بخدمت مروت قدسی آیات حضرت خواجہ قطب الدین قطب الاولیا مشرف میشد۔ و از انجا بقلبہ محبت و وفور ارادت بزیارت استانہ عالی ہند الولی حضرت خواجہ بزرگ مسیت و از حضرت حق سبحانہ تعالیٰ شانہ اورا در زمان وزرانیان

غیر قبول حاصل بود و نیز شیخ اسمعیل برادر شیخ نظام از بنندگان خدمت شیخ خالو
گواهی داشت. در سال ۱۲۵۰ هجری بموضع جبنان استراحت فرمود و رحمة الله علیه

شیخ خستیارالدین حشتی

نام گرامی اول خستیارخان بود. چون مباعدت بخت زیارت مرقد بابر حضرت
خواجہ بزرگ میسر آمد و در آستانه عالی معتکف ماند. بعد از یک چند بشارت و
بشارت حضرت خواجہ بزرگ متوجه بهار نزل شد و بخدمت شیخ نظام حاضر شد
بدید که شیخ بر فراز چارپایه سرنگون و محزون نشسته است. چون انجمنین مشاهده کرد
در دل اندیشید که هر آنکس که بحال خود مبتلا باشد به حمایت و مراقبت دیگران چگونه
خواهد پرداخت. شیخ به نور باطن و قوت مکاشفه سر بر آورد و فرمود: بیا و نیک بیا
که فرستاده حضرت خدیو مشرب حشت حضرت خواجہ بزرگ بوده. حسب حال باند شیخ
بیجا در معرض توقف مغن. شیخ خستیارالدین بہت سبب انہیعی از خود برفت باز در
نظر عطوفت و عنایت حضرت شیخ از مقبولان و دو مسلمان حق گردید. و بعد
اسمعیل کمال تربیت حال خرقہ حلافت کنندار شاد و اواز از حضرت
شیخ نظام گرفته اعزاز رخصت دریافت و بطن مالوف که در حوالی کاپی بود معتمد
کرده در سال نیکزار و یازده بر حمت حق پیوست.

شاه اعلیٰ حشتی نانی پتی

صاحب مارج اعلیٰ و مراتب برتر بود. و خرقہ خلافت از پدر خود شیخ نظام الدین داشت
و ہم از شیخ نظام نازولی خرقہ و خلافت دریافت.
نظامش پیر و ہم پدرش نظام
نظام دو جهان بے تمام است

شیخ الشهدای مولف سیر الاقطاب کتابی از ملفوظات و منقولاتی است موسوم به جواهر الایمان
جمع نموده است. نام گرامی او عبد السلام بود و از خدمت شیخ لطف نام نازولی ^{علیه السلام} شایسته
چشتی موسوم شد میگویند که او بجای خطبزه شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و درون
حجر معتکف بود بیک ناگاه سپیکر شیخ جمال نازولی پدید آمد و گفت که حصه باطن تو
محفوظ و مستدام در نازول سپید و دریا سبده مانند شاه اعلی در حالت سکرو
بمخومی به نازول رسید و نیض صوری و منوی هر آنچه تقدیرش بود دریافت از
شاه و سپس بوفد شاه منصف و درو شاه نوری و آتاپیش پدر بر حجت حق پیوستند بحکم الله علیه

شیخ امیر محسن چشتی نازولی

برادر و مرید شیخ لطف نام است و مناسبات اجازت هم دارد و خواجگی نام فقیر می ریا و
صوفی صفت از مردمان خدمت او است و دیگران از خوان نعمتش بهرگز گرفته و ذوق
نازه و حلاوتی اندازده یافته اند. رحمة الله علیه

شیخ کمال الدین حسین بن حسن الداجمیری ناگوری چشتی

فراوان دانش پیش داشت از خدمت شیخ ابراهیم کتاب بحالات صوری و منوی
منوره غرقه مناسبات دارد و احسن شیخ عبد العزیز ناگوری است و او خلیفه
شیخ فرید الدین ناگوری است و او از احفاد و خلفان شیخ حمید الدین الی است
قدس الله اسرارهم بهر چه که گفته اند که خالد از نثر او معینه است. تفسیر به شیخی که با جمع
فراوان نکات و وجه تفسیر است و اصول و موارد مذکوره ابرار شتمل بر بیان گزین
احوال و مناسبات شیخ چشتیه معینه تصنیف او است و در احوال خوشترین بهین
برگشته که خالد از کمترین مریدان خواجیه بزرگ محسن الا و فی الاست. اما از نسبت خود

مولانا عالم کابلی در تذکره خود آورده که من در اجیمیر شیخ عبدت و بن شیخ ابو الفتح
را که بنیه و خواجه حضرت بن شیخ حسین بن خالد است ملازمت کردم و از تحقیق شنیدم
فرمودید که الان نامه به چهار واسطه به شیخ حمید الدین سولالی میرسد.

مولفت

کسیکه شیخ کمال الدین بن ازاولا و معین الاولیاء خواجه بزرگ معین الاولیاء پنداشته
شاید از غیبت بوده باشد که از اولاد پاک خواجه بزرگ هم یکی شیخ کمال الدین بن
شیخ احمد بود که حلقه شیعیه حضرت نجم الدین بن قیام الدین بابر بال است و
یکی بن خواجه بخت تجنیس و توحید نام که گزارش در برگرفته باشد اما شیخ کمال الدین
را که از مریدان شیخ ابراهیم در سلسله خلافت خواجه تارکین شیخ حمید الدین صوفی و اولاد
نادر بنی و شاندازی از اولاد خواجه شیخ حمید الدین صوفی سولالی ناگوریت و این گزارش بهرستی محل است چنانکه
مولا عالم کابلی در تذکره خود اولاد و بنیه یعنی از شجره منساب اولاد و خواجه تارکین شیخ حمید بن معروض
تفسیر بن پیوند و کذا فی مناقب الحبيب کمال الدین بن شیخ عبدالتواب
بن شیخ ابو الفتح بن خواجه معروف بن خواجه محمد بن حسین بن شیخ خالد بن شیخ
سلسله فائده سپهر گلان ایشارت است به شیخ خالد که سلسله منساب و تابه خواجه تارکین چهار واسطه دارد شیخ
خالد بن نظام الدین بن شیخ محمد بن عبد العزیز بن خواجه تارکین ۱۲ مرتبه

فائده در زمانه حضرت شیخ کمال الدین شیخ احمد بنیه و خواجه بزرگ معین الاولیاء و شیخ کمال الدین فائده
بسیار است زیرا که شیخ کمال الدین خالد ناگوری به چهار واسطه از اولاد محمد بن حسین ناگوری است و
شیخ کمال الدین معروف شیخ احمد اجیری هم عصر اجداد محمد بن حسین ناگوری بوده باشد چنانچه شیخ تاج الدین
بایزید بزرگ اولاد شیخ کمال الدین اجیری هم عصر اجداد محمد بن حسین ناگوری بود و تاج الدین بایزید ابن شهاب الدین بن
شیخ کمال الدین احمد اجیری نوشته اند ۱۲ مرتبه

نظام المیر بن شیخ محمد بن شیخ عبدالعزیز بن شیخ حمید الدین معونی السوالی ناگوری قدس سره الله اسرارهم

شیخ سعید میا جشتی

صاحب حال مرد با کمال بود۔ در باب سماع بیشتر غلبه داشت نسبت ادا و به شیخ نظام نارنولی بواسطه شاه اعلیٰ جشتی مذکور است وفات او در سال ۱۰۱۳ هجری شمس و رتبه نموده اند۔

خواجہ ضیاء بخشی

در بلاون بود و در زاویه محمول بکار خود مشغول تصنیف بسیار داشت یک سلوک و عشره شبر و کلیات و جزویات و طوطی نام از آن او یادگار است۔ آورده اند که شیخ فرید است که نبیره حنیفه سلطان است از کین شیخ حمید الدین ناگوری است و در سال ۱۰۱۳ هجری شمس و رتبه نموده اند۔ رحمه الله علیه۔

باجه پیرم

در تذکره آستان عالی بنیاد دارالخیر جمیر تهرات گ قدیم

ملک چپوتانه از اسلم دوم و خطه جمیر ناف با چپوتانه معروف و مشهور است و از آغاز آبائی جمیر با ساه مختلف موسوم بود جمیر حبیدرگ و آدمیر و آجیانگر و جلوپور بانی جمیر و چپال بوده است که چپال گوسفندان میکرد و است آجیانگر که طرح تعمیر

اختیار کرده بودند و در کوه است که نال حبیب پال شهرت دارد بعد آن بعد راجگان
 هند و شراد در دامن کوه ٹھیلی آبادی شهرستقرار یافت۔ آثار نیولا جاکو آبادی است تعمیر
 و ترمیم و ترمیم منوره حضرت خواجہ بزرگ حسین الاولیاء توقیر و ترمیم یافت مریمائی
 مترقی گشت با مخصوص دیوار شهر مریدان در دوازده مائے ریح ایشان و کل خ شاهی
 و ایوان و اطباق امر و عیسان سلطنت و لذت زمان بطراز و لفریب و اطوار
 مطبوع بحکم اکبر شاہ بادشاہ دہلی در دست ترمیم و تعمیر و ترمیم و ترمیم و ترمیم
 نے اندازہ محسوس شیراز و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم
 بر طایفہ است جلوہ و گرنظر مے در آید و تماشائے عمارتہائے عالی و منازل مصفا
 شایع و باغ و غنچہ و گلشاہ و کارخانہ جات کاس کہ بنجار و راہ آہن و مسج و موزن آب
 و دیگر اسباب صنعت و حرفت کہ کارنامہ طلسم حیرت بایا گشت در دیدہ دیدہ و زان
 دقیقہ یاب خیرگی مے آرد و دل نظر ارگیان پاکیزہ نظر از جامے مریدان صاحب
 اخبار بالا اختیار میفرماید کہ اولاً در ملک ہندوستان بر سر کوہے کہ دیوار بنا کرد و ٹھیلی
 بود کہ در زمان حال بیتلہ تارا گڈھ معروف است ۔

ذکر آستانہ شریف

در ذکر بنائے آستان عالی صاحب خبار بالا اختیار فرمودہ است کہ محمد سوم شیخ حسین
 ناگوری کہ ولی کامل و متراض عہد و ممتاز عصر بود و بچند واسطہ سلسلہ نسب پائش حضرت
 خواجہ حبیب الدین معروف بہ سلطان التارکین ناگوری منہی میشود۔ و آن زمان کہ
 در طوائف الملوک بود و از غلبہ بیکریہ پستان در بواجی دار اخیر جمیر مدہنت و ستی
 اسلام دست داد و کفر غالب شد سالہا در حفاظت و حجاب و درت قبر شریف حضرت
 خواجہ حبیب الاولیاء را گزرانید و التساب منسلاخ مال بیست آورد۔ و در زکریہ کہ

سلاطین با نذر برسم هدایا و فتوح باور سانسیده بود - قبه عالی تعمیر کرد که هنوز بر مزار یا دیگر است
 و این همه منوره که بر سر مزار دیده میشود در سال شصت و پنج باه و نه با ختمام رسید
 بود و بعد آن قمر طلاء و شبک نقره و پنجره چوبین که نقش و نگار صدف حسا قی
 درست آورده اند - هر زن و قرن ستر او گردید - و در زمان سلف که پنجره چوبین و شبک
 در گرد مزار شریف کنه و شبکست خور و زه بود بحال برگرد مزار حضرت خواجه حسین
 اجمیری بنیره حضرت خواجه حسین الاولیا موجود است - و نقش و نگار طلاء که بر در
 دیوار قبه شریف بکار آورده اند نتیجه اولوالعزمی حضرت خواجه حسین اجمیری است که از
 ابیات منقوش ظاهر و باهر است - ابیات

خواجه خاجگان حسین الدین	ان شرف اولیای روی زمین
در جمال و کمال آن چه سخن	این بنین بود بحسن حسین
مطالع در صفات او گفتم	در عبادت بود چو در شمین
ای وقت قبله گاه اهل یقین	بر درت محض راه سوره حسین
خادمان در دست همه رضوان	در صفار و صفات چو ظهیرین
فره خاک او عبیر سر شربت	قطره آب او چو ماء حسین
جانشین حسین خواجه حسین	به رفعتاشی به گفت چنین
که شود رنگ تازه گشته ز نو	قبه خواجه حسین الدین

گویند که پیش از چند سال که تجدید نقش و نگار کرده بودند در ابیات مذکور تحریف نموده
 آتا بنظر ثبوت ابیات مذکور بالا نسخه حسن البیرونی مولفه منشی اکبر جهان گواه عدل است
 که مولف معز ابیات مذکور چشم خود دیده و درج نسخه مسطور نموده بود . . . جانب
 مشرق - ملحق بدیوار قبه شریف والا نغمه شاد و خوش طبع ساخته جهان آرا بیگم بنیت
 شاه جهان است - فرش والا رنگ بوستلوزن و دیوار و دراز سنگ مرمر بدرجه غایت

لطیف و منزله تراست بانی آن جنبه عقیقه بود که محتاج شرح و بیان نیست او
صاحب شایسته بوده است مولی الارواح و ذکر حضرت حاجه بزرگ معین الاولیا
جمع نموده و بحال شوق در آخر آن دلاله محبت و صدق ارادت خود بشرح بسط و ضبط
تحریر آورده و نسبت خود بر دو جانب حضرت خواجه معین الاولیا قرار داده و بنسبت
بسیح حضرت خواجه معین الدین الرابع نیز حضرت خواجه معین الاولیا مشرف بوده و
بسمت دکن پیوسته بدیوار روضه شریف جانب شرقی قبه حضرت شیخی بی حافظ
جمال دختر حضرت خواجه معین الاولیا است و پیش آن قبور صاحبزادگان حضرت
مختصره موجود که در زمان طغیانی و فاساد یافتند و نیز بصوب دکن بخت به دیوار قبه
گنبد خور و حور النساء بیگم بنت شاه جهان باده شاه است که بزبان عوام بنام چنی بیگم
شهرت دارد و مزارات هر دو اندیشه حضرت خواجه بزرگ معین الاولیا اندرون قبه شریف
حجرات معین میا که با تخریب از مزار سیف آثار نمودار اند به تخیل و پیاپی نبوت
رسیده و بجانب شمال پیوسته بدیوار قبه عالی مسجد است که سبب جهانگیری اشتها
اما متحقق است که در آن زمان که پیکر پستان تاخت آورده بر اجیه متصرف
شده بودند سلطان مانڈو حمله و لیرانه بکار آورده بنام اسلام تحکیم کرده معین
مسجد است که تعمیر کرده بود شاید که پادشاه جهانگیر هم چیزه ترمیم و تجدید کرده باشد
درین لایحه و بنیاد اصل سفید به ساینده و از نیجیت صندل خانه معروف است و
پیش صحن مسجد و وسط مسجد مذکور احاطه کوچک از سنگ سفید جانب شرق
نمودار است که درون احاطه و قضاے آن مرتد های مطهر و قدس حضرت
شیخ تاج الدین بایزید بزرگ و ازواج و اقربای آن از سنگ سفید صلا دارند
و متصل بدیوار صندل خانه سمت شمال مزار حضرت فریح الدین بایزید خور و
مستورات صاحبان متحقق است و بر سر قبر شاهان و پادشاهان آنجا
آورده

که فضل آن بصورت سبز مشابہت کلی دارد.

و جانب پائین قبه حضرت بی بی حافظ جمال در پهلوی دروازه پانداز منجر است
از سنگ سفید که درون آن مزار فیض آثار حضرت خواجه معین الدین خور و حضرت
خواجه سیام الدین بربال بهشتیلا با گنج آ نام در زیارت گاه عوام است و نیز
جانب پائین قبه عالی احاطه از سنگ سفید است که اورا احاطه نور گویند عموماً است
بعد دروازه یک که سمت جنوب است - پانداز دروازه نام دارد و دیگر که سمت
مغرب است نه یک دروازه و شتی دروازه و پیش دروازه پانداز صحن وسیع از سنگ
منواری است و شجره ترندی و نوسری که گل آن از اقصای انجایت لطیف و خوشبو
باشد در فضی صحن بقدر سائبان فائده میرساند.

و بر خط انتهایی صحن کورست دکن والان رسیج که از سنگ سفید است بطبع و
ولکش - و به والان کرناٹک معتمد بنائے آن بحسن عقیبت رئیس کرناٹک
از شاه عالم بادشاه بختاب امیر الہند ممتاز بود و ال است - چنانکہ از قطعات
و ابیات کربوے والان کن دین اند متحقق میشود - ابیات

در حضور خواجه ہر دو جہان	آن معین الدین شد شاہنشاہ
چون امیر الہند کان عجل دداد	بحر جود و آسمان اعتقاد
یعنی آن لواب والا مرتبت	نام والا چاہ عالی منزلت
کامران ملک کرناٹک بود	بندہ خاص خدای شک بود
از خلوص نیت و صدق عقیق	بزرگناوہ کرسی جائے لطیف
تالیپائینہ مردم اندرین	موجب برکات باشد یقین
سال تعمیرش دل کرد طلب	و جہد در خود کرد دل و اگر دلب
سال تاجخشن بود این دعا	با دوام متائم این فرخ متا

از جابوشا به پنج و سی طلب

شد مرتب در میر پاک جیب

و پس پشت دالان کرنا تک پشته حوض جھالره - و در گوشه جنوب و مشرق مقبره
میر شاه قلی خان است که از امرائے نامدار بود و صوبه داری اجمیر باو تعلق داشت در
پهلوی دالان کرنا تک بسمت مغرب بر فراز پشته حوض جھالره مرتد پاک حضرت
خواجہ ضیاء الدین ابوسعید بن خواجہ بزرگ معین الاولیا - و در پائین آن مزار
فرزند بسمند میر جہا الدین مشہدی غم حسین خنک سوار است مسجد شہجہانی
بسمت مغرب از قبہ عالی و دروازه ہشتی واقع است - نہی شان رشیع و پایہ منیع و صفہ
وسیع کہ در اقصائے بہند نظیر خود ندارد از محن و کرسی و مسقف و ستون و درہم
مرزباب و سنگ نایاب است - استحکام بہنوں با بر استقامت آئین دین اسلام بران
ساطع - و نجم خرا بہا بر اقامت صلوٰۃ و رکوع و سجود و باب نبی از گواہ عدل و میل
قاطع رفعت و فراز مسقف آیت است از علو پایہ واقف و خیرات و عبادت و تقف
و پایہ منبر کہ در پهلوی محراب وسط بنا کردہ اند - اسحق قنطرہ الحقیقہ است کہ از حنیض
عالم اسفل بزواج یقین و معراج حق البیتین میرساند - غیر اینہمہ در شب ماہ کہ شمع انجم
و ماہتاب در زمانہ زبان شمع و چراغ جبلا و ضیائے سنگ فرش معارض
مقابل می شود و نظارہ کرک شب تاب و تماشائے چراغان باطل جو بہار یا و میدہ
گوئی کہ متلزم انوار انوار امواج تجلیات بریزند - سبحان اللہ انک شانہ کہ ہر
تختہ سنگ در صفا و جبلا چون قلب مومن از عیوب و قیوح و اغ و سواد مطلقاً
معترا و درطناب و باطن مثل مشرب و وفیان صاف طہیبت نرا و مصفا گیا ہر تختہ
سنگ از ذکر و قوت قلبی اجتہاد و انساب نمودہ است - و بہتر بہ معرفت رسیدہ و
نہیجہ است کہ روشنی چراغ پیش او پس پشت تختہ سنگ ہو ہو و مومن و محسن
و معلوم میشود - بلیت

نسب صفائی عمارت که در تاشانیش
نگار باز نگردد و دیدار درو دیوار
کفیم هدائی که تصیصه در باب تمام مسجد نوشته بود از ابیات چند ثبت نموده شد *

ایپاست

و ادین حرمت اجیر فیض تدم
زین محل فیض بهر حاجت که بخوابی خواجه
مسجد کس کان کعبه ثانیست تا رخسار
و نیز دیگر ماده تایخ نیست

سر نوشت یکا کنش نشین
میوان صدقه گلبست از یکا گلبست
کعبه حاجات دنیا مسجد شاه جهان

قبله اهل زمان شد مسجد شاه جهان

و ابیات کبر پشانی در باب مسجد نوشته اند از ویم شهر ذیل بطریق تحت
گرفته شد ابیات

به فرموده سایه کردگار
نوشته تا بخش اهل یقین

چو کرد این بنا را قضا استوار
بنای شهنشااهی زمین

عقب مسجد شاه جهانی مقبره حضرت خواجه حسین حمیری و در حواله آن فرخ خاندان
صاحب سجاد معین و مقرر است و تعمیر مقبره حضرت خواجه حسین بے کم و کاست
مانند مقبره حضرت خواجه بزرگ معین الاولیاست اما آنقدر زیبا نش و نگارش ندارد
بانی مقبره شاه جهان بادشاه بود که در زبان تعمیر مسجد شاه جهانی مقبره مذکور هم در سال
یکهزار و چهل و هفت با تمام سیده بود بر سر لوح سنگ در مقبره شریف قطعه تایخ منقوش است

قطعه

شد از توجه باد و مرشد معین
شهنشاه و سراج معین الدین

بنای مقبره باصفای خواجه حسین
بلقط مغر شده سال خاتمیت این

ولیس پشت مقبره مذکور برشته حوض چهاره مکان خجش طراز و مطبوع و زیبا از سنگ

سفید معمر حضرت شیخ علاء الدین برادر علم از خواجہ حسین امیری فیروز و بجا
حضرت خواجہ بزرگ حسین الالباب است کہ بزمان حیات او بدین انجمن شہرت داشت
و بعد وفات مدفون در مصلح او گردید و از نجبت کہ شانزده ستون دارد بزرگان عوام
بنام سولہ تہمبہ شہور است و تا پنج سال تعمیر بر سر حرات برقرار و یہ منقولہ شد کردہ اند نیست
قطبہ

بنائے مقبرہ نہاد شیخ علاء الدین
جوار مرتد آن شاہباز عرش نشین
چو کار در پی اتمام سال فتخرد
در سیم شرق از منزل آشمناد مطیع مکان و سیح و پادار متعلق بہ بزرگان است
عالی است کہ در زمان حال بدین توحید اوقات عساکرہ دارد اما در آن ایام کہ سلطان
موجود در دوائے جمہیر لوائے اسلام با فراشت و ملت گفرازمیان برخاستہ بود
حضرت تاج الدین بایزید بزرگ بحکم سلطان در تہدیس تلقین اہالی و موالی اسلام
اشتغال میفرمود و شیخ احمد مجاہد شیبانی رحمۃ اللہ علیہ و دیگر بزرگان بن شاگرد
آو بودند و مکان مذکور بجهت نسیم و دگاہ صلیح و فقر المیتین و مخصوص سوار نیولاجیکہ
مسجد اکبر است و پہلوئے خانقہ منزل سکونت شیخ بایزید بزرگ بود و در
فضائے سخن نفثہ رخاۃ علمہ و جسدہ حضرت شیخ مغر اللہ قیام داشتند و در
حجرات پیرامون حرم چرخ طالبان علم قرار میگرفتند و در جماعت خانہ کہ
الحال بجائے آن سماع خانہ نواب سر آسا انجمنہ منور شدہ است منزل بدر بود
و حضرت شیخ بہ علوشان درس میگفت و بہین وجہ کہ در آنجا جماعت طلبا و علما
درس میگرفت منزل مذکور بہ جماعت خانہ ہنوز معروف و مشہور بودہ است
و بیرون حصن حصین آستانہ عالی جانب بہ شرق متصل بدرواہ چتر مکانیست کہ

بر زمان عوام ل بادشاہی شہت وارد و آن جائیت کہ در ہلوئے نغمانہ شیخ
داینال بود۔ اوز ملک پورب بودہ است مرید بجے حادثہ بود کہ سلسلہ
بواسطہ شیخ انجی سراج بہ سلطان لہ شاخ نظام الاولیا میرسد و جہت آنکہ شیخ
دینال را برو حاکمیت خواجہ بزرگ میثاق الاولیا ارادت نسبت خاص بود تا مدت
دراز مجبورت بہستان علی گڑہ رسید و در جوار آستانہ عالی سکونت بہشت چنانچہ

از بیات ہندی گذرقال اداست بوضوح مے پیوید و بیات

جگ جگ عزم جو حضرت مخاجے حضرت رسول کریم نواز جے
دینال جو پرکھٹ کنیان حضرت خضر بہت سراج شہر دنیا
و دران زمان کہ اکبر شاہ بادشاہ دہلی ہر سال ہفتہ ششم جلوس با جمیرت دوم
آمد۔ یکے از حرم محترم اوران زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح
سعادت نیکو سیدہ بود و محل نقل و حرکت نہ داشت لہذا بہ نظر حصول خیر و برکت و خانہ
شیخ دینال کہ از اعز مستکفان ملکہ ہر منتبان ملکہ روضہ شریف بقعہ بنیف آمد
بود و بوجہ آنکہ مولد شاہزادہ بخاہ شیخ دینال بطور پیوستہ نام شاہزادہ بہ شیخ دینال ہنما
کرد و جہت آنکہ خانہ شیخ برائے علم و فضلہ حرم شاہی کفایت کیے کرد۔ و اندک مان واق اطاف
نور بر خانہ شیخ بنیاد کردند۔ گویند کہ بعد از آنکہ حرم بادشاہ از وضع حمل و سکون لازمی بہتر
دار سخن لافقتہ مراجعت نمود منزل مذکور مطہر بقا ایفاء انعام بہ شیخ دینال تفویض کردند
تا آنکہ شیخ مغر اللہ در حد حیات بود و قبض و قبضہ داشت۔ پس از آنحال شیخ مذکور
بر خانہ و رواق مجاوران متصرف گشتند۔ اما بزعم مولف مقابلہ صفت مجبوران از خجرت
بودہ شاہ کہ بعد وفات شیخ از ورثہ او در وارا اخیرا جمیر کسی نہ بود۔ و او در حالت تجرید گذشت
و اصل مے از ملک او دھشتیقن بودہ است لیکن اصفی از جماعت مجبوران کہ بوکالت انرا
ملک او دھشت بار دھشت بشرط آنکہ اگر بچس از ورثہ شیخ پید آید تر کہ شیخ با و مستر و نمایند

که بصحن چنانچہ تعمیر کنند گویند کہ جلال الدین اکبر بادشاہ از غنیمت فتوحات چیتوڑ یک
چراغان بزرگ آورده درون قبت نمہ کو نصب کرده بود و اللہ اعلم بالصواب محاذ قبہ مذکور
آبدار خانہ ہست کہ عوام آب بیل گویند۔ زیر دیوار سبیل سمیت شمال قبر پاک شیخ ملک فاروقی
الادہبی است و بر سر قبر صلائے سنگ سرخ ہنوز باقیست و در ضلع آبدار خانہ چیتوڑ
وسیع تراست و برائتہائے آن حجرات و مطبخ آشخانہ واقع است و جانب ب از صحن چراغ
بر فراز صفہ وسیع سماع خانہ بنا نموده اند کہ از نتائج حسن اعتقاد و وثوق بقیاد و اب ہر اسما بخا
بہادر و دیر نظر نام و کن بودہ است مکانیست بسیار منظر و دلکش و دلکش و عمارت بہایت کم
و خوش طراز و مطبوع و مصفا۔ بنائے آن از اجرو گچ نیست بلکہ ہمہ عمارت از سنگ سرخ و سفید
معمول است و در ہمین جا مجلس اعراس حضرت شیخ المشرق الدغاب حضرت خواجہ عثمان
و حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا قدس ارواحہم منعقد میشود و نوی سماع خانہ جانب گوشہ
شمال و مشرق دروازہ کوچک است کہ بغافت شریف حضرت صاحب سجادہ راہ وارد و
متصل بہ عقب سماع خانہ جانب غرب بغافت مذکور است و آن جانبیت متبرک و مقدس
کہ غسل میت حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا ہما نہجا بوقوع آمدہ بود۔ و بحال مقام
مشہدینی صاحب سجادہ مقرر است چنانچہ بذیل ذکر آئین عرس و آخر باب الشرح و بسط
مرقوم شد۔ و در حوالی رواق خانقاہ شریف ملتزمان ثنوی صاحب سجادہ سکونت دارند۔
و ہمین ویسا صحن چراغ و قنادیک ہائے بزرگ ساخت من خلص بودہ اند۔ اول کہ بجانب مغرب
خیلے بزرگ است جلال الدین اکبر شاہ بعد فتح چیتوڑ گور آسیدہ بود و میر علاء الدولہ متخاص
یہ کافی قطعہ تاریخ متضمن بہ گذر آسیدہ ن گیک بسیار خوش لغت و

قطعہ

خسر و عہد محمد اکبر
دیگر روہین تن اثر در پیکر

شاہ دین پرور و جمشید سریر
ساخت نے شبہ پے فتح چیتوڑ

خسرو عادل شهنشاه ولی توالی کزو
 بهر محب اشعه مسجد محراب و منبر کو - بگو
 خا صه آن سچ که نور دیده اهل یقین
 جانشین قطب باقی معین الدین کراو
 رونق افزائش گرامی سند پیران
 کرد بر پایام عقیق بر استی عالم
 حاش الله بے لکاف از ملائک بگذرد
 بود حاجی در پی تاریخ بحال او خرد

سے شرافت از در دیوار دین مصطفیٰ
 خطبہ میخوانند از و التیل و الشمس الضحیٰ
 قدوه ارباب دین سید محمد محبت
 ہر زمان ہر وقت محسوب جناب کبریا
 زمینت آرائے نگارین نقش ایوان
 بیکہ ہر عاصیان تو نسیم و فرمان
 ہر کہہ شد اندر و یک لحظہ با ذکر خدا
 گفتہ کہ بیت المقدس نہ کہ کیا غویا

قطبہ و منبر

ساخت چون سید محمد برقی
 مسجد زیب اکرا انجید
 گفت ہائے سال تاریخ بنا
 حسبہ للہ بلیت مسجد

و مسجد اوموتی گزشتہ مسجدیت کہ تعمیر آن از سنگ مرمر است فرسنگین - عمارت وسیع و زیبا
 نظر آنست فیہ و منہاجہ اس سال ۱۰۲۱ تعمیر کلمہ طیبہ نام بانی مسجد بیابانے منقوش است
 و عقیقہ کو توالی قدیم فضائے باز او مندرجی مسجد است تعمیر بہ سجد و گچ سفید گنبد وار
 قطعہ جیل در وسط محراب عبادت قبل بر لوح سنگ کندید اندک اللہ اکبر این مسجد را بانی تلو کردی
 بنی بنیان تانہین کماوت راستہ کردہ است ۱۰۲۱ ہجری و برانہماے بازار نو جانب
 شرقی قلعہ کو چک است صاحب مسجد تجب التجار کہ تذکرہ بنائے قلعہ حکم اکبر شاہ منورہ سمین است
 بحال بہام میگزین ہشت تارہ بخت آکد در آمل القصر اولیائے در لبت انگشتی قلعہ کو
 تعرض محفوظ شستن آلات ضرب حرب مخصوص بہ حمل بود جائے تحکم و پاندارد و منیع
 بہتوار است

در پیوستہ ہستی دروازہ اندر زن شہر مسجد است ہر زک سنگ مرمر بجاویت مطہر و زیب قبول

آنانچه تحقیق برسد که کاذب بگفت طرز تعمیر و رونق آن به عمارات شاهجهانی مناسبت تمام دارد.

تعمیرات بیرون شهر جانب شمال چله خست خواجہ بزرگ

در پیلوس دره که گه پانی آنا ساگر معروف است بر فراز پشته کوه واقع در آن زمان که حضرت خواجه
بزرگ معین الاولیاء در اجیر پرتو و روزگار در ده بودمین جاور غنچ قناعت گوشه عافیت ملی
داشت در توبی سنگ بزرگ غاری شکل حجره نمودار است در گوشه تخت سنگ خارانها ده است
که آنرا تخت نماز تعمیر کردند و در سال یکزار و سی و هفت دولت خان شتقدار بامثال حکم نواب
مهابت خان در دوران حصار استحکم بنا نهاده است و بر سر دروازه حصار چند اشعار نوشته است.

اشعار

بزمان شهر رفیع اقدر	حامی شمع و دین شهاب الدین
رونق عدل وجود داد چنان	که بت از دوزمان و زمین
گشت الی صوبه اجمیسر	خانخانان بعزت و تمکین
پاک دین پاک باز دولت خان	بود شفت دارا و برسم امین
ساخته این مکان چله حشت	تا بود یادگار او بر زمین
سال تاریخ طالبی گفتا	سی و هفت و هزار بود سنین

الحق جلے بانیض و برکت است و از اوقات شیخ آمین دین و اسلام یاد میدهند و بوجه
خواجہ صاحب سوم است.

چله خواجہ قطب صا

در دامن تپه کوه چله خواجہ صاحب واقع در شک سنگ بزرگ منلا دار و حضرت خواجہ

قطب الاولیاء در آن با وقیت ساعت با کثر آیام مونس تنهایی بوده است بنیست پرفیض خوش
 آثار و مقامیست و چسب و خوشگوار در فضیلت آن تمیز زیبا مسجد است که بنائے آن بنام
 مولانا شمس الدین خلیفہ حضرت مولانا فخر الدین فخر جهان رقم نموده اند شعر
 از پیئے تاریخ سالش با ناز و نغمه نوبید
 داد و پاسخ گو مورخ ذکر بهر بخت محب
 در صحن ابریرین بالائے صغہ بزرگ در وجع سار بلند محمد شاه خان که از عا و نواب امیر
 محمد خان والی ٹونک بود در فن است - نسبت شوق مسجد خوش طرح معمره محمود خان بادگاہ
 و بر لوح سنگ قطعه تاریخ چنین نقش است قطعه

بن کرد محمود علی نگاہ ، مزار محمد شہ دین پناہ
 ز تاریخ تعمیر گوید لطیف : نسبت مقبره مسجد و خانقاہ

از آغاز دوازدهم ماه ربیع الاول ہر سال عرس حضرت خواجہ قطب الاولیاء و ہمین جا خاص
 مقرر است و بہر چارہ محفل ختم عرس بمحفل معین منعقد میشود و بہت ایخ چارہم ہر راہ بعد
 نیاز بظہر محفل سماع بسیار میکنند کہ بزبان عوام چو دھوین مشہور است .

مالاب آنا ساگر

بنائے آن پیش از ہشت صد سال قمریہ اند و در زمان حکومت راجا آنا دیو کہ ادا حکم اجیر بود -
 بر ساحل جنوب آن علی الاتصال باغ و باغچہ و تعمیرات زیبا بنا نمود و مانند ظروف تلاب
 بسیار بزرگ است و پندار کہ طولش تقریباً شصت درعہ و دور آن قریب بہ چار میل باشد و بر
 ساحل سمت گوشہ جنوب شرق دولت خانہ شاہجہان است کہ مکانات مصفا و رواق اطراف
 مکلف از سنگ سفید دار و در و درختان عمارت مذکور باغ خوش و باغچہ و گلشن آواران
 حال باقیست

آثار پدید است صفت دید عجم را
 از نقش و نگار در دیوار شکستہ

چله سالار مستحود

بر تاسه پشه خورد که بر چله حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا است بفر از صفہ سنگ مرخ
گنبد کو چک سبب نموده اند و در توکے آن جن حضرت شیخ موجود است بزمان عوالم ہر چہ چہ
سالار مستحود غازی شہر شہر دار دانا این مقبرہ سالار مستحود است کہ غیر سالار مستحود غازی است و چہ
حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیا بود.

تعمیرات بیرون شہر جانب شرق

چله سالار مستحود

گویند کہ بدیع الدین شاہ را کہ مرقد پاک او در کن پور است در زمان حیات بر سر کہ اسحال
بنام چله مشہور است چہ بر ریاضت عبادت گزارانیدہ جامست نامہ وار و مشک کاشی و شعلات
و نباتات تک تک دیدن میشود و پنج ایچ ہم ہر سال مردمان و زنان شہر جمع مے آیند و یوم
تک بہر نام میلہ مدار صاحب شہر وار.

مسو کالج

پیش از چہ سال در ان زمان کہ لارڈ ویلیامس در نئے وزارت لک ہند داشت بمقام گورنر ہند
ٹبر علیہ ان زیرانی گشتہ شدہ ہنگام ورود و جوہر تعمیر نہادہ بود جانیت خوشنما و زیبا
و مقامیست پرفضا و مضافا کہ نقش و نگار و سنگینی و تختہ بندی و رفعت و وسعت و
عمارت و آراستگی و آرائش مثال خود ندارد و در فضا کے آن سالار بزرگ است کہ نہایت
مشا و ابی گویند جوین آراستہ پیراستہ و در حوالی آن دیوین پیا و پس شش منار علیہ ان

و کلاخ سمور المکان النان را حجابان از ابا ان به عمارات لفریب طراز مطبوع و انواع پسندید
 بنا نموده اند که در نهالان گشن بهشت و قسبال و دارشان تخت قباچ در زمان سردی و غیره گهی
 بهجت تسلیم علوم معرفی و مشائی فنون مشاهی و شاه سوارسی و کتساب آداب و همین
 حکومت حکمرانی در خجای قیام و سکون دارند.

حوض شمی معروف به سورج گشت

کرشیل و کسن که گشته را جیر بود بهجت آنکه ماده ترحم تخم طریسن داشت بحشتم فیض عام دارم
 بنا نموده آرامش بنموده آب آن بغایت منزه و صاف و خوشگوار و شیرین گردد
 صل حوض عمارت خوش طرح و خوش نما از سنگ مرمر است و به بلق خدا نفع عام
 میسرانند.

مقبره عبد الله خان

تعمیر خوش است و حکم که در اوست هم غواجه دانش تعمیر یافت تاریخ بنا اینست هر خوش غیب
 ز سال بنای این مقبره را با گفت خوش علی گوش از پنهان گویند که پیش ازین در حوالی
 آن غمچیه پیش فضا بود اما حال مجای آن سلم و وسیع بنا نموده اند و بر سر آن عبد الله
 پوره معروف است و این عبد الله خان باز سیدان باره بوده است و بزمانه فرخ سیراد شاه
 به حمده در ارت و منصب نیز از بزرگوار است و متاخر بوده است.

مقبره حسین علی خان

از بزرگان باقی نیست و حال صورت فرد خانه مستعمل است و به اولی کرایه فرنگیان
 استقامت دارند و این هر دو مقبره در تبغ و قدس میر عبد الوهاب میر عبد العزیز

دیگر از این ایشان علم و شرف و حصص قیمت بوده اند و سلسله ایشان عیاضت بر
میرسد - را الله اعلم بالصواب

تالابیه

در حدیث شام حدیث که آهین است بهیشت شرق بنام آن بزمی است حکومت ساجه بیلید
نوشته اند - و بر دور آن از بسیاری صنم خانه و محبده هندو علامت باقیست - با آنکه سلطان
عزیزی و بعضی از سلاطین غور بانه نام و حدیثی آنها پر داخته بودند - بادشاه دلی خاندین بهما
کاخ چند فرسایه ساحل آن تعمیر نموده بود - و معر فی بادشاه مذکور به سفیر قیصر انگلستان در
مقام منزل مذکور بزرگداشت اند

عیدگاه

معین و وسیع و فراخ فراش آن از گنج و حصا آن رفیع و بلند آنا اطاق در واقع ندارد
بجست قدم سایه سائبان و در سل تابستان به پیش فرش و تمازت آفتاب غی بهنگامه بیشتر

تعمیرات بهیشت بیرون شهر

چهارمین پیرضا

بلائی که حاصل بباد می است - گویند که شصت و سه سال از بنیاد باز آمد خشت آجر نبود
خطا هر که در آن دیوار حصار است آن عالی حضرت غوث الاعظم قدس سره العالیین است
چون زمان مرگ او نزدیک رسید بسیار آن خود وصیت نمود که خشت مذکور بریزد و بن او نماید
چنانچه بعد وفات او بهیشت آن کردند بعد از سالها بهیشت بعد از زمانه در بنیاد بریان عوام

بد چله پیران پیر حروف گشت و بعد از آنکه شهرت گشتی شد نواب جمشید خان قزوینی
 و آنکس به سمت جنوب الان وسیع بنا کرده و بعد آن میر افضل علی که تولیت اوقاف چله
 به او متعلق بود قبستر مسجد و محسن استانه راست درست نمود و نیز نایب که اجیر در
 مرطبه بود به بنارش و گزارش نواب محمد امیر خان بسای خراج اوقاف چله مهاراجه دولت را
 سیند حصیه واسه گوالیار یک ده که ماکهو پوره نام دارد بدیل فرمود که هنوز بحسب سال مهور قرار
 پیران و هم به راه مجلس شایع برپا میشود و در روز یازدهم ربیع الهستانی در سال که عرس حضرت
 نوحث الاعظم قدس الله سره العزیز مقرر است باین خوب پیران مرغوب علمه حست تمام
 پوشیده در وقت شب کثرت چراغ و تماشاخانه شباه بسیار خوش است و در میند
 هجوم عام و ذوق و سلامت محفل سماع شیع و لیرسی و دلربانی میکند و در پهلوی چله
 آب است که پیش از چند سال حضرت میرانیه اوقات چله درست نموده بودند و آن
 در ایام میند بکاسه برزند

تاریک گاه

کتاب پستان بنده نوشته اند که گویند که در پاست آن جمیع عالم دارد معروف است به بی بی پستان
 و پستان کوه دایر بل معنی عمر است و از خیمت بود که بزبان سلف حبیب بهر سو هم آید
 و از معنی کوه است گویند که از نیکان اجبر را چنده سیکه برادر بال مگر بود و درین آو تان نام
 داشت که مانی تاراک گاه بوده است اما مولف تا در اجستان که تحقیق حال و احوال خط
 را چو تان بسیار جا نگاهی سعی نموده است میگوید که صاحب تعمیر تاراک گاه حبیب
 که گویا بود که پیش از هفت ده سال در دیار نیر یا قبال و مروری داشت و قصه
 آن راجه چچور از کم عدم و منصفه صورت قدوم آورد و از ملاطم زمان غیر آگهی حوال
 و در سده و شوق قوت خست سال بر سال بخودی و آگاهی سلامت سید خوارت که

بنای مستحکم و تنوار بر سر کوه نال پهاؤ که در کوه اریلی سمیت شمال از قلعه تاراگد است
تعمیر و براتناست چنانکه سخته نمود و مسود بود و بنای تعمیر بر آنقد که درست نمیدند
جائے نمیکرفت و از پائے افتاد چون بدستوره آمدند و نخواستند ناگزیر در قتی استحکام و تزیین
استلام قلعه تاراگد که بجهت قلت حفاظت شکست خورده بود و بهر تمام نمودند و
اندک فرصت حصار و دیوار و برج و کمین گاه بهر پایه کوه ساختند و آباد زمان حال
که دوران امن و عافیت است و شمیم عصفور و پنجبه شاهین و شیرست را با شیل خشکین رضیع
قرار داده اند و نظر بر آن به دیوار و حصار و پنا و ناپا انداز حسیاج نه ماند و نسبت باینجا سید
که بهر برج و حصار آن بهوار کرده و رواق و اطاق بسیار کرده و منازل ایوان ساختند و بیشتر
جایا بجهت عدم مرمت و حفاظت مخفی و مخفی گشتند صاحب تاج فرشته و چهار
گلشن آورده است که حضرت امیر حسین از سادات صحیح النسب است و نسب پاکه او
بواسطه امام زین العابدین بن امام حسین علیه السلام به علی مرتضی کرم الله وجهه پیوندد
او زبان سلطان شهاب الدین غوری خادوند قشون اسلام بود چون سلطان شهاب الدین
بر سر راجه پتورا ناخست آمد و تاج و تخت اجداد بخت معرض نوال رسید و نواحی اجمیر در دست
قدرت و منصب نصیر اولیای دولت اسلام آمد امیر حسین و عمر میر جالدین حسن
بسیار از زن مرد و بن اسلام شرف گشتند بالاخره آدان حکومت قطب الدین ایبک علی احمد
بغلاط شهرت اند که قطب الدین ایبک ازین که بهر باطن فاعلم بقا خرامید از اجمیر
جماعه را چو تان که مخالفان مردل و سواد فساد و سرکشتند جمع آمدند و از سمت بل
که بحال به سواد پور مردن است و طاعت شایر بر حصار قلعه رسیده به یاری کند و
قطره چوبین درون قلعه داخل شدند رسید میر حسن که پیش ازین از چپ گونگی احوال آگهی نمیشد
از شور و شغف و دارو گیر آنها تهنه شده سلاح جنگ بر دست کرده و جامه تنبیل که در حفاظت
مأمور بود آتشک جبال قتل نمود و با آنجا جامه تنبیل داشت در قصه الثابت همیشه حرات

بکار برده جمیع کثیر را در حصیض خاک و خون مینداخت و در من استقال از دست دانا آنکه
 هم آنخوش عروس شهادت نگردید کارهای نمایان کرد و نجابام کار تصدیق رضیا
 بالقضاء بشیر سلیم در تنج رضا نهاده بهدراج شهادت عظمی فرق عزت برافراشت حضرت
 خواجہ بزرگ میں بج الاویس که سواخ حال و استقبال کشوف ضمیر عالی داشت میگام بباد
 واقعه با جماعه مریدان محققان تکلیف فرمود و تکفین و تدفین پرداخت آوردند
 که در آغاز بر سر من پاک از تعمیر سخته علامت بنمود اما در سال یک هزار و بیست و چهار خواب
 اعتبار خان که منصبش هزاره ذات و پنجره اسوار داشت طرح بنیاد انداخت چنانچه
 بر سر دروازه جنوب و در پیش از ویل فقیر مولف چشم خود دیده است
 شاهنشاه زمانه جہا انگیر بادشاه
 سال و بیست و نهم ز غم بدوس مبارکش
 وقتیکه اندراج میر آن شاه گنج بخش
 بود از هزار افزون بست و چهار سال
 بود و وضع مقدس سید حسین کرد
 در وضع مقدس سمیت منیر دالان از سنگ سفید و در سال یک هزار و بیست و نهم بفرط عقیدت
 و خلاص کمالی را و سند تقییم نموده است قطعه منظر که از ان داده تاریخ پیدا میشود نیست
 معدن نور سبوح اسرار
 ساخت دالان که هست شکلاشت
 در سال یک هزار و دو صد و بیست و دو بالا را و اینک که سبب حال روضه عالی دالان بنا کرده بود و نظم
 که از ماده تاریخ پیدا میشود بر سر محراب مقدس است
 یک هزار و دو صد و آخر ان بن کن بست
 در سر دروازه شرقی حصا روضه شریف بر فراز محراب قطعه تاریخ که دیده شده نیست
 سال هجرت خاتم النبیین آمد
 سال هجرت خاتم النبیین آمد

شه سوار ملک نبی شاهباز ملک دین
 منبع جود و رحمت کان فتوت الفتا
 قاتل کفار آن حسین حسین
 واقع بر مہرے آن مسبط نور معین
 مغر کون و مسکن آن حکم دنیا و دین
 گفت جز تاریخ اواز خوش سلطان دین
 از پی تاریخ او کردم سوال از عقل محل
 در احاطه دوم قبریت که بر سر آن چادر سبز پوشند و گویند که در شب آن فرشتہ حضرت
 امیر حسین فون است و الله اعلم بالصواب و علاوہ آن کہ مذکور بالاشد مسجدیت شوشا
 و چرخا کہ در یام منتظ نام دولت نگاشید کہ بجهت مان غیر آگهی متولی در گاہ ناگزیر وقت آید
 باہتمام مولوی محیب الدین صدداول تعمیر شدہ است و حوض آب در فستائے محراب
 و درم بنامندہ کہ بزبان موسم باران آب کہ شائے عالی ابدان جمع سے شرع و کجائے آید

یلمت در و رازہ

افضل العمارت است در سال ہر صد و ہفتاد و شش ہستم ایل و سیلخان کہ منقطع حرم
 بود۔ در عہد جلال الدین محمد کبیر شاہ بادشاہ با ختمام رسیدہ۔ ارتفاع آن قریب بیست یک
 درہ و تعمیر آن از سنگ سرخ است و فراز آن بر لوح سنگ سفید کہ قطعاً مادہ تاریخ منقوش
 کہ مانند انیت قطعہ

بعہد بادشاہ آسمان قدر
 جلال الدین محمد کبیر کن شاہ
 پناہ ملک ملت طشل بیرون
 کہ در و در نگین ملک سلیمان
 سوادش عین نور و نور عیان
 بدین درگاہ کہ بچو کجہ آمد
 ز کاخ و کاخ تاریخ اتمام
 اگر خواہد کہ سے یابد آسان

در احاطہ سوم کہ در پاسے بلند و رازہ واقع است عمارت پنجتہ از اطاق و مسجد و مرقد تک تک
 و در پیشہ و بیرون احاطہ آستانہ عالی و قنادیک بزرگ از ساخت مس کہ یکے از و فرعت

سلطان نورالدین جهانگیر و دیگرے از ارادت حبس خاص ملازمی مدارالمهام گوالیار بطریق
ایقانہ رگز رانیدہ بود بر فرار و دیگران بزرگ نہادہ اند در ماہ رجب از آقا شائزہ و ہم تاجہ و ہم
زمانہ عرس مہر و دست جمعی از فقرا و شہسپا پر کر کہ جمع میں آئندہ در شہر محفل سماع
برپاے شود و بر سر محسن تالار بزرگ چاکر شہیدہ برونی چراغان و کھل و فالوس با طہر
آہستہ و پیوستہ نمایندہ بالآخر بر در تہجد ہم بعد از وقت زوال ختم تمام عرس میباش
کہ عوام قل گویند و این ہشتارت است از اداس رسم فاتحہ کہ معروف و مشہور دیار و مہم صفا
دار عہد شہان علی کہ دیہات بطریق وقف مرقع نمودہ اند از اخراجات عرس غیرہ از حاصل
آن ہم میرسانند و در سمت جنوب آستان عالی، احاطہ است کہ بہ گنج شہد شہادت وارد
مشہور است از تہجرت جو رہایت پرفیض و مخزن نور و انہیہ یاران و شکر یان حضرت میر
حسین بودہ باشند کہ در امر حق کوشیدہ و بہ پایہ شہادت رسیدہ دیوار احاطہ حسن عفت
و در خان کلان کہ از عیان دولت سلطان نورالدین جهانگیر بودہ است لالت میکنند چنانکہ
از کتب بنظم مفہوم می شود +

کتاب

در زمان شہ رفیع مکان	کہ بہ از بدہ در او دوران
آن شہنشاہ کہ ذات او آمد	باعث عدل و داد و امن بالان
شاہ گیتی پناہ نورالدین	بر جهان است سایہ یزدان
بانی این بنائے لطف آمین	بایک سال او غر گفت آن
دولت است از وزیر خان کلان	کم نشاں چنین از دولت خان

مرحوم بہ سید محمد بنان باو کہ حضرت سید میر حسین قدس اللہ سرہا عالم و زاهد و صالح و خلیفہ
حضرت خواجہ بزرگ معین الاولیاء است و نیز واسطہ خویشی دارد کہ نسبت عجم او بہ حضرت
خواجہ بزرگ معین الاولیاء منسوب است تا حضرت میر سید حسین جغتو شومست و بحر دانند

بگذشت - جمعی که بر سر کوه تاراگنده در جوار استان عالی طرح اقامت دارند - بهین از
ساواست شهنشودمانند - و خدمت آستانه عالی بایشان متعلق است - حصه شیر از دیهات اوفا
در وجه مددش دارند *

نور چشمه

در دامن کوه تاراگنده جایست داب و مظار - بهر آن در اقصای غایت مفرح قلب و مفتوح
مناخ و مسکن ارواح است - گویند که در زمان سابق بهین جا آبادی شهر بود که هنوز از در و دیوار شکسته
اثر آن پدیدار است - در سال دهم از جلوس خود که سلطان نورالدین جهانگیر بشارت عتبه برسی
مشفوع شد بمشاهده دره مذکور که از بس خوشنما بود - امر فرمود که به عمارت خوب و مرغوب دست نمایند
چنانچه در دستیکال معموره و قریب در پیشپا نمودند و نور چشمه که از دماغ کوه سائیر بریزد و حوض
بزرگ طرح داده - به فواره - آبشار و رونق تازه و لطافت اندازد - سترا و گردند - بدین آن خاطر
بادشاه بسیار مخطوظ گشت و بالتر اتم هم نام خود که نورالدین است - نور چشمه موسوم گردید - هنوز
از تعمیرات بالا نقش و نگار و نشان و دیوار باقیست - ماده تاریخ که در سبک نظم کشیده بر سر
تخته سنگ نقش کرده اند نیست *

تاریخ

لبند قبال شاه هفت کشور	که وصف او نمی گنج - بتقریر
منه فرع خاندان شاه کبر	شهنشاه زمان شاه جهانگیر
درین سه چشمه چون اندر فیضش	روان شد آب و خاکش گشت کبیر
شهنشاه کردناش چشمه نور	شده آب بعت لاد و پاشنی گیر
دوم سال از جلوس شاه غازی	بحکم بادشاه نیک تدبیر
مطرو تاریخ اتانیش رستم کرد	محل شاه نورالدین جهانگیر

در قبر محل شاهی نیست خوشگوار که هنوز به باغ نور چشمه موسوم است اما در زمان حال بحجر و خشت
انهد و جامن که خاصیت نمین دیار اجمیر نسبت گلی بان دارد۔ دیگر از گلین و گلزار و ریحا
و سنبلستان که لازمه باغ و بهار است اثر پیدا نیست *

چله بی بی حافظ جمال

متصل عبارت شاهی بر منقذ آب چشمه نذر و کر کوه واقع مقامیت مهیت جایست
هوناک که در دو ناح از آبادی انسان نشان ندارد و بشیوه حدت است که غیر از مردان شمشیر
و گیسو جاگزیدن نتواند نه به علوی شان بکیت کسی که در پنجین زاویه تنهایی از گانه
بیگانه می تافته عبرت و محنت بسر برد آورده اند که بی بی حافظ جمال بنت حضرت خواجہ
بزرگ معین الاولیاء است درین جائے خاص اتماد گوشه طاعت گنج ریاضت است
اکتساب خیر و برکت فرمود این جهت بنام بی بی چله معروف است بتاریخ نوزدهم
هر سال یوم وفات حضرت صاحبزادی صاحبہ انبوه کثیر جم غفیر از زن و مرد بقریب
زیارت چله شریف جمع آیند *

امیر ترغان و امیر ترغان شمس

متصل چشمه نذر ائل سمیت برب بر سر کوهی که سطح هموار دارد توی احاطه چپته جائے قدس
و در حوالی آن نشان قبور زیاده دیده میشود که بر گنج شهیدان تعبیر کنند جایست با هیبت
عظمت و همواره آثار خضارت جلال نمودار بر درختن چمنه خلق کثیر بطریق زیارت آید و
بر فور از دهم ماه رجب که یوم عرس زیارت چله صاحبزادی صاحبہ مقرر و مشهور است بوقت
قرب مکان جمعی از اشراف و تماشایان بظفر حصول ثواب و تماشای بعضی آگاه دلالان
با خدا بنیت و بیام شب گمی هنگامی بر پادارند گویند که ایشان سالار لشکر اسلام بودند

در زمان حضرت زید بن حارثه که شهادت نمودند پیش از چهل سال شخصه و بی پیش
 که از سرزمین افغانستان به دست عسارت و زارات میکنند و بجهت آنکه مجلس و عزیزی است
 بسیاری از حاکمان و سادات و بیهات قسیم و حواری و بجهت حاج باو میرسانند و کارها
 نمایان کرده است یعنی در حوالی هزاران آه اطه نخچه از سر نو درست کرده و دالان و مسجد و حجره
 و دروازه بسیار شکم و پادشاهان و حوض و حوض و حوض و حوض در حوالی و حوض و حوض و حوض و حوض
 احیاناً کمین و حوض و حوض و حوض و حوض و حوض و حوض و حوض و حوض و حوض و حوض و حوض و حوض
 نیز طرف مذکور را بجهت خود دیده و نقش و نگار و ساخت لطافت خوبی و سنگینی و بزرگی
 غایت مطبوع و خوشامود و زیور است که مثلاً آن حج زمان حال دیده شود و بعضی مردمان
 که این همه طرف را به یک طایفه و فقره محول بودند که از سر پادشاهان و تعمیر ازل تا پیش میروند
 و به سبب ظاهر یعنی بحال رستنی کل است بجهت آنکه در آخر اجابت و پیش تر از آن بود و نصراً
 و نجسام آن غیر از فرام آوردن زر و شیر که نمیتوانست منظر بر آن نهیم که در دست و طلب
 در قریب آمد از بضاعت غیب ده باشد.

سوی پیرج

متصل و محاذ چشمه از زیر کوه تارگه واقع است بر زبان عوام بنام «دوشی گانی» که محل
 شهرت دارد و اصل حقیقت حال که بی پایه و ثبوت است و نیست که راجع به مالک و پادشاه و پادشاهان
 حکایت خود بجهت آن آب بالا که در کوه تارگه میگذشت و چرخ بزرگ در دوران
 بنا نموده بود که با تمام رسید و محال خراب افتاده است و از منزل اول اثر و علامت و بقیه نیست

اندر کوه

از کتب تاریخ هندوستان منبسط می شود که پیش از چهار هزار سال پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان

[illegible]

با همشاه با شرسارم شرمنا
 خصم نفسم خوارم سازد مرا
 رایچه کوئے قوسم باید مرا
 آرزو دارم محفل گلزار و چشت
 چشم بهشا حال زار ما بین
 عمر با گذشت در زاری مرا
 گر نه پروازی بر روی حال من
 کیست جز ترکان آمدگارسی کند
 مان وقت افضل نیستایان کرم
 لطیف کن لطیف شایع جنت
 پیش ازین پسند ما را در فشار
 حیف بهشت اگر در دم جانم گر
 آرقم اگر دو دو پی کرم
 مدفن ما خاک پاک کوئے نشت
 مهدو جان از مهر تو مهور باد
 عرض حال خویش تن کرم تمام
 بگذر از عصیان و عصیان مرا
 گر تو نوازی که بنواز و مرا
 گلشن جنت چه کجا ناید مرا
 خوشش بخور آید مرا باغ بهشت
 گریب جنت تیار ما بین
 تاسیج بینی باین خوارسی من
 ناله بر حال من احوال من
 مان گر لطیف شایع جنت
 خوش است آید رشتایان کرم
 از ره لطیف کرم بهشت
 تا زمانی نطفه پاینده دار
 من در فرود آمدن ته پاید و گر
 همچنان با بهشت به چوایت کرم
 عاقبت ما نیم و خاک کوئے نشت
 در حجب ان از دل ما مهربان
 بر روانست صد و دو صد سلام

قصیده

قطعه یازدهم در وصف شجره جنت
 کاین بهادرت دشت و درخت

سحرنا از من ذکر پاک آید
 چون بهشت کمال سر شرم نجیب
 نغمه زن شاد بیل باغ بهشت

مصرعه تحت جگر بر خوان اثر
 بچشمی که باشد روان از شکل حشمت
 ۱۳۸۳

دیگر از مصنف

تمت خدایا که درین تیره روزگار
 ز فتنه سبب شوق دران بنزلیه کج
 چیدم گل خضایی و گل در شبنم
 دران ماه که مستی عرفان فزون گشته
 و آخر خمار صبر و صبر و غیب
 بنمود راه حق کبر شب چراغ حشمت
 گلزار معرفت تهر دیوار باغ حشمت
 گل بسته کدورت معطر باغ حشمت
 میخوایم اتم باغ بکنج فراغ حشمت
 سامی می رسد سال بکن دریاغ حشمت
 ۱۴۱۵

از شایع ابواب و چهره های
 اقبال این ده عبد الرحیم صاحب
 ۱۴۱۵

آفتاب پر جا و جلال
 صاحب علم و حلم و فضل و جمال
 که روز میباید نامر اعمال
 منظریت در گفت و گفت سال
 ۱۴۱۵

دیگر از قسطل

نونهال گلشن خیر الوری
 قدوه ارباب صدق و اتقا
 صورت و معنی خالصان خدا
 یا صفت از بافت مرغ آویزا
 سید اوقات امام الدین جبر
 درین اولاد شاهنشاهی
 جلوه نمود از حسن معال
 در تمام سال لیش قسطل

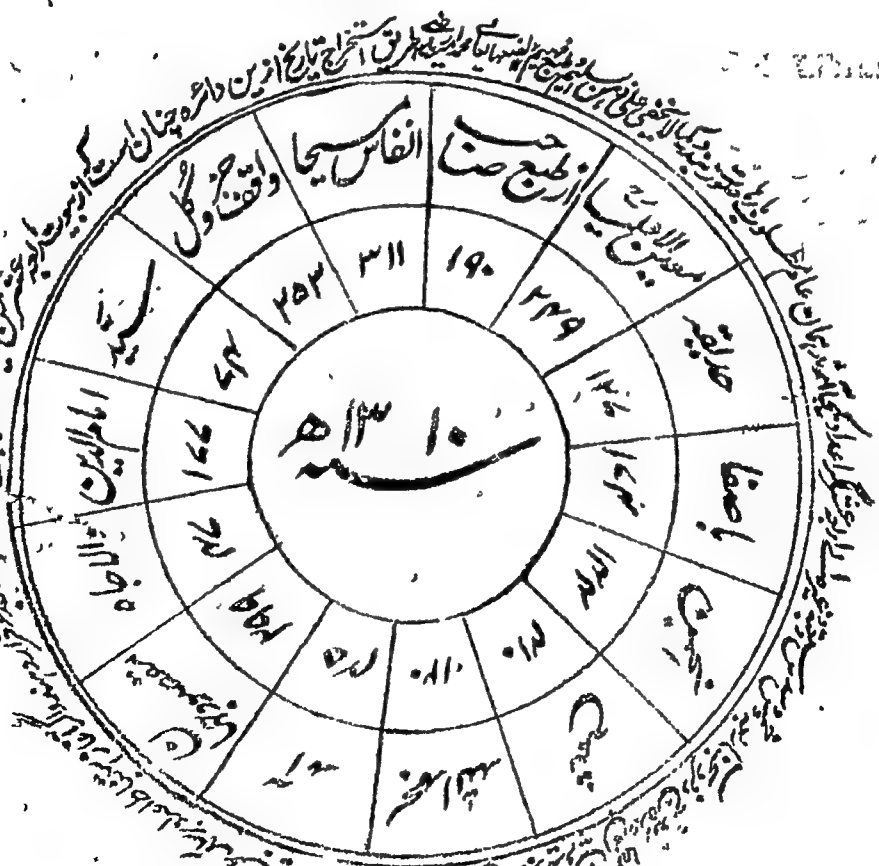
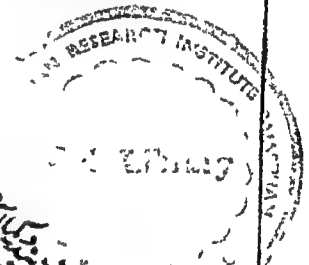
دیگر اوفیل

نہیں ہر اس میں شک و شبہ کہ جو شک و شبہ کا
 نبی کی امت جتنا ہندوستان کے یار
 محاد آپ کی لکھی امام الدین صاحب نے
 مہدیین لیا ہے نام قدس ان محاد کا
 کہا اتنے مژدہ پوئل پرستی کو
 یکل صرع ہیال عسیدی میں مہجری میں

معین میں ملت کا جو پیر ہشتی ہو
 کرم سے خواجہ ہندو کی پارتی ہو
 مشام جان دل اس شاہ کا عنبر ہشتی ہو
 سن تالیف پیدا کر دل عاصی ہشتی ہو
 زبور طالع کو اسکے دور و نون ہشتی ہو
 آرا سہم حسین اللہ لیا نشور ہشتی ہو

۱۳۰۹
 ۱۸۹۱

دائرۃ التاریخ



تہا مہر

True Copy

Deputy Manager Court of wards. The book called Moji-
rud ulia Containing valuable Historical information is to be
printed. The Dewans estate will pay Rs 75/- The Court
of wards Contingency Budget will be charged with Rs 50/-
In both cases the expenditure will be shown as "print".

You will get Rs 75/- from the Durgah and Rs 50/- from
the District fund. For these two amounts you will
give receipt as follows: Received on account of printing
charges Rs The total amount of Rs 250 is to be paid
to Munshi Imamuiddin and the four receipts
attached signed by him are to be recorded in the
Court of wards Office. When the book is printed he
should be called on to supply.

For Durgah 10 Copies, For Court of wards 2 Copies
For Dewans estate 2 Copies, For District fund 2 Copies

6-11-92

Sd/- De Cassee
Assistant Commissioner
Seymore.

ترجمہ چھٹی انگریزی مسطورہ بالا

بنام وٹھی منیجر کورٹ آف وارڈس

ایک کتاب موسوم بہ معین الادب جو قابل مدت تاریخی حالات پر مبنی و سب سے پہلی جاتی ہے۔ پچھتر روپے جاگیر دیوان جی کو دئے جائیں اور ٹینٹ بجٹ کورٹ آف وارڈس سے پچاس روپے +

یہ خرچہ بعد طبع محسوب ہوگا +

پچھتر روپے خزانہ درگاہ شریف سے لئے جائیں اور پچاس روپے ڈسٹرکٹ فنڈ سے ان ہر دو قومات کے لئے رسید حسیب نمونہ قلم تب ہونا چاہئے +

اجرت طبع کے واسطے وصول ہوگا +

کل دو سو پچاس روپے منشی انام الدین صاحب کو دئے جائیں اور ہر چار رسید پر ان کے دستخط کر کے دفتر کورٹ آف وارڈس میں رکھنا چاہئے +

جب کتابیں چھپ جائیں تو حسب قلم جلدین مطلوب ہونگی +

درگاہ شریف کے واسطے جلد ۱۰

کورٹ آف وارڈس کے لئے جلد ۲

جاگیر دیوان صاحب کے لئے جلد ۲

ڈسٹرکٹ فنڈ کے لئے جلد ۲

۴ نومبر ۱۸۹۲ء عیسوی

دستخط

پستان لے۔ ایف ڈبلیو سی۔ ایم جی۔ سی۔ آئی۔ اسی

کلکٹر اسٹنٹ کشر ضلع اجمیر شریف

صورة ما كتب الفاضل الامجد والكامل لا واحد والعلم
الذي لا يماثل له احد مولا نامشتا واحمد الحشنة الصابر
سلكه الله تعالى مقرر على هذا الكتاب مبسطا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمد لك يا رب على ان جعلتنا من امة افضل الانبياء والمرسلين صلوات الله تعالى
وسلامه عليه وعلى آله وصحبه اجمعين ونشرك الهيم على ما انعمت علينا
يا تشاب في سلك خدام فخر الاولياء في العالمين امكم ائمتنا وسيد ساداتنا
وجه معبود المسئلة والدين رضي الله تعالى عنه وارضاه عنا امين ولعل
فقد اطاعت على هذا الترتيب العظيم والتصنيف الفخيم المقبول عند كافة
الاصحاء المسمى ب**معيار الاولياء** فوجدته في كمال البلاغة وحسن البراعة
كالدار النظيم وفي نقاش المباني وعرض المعاني مفقود المثل وعلى اسم السهم تشرح
قلوب العاشقين الحشنيين بادراك مضامينها وتشرح صدورنا لظهورها بين
بمطالعة عباراتها قلله در حضرت المصنف حيث جهد غاية ما يكون حتى جاء كالد
المكتوب جراحة الله عنا ومن جميع اهل الاستسالة العالية الحشنية خير الجراء
نوابا اوفى وبلغه الى غاية ما يهواه ويمني

وانا العبد المذنب الراجي

العامي مشتاق احمد الحشنة الصابر

اشعار آبدار چکیده کلمات شاعر جاویدکار ناشر شیرین گفتار مویخ کامل
مولانا ابو حسن یحیی نانو نوی ناطق تاریخ و قدسی سلمه الله تعالی در تاریخ ختم کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

حبذا شان معین الدین حسن
ماه برج معرفت مهر صفا
سرفراز و پیشواست اولیا
زین ارباب ایقان و وفا
مورد الطاف رب ذو الجلال
افتاب ملت و دین نبی
گوهر دریای عرفان و وصال
دستگیر عاجزان و مستمند
صد هزاران رحمت رب مجید
ساخته عمر شریف آن ولی
آن امام الدین صفی و همزکی
در معین الاولیا نامی کتاب
ختم او شد اندر ایام سعید
هم در ایامی که شد ختم کتاب

خواجہ چشتی حبیب ذوالمنن
گوهر برج رضای کبریا
مقتدای اقیانوس از کبریا
عروج دوران محب کبریا
اسوه قرآن و قطب شمال
ما هتای شرع و آئین نبی
جوهر کان جمال و هم کمال
چاره بیچارگان و درد مند
باو بر روح گرامی آن رشید
خوب بنوشت ست مرو معنوی
زین اولاد آن هند الولی
ز و نظر نماید بجز راه مکتوب
از عنایات خداوند مجید
سال تاریخ حسن گفت از فضل

از سنین هجرت خیر الانام
سیرده صد یازده شد لاکلام

کتاب	جلد	صفحه	کتاب	جلد	صفحه
منازل	۱۱	۱۱	عقوان	۱۱	۱۱
اعنی	۱۲	۱۲	خواهر راز	۱۲	۱۲
مهر ادراس	۱۳	۱۳	مسیح سوک	۱۳	۱۳
نجش	۱۴	۱۴	و آستین	۱۴	۱۴
محل	۱۵	۱۵	انجام کار	۱۵	۱۵
باغچه نباتات	۱۶	۱۶	از طرح انعام	۱۶	۱۶
در بر	۱۷	۱۷	نظام	۱۷	۱۷
فضایه	۱۸	۱۸	گلشن هوش	۱۸	۱۸
صدق و یقین	۱۹	۱۹	بن سید ولید	۱۹	۱۹
فاتحه	۲۰	۲۰	صفحه	۲۰	۲۰
ایضا	۲۱	۲۱	صوفی السوالی	۲۱	۲۱
ایضا	۲۲	۲۲	ابود	۲۲	۲۲
ایضا	۲۳	۲۳	نظرة القرب	۲۳	۲۳
ایضا	۲۴	۲۴	بر الاکام	۲۴	۲۴
ایضا	۲۵	۲۵	استراحت	۲۵	۲۵
ایضا	۲۶	۲۶	نظرش	۲۶	۲۶
حاضریه	۲۷	۲۷	از اینجا	۲۷	۲۷
یا بیت	۲۸	۲۸	خالقاه	۲۸	۲۸
فاتحه	۲۹	۲۹	کث ادکار	۲۹	۲۹
نوبتیکان	۳۰	۳۰	شفایه	۳۰	۳۰
میر نماید	۳۱	۳۱			

ردیف	عنوان	صفحه	ردیف	عنوان	صفحه
۱۲	قریب	۳۸	۱	بر روی	۳۸
۱۶	درختی	۳۸	۱۹	بر رویان گلشن	۳۸
۲۷	پاک نهاد	۳۹	۶	اوراد قبول	۳۹
۱۹	کفولود	۳۹	۱۳	در صدر	۳۹
۳	وجه وجه الدین	۳۹	۱۶	کرامات ایشانی	۳۹
۱۸	اولاد خواجہ	۳۹	۱	افزونہ فرامہ	۳۹
			۸	بزرگ سلطہ	۳۹
۳	فتو	۳۹	۹	تفسیر	۳۹
۷	سلطان بود	۳۹	۱۳	چوہ اسرار	۳۹
۱۷	خوشی	۳۹	۱۵	تحقیقہ	۳۹
۱۲	غائب	۳۹	۱۸	ایست	۳۹
۱۵	بکے	۳۹	۱۱	بانیض	۳۹
۲۰	بیر	۳۹	۱۱	پرستش	۳۹
"	بیرہ	"	۳	فران	۳۹
۷	کتب المشائخ	۳۹	۶	بازار گاہ	۳۹
۳	سجدہ	۳۹	۲۱	دشمنہ	۳۹
۳۶	سین الدین دادلیا	۳۹	۱۱	جال	۳۹
۳۶	شیخ سر الصدور	۳۹	۵	ایضا	۳۹
۱۹	محفص ندراند	۳۹	۶	سبائی	۳۹
۱۲	رضت بریت	۳۹	۹	لقہ	۳۹

کتاب	نصف	کتاب	نصف	کتاب	نصف
فتوح شریف	۱۱	۱۹۰	الک	مقدم	۱۸
انزردیکان	۳	۱۹۱	کرامتقاد	مقدم	۱۸
وصوت	۱۰	۱۹۲	حدود الثقات	مقدم	۱۸
مراو	۴	۱۹۳	این بهم	مقدم	۱۸
پیمان	۲	۱۹۹	پیمان	مقدم	۱۸
صید رستار	۹	۲۰۳	غریبه	مقدم	۱۸
وردیا	۱۵	۲۰۵	سینین مشهور	مقدم	۱۸
خلاب	۴	۲۰۶	دیکان غل	مقدم	۱۸
بر صفا	۱۵	۲۰۷	حسب برزند	مقدم	۱۸
بایک پوس	۱۸	۲۰۸	محل کرد	مقدم	۱۸
شیخ ادرین	۱۳	۲۱۵	فست آباد	مقدم	۱۸
اقلام	۱۵	۲۱۶	هوازده سال	مقدم	۱۸
پرشاه	۱۸	۲۱۷	مردان غیب	مقدم	۱۸
مکلف	۱۵	۲۱۸	نوره اولو غود	مقدم	۱۸
بیچاره سفر	۱۵	۲۲۰	سپرده	مقدم	۱۸
دیالک هند	۱۶	۲۲۱	چون	مقدم	۱۸
وادی	۴	۲۲۲	موجود	مقدم	۱۸
استغفار اقصا	۹	۲۲۳	مقدم	مقدم	۱۸
نورس نایم	۱۱	۲۲۴	رخت سفر	مقدم	۱۸
شاداب	۳	۲۲۵	حضرت شیخ	مقدم	۱۸

مجموع	عنا	مجموع	مجموع
۲۳۲	۵	خوبه	خوبه
۲۳۹	۱۶	می کشند	می کشید
"	۱۶	کدام طرب است	کدام حرف است
۲۵۱	۱۰	جلال اکبر	مهرال اکبر
۲۵۶	۲۰	از کار	از کار
۲۵۷	۴	مرغ پوش	مرغ پوش
۲۶۰	۱۶	ناگور داشت	ناگور داشت
۲۶۳	۱۱	در عبادت	در عبادت
۲۶۵	۵	بیعت حضرت	بیعت حضرت
۲۶۵	۲۱	مستورات مکان	مستورات مکان
۲۶۸	۹	مهرت	مهرت

واضح رہے

کہ مولف نے حق باللہ معین الاولیاء ملک مطبع
معین اللہ راجپور کے نام لکھ کر دیا ہے لہذا حسب مراقبہ
بسم اللہ کوئی صاحب بلا اجازت ملک مطبع نہ کرے
طبع نفاذین

العبد
ناصری سید الدین سنہ